

تقارب فرهنگی  
مجموعه مقالات  
نخستین همایش تبادلات فرهنگی و تمدنی  
ایران و قزاقستان  
۳ و ۴ آذرماه ۱۳۹۲

دانشگاه شهید بهشتی  
تالار مولوی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست مطالب

فصل ۱. میراث مشترک فرهنگی و تمدنی ایران و قزاقستان (شخصیت‌ها، نسخه‌های خطی، معماری، آثار باستانی، آداب و رسوم)

۷. درباره مقام تاریخی فارابی.....

رضا داوری اردکانی

۱۱... بررسی و مقایسه اندیشه‌های عرفانی امام محمد غزالی و خواجه احمد یسوی (براساس کیمیای سعادت و دیوان حکمت)

سیدمهدی طباطبایی

۲۷... مهم‌ترین شاخصه‌ها و نمادهای فرهنگی ایرانی در راستای همکاری‌های مشترک ایران و قزاقستان.....

دکتر بهرام امیراحمدیان

۵۴... مقبره سلطان‌العارفین؛ نمونه برجسته معماری ایرانی-اسلامی.....

مصطفی راستی‌دوست

۶۲... جشن نوروز: میراث ماندگار تمدن شرق در قزاقستان.....

عابد تقوی، سامان فرزین، مریم زور

۷۵... گذشته نمادین: کشاکش بر سر [گورستان‌های] نیاکان در آسیای مرکزی.....

ویکتور شنیر‌المان

فصل ۲. پیوندهای تاریخی و تمدنی ایران و قزاقستان

۱۱۲... روابط سیاسی و دیپلماسی پادشاهان ایران و خانات دشت قپچاق در دوره صفویه براساس منابع فارسی (نسخ خطی فارسی) ..

غالیه قمبربک‌اوا

۱۲۳... جغرافیای تاریخی شهرهای اسفیجاب و طراز: نقطه عزیمتی برای تعامل فرهنگی ایران و قزاقستان.....

عباس بصیری

Iran and Kazakhstan: common history and culture ..... 137

Bolatova Samal

The State Historical and Cultural Reserve-Museum”ISSYK” Kazakhstan“Issyk Script”..... 145  
Mukhtarova Gulmira

فصل ۳. راهکارهای توسعه و تعمیق روابط علمی و دانشگاهی ایران و قزاقستان

۱۵۳ ..... چهره ایران در کتاب های درسی مدارس قزاقستان .....  
داود اسپرهم

فصل ۴. تعاملات زبانی و ادبی ایران و قزاقستان

۱۷۶ ..... پیوندهای فرهنگی بین ایران و قزاقستان. نگاهی به اشعار نیما یوشیج و آبای قونانبايف .....  
سهیلا صلاحی مقدم و حسین نوین رنگرز

۱۸۹ ..... عناصر فارسی موجود در اصطلاحات دینی زبان قزاقی .....  
ژیکبایوا آیگل، بورانبایوا آیمان

۲۰۵ ..... شباهت های فکری بین شاهنامه فردوسی و آثار آبای .....  
بولاتبک باتیرخان

۲۱۸ ..... نگاهی به مشترکات فرهنگی ایران و قزاقستان (واژگان و ضرب المثل ها) .....  
جو ما دیلوا- غینی

۲۲۴ ..... وضعیت زبانی قزاقستان .....  
ابوالقاسم گلرو مفرد و رضا امیدی مفرد

Reflections of Persian in the 11th century Turkic Lexicon..... 231

Zifa Auezova

The Kazakh poem about Rustam ..... 239

U.K. Kumisbayev

Development of the author’s concept of the art world “ABAI” tragedy and “ABAI” screenplay . 243

Tusupova A. K. and Zhalalova A. M.

فصل ۵. گردشگری و توسعه ارتباطات بین دو ملت (زمینه ها و راهکارها)

فصل ۶. جایگاه روابط فرهنگی در مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران و قزاقستان

۲۵۵ ..... اهمیت همکاری قزاقستان و جمهوری اسلامی ایران در حل بحران زیست‌محیطی دریای خزر

الهه کولایی

۲۷۳ ..... قبیله‌گرایی قزاق، ویژگی‌های آن و احتمالات ممکن

مهدی سنایی

۲۸۸ .. جایگاه دیپلماسی فرهنگی در روابط جمهوری اسلامی ایران و قزاقستان: بسترهای همگرایی و زمینه‌های واگرایی در آسیای مرکزی

مریم یاری

Ways of trade lanes of the middle Ages: Aralo-Caspian watershed..... 304

A. Demeuova

## فصل ۱

میراث مشترک فرهنگی و تمدنی ایران و قزاقستان

(شخصیت‌ها، نسخه‌های خطی، معماری، آثار باستانی، آداب و رسوم)

درباره مقام تاریخی فارابی

رضا داوری اردکانی<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> رئیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

پس از اینکه کار اتحاد جماهیر شوروی پایان یافت و جمهوری‌های آن استقلال یافتند روزی نامه‌ای به دستم رسید که حاکی از عضویت من در انجمن دوستی ایران - قزاقستان بود. من که به پیروی از فیلسوفان سلف پیوند دوستی را شرط سلامت سیاست و ضامن پیوستگی و هم‌بستگی اجتماعی و مدنی می‌دانم خوشحال شدم اما نمی‌دانم چه شد که هیچوقت مرا به آن انجمن دعوت نکردند شاید چنین انجمنی به وجود نیامده باشد و کسانی که با حسن نیت در اندیشه تأسیس آن بوده‌اند از آن منصرف شده‌اند من چند روز فکر کردم تا دریابم من و قزاقستان با هم چه نسبتی داشته‌ایم که مرا به عضویت در انجمن دوستی ایران و قزاقستان مفتخر کرده‌اند شاید اگر می‌گفتند عضو انجمن دوستی ایران و روسیه باشم فکر می‌کردم که چون به پوشکین و گوگول و داستایوفسکی و تولستوی و بطور کلی به ادبیات روس تعلق خاطر دارم مورد لطف قرار گرفته‌ام و اگر به انجمن دوستی ایران و تاجیکستان دعوت می‌شدم به خود می‌گفتم کسی که تاریخ فرهنگ علم و فلسفه و هنر و ادب کشور خود را با تاریخ تاجیکستان یگانه می‌داند چرا پس از مدت زمانی که بر اثر حوادث سیاسی میانمان جدایی افتاده بود و اکنون با برداشته شدن موانع پیوندهای قدیم زنده شده‌است در راه دوستی دو کشور نکوشد. اما قزاقستان چرا؟ قزاقستان یکی از پیشرفته‌ترین جمهوری‌های اتخاذ جماهیر شوروی بود سوابق فرهنگی مشترک هم داشتیم در این فکر بودم که ناگهان مناسبت دعوت در نظر معلوم شد. من کتابی درباره فارابی نوشته بودم و فارابی را مؤسس فلسفه اسلامی دانسته بودم و این فیلسوف‌زاده شهر فاراب (که بعدها اطرار نامیده شد) بوده و در آن شهر درس خوانده و بزرگ شده و سپس شوق طلب و میل کسب معرفت او را به این سوی سیحون کشانده بود از زندگی فارابی اطلاع چندان نداریم و نمی‌دانیم او در چه سن و سالی از وسیج (از متعلقات فاراب) مهاجرت کرده و چه مسیری را پیموده است آنچه بطور قطع و یقین می‌دانیم اینست که او در بغداد منطق و فلسفه و نحو آموخته و شاید مدتی هم در حران اقامت کرده و سپس به حلب نزد سیف‌الدوله حمدانی حاکم شیعی مذهب آنجا رفته و تا پایان عمر در حلب زیسته و همان‌جا از جهان رفته است. در زمان فارابی در ماورالنهر و خراسان مراکز بزرگ علم دائر بود و چنانکه از قول فارابی نقل شده‌است یکی از شهرهایی که فلسفه در آنجا تعلیم می‌شد مرو بود مرو یکی از منازل انتقال فلسفه یونانی به عالم اسلام بود و در آنجا بود که ابراهیم مروزی شاگردان نامداری تربیت کرد که یکی از آنها یوحنا بن حیلان بود. فارابی نزد یوحنا بن حیلان شاگرد ابراهیم مروزی منطق آموخته است اما نمی‌دانیم یوحنا در کجا منطق تعلیم می‌کرده و آیا فارابی در مرو از او دانش منطق آموخته است یا در جایی دیگر اما گفته‌اند که چون یوحنا از تعلیم انالوطیقای ثانی به فارابی خودداری کرد او به سوی بغداد رفت تا فصل آخر منطق را نزد متی بن یونس بیاموزد پس معلوم می‌شود که یوحنا در بغداد نبوده‌است و این احتمال که فارابی در مرو از تعلیم یوحنا بن حیلان بهره برده باشد می‌تواند موجه باشد. از جغرافیای طبیعی و مسیر سفر فارابی در جغرافیای جهان اسلام که بگذریم آشنایی با

سفر فارابی در جغرافیای دانش و فرهنگ دشوار نیست. گفته‌اند که نظام‌الملک اجرت ملاحان جیحون را به انطاکیه شام حواله کرد تا وسعت قلمرو حکومتش را برساند پیش از آن فارابی از وسیع برآمده بود و عرض قلمروی فرهنگی و علمی عالم اسلام را تا شام پیموده و در خانه فلسفه سکنی گزیده بود خانه‌ای که نسبت یکسان با فاراب و بلخ و مرو و طوس و بخارا و ری و بغداد و حلب داشت فارابی فلسفه‌ای را که از یونانیان رسیده بود آموخت اما به صرف فراگرفتن معلومات فلسفی اکتفا نکرد بلکه فلسفه را از آن خود کرد و به این جهت فیلسوفی جامع شد و فیلسوفان بزرگ دوره اسلامی همگی از جامعیت برخوردارند و فلسفه‌ای را که فارابی تدوین کرده بود بسط داده‌اند اما همه مطالب فارابی یکسان بسط پیدا نکرده و بعضی مطالب او مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته و فراموش شده‌است. اینکه فارابی زبان را برحسب صورت‌ها و مراتب فهم و ادراک یعنی مغالطه و خطابه و جدل و برهان تقسیم کرده و قدر سیاست و نظام زندگی مردمان را با زبان‌شان سنجیده است نظری است که شاید در تاریخ فلسفه تا فارابی سابقه نداشته و پس از فارابی هم چنانکه باید به آن توجه نشده‌است می‌گویند وقتی میان متی بن یونس و ابوسعید سیرافی مناظره‌ای در باب نحو و منطق درگرفت و ابوسعید که مدعی بود با دانستن نحو نیازی به منطق نیست پیروز این میدان شد، فارابی به فکر افتاد که نه فقط برای دفاع از استاد خود بلکه در دفاع از منطق و فلسفه کتابی بنویسد و این کتاب همان کتاب از یاد رفته الحروف است. در این کتاب هیچ اشاره مستقیمی به مناظره استاد منطق با فقیه و کلامی زمان نشده‌است شاید این بحث فیلسوف را متذکر کرده باشد که در نزاع‌های فلسفی و کلامی اطراف نزاع نسبت زبان و دین و فلسفه را نمی‌دانند و از تفاوت زبان دین و کلام با زبان منطق و فلسفه غافلند. فارابی در کتاب الحروف فارابی بر آن است که فلسفه از حیث زمان بر دین تقدم دارد و مسلماً نظرش به دین توحیدی و ادیان ابراهیمی است و شاید هم مرادش از دین، دین اسلام باشد بیان این تقدم چه ضرورت داشته‌است؟ همه می‌دانسته‌اند که بعثت پیامبر اسلام (ص) قریب یازده قرن بعد از افلاطون و ارسطو بوده‌است و زمان فلسفه را با زمان دینی نمی‌سنجیده‌اند فارابی هم دو حادثه را با هم قیاس نکرده بلکه به نسبت میان دین و فلسفه می‌اندیشیده‌است در این اندیشه او این دو را از حیث ماهیت و غایت متفاوت ندانسته بلکه اختلافشان را در زبان و شیوه آموزش و تربیت و مقامشان در زندگی هرروزی دیده‌است ظاهراً متی بن یونس در مناظره با ابوسعید گفته بود فلسفه با الفاظ کاری ندارد و قاعده باید مرادش این بوده باشد که سروکار فیلسوف با مفاهیم و معانی عقلی و معقولات است. فارابی تعبیر استاد خود را بر این اساس که معانی و الفاظ از هم جدا نیستند تصحیح کرده و به اشاره گفته است که همه اختلاف‌ها به زبان باز می‌گردد (پیش از او افلاطون هم گفته بود که زبان مموه است) و البته این سخن او بدون اینکه بسط داده شود در تاریخ فلسفه اسلامی مقبول افتاده و در کتاب‌های منطق به آن تصریح شده‌است. چنانکه حاج ملاهادی سبزواری نیز در منظومه خود گفته است:



## فلازم للفيلسوف المنطقي

## أن ينظر اللفظ بوجه المطلق

چنین بحث‌هایی در برخورد میان فقها و متکلمان و نحوی‌ها از یکسو و منطقی‌ها و فیلسوفان از سوی دیگر بیشتر پیش می‌آمد اما وقتی کلام معتزلی از درخشش افتاد و اندیشه اشعری و اشعریت بصورت فکر غالب درآمد ارتباط میان فلسفه و کلام هم قطع شد. این آن را زندقه خواند و آن این را جهل و قشریت و دشمنی با خرد دانست. این پیش‌آمد مخصوصاً از آن جهت برای تفکر ما زیان داشت که فیلسوفان به مسائل متکلمان کمتر اعتنا کردند و متکلمان بیشتر به سوی ظاهرینی رفتند.

شاید اخلاف فارابی گمان کرده باشند که مسئله زبان و فلسفه در همین حد که فارابی در آن تحقیق کرده‌است کافی است و ادامه بحث و تحقیق در آن دیگر ضرورت ندارد اما فارابی به امر زبان، در نسبت میان دین و فلسفه نظر کرده بود و توجه داشت که دین و فلسفه نه صرفاً در بحث‌های نظری بلکه در سیاست و مدینه است که بهم می‌رسند و در آنجا باید با هم هماهنگ و همراه شوند. آیا می‌توانیم بگوییم که با برداشتن نظر از زبان، اعتنا به مدینه و سیاست هم کم و کمتر شد؟ می‌گویند بعد از فارابی لااقل تا زمان ملاصدرا سیاست بخشی از فلسفه بوده‌است. درست می‌گویند سیاست همچنان فصلی از فلسفه باقی ماند اما صرفاً فصل بسیار کوچکی از فلسفه بود و به اقتضای رعایت حفظ جامعیت در فلسفه به آن پرداخته می‌شد این مجمل سیاست حتی وقتی در آن ابتکارها و تصرف‌هایی هم دیده می‌شد در آثار بزرگانی چون ابن‌سینا و سهروردی و ملاصدرا دیگر واجد مقامی که سیاست در فلسفه فارابی داشت، نبود. در اندیشه فارابی سیاست مقامی داشت که بهتر است آن را بخشی یا فصلی از حکمت عملی ندانیم به نظر او فلسفه شأن و مقام خود را در سیاست یا درست بگوییم در مدینه فاضله می‌یافت (زیرا در مدینه‌های جاهله و غیرفاضله فلسفه به چیزی گرفته نمی‌شد و اگر مثلاً اهل مدینه فاسقه آراء درست را می‌شناختند چون از آن اعراض می‌کردند فلسفه غریب و مهجور می‌شد فلسفه وقتی مهجور و غریب باشد دیر نمی‌پاید و از میان می‌رود) افلاطون و ارسطو که بانیان سیاست نظری بودند فلسفه را از سیاست و مدینه جدا نمی‌دانستند و آن را متعلق به مدینه و سیاست می‌دانستند. این پیوستگی و هم‌بستگی را وقتی بهتر درمی‌یابیم که توجه کنیم سیاست بازسازی نظم جهان موجود در مدینه انسانی است. فارابی این تعلیم استادان یونانی خود را به نحوی دریافته و همواره فلسفه را با سیاست و سیاست را در فلسفه می‌دیده است او حتی از استادان یونانی پیش‌تر رفته و فلسفه را آراء اهل مدینه فاضله دانسته است اینکه مردم هر شهر و مدینه تفکر و فرهنگ خاص دارند و فلسفه رأی و نظر اهل مدینه فاضله است دلیل واضح سیاسی بودن فلسفه است به شرط اینکه سیاست را به معنی نظام تدبیر کشور یا به تعبیر خود فارابی در کتاب الحروف، علم به معقولات ارادی بدانیم و نه فعل حکمرانی و حکمروایی. فارابی با اینکه سیاست و فلسفه را عین دیانت می‌دانست و

کوشیده بود تا نشان دهد که دین و فلسفه یکی است و رئیس مدینه فاضله را نبی واضع‌النوامیس می‌دانست اثر مستقیم در سیاست جهان اسلام نگذاشت و اخلاف فیلسوفش هم نظر او را بسط ندادند بلکه به همان که او گفته بود رضایت دادند و در آثار خود خلاصه‌ای از آن را درج کردند سیاست فارابی چنانکه نه فقط در سیاست زمان اثر نگذاشت بلکه در آثار فیلسوفان تفضیل نیافت مع‌هذا این بدان معنی نیست که طرح سیاست فارابی که مبنی بر وحدت دین و فلسفه است در فلسفه دوره اسلامی تأثیر نداشته‌است جمع دین و فلسفه که فارابی بعد از اسکندرانیان به آن صورت خاص بخشیده است آغار راهی شد که فیلسوفان اسلامی مدتی قریب به هزار سال آن را پیمودند و طرح فارابی را پیش بردند. در نظر داشته باشیم که اگر طرح مدینه فاضله نبود یکی دانستن دین و فلسفه دشوار یا دشوارتر می‌شد. درست است که اخلاف فارابی واسطه وحدت دین و فلسفه را چنانکه باید مورد عنایت قرار ندادند اما غایت نظر فارابی را پذیرفتند و شاید بتوان گفت که این یگانگی بود که خط سیر فلسفه ما را معین کرد. نکته‌ای که شاید ذکرش در این مجال ضرورت داشته باشد اینست که ما یعنی کسانی که با فارابی در وطن جغرافیایی و فرهنگی شریکیم (شریک هستیم) از او چه می‌توانیم بیاموزیم مردم قزاقستان مفتخرند که فیلسوف بزرگ عالم اسلام در خاک کشور آنان بدنیا آمده‌است و همه جهان اسلام و به خصوص ما ایرانیان که وارث و حافظ فلسفه بوده‌ایم فارابی و آثارش را بزرگ می‌دانیم ولی ما و قزاق‌ها و دیگر مردم جهان از او چه می‌توانیم بیاموزیم. فلسفه فارابی و هیچ فلسفه دیگری متضمن دانشی که در زندگی به نحو مستقیم به کار آید نیست. اینکه مردی همه عمر خود را صرف علم و تحقیق کرده و با تفکر به سر برده است درس مهم اخلاق دانش و دانشمندی است اما میراث متفکران منحصر و محدود به درس‌های اخلاقی آنان نیست. فارابی می‌تواند به ما یاد بدهد که راه تفکر چگونه گشوده و پیموده می‌شود. او می‌آموزد که علم را در هر جا که هست باید آموخت اما به آموختن اکتفا نباید کرد بلکه باید گوش خود را به گفت‌وگو باز کرد و مشکلی را که نشان می‌دهد دید و شناخت. فلسفه مجموعه‌ای از معلومات نیست بلکه حاصل تفکر است و تفکر همواره باید دوام داشته باشد فیلسوفان آموزگاران تفکرند. ما مطالبشان را می‌خوانیم تا به مدد آن راه خود را بیابیم و گرنه با یاد گرفتن ظاهر آراء اهل فلسفه و بدون تفکر، گشایشی پیدا نمی‌شود.

**کلید واژه‌ها:** فارابی، فلسفه، دین، میراث مشترک علمی

## بررسی و مقایسه اندیشه‌های عرفانی امام محمد غزالی و خواجه احمد یسوی (براساس کیمیای سعادت و دیوان حکمت)

سیدمهدی طباطبایی<sup>۱</sup>

ابوحامد محمد غزالی طوسی (۵۰۵ - ۴۵۰هـ) اگرچه در زمره عرفای طراز اول محسوب نمی‌شود، از مدافعان سرسخت عرفان است که پیش از ابن عربی، به تدوین مسائل عرفانی پرداخت. خواجه احمد یسوی (۵۶۲ - ۴۲۳هـ) نیز از برجسته‌ترین شخصیت‌های تصوف و عرفان در آسیای مرکزی و بنیان‌گذار مکتبی خاص در تصوف موسوم به طریقت یسویه است. با وجود اختلاف زبان، محیط و فرهنگ، مطالعه آثار این دو شخصیت هم‌عصر، مخاطب را متوجه شباهت‌هایی در مشرب عرفانی آن‌ها می‌کند؛ افزون بر آن، تبیین تفاوت‌ها و مقایسه دیدگاه‌ها نیز می‌تواند زمینه را برای انجام پژوهشی علمی در این حوزه فراهم آورد. این پژوهش در پی آن است تا در گستره ادبیات مقایسه‌ای به بررسی اندیشه‌های عرفانی این دو شخصیت براساس کیمیای سعادت و دیوان حکمت بپردازد. روش تحقیق به صورت اسنادی و با استفاده از امکانات کتابخانه‌ای است که در آن از شیوه تحلیل محتوا هم استفاده شده است. بایستگی مطالعه در حوزه ادبیات تطبیقی ایران و آسیای مرکزی، اهمیت و ضرورت این تحقیق را مشخص می‌کند و نتیجه حاصل از آن، برجسته کردن زهد عارفانه با محوریت شریعت به عنوان بن‌مایه اندیشه‌های عرفانی امام محمد غزالی و خواجه احمد یسوی است.

**کلید واژه‌ها:** ادبیات تطبیقی؛ امام محمد غزالی؛ خواجه احمد یسوی؛ کیمیای سعادت؛ دیوان حکمت

### مقدمه

ابوحامد محمد غزالی طوسی (۵۰۵ - ۴۵۰هـ) از برجسته‌ترین متکلمان قرن ششم هجری است که در مسائل عرفان نظری و عملی صاحب اندیشه و نظراتی است. اگرچه ابن سبعین، غزالی را به عدم درک صحیح تصوف و بی‌ثباتی در مشرب متهم می‌کند (ابن سبعین، ۱۹۷۸: ۱۴۵ - ۱۴۴) و ابن عربی او را از عوام طریق عرفان می‌شمارد که به دلیل تکیه بیش از حد به عقل، در عرفان به خطا افتاده است (کاکایی، ۱۳۸۹: ۱۷۰) با این حال، سیر تصوف در قرن ششم را نمی‌توان بدون توجه به غزالی و آثار او پی گرفت. شاید بتوان مهم‌ترین اقدام او را تطبیق اندیشه‌های صوفیه بر ظاهر شریعت دانست که به دلیل متکلم متشرع بودن، در این مسیر به توفیق فراوانی دست یافت. غزالی بین سال‌های ۴۸۸ تا ۴۹۹ هـ با روی آوردن به روش مکاشفه و مشاهده صوفیه، دورانی از

<sup>۱</sup> استادیار دانشگاه شهید بهشتی تهران

تصوّفِ عملی را با خلوت‌نشینی و مردم‌گریزی تجربه کرد که کتاب کیمیای سعادت، حاصل آن دوران است. او «به تصوّف در محافل شریعت رنگ شرعی بودن داد و میان تعلیمات ظاهری و باطنی اسلام توافقی برقرار کرد» (نصر، ۱۳۴۵: ۱۱۹) به همین دلیل، پافشاری بر اجرای شریعت در تعالیم او کاملاً نمود یافته است.

خواجه احمد یسوی (۵۶۲ - ۴۲۳ هـ) از مشاهیر عرفان در آسیای مرکزی و بنیان‌گذار طریقت یسویّه است. او رابرجسته‌ترین شخصیت مذهبی خانات قزاق و و بخش مهمی از خانات خوقند (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۵۴۱) و اولین شاعر عارفی می‌داند که ضمن در هم آمیختن فرهنگ تصوّف با زبان ترکی، این زبان را به زبان طریقت تبدیل کرده و آن را در ردیف زبان عربی و فارسی قرار داده است. دیوان حکمت خواجه احمد یسوی، شامل ۱۳۴ حکمت و یک مناجات با اندیشه‌های صوفیانه برگرفته از تعالیم خواجه یوسف همدانی است که بعدها در سلسله خواجه‌گان نقشبندیّه تجلی روشن‌تری یافت. افزون بر تأثیرپذیری از خواجه یوسف همدانی، یسوی «از فلسفه ابونصر فارابی و ملائمتیّه خراسان و جریان‌های شیعی ترکستان شرقی تأثیر پذیرفته و بر مکاتب تصوّف بعد از خود نظیر نقشبندیّه و بکتاشیّه تأثیر گذاشته است.» (مختومی، ۱۳۸۷: ۸) برخی پژوهشگران بر این باورند شخصیتی که عطار در منطق‌الطیر از او با عنوان «پیر ترکستان» نام می‌برد، خواجه احمد یسوی است:

داد از خود پیر ترکستان خبر	گفت من دو چیز دارم دوست‌تر
آن یکی اسب است ابلق، گام‌زن	وین دگر یک نیست جز فرزند من
گر خبر یابم به مرگ این پسر	اسب می‌بخشم به شکر این خبر
زان‌که می‌بینم که هستند این دو چیز	چون دو بت در دیده جان عزیز

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۴۸)

واکاوی جنبه‌های پیدا و پنهان تصوّف در شخصیت و آثار غزالی و یسوی و همچنین برجسته کردن شباهت‌ها و تفاوت‌های آن، موضوع اصلی این پژوهش است که در چند سرفصل کلی ارائه می‌شود.

#### پیشینه تحقیق

اگرچه در زمینه بررسی، نقد و مقایسه اندیشه‌های عرفانی امام محمد غزالی و خواجه احمد یسوی با یکدیگر، تاکنون پژوهش مستقلی انجام نگرفته است، جایگاه شامخ امام محمد غزالی در حوزه ادبیات، کلام، عرفان و فلسفه اسلامی و مقام کم‌نظیر خواجه احمد یسوی در عرفان و طریقت‌های ترک و فرارود، انگیزه انجام پژوهش‌های گوناگون در خصوص آن‌ها بوده است. افزون بر تألیف کتاب‌های کلی درباره این دو شخصیت، مقاله‌هایی چون «برخی از بازیافت‌های عرفانی امام محمد غزالی» (قیطرانی، ۱۳۸۸)، «غزالی، عرفان و تطوّر»

(محمّدی، ۱۳۹۱)، «طریقت‌های عرفانی و میراث شعر فارسی در ماوراءالنهر» (خدایار، ۱۳۸۲) و «صدر عارفان ترکستان، جایگاه خواجه احمد یسوی در تصوّف و عرفان اسلامی»، (صفرزاده، بی تا) به مطالعه عرفان و تصوّف در آثار غزالی و یسوی پرداخته‌اند.

### تصوّف زهدمحور

اگر فرقه‌های صوفیه را در قالب دو گروه کلی در نظر بگیریم: «یکی اهل حال و زهد و ریاضت و عبادت و ذکر و فکر و دیگر اهل وجد و حال و رقص و سماع» (دینانی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۸۹)، غزالی و یسوی را باید از گروه اول برشمرد؛ البته بررسی دقیق‌تر، از تفاوت‌های جزئی این دو با اهل زهد و ریاضت خبر می‌دهد که تأیید ضمنی سماع در کیمیای سعادت (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۴۷۳ به بعد) و اعتقاد به ذکر جلی در فرقه یسویه از آن جمله‌اند.

شیوه‌ای که غزالی و یسوی برای تصوّف خویش ارائه کرده‌اند بر مبنای زهد و پرهیزکاری است. تصوّف زهدمحور دیرین‌ترین شکل تصوّف اسلامی است که آن را «إِسْقَاطُ الرَّغْبَةِ عَنِ الشَّيْءِ بِالْكُلِّيَّةِ» (تلمسانی، ۱۳۷۱: ۳۰۶) معنا کرده‌اند. در این شیوه، ترک نفس و دنیا کلید رسیدن به خدا و آخرت است.

غزالی مدار دین را بر چهار اصل می‌گذارد که باید از دو اصل آن گسست و به دو اصل دیگر پیوست: «بدان که مدار راه دین بر چهار اصل است که در عنوان مسلمانی گفته‌ایم: نفس تو و حق - تعالی - و دنیا و آخرت. و از این چهار، دو جُستنی است و دو جُستنی: جُستن از نفس خود برای جُستن حق - تعالی - و جُستن از دنیا برای جُستن آخرت است. پس تو را روی از نفس خود به حق - تعالی - می‌باید آورد و روی از دنیا به آخرت می‌باید آورد. و صبر و خوف و توبه همه مقدمات این است و دوستی دنیا از مهلکات است، چنانکه علاج آن گفتیم و دشمنی وی و بریدن از وی از منجیات است.» (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۴۱۹)

لزوم مقابله با نفس برای رسیدن به تعالی از تعالیم یسوی است:

قول خواجه احمد نفس تاغی دین چیقیب آشتی «خواجه احمد بر فراز کوه نفس رفت و آن را زیر پا درآورد»

فنا فی الله مقامی غه یاقلاشتی / «به مقام فناء فی الله نزدیک شد» یورک بغریم جوش اوروبان قیناب  
تاشتی / «دلم جوشید و طغیان کرد»

(یسوی، ۱۳۷۹: ۴۷)

او همچنین از حرام کردن دوستی دنیا و برگزیدن دوستی حق سخن می‌گوید: «یاروق دنیا حرام قیلیب حقنی سویدوم» / دوستی دنیا را بر خود حرام کردم و دوستی حق را پیشه کردم. (یسوی، ۱۳۷۹: ۳۰) و در عین حال،

روی گردانی از دنیاپرستان را نیز توصیه می‌کند: «دنیاپرست ناجنس لاردین بویون تاوله»/ از دنیاپرستان ناجنس روی برگردان. (یسوی، ۱۳۷۹: ۱۸) البتّه دیدگاه یسوی در این زمینه اندکی با غزالی تفاوت دارد؛ غزالی دنیا را سه درجت می‌بیند که به مقدار ضرورت، در طعام و جامه و مسکن می‌توان از آن بهره گرفت (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۱۴۵) اما یسوی گاه عقبی را هم به همراه دنیا بر خود حرام می‌کند:

ذاکر بولوب، شاکر بولوب، حقیّی تابتیم/ «ذاکر و شاکر گشتم و حق را یافتم»  
دنیا عقبی حرام قیلیب بینجیب تیغتم/ «دنیا و عقبی را بر خود حرام کردم و گوشمالشان دادم»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۳۳)

### شریعت، طریقت، حقیقت

بن‌مایه اندیشه‌های عرفانی غزالی و یسوی، نزدیک کردن تصوّف و عرفان به شریعت است. بر همین اساس، تصوّف آنها بیشتر رنگ و بوی دینی دارد. اختصاص نیمی از کیمیای سعادت به رکن عبادات و معاملات، شریعت را به عنوان یکی از محورهای اصلی اندیشه غزالی مطرح می‌کند تا جایی که او پیروی از شریعت را لازمه سعادت و نیک‌بختی و درگذشتن از آن را برابر با هلاکت و نابودی می‌داند: «متابع شریعت و ملازمت حدود احکام، ضرورت راه سعادت است و معنی بندگی آن بود. و هر که از حدود شرع درگذرد به تصرف خویش، در هلاک افتد و بدین سبب گفت ایزد - تعالی: «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ.» (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۶۵ - ۶۴)

شریعت برای یسوی هم جایگاه ویژه‌ای دارد چراکه آن را مسیری برای رسیدن به طریقت می‌داند:  
اوتی عمروم شریعت کا یتالمادیم/ «عمرم سپری شد در حالی که به شریعت نرسیدم»  
شریعت سیز طریقت کا اوتالمادیم/ «دور از شریعت به طریقت نتوانستم دسترسی یابم»  
حقیقت سیز معرفت کا باتالمادیم/ «بدون حقیقت نتوانستم در معرفت غوطه‌ور شوم»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۷۵)

توصیف یسوی از طریقت بسیار گویاست چرا که برخاسته از تجربیات شخصی و مشاهدات شهودی اوست. راهی شگرف، دشوار و طولانی که عقبه‌هایی بسیار دارد و عاشقان زیادی در آن جان باخته‌اند، بنابراین بی‌دستگیری پیر نمی‌توان آن را پشت سر گذاشت:

طریقت نی یوللارینی عقبه‌سی کوب/ «طریقت را راه‌ها و گردنه‌های فراوانی است»  
پاک عشقی نی قولغه آلمای بولماس یوروب/ «تا عشق پاک او را پیشه خود نسازی، راه نتوان رفت»  
دیدارینی گورسه بولماس - تون کوب او یوب/ «با خوابیدن شبانه‌روزی نمی‌توان به دیدار او نائل شد»

هیچ اوخلامای دیدارینی کوردوم منا/ «با بی‌خوابی همیشگی، جمالش را مشاهده کردم»  
 طریقت‌نی یولی قاتیغ طرفه شاشتیم/ «راه‌های طریقت بسیار شگفت‌آور است»  
 باشیم قاتی پیر مغان سری قاجتیم/ «پریشان شدم و به سوی پیر مغان گریختم»  
 پیر اینتاکین توتوب باطن کوزین آجتیم/ «دامن پیر را گرفتم و چشم باطن باز کردم»  
 رسوا بولوب یول‌لار کزیم، یوردوم منا/ «رسوا گشتم و راه‌ها را پس پشت نهادم و رفتم»  
 طریقت‌نی یول‌لاریدور عذاب/ «راه‌های طریقت بسیار دشوار است»  
 بو یول‌لارده نیجه عاشق بولدی تراب/ «عاشقان زیادی در این مسیر تبدیل به خاک شده‌اند»  
 عشق یولغه هر کیم کیرسه حالی خراب/ «هرکسی به راه عشق درآمد، گرفتار شد»  
 ایرانلاردین یول‌نی سوراب یوردیم منا/ «راه را از واصلان پرسیدم»  
 طریقت‌نی یول‌لاریدور طرفه اولوغ/ «راه‌های طریقت بس دراز است»  
 روزی قیلکان بنده‌سیغه بولغای یاوغ/ «بر هر که آن را روزی‌اش ساخته‌اند، آسان است»  
 اوچقونی‌غه طاقت قیلمس یتی تموغ/ «هفت دوزخ تاب تحمل یک شعله آن را ندارد»  
 ای یارانلار عزیز جان‌دین تویدوم منا/ «ای دوستان! از جان عزیزم سیر گشتم»  
 (یسوی، ۱۳۷۹: ۳۹)

دلزدگیِ غزالی از علوم زمانه باعث می‌شود که او به طریقت روی آورد و این مسیر را تجربه کند: «سپس دانستم که با توشه علم این راه را نتوان پیمود. باید خود را فراموش کرد دست همت به کمر عشق زد. توشه این راه عمل است و بس؛ منتهی با پای علم راه نتوان رفت بلکه کردار و عمل لازم است.» (غزالی، ۱۳۳۸: ۷۳) نتیجه پیروی از شریعت و گام برداشتن در طریقت، رسیدن به حقیقت است: «پس شریعت، فعل بنده بود و حقیقت، داشت خداوند و حفظ و عصمت وی جل جلاله؛ پس اقامت شریعت بی‌وجود حقیقت محال بود و اقامت حقیقت بی‌حفظ شریعت محال.» (هجویری، ۱۳۳۶: ۴۹۹) توصیف حقیقت از زبان یسوی شنیدنی است؛ حقیقت‌نی معنی‌سی کا یتکان کشی/ «کسی که به معنای حقیقت رسیده باشد»  
 بیخود بولوب، کویوب یانار ایچی - تالشی/ «از خویش بیخود می‌شود و درون و بیرونش آتش می‌گیرد»

قانلار آقار کوزلاریدین اقان یاشی/ «از چشمانش به جای اشک، خون جاری می‌شود»  
 (یسوی، ۱۳۷۹: ۳۹)

به‌طور کلی می‌توان گفت تصوف غزالی و یسوی در بستر شریعت شکل می‌گیرد تا جایی که غزالی، کردارِ ظاهر

و باطن صوفیان را برگرفته از نور نبوت (غزالی، ۱۹۸۸: ۶۲) و پیامبر اسلام (ص) را الگو و مرشد کامل خویش می‌شمارد و یسوی هم از ایشان، با عنوان «پیر مغان» یاد می‌کند:

پیر مغان حق مصطفی بیشک بیلینک / «بدان که مصطفای حق همان پیر مغان است»  
قیده بارسنک وصفین ایتیب تعظیم قیلینک / «به هر جا که روید، توصیف و تعظیمش کنید»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۲۳)

### علم قال و علم حال

از جمله تقسیم‌بندی‌های علوم و معارف بشری، تقسیم آن به دو بخش کلی است: علم قال یا همان دانش‌های رسمی که نتیجه عقل و اندیشه است و علم حال یا دانش‌های حقیقی که حاصل کشف و شهود است. شکل‌گیری علم حال را در رفتار و کنش‌های اهل تصوف باید جستجو کرد: «صوفیان مانند فقها و زهاد به دنبال علم خاص یا ویژگی اخلاقی معین نبودند؛ زیرا آنها خود سرچشمه تمام دانش‌ها و دارای مجموعه احوال بودند» (ابوسراج طوسی، ۱۳۸۳: ۲۰) به همین دلیل، در عالم عرفان علمی رونمایی می‌گردد که «نزدیک قوم، معنی است که بر دل درآید بی‌آنکه ایشان را اندر وی اثری باشد و کسبی، و آن از شادی بود یا از اندوهی یا بسطی یا قبضی یا شوقی یا هیبتی یا جنبشی.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۹۲)

در کیمیای سعادت و دیوان حکمت به علم قال و علم حال اشاراتی شده‌است. یسوی بر این باور است که خداوند، علم اهل حال را مناسب اهل قال ندانسته است: «قال اهلی کا حال علمین حق کورمدی مناسب» / خداوند، علم اهل حال را درخور اهل قال ندانست (یسوی، ۱۳۷۹: ۵۲) بنابراین در آرزوی محفلی از دوستان همدلی است تا از علم حال سخن بگویند:

قایو بیرده عزیزلارنی جمعی بولسه / «هر جا که جمع عزیزان باشد»  
اوشال بیرده حال علمینی ایغوم کیلور / «دلم می‌خواهد در آنجا از علم حال سخن بگویم»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۱۱۶)

او گاه ناچار است به علم قال روی بیاورد و اشاره‌وار از مفاهیم والا سخن گوید تا عموم مردم نیز از آنها بهره‌مند شوند:

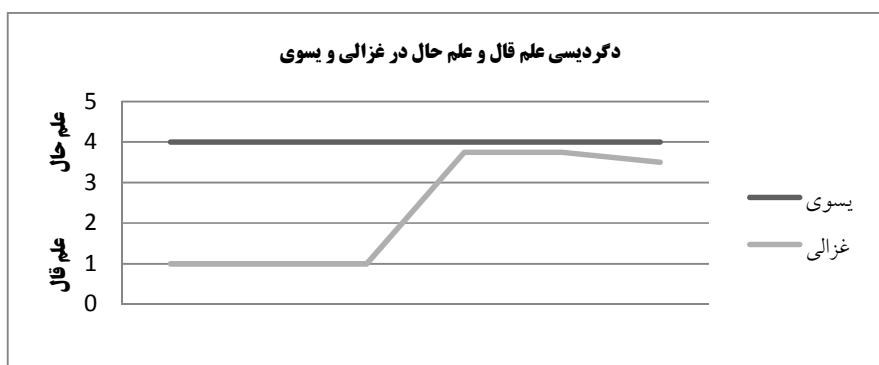
انالحق نی معنی سنی بیلماس نادان / «نادان معنای انالحق را در نمی‌یابد»  
دانا کیراک بو یوللارده پاک مردان / «در این راه‌ها انسان دانایی از پاکمردان لازم است»  
غافل قول لار حق یادینی ایدی جانان / «بندگان خردورز از اعماق جان خویش حق را یاد می‌کنند»  
جاندین کیچیب جانانه نی سویدوم منا / «از جان گذشتم و به جانان عشق ورزیدم»



ایما قیلدیم دانا بولسه معنی آلسون / «اشاره‌ای نمودم تا هر که داناست معنا را دریابد»  
 قال علمیدین بتیب ایدیم نشان قالسون / «از علم قال نشانی به یادگار نوشتم و بیان کردم»  
 درّ و گوهر سوزلاریمنی ایچکا سالسون / «سخن چون درّ و گوهر را کسی باید که فراگیرد»  
 (یسوی، ۱۳۷۹: ۳۶)

بررسی علم قال و علم حال در زندگی غزالی شگفت‌تر است چراکه «تصوّف غزالی که در عمل منشأ تحوّل بزرگی در زندگی او شد، در واقع اصلاً ناشی از تفکّر فلسفی وی بود و از تفکّر در ارزش و حدود علم». (زرّین کوب، ۱۳۵۳: ۲۸۵) او از چهل سال پژوهش خود در علوم دین خبر می‌دهد: «بدان که این داعی... چهل سال در دریای علوم دین غواصی کرد تا جایی رسید که سخن وی از اندازه فهم بیشتر اهل روزگار درگذشت. (غزالی، ۱۳۶۳: ۴) پس از آن، به علم حال رو می‌آورد: «عاقبت دانستم که اگر حقی و حقیقتی هست در تصوّف است و بس. چراغ تصوّف از مشکوه نبوت نور می‌گیرد و روشنی دل‌ها جز از این نور ممکن نیست. حقایقی بر من کشف شد که جز به ذوق و حال درنتوان یافت. راهی را پیمودم که آغازش طهارت قلب و انجامش فناء فی الله است.» (همایی، ۱۳۶۸: ۳۸۶)

اگر بخواهیم نموداری از دگردیسی علم قال و علم حال در زندگی و شخصیت غزالی و یسوی ارائه کنیم، بدین شکل خواهد بود:



ملاحظه می‌شود که یسوی خط سیری یکنواخت در مسیر علم حال دارد و غزالی با وجود اینکه تا میان‌سالی به این علم عنایتی ندارد، در نهایت به آن روی می‌آورد و به ارباب احوال می‌پیوندد.

## ذکر

از بدیهی‌ترین ویژگی‌های اهل سلوک، ذکرگویی است که بسامد بالایی در آثار غزالی و یسوی دارد. غزالی ذکر

را موجب نزدیکی به خداوند می‌داند: «و دوستی حق - تعالی - بر دل غالب نشود الا به معرفت و بسیاری ذکر؛ که هرکسی که کسی را دوست دارد، ذکر وی بسیار کند، و اگر ذکر وی بسیارتر کند، وی را دوستدارتر شود. و برای این بود که وحی آمد به داود (ع): *أنا بَدُّكَ الْلازِمُ فَالزَّمْ بَدُّكَ*، یعنی چاره تو منم و سروکار تو با من است: یک ساعت از ذکر من غافل مباش.» (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۶۴ - ۶۳)

از منظر غزالی هدف از ذکر، فانی شدن ذاکر و باقی ماندن مذکور است: «فرق بود میان آنکه همگی دل او مذکور را دوست دارد و میان آنکه ذکر را؛ بلکه کمال آن است که ذکر و آگاهی ذکر از دل بشود و مذکور ماند و بس؛ ... و اصل آن است که دل از حدیث تازی و پارسی و هرچه هست خالی شود و همه وی گردد که هیچ چیز دیگر در وی ننگند. و این نتیجه مجبّت مفرد بود که آن را عشق گویند، و عاشق گرمرو همگی دل به معشوق دارد و باشد که از دل مشغولی که به وی دارد، نام وی فراموش کند؛ و چون چنین مستغرق شود و خود را و هرچه هست - جز حق تعالی - فراموش کند، به اول راه تصوف رسد و این حالت را صوفیان فنا گویند و نیستی گویند، یعنی هرچه هست از ذکر وی نیست گشت و او نیز هم نیست گشت که خود را فراموش کرد.» (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۲۵۵ - ۲۵۴)

از طرف دیگر، ذکر از برجسته‌ترین آداب طریقت یسویه است. این فرقه «هوادار ذکر جلی (جهری) بوده‌اند و به همین سبب آنان را علانیه یا جهریه نیز گفته‌اند.» (دانشنامه جهان اسلام، ذیل مدخل تصوف، بخش دوم) از ذکرهای معروف این طریقت "ذکر ارّه" است که «عبارت است از گذاشتن دو دست روی دو زانو و حبس کردن نفس و (ها) گفتن و نفس را از زیر ناف دور کردن و کمر و سر و پشت را به همان صورت درآوردن، به شدت هی گفتن و ادامه دادن به ذکر به همان طریق. همان‌گونه که درودگری ارّه‌اش را به روی تخته‌ای می‌کشد، ذکر کننده (ذاکر) نیز باید برای تمیز و بی‌آلایش کردن قلبش با ورد و ذکر، همان‌گونه ارّه ذکر بر قلبش بکشد.» (ولی، ۱۳۷۶: ۱۹۱)

یسوی از به پایان رسانیدن هزار و یک ذکر خداوند در هفت‌سالگی خود خبر می‌دهد:

یتی یا شده ارسلان بابغه قیلدیم سلام... / «در هفت‌سالگی‌ام به ارسلان بابا سلام کردم...»

اوشال وقتده مینک بیر ذکرین قیلدیم تمام/ «در همان زمان هزار و یک ذکر [خدا] را به پایان رسانیدم»

(یسوی، ۱۳۷۹: ۱۹)

او بر این باور است که هر که خود را بنده حق بداند، دائماً ذکر او را بر زبان خواهد آورد: "قول مین دیکان دایم تینمای ذکرین ایتار" / هر آن‌که بگوید من بنده هستم، هماره ذکر حق را می‌گوید. (یسوی، ۱۳۷۹: ۸۴) یسوی از خداوند می‌خواهد ذکرش را به او بیاموزد: «سبحان ایکام ذکر اورکاتیب کوسومنی تیش» / ای خدای سبحان! به من ذکر را بیاموز. (یسوی، ۱۳۷۹: ۲۶) ذکر که از میان جان برمی‌خیزد:

حق وصالین تیلاکانلار تونی - کونی / «آنان که شب و روز وصال حق را می جویند»  
تینمای جانی برله ایتور ذکر «هو» نی / «هماره ذکر حق را با جانشان می گویند»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۱۸۱)

یسوی از عالمان و صوفیان دروغین نیز غافل نیست: «قرآن اوقوب عمل قیلمای یالغان عالم» / عالم دروغین  
قرآن می خواند اما بدن عمل نمی کند. (یسوی، ۱۳۷۹: ۱۸) و ذکرهای از روی خودنمایی آنان را زیر سؤال  
می برد:

جاندین کیچمای «هو - هو» دیکان باری یالغان / «آنکه از جان نگذشته است، هو هو گفتنش راستین  
نیست»

قلتاقدین سورمنک سؤال یولده فالغان / «از این لعنت شده منفور سؤال نکنید»  
حقّی تابقان اوزی پنهان، سوزی پنهان / «آنکه حق را یافته باشد، خود و کلامش پنهان است»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۲۲)

### ریاضت و عزلت نشینی

رویگرد یسوی و غزالی درباره ریاضت یکسان است. رکن سوم و چهارم کیمیای سعادت درباره ریاضت نفس و  
خودسازی است و غزالی روش مبارزه با اوصاف رذیله و مهلکات را در رکن سوم، و روش آراستن نفس با  
اوصاف حمیده را در رکن چهارم مطرح کرده است. یسوی هم در اشعار خود از ریاضت های خویش سخن  
می گوید: «ریاضت نی قاتیغ تارتیب قانلار یوتوب» / به سختی و دشواری ریاضت را تحمل کردم و خون دلها  
خوردم (یسوی، ۱۳۷۹: ۱۷) و رسیدن به وصال دوست را منوط به تحمل ریاضت می داند: «تا مشقت  
تارتماغونچه وصلی قیدا» / تا مشقت را تحمل نکنی، وصلش دست نمی دهد. (یسوی، ۱۳۷۹: ۳۱)  
عزلت و انقطاع از خلق هم یکی از تعالیم اهل تصوف است تا جایی که نجم رازی بنای سلوک را بر عزلت و  
انقطاع از خلق می گذارد: «بدانک بنای سلوک راه دین و وصول به مقامات یقین بر خلوت و عزلت است.»  
(مرصادالعباد، ۱۳۷۳: ۲۸۱) یسوی هم به مانند صوفیان حقیقی، عزلت گیری و گریختن از خویشان را موجب  
رستگاری می داند:

قرو توقزده عشقینک توشدی کویوب یاندیم / «در ۴۹ سالگی عشقت زد و در آتش سوختم»  
مجنون صفت خیل خویشدین قاجیب تاندیم / «مجنون وار از خویشان گریختم و رستگار شدم»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۲۹)

مشهور است که «احمد یسوی هنگامی که ۶۳ ساله بود، بنا به عنعنه و آداب و رسوم، در گوشه ای از خانه اش

چله‌خانه‌ای ساخت و در آنجا مسکن گزید. « (ولی، ۱۶۶) یا به روایتی دیگر: «در گوشه‌ چاهی از خانقاه رفت و مدت صد و سی سال در آنجا زیست. « (سنایی، ۸۸) رد پای از این واقعه را در دیوان حکمت می‌یابیم:

حق تعالی فضلی برلان فرمان قیلدی / «حق تعالی فضل خود را فرمان داد»

ایشتیب اوقوب بیر کاکیردی قول خواجه احمد / «خواجه احمد شنید و خواند و در زیر خاک مسکن گرفت»

آلمیش اوچده سنت‌لارین محکم توتوب / «در ۶۳ سالگی برای به جای آوردن فرائض عزم جزم کنم»  
ایشتیب اوقوب بیرکا کیردی قول خواجه احمد / «خواجه احمد شنید و خواند و در زیر خاک مسکن گرفت»

بیر اوستیده اولمس بورون تریک اولدوم / «پیش از مردن بر روی زمین زنده بودم»

آلمیش اوچده سنت دیدی ایشتیب بیلدیم / «در ۶۳ سالگی سنت است، آن را شنیدم و دانستم»

بیر آستیده جانیم بیله قولوق قیلدیم / «در زیر خاک از جان و دل بندگی کردم»

ایشتیب اوقوب بیرکا کیردی قول خواجه احمد / «خواجه احمد شنید و خواند و در زیر خاک مسکن گرفت»

(یسوی، ۱۳۷۹: ۵۷)

با این توضیح، عزلت و گوشه‌گیری از خلق، از جمله سنت‌های تصوف یسوی به شمار می‌رفته است. غزالی هم با اختصاص یک اصل از ده اصل رکن معاملات به «آداب زاویه گرفتن و از خلق عزلت گرفتن»، به بیان این مسئله پرداخته است. (ر. ک: غزالی، ۱۳۹۰، ج ۱، ۴۵۵ - ۴۳۴) تفاوت دیدگاه غزالی با یسوی در آن است که یسوی عزلت‌نشینی را با قول و عمل تأیید می‌کند اما غزالی روش بینابینی برمی‌گزیند و در کنار برشمردن شش فایده عزلت، شش آفت آن را هم بیان می‌کند: «بدان که علما را خلاف است در عزلت گرفتن و زاویه گرفتن که این فاضل‌تر است از مخالطت کردن... و بدان که خلاف اندر این همچنان است که در نکاح، که نکاح فاضل‌تر است یا نکردن؛ و حقیقت آن است که به احوال بگردد. کس بود که وی را عزلت گرفتن فاضل‌تر و کس بود که وی را مخالطت کردن بهتر» (غزالی، ۱۳۹۰، ج ۱، ۴۳۶ - ۴۳۵). بدین ترتیب، مبنای اعتقاد غزالی برای عزلت‌گزینی، حال و مقام سالک است. به نظر می‌رسد پرورش و بالیدن غزالی در اجتماع و نیز جایگاه علمی او، در دیدگاه بینابینی‌اش نقش مهمی دارد چراکه اولین آفت عزلت را در بازماندن از علم‌آموزی و تعلیم دانش می‌داند: «و بدان که هرکه آن علم که بر وی فریضه است نیاموخته باشد وی را عزلت حرام است... اما تعلیم کردن درجه بزرگ آن است... و تعلیم با عزلت راست نیاید، پس تعلیم از عزلت اولی‌تر باشد» (غزالی، ۱۳۹۰، ج ۱، ۴۴۶ - ۴۴۵).

## عشق

عشق را مرتبه‌ای فراتر از محبت تعریف کرده‌اند: «محبت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند: العشقُ محبةٌ مفرطةٌ؛ و عشق خاص‌تر از محبت است زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد» (سهروردی، ۱۳۴۸: ۲۶۸).

تا قرن پنجم در آثار صوفیان، بیشتر سخن از محبت است تا عشق و غزالی هم در اصل نهم از باب منجیات کیمیای سعادت از «محبت» یاد می‌کند و با لحاظ این نکته که آنچه سالک را حاصل می‌شود ثمره یا تبع دوستی خدای تعالی است، این گونه دوستی را عالی‌ترین مقامات، بلکه مقصود همه مقامات برمی‌شمارد (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۵۶۹). او در ادامه به تفکیک مرز میان محبت و عشق می‌پردازد: «معنی دوستی میل طبع است به چیزی که خوش بود. گاه آن میل قوی بود آن را عشق گویند» (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۵۷۲).

از دیگر سوی، ارزش عشق برای یسوی تا حدی است که به جرأت می‌توان گفت در کمتر حکمتی از حکمت‌های دیوانش اشاره‌ای به عشق نکرده‌است:

عشق سرینی بیان قیلسام عاشق‌لارکا/ «اگر سرّ عشق را برای عاشقان بیان کنم»  
طاقت قیلمای باشین آلیب کیتار دوستلار/ «ای دوستان! طاقت نمی‌آورند و سر خود می‌گیرند و می‌روند»

تاغ[قه] تاشقه باشین اوروب بیخود بولوب/ «بر کوه و سنگ سرش را می‌زند و بیخود می‌شود»  
اهل عیالیم خانماندین اوتار دوستلار/ «از اهل و عیال و خانمان می‌گذرد»  
عشق شدتی باشقه توشه عاشق تیلار/ «عاشق وقتی گرفتار نیروی عشق شد چه کند؟»  
بیکانه‌لار تاشلار آتیب آنکا کولار/ «بیگانگان سنگ بر سر او می‌زنند و می‌خندند»  
دیوانه دیب باشین یاریب قانغه بولار/ «به او دیوانه می‌گویند، سرش را می‌شکنند و خونین می‌سازند»

شاکر بولوب حمد ثنا ایتار دوستلار/ «ولی عاشق شاکر است و حمد و ثنا می‌گوید ای دوستان»  
عشق سیزلارنی هم جانی یوق هم ایمانی/ «بی‌بهرگان از عشق نه جان دارند و نه ایمان»  
رسول‌الله سؤزین ایدیم معنی کانی/ «سخن رسول‌الله را گفتم. کو معنی آن؟»  
نیچه ایتسام ایشتكوچی بیلکان قانی/ «اگر بارها بگویم شنونده دانایی کو؟»  
بیخبرکا ایتسام کونکلی قاتار دوستلار/ «دین خود را به پول اندکی می‌فروشند دوستان»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۷۲)

در این میان، منصور حلاج نماد عشق راستین است و یسوی بارها به ماجرای بر دار کشیدن او اشاره می‌کند:

عاشق منصور انالحنی تیل کا آلدی / «منصور عاشق انالحق را بر زبان آورد»  
جبریل کیلیب انالحنی بیرکا ایدی / «جبریل سخن او را به خدای یگانه بازگو کرد»  
جبریل کیلیب باشنک بیر دیب یولغه سالدی / «جبریل آمد و منصور را گفت: سر در راه عشق  
بده»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۳۵)

با این توصیف، روشن می‌شود که غزالی به معرفی سطحی و ظاهری عشق بسنده کرده و چونان یسوی، آن را در جان کلام و نوشته‌های خویش سریان نداده است.

### فنا و مشاهدات

مبحث فنا در کیمیای سعادت آنقدرها برجسته نیست و غزالی تنها به مسئله فنا در ذکر اشاره کرده است. (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۲۵۵) همچنین او در رکن چهارم کیمیای سعادت از مرگ طبیعی یاد می‌کند (غزالی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۶۳۸ - ۶۱۳) که با مرگ صوفیانه متفاوت است.

یسوی در دیوان حکمت، از رسیدن به مقام فنا در بیست و دو سالگی اشاره می‌کند:

من یکرمه ایکی یاشده فنا بولدوم / «در ۲۲ سالگی فنا شدم»  
مرهم بولوب چین دردلیک کا دوا بولدوم / «مرهم گشتم و دوی درد گشتم»  
یالغان عاشق جین عاشق قه کواه بولدوم / «گواه هر عاشق راستین و دروغین شدم»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۲۶)

و فنای خویش را در قالب چنین جملاتی توصیف می‌کند:

نام - نشان هیچ قالمادی لالا بولدوم / «نام و نشانی از من نماند و لا شدم»  
الله یادین آیته - آیته الا بولدوم / «نام الله را گفتم تا واله شدم»  
خالص بولوب مخلص بولوب لله بولدوم / «خالص و مخلص گشتم و الله گشتم»  
فنا فی الله مقامی غه آشتیم منا / «به مقام فناء فی الله رسیدم»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۲۰)

به تبع همین رویکرد درباره فنا، در طریقت عرفانی غزالی و یسوی، از مشاهدات عرفانی هم نشانه‌هایی دیده می‌شود. مشاهده و شهود را احاطه حق در هر چیز معنا کرده‌اند و «چون سالک بدین مقام رسید، پیوسته انوار غیبی و آثار عینی مشاهده نماید.» (واعظ کاشفی، ۱۳۱۹: ۳۹۳) غزالی در «المنقذ من الضلال» از مشاهده

فرشتگان و ارواح انبیا و شنیدن سخنان‌شان در خواب و بهره‌ معنوی بردن از آن‌ها سخن می‌گوید: «و من اول الطریقه تبدیء المشاهدات و المكاشفات، حتی أنهم فی یقضتهم یشاهدون الملائکة و ارواح الانبیاء، و یسمعون منهم اصواتا و یقتبسون منهم فوائد، ثم یترقی الحال من مشاهدة الصّور و الامثال الی درجات یضیق عنها نطق النطق، فلا یحاول معبر أن یعبر عنها الا اشتمل لفظه علی خطاء صریح لا یمکنه الاحتراز عنها» (غزالی، ۱۹۹۸: ۶۳). این مشاهدات و مکاشفات در حکمت یسوی نمود عینی می‌یابد:

اون آلتیمده برچه ارواح اولوش بیردی / «در شانزده سالگی تمام ارواح به من بهره‌ای بخشیدند»  
هی - هی سزکا مبارک دیب آدم کیلدی / «آدم<sup>(ع)</sup> آمد و گفت: هی هی! بر شما مبارک باد»  
فرزندیم دیب بوینوم قوچوب کوننکوم آلدی / «گفت: «فرزندم» و مرا در آغوش گرفت و شادمانم ساخت»

(یسوی، ۱۳۷۹: ۲۵)

یا:

حق مصطفی روحی کیلیب بولدی امام / «روح مصطفای حق آمد و به امامت ایستاد»  
جمله ملک بیر آستیده بولدی غلام / «تمام فرشتگان در روی زمین غلام او گشتند»  
کوب یغلادیم حق مصطفی بیردی انعام / «بسیار گریستم تا حضرت مصطفی به من پاداشی بخشید»  
(یسوی، ۱۳۷۹: ۳۰)

## زبان

چون حکمت‌های یسوی برای آموزش آداب تصوّف به مریدانش سروده می‌شد، به ساده‌ترین شکل بیان شده و از ارائه‌های لفظی و معنوی استفاده نشده‌است؛ به همین دلیل آنچه موجب ماندگاری و شاید فربه‌تر شدن این حکمت‌ها شده‌است، قداست کلام و دینی بودن موضوع حکمت‌هاست نه ارزش هنری آنها و استحکام کلام یسوی.

هدف غزالی از نگارش کیمیای سعادت به یسوی نزدیک است اما کیمیای سعادت بیشتر به دین و اخلاق می‌پردازد تا عرفان. سبک این کتاب، شبیه نثرهای عرفانی ماقبل خویش مانند کشف‌المحجوب است که براساس «ایجاز و عدم ایراد لغات و جمله‌های مترادف و آوردن استدلالات قرآنیّه و نیاوردن شعر عربی و فارسی برای شاهد و تمثیل و رعایت اصول جمله‌بندی فارسی» (بهار، ۱۳۸۱، ج ۲، ۱۷۴) شکل گرفته است. البته نباید فراموش کرد به دلیل عرفانی محض بودن حکمت یسوی، زبان آن نیز به سمت زبان سطحی - شطحی گرایش دارد؛ اگرچه سطحی بودن زبان، ملموس‌تر از شطحی بودن آن است:

دیدار کوروب روحوم اوجوب عرشقه قوندی / «جمال حق را دیدم و روحم پرواز کرد و بر عرش نشست»

موسی صفت وجودلاریم کویوب یاندی / «موسی صفت تمام وجودم در آتش سوخت»  
مجنون صفت خیل خویش دین قاجیب تاندی / «مجنون وار از خیل و خویش دوری جست و رهایی یافت»

(یسوی، ۱۳۷۹: ۳۱)

یا:

آلتی یاشده تورمای قاجدیم خلایق دین / «در شش سالگی پیوسته از مردمان گریختم»  
کوککا چیقیب درس اورکاندیم ملایک دین / «به آسمان رفتم و با فرشتگان به خواندن مشغول شدم»

دامن کیسیب همه اهل و علایق دین / «از همه اهل و علایق دامن فراهم چیدم»

(یسوی، ۱۳۷۹: ۲۲)

### نتیجه گیری

ظهور غزالی و یسوی در عصری بود که تصوف و عرفان مسیری مشترک را سپری می کرد و میان آنها حدّ و مرزی خاص وجود نداشت؛ بر همین مبنا، شاید بتوان نقطه اشتراک این دو را در زهد عارفانه آنها جستجو کرد که سعی در نزدیک کردن بیشتر عرفان و تصوف به اسلام داشتند. حوزه جغرافیایی ظهور این دو شخصیت نیز قابل تأمل است که نشان می دهد مردم خراسان و ماوراءالنهر آن روزگاران آمادگی روحی برای پذیرش تعالیم صوفیه را داشتند.

نتایج بررسی، نقد و مقایسه اندیشه های عرفانی غزالی و یسوی براساس کیمیای سعادت و دیوان حکمت به قرار زیر است:

الف. طریقت غزالی و یسوی طریقتی زهدمحور است با این تفاوت که غزالی معتقد است در حدّ ضرور می توان از دنیا بهره برد اما یسوی به ترک کامل دنیا - و گاه عقبی - توصیه می کند.

ب. غزالی و یسوی شریعت را بنمایه اندیشه های عرفانی خویش قرار داده اند و می کوشند تا تصوف و عرفان را به شریعت نزدیک سازند.

ج. خطّ سیر غزالی از علم قال به علم حال است در حالی که یسوی آنچه دارد علم حال است که در طریقت بدان دست یافته است.



د. یسوی عزلت‌نشینی را با قول و عمل تأیید می‌کند اما مبنای اعتقاد غزالی برای عزلت‌گزینی، حال و مقام سالک است. بر همین مبنای، گاه در میان خلق بودن بر عزلت‌نشینی ترجیح داده می‌شود. هـ دیوان حکمت سرشار از تجربه‌های عرفانی است اما کیمیای سعادت بیشتر به دین و اخلاق می‌پردازد تا عرفان. و. غزالی در کیمیای سعادت به معرفی سطحی و ظاهری عشق بسنده کرده‌است در حالی‌که این موضوع از بن‌مایه‌های اصلی دیوان حکمت یسوی است. ز. مبحث فنا از مباحث موضوعی دیوان حکمت است در حالی‌که در کیمیای سعادت آنقدرها برجسته نیست. ح. مشاهدات و مکاشفات عرفانی غزالی بیشتر جنبه نظری دارد اما مشاهدات و مکاشفات یسوی حاصل تجربیات شخصی اوست. ط. زبان دو کتاب به دلیل آموزش‌محور بودن آنها ساده و بی‌پیرایه و خالی از ارائه‌های لفظی و معنوی است اگرچه در پاره‌ای مواقع، زبان دیوان حکمت به شطح کشیده می‌شود.

#### منابع و مأخذ

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۸۹)، *دفتر عقل و آیت عشق*، تهران: انتشارات طرح نو.
- ابن سبعین، عبدالحق، (۱۹۷۸)، *بُدّ العارف*، تحقیق جورج کتوره، بیروت: دارالکندی و دارالاندلس
- ابوسراج طوسی، عبدالله بن علی، (۱۳۸۲)، *اللمع فی التصوّف*، ترجمه مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۸۱)، *سبک‌شناسی*، تهران: زوآر.
- پاکتچی، احمد، (۱۳۹۲)، *جریان‌های تصوّف در آسیای مرکزی*، تهران: الهدی.
- تلمسانی، سلیمان بن علی، (۱۳۷۱)، *شرح منازل السائرين*، قم: بیدار.
- خدایار، ابراهیم، «*طریقت‌های عرفانی و میراث شعر فارسی در ماوراءالنهر*»، نشریه سخن عشق، شماره ۲۰، ۱۳۸۲، صص ۳۷-۲۱.
- رازی، نجم‌الدین ابوبکر بن محمد، (۱۳۷۳)، *مرصادالعباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۳)، *فرار از مدرسه*، تهران: انجمن آثار ملی.
- سنایی، مهدی، «*طریقت یسویه و نقش آن در گسترش اسلام در آسیای مرکزی*»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره نوزده، پاییز ۱۳۷۶، صص ۹۲-۷۹.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش، (۱۳۴۸)، *مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق*، تصحیح سیدحسن نصر، تهران: انتشارات انستیتوی فرانسوی پژوهش‌های علمی در ایران.
- صفرزاده، حبیب، «*صدر عارفان ترکستان، جایگاه خواجه احمد یسوی در تصوف و عرفان اسلامی*»، نشرگه تیارلاوچی: بولوت افغانستان: «<http://bayanifoundation.blogfa.com/post-266.aspx>»

- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۴)، *منطق الطیر*، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- غزالی طوسی، ابو حامد امام محمد، (۱۳۹۰)، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، (۱۳۶۳)، *مکاتیب فارسی غزالی*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: انتشارات طهوری و سنایی.
- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، (۱۹۹۸)، *المنقذ من الضلال*، اهتمام احمد شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العمیه.
- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، (۱۳۳۸)، *اعترافات غزالی (ترجمه المنقذ من الضلال)*، مترجم زین‌العابدین کیایی نژاد، تهران: بی‌نا.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۷۴)، *رسالة قشیریه*، مترجم حسن بن احمد عثمانی، مصحح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- قیطرانی، ولی، «برخی از بازیافت‌های عرفانی امام محمد غزالی» فصلنامه پژوهشی اقوام و مذاهب میثاق امین، سال سوّم، شماره دوازدهم، پاییز ۱۳۸۸، صص ۱۵۰ - ۱۳۹.
- کاکایی، قاسم، (۱۳۸۹)، *وحدت وجود به روایت ابن عربی و اکهارت*، تهران: هرمس.
- محمدی، هاشم، «غزالی، عرفان و تطوّر»، نشریه حافظ، شماره ۹۵، تیر ماه ۱۳۹۱، صص ۵۳ - ۴۵.
- مختومی، عبدالحکیم، (۱۳۸۷)، «احوال و آثار خواجه احمد یسوی همراه با ترجمه دیوان حکمت»، استاد راهنما علی محمد پشت‌دار، استاد مشاور فاطمه کوپا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور تهران واحد جنوب.
- نصر، سیدحسین، (۱۳۴۵)، *سه حکیم مسلمان*، ترجمه احمد آرام، تبریز: کتابفروشی سروش.
- واعظ کاشفی، حسین، (۱۳۱۹)، *لب لباب مثنوی*، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: انتشارات بنگاه افشاری.
- ولی، وهاب، «یسویه طریقتی از آسیای مرکزی»، نشریه ایران‌شناخت، شماره ۶، پاییز ۱۳۷۶، صص ۱۹۲ - ۱۵۹.
- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۳۶)، *کشف‌المحجوب*، تصحیح والتین ژوکوفسکی، اهتمام محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۸)، *غزالی‌نامه*، تهران: مؤسسه نشر هما و کتاب‌فروشی فروغی.
- یسوی، خواجه احمد، (۱۳۷۹)، *دیوان حکمت*، محقق، مصحح رسول اسماعیل‌زاده دوزال، مترجم مصحح قوانشبیق قاری و غالیه قمبریکاوا، تهران: الهدی.

## مهم‌ترین شاخصه‌ها و نمادهای فرهنگی ایرانی در راستای همکاری‌های مشترک ایران و قزاقستان

دکتر بهرام امیراحمدیان

زمانی نه چندان دور تا دو دهه پیش در شمال ایران کشور بزرگی به نام اتحاد جماهیر شوروی در جغرافیای سیاسی جهان وجود داشت که ما را از باشندگان سرزمین‌های شمال فلات ایران از آسیای مرکزی و قفقاز دور می‌ساخت و پرده‌ای آهنین به دور آنها کشیده بود تا آنها را از ما و ما را از آنها دور بدارد. در این قلمرو کشور بزرگ و تأثیرگذاری چون قزاقستان قرار دارد که از جنبه‌های گوناگون از اهمیت زیادی برخوردار است. به نظر می‌رسد دو کشور برای رسیدن به جایگاه شایسته‌ای که بتوانند از همه توان‌های یکدیگر بهره‌گیرند فاصله زیادی دارند. زبان فارسی به عنوان زبان دین، حکمت، فلسفه و هنر و ادبیات دینی از ترکستان چین تا دربار عثمانی را از شرق تا غرب این قلمرو می‌پیمود و تا پیش از روسها بر ماوراءالنهر و ترکستان روس غلبه داشت. در بین آثار بسیاری از روشنفکران قرن ۱۹ و ۲۰ آثار به این زبان مشاهده می‌شود. در طول مسیر جاده ابریشم در کنار کالا و اندیشه، ادبیات نیز منتقل می‌شد و حاصل آنکه در این قلمرو وسیع آثار زبان فارسی بسیار است. قرابت‌های تاریخی بین دو ملت نمادهای فرهنگی منطقه را می‌سازند. ملت‌های این قلمرو به ایران فرهنگی علاقه‌مندند روابط نزدیکی با ایران و کشورهای حوزه تمدنی ایران داشته باشند. این آثار مادی و معنوی را می‌توان در آداب و رسوم مانند نوروز، آئین‌ها و مراسم از جمله بازی‌ها و سرگرمی‌ها؛ در میراث مکتوب شامل شاهنامه فردوسی و اثرات آن در گستره جغرافیایی حوزه، در نام‌های اشخاص و جای نام‌ها، در تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات ملی کشورهای حوزه، در آموزش و گسترش زبان فارسی به عنوان عنصر فرهنگی پیونددهنده ملل منطقه، در شخصیت‌های مشترک فرهنگی شامل مشاهیر علم و ادب و در آثار باستانی تاریخی و معماری ایرانی در قلمرو جهان ایرانی، یافت. بررسی ویژگی‌های هریک از اقوام این قلمرو گسترده نشان می‌دهد که باشندگان این قلمرو به نوعی در طول تاریخ با ایران در تماس و تعامل و ارتباط بوده‌اند. بررسی زبان و ادبیات پارسی در جهان ایرانی نشان می‌دهد که بدون شک زبان فارسی می‌تواند عنصری از نزدیکی و تعامل سازنده با اقوام و باورهای باشد که تاکنون کمتر بدان توجه شده‌است. در سال‌های اخیر ارتباطات فرهنگی ایران و قزاقستان افزایش داشته‌است که آن جمله می‌توان به ترجمه آثار و برگزاری همایش‌ها اشاره کرد. مردم قزاقستان نوروز را اعتدال بهاری دانسته، بر این باورند که در این روز ستاره‌های آسمانی به نقطه ابتدایی می‌رسند و همه جا و همه چیز تازه می‌شود و زمین را شادمانی فرا می‌گیرد. همچنین قزاق‌ها معتقدند که نوروز آغاز سال است و در میان آنان عبارات زیبایی درباره‌ی نوروز وجود دارد. در این مقاله هر یک از شاخصه‌های تمدنی و فرهنگی ایران در قزاقستان مورد بررسی قرار گرفته است.

**کلید واژه‌ها:** شاخصه‌ها و نمادهای فرهنگ ایرانی، قلمرو جغرافیایی جهان ایرانی، زبان فارسی، جشن

نوروز، شاهنامه فردوسی

سالهاست که در بین اندیشمندان و نخبگان ایران این مسأله مطرح می‌شود که آیا ایران می‌تواند با داشتن سابقه درخشان تمدنی و صبغه فرهنگی در منطقه آسیای غربی، حوزه فرهنگی بزرگتر از ایران سیاسی را در قالب و چارچوب ایران فرهنگی در پیرامون خود گرد آورد و از این طریق به همگرایی و تعامل بیشتر با واحدهای سیاسی و اقوام ساکن در این حوزه دست بزند. در گام نخست پنداشته می‌شود که برای جامعه ایرانی قلمرو پیرامونی چندان شناخته شده نیست و از توان‌های تمدنی و فرهنگی و شاخصه‌های تمدنی این جهان آگاهی کمتری در دست است. زمانی نه چندان دور تا دو دهه پیش در شمال ایران کشور بزرگی به نام اتحاد جماهیر شوروی در جغرافیای سیاسی جهان وجود داشت که ما را از باشندگان سرزمین‌های شمال فلات ایران از آسیای مرکزی و قفقاز دور می‌ساخت و پرده‌ای آهنین به دور آنها کشیده بود تا آنها را از ما و ما را از آنها دور بدارد. در این قلمرو کشور بزرگ و تاثیرگذاری چون قزاقستان قرار دارد که از جنبه‌های گوناگون همکاری‌ها و در این زمینه فرهنگی از اهمیت زیادی برخوردار است که به نظر می‌رسد دو کشور برای رسیدن به جایگاه شایسته‌ای که بتوان از همه توان‌های یکدیگر بهره گیرند فاصله زیادی دارند.

زبان فارسی به عنوان زبان دین، حکمت، فلسفه و هنر و ادبیات دینی از ترکستان چین تا دربار عثمانی را از شرق تا غرب این قلمرو می‌پیمود و تا پیش از روس‌ها بر ماوراءالنهر و ترکستان روس، زبان غالب را تشکیل می‌داد. هنوز هم در بین آثار بسیاری از روشنفکران قرن ۱۹ و ۲۰ می‌توان زبان فارسی را یافت. در طول مسیر جاده ابریشم در کنار کالا و اندیشه، ادبیات نیز منتقل می‌شد و حاصل آنکه در این قلمرو وسیع می‌توان آثاری از واژگان فارسی را یافت.

همه آنچه گفته شد جرقه‌ای بر ذهن اندیشمندان ایرانی است تا با آگاهی از این سابقه تمدنی در اندیشه تعامل بیشتر با باشندگان این سرزمین‌ها باشند. در عصر کنونی امکانات بسیار خوبی برای این فضاها و مدیریت آن در دسترس است که تا چند دهه پیش به اندیشه کسی راه نمی‌یافت که می‌شود به این گستردگی و آسانی زمان را با مکان یکی ساخت.

در سال‌های پس از فروپاشی شوروی منطقه آسیای مرکزی شرایط تازه‌ای را تجربه کرد. در این دوره دولت‌های جدیدی به نقشه جغرافیای سیاسی جهان افزوده شدند که در پیرامون ایران در منطقه هم‌جوار آسیای مرکزی (ماوراءالنهر دوره اسلامی و ورارودان کهن) قرار دارد. این منطقه در گذشته‌های نه چندان دور بخشی از قلمرو ایران فرهنگی را تشکیل می‌داد. از اوایل قرن نوزدهم این قلمرو در ترکیب امپراتوری روسیه قرار داشت که در دهه دوم قرن بیستم با روی کار آمدن حکومت شوروی روابط این قلمرو با ایران قطع گردید. اکنون پس از گذشت دو دهه از فروپاشی شوروی و تغییرات شگرف محیط بین‌الملل، اینگونه استنباط می‌شود که این قلمرو

به جهت وابستگی تاریخی و فرهنگی به ایران فرهنگی، علاقه‌مند است روابط نزدیکی با ایران و ایران با آن داشته باشد.

مشترکات فرهنگی این منطقه به نوعی است که ملت‌های منطقه را از نظر فرهنگی به قرابت‌های تاریخی سوق می‌دهد که نمادهای فرهنگی منطقه را می‌سازند. ملت‌های این قلمرو به جهت وابستگی تاریخی و فرهنگی به ایران فرهنگی علاقه‌مندند روابط نزدیکی با ایران و کشورهای حوزه تمدنی ایران داشته باشند.

چنانکه پیداست مشترکات فرهنگی بسیاری در حوزه تمدنی ایران وجود دارد که ملت‌های منطقه را بسوی همگرایی سوق می‌دهد. با وجود زمینه‌های فرهنگی مشترک و با وجود تمایل ملت‌های این حوزه فرهنگی و تمدنی به همگرایی، فرایند همگرایی در این حوزه چندان قدرتمند نبوده‌است. همگرایی منطقه‌ای ملت‌ها با موانعی روبرو بوده‌است. این وضعیت به عوامل مختلفی بستگی دارد. بخش از آن ریشه سیاسی دارد. اگرچه ایران بر استفاده از عناصر مشترک فرهنگی برای همگرایی تاکید می‌کند، اما این نگاه دولت‌مردان ایرانی به منطقه با توجه به سوابق فرهنگی دیرینه به نوعی توجه به جهان ایرانی را در اذهان زنده می‌گرداند که با به کار گرفتن نمادهای فرهنگ ایرانی برای همگرایی ملت‌های منطقه تلاش می‌کند. در این قلمرو برخی از سیاستمداران و روشنفکران در راستای بازیابی هویت ملی خویش علاقه چندان به رجعت به گذشته و پیوند با قلمرو جهان ایرانی نیستند. اما به رغم تمایل برخی سیاستمداران و نخبگان این کشورها، عوامل بسیاری ملت‌های این منطقه را به همگرایی با حوزه تمدنی ایران علاقه‌مند می‌سازد.

صرف نظر از موانع، آنچه موجب شده تا به رغم وجود زمینه‌های فرهنگی فرایند قدرتمند همگرایی در این حوزه شکل نگیرد مهجور ماندن فرهنگ مشترک و بی‌توجهی به عناصر فرهنگی است. توجه به فرهنگ مشترک و عناصر سازنده آن و تاکید بر نمادها و نشانه‌های فرهنگی مشترک می‌تواند به شکل‌گیری جریان‌های قدرتمندی در جوامع منجر شود که حاصل آن همگرایی بین ملت‌هاست. مفروض این پژوهش آن است که مشترکاتی وجود دارد که می‌تواند موجب تقویت همکاری‌ها و همگرایی‌های بین ملت‌های منطقه شود. لازمه تغییر این وضعیت در گام نخست شناسایی این مشترکات است که در جهت اکتشاف شاخص‌ها و نمادها به عنوان نشانه‌ای از وجود زمینه‌ها و مشترکات برای همکاری مطرح شده‌است. لذا شناسایی و معرفی مهم‌ترین شاخص‌ها و نمادهای فرهنگ ایرانی که در بین ملت‌های منطقه جریان دارد ضروری است. در این پژوهش سعی بر آن است که مهم‌ترین شاخص‌ها و نمادهای فرهنگ ایرانی که در حوزه تمدنی ایران وجود دارد در حد امکانات و مقدرات شناسایی و معرفی شوند.

## شاخص‌ها و نمادهای فرهنگی

مراد از شاخص‌ها و نمادهای فرهنگی مجموعه آثار و نشانه‌های مادی و معنوی موجود در منطقه است که هر یک به گونه‌ای منعکس‌کننده و معرف فرهنگ ایرانی است. این آثار مادی و معنوی را می‌توان به شرح زیر معرفی کرد:

- آداب و رسوم مانند نوروز، آئین‌ها و مراسم از جمله بازی‌ها و سرگرمی‌ها،
- میراث مکتوب شامل شاهنامه فردوسی و اثرات آن در گستره جغرافیایی حوزه، در نام‌های اشخاص و جای نام‌ها، تاثیر ادبیات فارسی در ادبیات ملی کشورهای حوزه
- واژگان فارسی موجود در زبان‌های ملی هر یک اقوام و ملل منطقه
- نمادهای فرهنگ ایرانی در ادبیات مردم منطقه (نظم و نثر)
- شخصیت‌های مشترک فرهنگی شامل مشاهیر علم و ادب
- آثار باستانی تاریخی و معماری ایرانی در قلمرو جهان ایرانی

با مطالعه کتابخانه‌ای درباره جغرافیا و سرزمین و مردمان و اقوام و گرایش‌های دینی و مذهبی، آئین‌ها و مراسم نوروز، آثار معماری و نمونه‌های ادبیات، شاعران و نویسندگان، ترجمه و نشر آثار ادبیات کلاسیک ایرانی از جمله شاهنامه، مثنوی مولانا، رباعیات خیام، دیوان حافظ، گلستان سعدی و دیگر نمونه‌های ادبیات کلاسیک و مدرن ایران در کشورهای حوزه، و نمونه‌های فولکلور، شخصیت‌های فرهنگی و تاریخی برجسته ایرانی، در این قلمروها، نمادها و شاخصه‌ها استخراج و معرفی شده‌اند.

طبیعی است که سرزمین‌هایی که با ادبیات و تاریخ ایران آشناست، بسیار مورد پسند ما ایرانی‌ها قرار می‌گیرد. شنیدن نام‌هایی چون ترکستان، ماوراءالنهر، اترار، سمرقند بخارا، خوارزم، خجند، مرو، دوشنبه، و رودهایی چون جیحون و سیحون و دریای خوارزم، دشت قبچاق و دریای خزر و نظایر آن، شوقی فزاینده در ما زنده می‌سازد. نگاهی عمیق به این جغرافیای خیال‌انگیز جالب است. شناخت آسیای مرکزی و بخش کهن آن ماوراءالنهر می‌تواند به افزایش آگاهی جامعه در قلمروهای پیرامونی ایران در گستره تمدن ایرانی تاثیرگذار باشد. بیداری حس یگانگی در این قلمرو در بین باشندگان آن حس یگانگی و هم‌تباری و هم‌ریشه‌ای را زنده می‌کند. بررسی ویژگی‌های هر یک از اقوام این قلمرو گسترده نشان می‌دهد که اقوامی چون تاجیک‌ها، ازبک‌ها، قرقیزها، قزاق‌ها، ترکمن‌ها، قره‌قالپاق‌ها، اویغورها، که در این قلمرو زندگی می‌کنند به نوعی در طول تاریخ با ایران در تماس و تعامل و ارتباط بوده‌اند. بررسی طریقت‌های صوفیانه در جهان ایرانی نشان می‌دهد که در بین آنها نوعی عرفان صوفیانه ایرانی بویژه در آسیای مرکزی و قفقاز رواج یافته است که از قدیمی‌ترین ایام تا کنون دوام داشته‌است. بطوری که مردم، زیارت برخی از اماکن و قبور متبرک آنان را بسیار ارج می‌نهند و برخی

مسلمانان بر این باورند که زیارت مزارات این صوفیان تا نیمی از صواب حج را نصیب زایران می‌کند. زیارت مزار محمود پهلوان یا پوریای ولی در خیوه، بهاء الدین نقش بند در بخارا، امام محمد بخاری در سمرقند، مولانا چرخ‌چی در دوشنبه، خواجه عبدالله انصاری در هرات، خواجه احمد یسوی در ترکستان (قزاقستان)، ابوسعید ابوالخیر و نجم الدین کبرا در ترکمنستان و میرسید علی همدانی در ختلان از این شمارند.

## زبان فارسی

بررسی زبان و ادبیات پارسی در جهان ایرانی نشان می‌دهد که بدون شک زبان فارسی می‌تواند عنصری از نزدیکی و تعامل سازنده با اقوام و باورهایی باشد که تا کنون کمتر بدان توجه رفته است. زبان فارسی در آسیای مرکزی و از جمله در قزاقستان دارای ریشه‌های تاریخی است. وجود واژگان پارسی در زبان‌های مردم منطقه چنان گسترده است که تعجب و تحسین همگان را بر می‌انگیزد. این فرموده حافظ که: شکر شکن شوند طوطیان هند/زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود، چنان بزرگ و عظیم است که در صورت تدوین یک استراتژی فرهنگی در کشور، بسیاری از اقوام آسیای مرکزی را به ما نزدیک‌تر و یگانه‌تر می‌سازد. به طوری که اگر در رایزنی‌های فرهنگی و مراکز فرهنگی ایران در کشورهای منطقه تنها به آموزش رایگان زبان فارسی پرداخته شود، بی‌نیاز از هر نوع فعالیت مذهبی و فرهنگی دیگر خواهیم بود. سابقه هزار و صد ساله ادبیات فارسی در بین تمام زبان‌های زنده دنیا از ارزش یکتایی برخوردار است. این زبان در آسیای مرکزی و ترکستان تا اندیشه‌ها و باورهای دینی و صوفیانه مردمان عادی رسوخ کرده‌است و آن را به زبان حکمت و دین و فرهنگ و ادب و انسانیت تبدیل کرده‌است. جهان ایرانی به خود می‌بالد که چنین زبانی با ادبیات غنی خود می‌تواند به تعامل بیشتر مردمان این حوزه رهنمون شود.

زبان فارسی که زبان رسمی ایران است، یکی از قوی‌ترین شاخه‌های درخت کهن زبان‌های ایرانی است. زبان فارسی بدون آن که هیچ قدرت و زوری دنبال آن باشد در بخش مهمی از تاریخ در بیرون از مرزهای ایران، یا زبان رسمی بوده و یا دست کم زبان علم و ادب و ذوق هنری. حتی در کشورهایی که با ایران چندان صلح و هم‌زیستی نداشتند زبان فارسی زبان رسمی دربار و محافل علمی و ادبی بوده و آثاری که در این زبان موجود است بسیار گرآنقدر می‌باشد. غنای ادبیات فارسی و پیشینه دو هزار ساله آن، یکی از عامل‌های مهم ارج و بزرگی مقام زبان فارسی در میان دیگر زبان‌هاست. از این رو در زمره زبان‌هایی شمرده می‌شود که دارای فرهنگ و ادبیات وسیع هستند. از سوی دیگر، این زبان، علاوه بر آن که زبان اصلی و رسمی میلیون‌ها نفر از مردم ایران، افغانستان و تاجیکستان است، زبان دینی و معنوی برخی از مردمان آسیای مرکزی نیز هست و در برخی جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی سابق نفوذ و سابقه‌ای دیرینه دارد. همین توجه و عشق و علاقه

به زبان فارسی در اصل به سبب همان اهمیت تاریخی آن است. البته با همه اهمیت و گسترشی که در میان حاکمان و نویسندگان و شاعران رایج بوده است.

این زبان همچنین از گسترش واژگان و از ظرفیت ترکیب‌پذیری وسیع برخوردار است و دارای زیبایی موسیقایی و گوش‌نوازی است. و بی شک ظرفیت خوبی برای حمل هرگونه معانی را داراست.<sup>۱</sup>

زبان فارسی دارای ریشه‌ای تاریخی در بین مللی است که در آسیای مرکزی می‌زیند و از گذشته‌های دور بیشتر و اکنون کمتر با زبان فارسی آشنایی دارند و واژگان بسیاری از زبان فارسی را در زبان‌های رایج در این منطقه می‌توان یافت. این میراث گرانبها می‌تواند در کنار دیگر عناصر وحدت‌آفرین در این قلمرو که شامل جشن‌ها و آیین‌ها (از جمله آیین‌های نوروزی) است، برای همگرایی بین ملل منطقه بکار گرفت. اما برخی از جریان‌ها و مقامات دولتی برخی از کشورها برای ساختن هویت ملی مردم خود، بویژه کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی در این زمینه بیشتر کوشش می‌کنند. بنابراین زبان فارسی با چالش‌هایی روبرو می‌شود. یکی از این چالش‌ها مصادره شخصیت‌های تاریخی علمی و فرهنگی ایرانی است.

### زبان فارسی در قزاقستان

بنا به اظهار خانم گل‌بخت برگن‌ووا ارتباطات فرهنگی میان دو کشور قزاقستان و ایران سابقه دیرینه دارد. به گفته محققان، ایران و قزاقستان حتی قبل از اسلام هم با یکدیگر ارتباط داشته‌اند. پس از فروپاشی شوروی و استقلال، قزاقستان برای برقراری ارتباطات نزدیک با تمام کشورهای همسایه برنامه‌ریزی کرد. ایران هم از این قاعده مستثنی نبوده است. در سال ۱۹۹۱ قزاقستان به عنوان یک کشور اعلام استقلال کرد و از آن پس رابطه با ایران آغاز شد. سفارت جمهوری اسلامی ایران در قزاقستان و همچنین سفارت قزاقستان در ایران تأسیس شد. با تأسیس سفارت و نزدیک شدن روابط این دو کشور زمینه تبادل اطلاعات و توسعه، سازمان‌های مختلف در این دو کشور ایجاد شد و ایران و قزاقستان در زمینه‌های مختلفی چون سیاسی، اقتصادی و مخصوصاً فرهنگی و علمی با هم همگام شدند.

آموزش زبان فارسی در قزاقستان از سال ۱۹۸۹ شروع شده است. از آنجا که قزاقستان از دیرباز با کشورهای شرقی در ارتباط بوده است، متخصصان شرق‌شناس آن زبان‌های شرقی از قبیل فارسی، عربی و چینی را یاد می‌گرفته‌اند. در مورد تبادل دانشجو به عنوان اساس برقراری ارتباط فرهنگی، در سال ۱۹۹۱ رئیس دانشگاه الفارابی با چند هیئت به ایران آمد که در پایان سفر قراردادی در مورد تبادل دانشجو میان دانشگاه تهران و

<sup>۱</sup> زبان و ادب فارسی در جهان، شعبان آزادی کناری، نشریه زبان و ادبیات، نامه پارسی، تابستان ۱۳۷۶، شماره ۵



دانشگاه الفارابی امضاء شد. اولین بار گروهی از دانشجویان قزاق در سال ۱۹۹۲-۱۹۹۱ به دانشگاه تهران و مؤسسه دهخدا اعزام شدند.

در سال‌های اخیر ارتباطات فرهنگی ایران و قزاقستان افزایش داشته‌است که آن جمله می‌توان به ترجمه آثار و برگزاری همایش‌ها اشاره کرد. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی فعالیت‌های بسیاری در این زمینه داشته‌است. هر ساله اساتید و محققان علاقه‌مند به زبان فارسی به ایران دعوت می‌شوند. اساتید و دانشجویان قزاق در نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب ایران شرکت می‌کنند. رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قزاقستان مرتب می‌گردد، کنفرانس، شب شعر و المپیاد برگزار می‌کند.

به نظر این استاد دانشگاه، زبان فارسی زبان شعر است. هفت شاعر ایرانی فردوسی، رودکی، عمر خیام، حافظ، سعدی، مولوی در کشور قزاقستان به «هفت ستاره» شرقی معروفند. مردم از طریق ترجمه آثار این بزرگان با فرهنگ ایرانی آشنا شده‌اند. نسخه کامل آثار شاعران ایرانی فقط به روسی ترجمه شده‌است و مردم قزاقستان بیشتر از طریق زبان روسی با این آثار آشنا شده‌اند. البته گزیده‌ای از آثار مثل داستان رستم شاهنامه نیز به زبان قزاقی ترجمه شده‌است.

در قزاقستان مردم ایران را با خواندن خیام، حافظ و فردوسی می‌شناسند. از طریق این آثار مردم قزاق متوجه شباهت‌های فرهنگی بین قزاقی و ایرانی مانند عید نوروز که در دو کشور مرسوم است، شده‌اند. ایران و قزاقستان به خاطر همسایگی نزدیک تعاملات فرهنگی و تجاری زیادی با یکدیگر داشته‌اند. همانطور که می‌دانید اسلام از طریق ایران وارد کشورهای آسیای مرکزی شده‌است. این امر باعث شد واژه‌های مذهبی زیادی از طریق زبان فارسی وارد زبان قزاقی شود. به گفته محققان بیش از سه هزار واژه فارسی وارد زبان قزاقی شده‌است. واژه‌هایی چون خدا، نماز، روزه، پیامبر. در فرآیند واژه‌سازی این پدیده به غنی‌سازی زبان کمک بسیار می‌کند. علاوه بر واژگان دینی گروهی از واژگان روزمره هم وارد زبان قزاقی شده‌است.

بر اساس اطلاع، وزرای فرهنگ ایران و قزاقستان با یکدیگر ملاقاتی داشته‌اند و تفاهم نامه‌هایی امضاء شده‌است. توافق شده‌است که فیلم‌ها و آثار شعری معاصر ایرانی به زبان قزاقی ترجمه شود. به نظر من دورنمای روابط فرهنگی ایران و قزاقستان بسیار درخشان است. چون ما اشتراکات فرهنگی بسیاری داریم. دانشجویان زیادی در قزاقستان مایلند زبان فارسی یاد بگیرند. امیدوارم در آینده نزدیک دانشجویان ما بتوانند به ایران بیایند و از نزدیک با زبان و فرهنگ ایرانی آشنا شوند و با مؤسسه‌های نظیر مؤسسه شما تعامل داشته باشند تا بتوانیم همایش‌های مشترک برگزار نماییم.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> سابقه و دورنمای فرهنگ و زبان فارسی در قزاقستان و تاثیر آن در روابط دو کشور، گفتگوی ایراس با خانم دکتر گل‌بخت برگ‌ن‌ووا، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱. منتشر در سایت ایراس: <http://iras.ir/vdccc1xqi.2bq0081aa2.html>

شاعران کلاسیک قزاقستان مثل «آبای قونان بایف» که شاعر بزرگ ماست، زبان فارسی را دوست دارند. ضمن آنکه برخی شاعران قزاقی به فارسی سروده‌اند، مثل تور محمد اسلوب که اولین ترجمه از داستانهای شاهنامه را صورت داده و چهار هزار بیت از آن را به قزاقی برگردانده است. او به خوبی زبان‌های فارسی، عربی و ترکی را می‌دانست.<sup>۱</sup>

در این بررسی به این نتیجه رسیده‌ایم که زبان فارسی با چالش‌هایی روبروست که آنها را در زیر خلاصه کرده‌ایم:

- مصادره شخصیت‌های فرهنگی ایران و تبعات آن: با وجود سابقه تعامل فرهنگی بین ایرانیان و دیگر اقوام این قلمرو متأسفانه برخی از کشورها شامل کشورهای تازه استقلال شوری سابق برای قوام و دوام و بقای خویش ناگزیر با تعریفی از هویت خویش‌اند که به ناچار به مصادره بزرگان ایران زمین اقدام و این مشاهیر و بزرگان فرهنگ ما را می‌خواهند به خویش نسبت دهند، برای نمونه تاجیک‌ها، فردوسی، ناصر خسرو، بوعلی سینا را؛ قزاق‌ها، ابونصر فارابی را به نام الفارابی، ازبک‌ها خوارزمی را به نام الخوارزمی، را از آن خود می‌دانند و منکر ایرانی بودن آنان می‌شوند.

- در شهر دوشنبه و در شهرهای دیگر تاجیکستان آثار فرهنگی ایران (موسیقی) بیشتر محدود به خواننده‌های لس‌آنجلسی است. فیلم‌های سینمایی آن را فیلم‌های هندی و آمریکایی تشکیل می‌دهد (بالی‌وود و هالیوود). این وضعیت در دو حوزه فرهنگ ایران در آسیای مرکزی (ولایات سمرقند و بخارا) نیز چنین است.

رایزنی فرهنگی ایران در شهر دوشنبه فعالیت دارد ولی فعالیت‌های آن در سال‌های متمادی نتوانسته است منجر به رشد فرهنگ ایرانی در تاجیکستان شود. هنوز برنامه‌ای نرم‌افزاری گسترده برای تبدیل حروف الفبای تاجیکی (کریل) به الفبای فارسی و بالعکس نوشته نشده است. از نظر کتابت امکان استفاده دو طرف از انتشارات یکدیگر فراهم نیست.

### شاهنامه و فردوسی و اهمیت و نقش آن در آسیای مرکزی

شاهنامه فردوسی، شناسنامه فرهنگ و زبان ایرانی است، که بیش از هزار سال از سرایش آن می‌گذرد و از جمله آثاری محسوب می‌شود که افزون بر ایران که سرزمین و زادگاه فردوسی و شاهنامه است، جایگاهی والا در میان

---

<sup>۱</sup> روابط فرهنگی ایران و قزاقستان، گفتگو با دکتر اوتی گین کومیس بایف، دوشنبه، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲، قابل دسترس در نشانی:

<https://www.rasekhoon.net/article/print/>

کشورهای منطقه، آسیای مرکزی دارد. در این سرزمین‌ها اهمیت شاهنامه بدان حد است که نام‌های اشخاص از میان متون شاهنامه، این اثر سترگ برگزیده می‌شود.

یکی از مهم‌ترین یادگارهای ادب و هنر جهان شاهنامه اثر فردوسی است که میراث ملل اصلی ایرانی زبانان ایران کنونی و تاجیکان تاجیکستان و ازبکستان است. در گذشته چندین سده‌ای ملوک‌الطوایفی، در جریان بسیار سریع تشکیل دولت‌های بی ثبات، فقط ملت‌ها بودند که با احساس و ادراک وحدت خود زندگی می‌کردند، نه سلسله‌های ملوک و سلاطین که یکی پس از دیگری تسلط می‌یافتند و غالباً بیگانه هم بودند. اغلب اوقات دعوت به وحدت هرچند به مقصد مبارزه برای منافع خاندان سلطنتی مورد استفاده واقع می‌شده‌است. لیکن خلافت و مبارزات بین ملوک و امرا همیشه برای توده‌های ملت بیگانه و نامطبوع بوده‌است.

شاهنامه در سده دهم میلادی در لحظه تاریخی ترقی و تعالی ادراک ملیت و غرور ملی، در عصر به پایان رساندن مبارزات آزادی‌خواهانه ملل ایران علیه خلافت اعراب به وجود آمده‌است. دوره مذکور دوران شکل گرفتن ملیت ایران خاوری بوده‌است، که تا حد معینی در تأسیس دولت سامانیان در بخارا و ایجاد زبان ادبی فارسی، که بعدها زبان ادبی عمومی ایران شده، و در رونق و شکفتگی درخشان ادبیات خراسان و ماوراءالنهر تظاهر و تجلی کرده‌است.<sup>۱</sup>

فردوسی زنده‌کننده ملیت و نژاد ایران است. روزی که فردوسی شاهنامه را می‌گفت و می‌نوشت به جز قلبی از امرا و بزرگان خراسان که در نظر داشتند به یک شکلی احساسات نژادی ایرانیان را به جنبش آورده و به تدریج نفوذ اعراب و خلفای بغداد را از حدود ملک‌داری خود بکاهند، دیگر کسی از مفاخر تاریخی و نژادی و اخلاقی نیاکان خود آگاه نبود. ایرانیان معاصر فردوسی ادوار عظمت و جلال و مدنیت پدران تاجدار خود را به عصر جاهلیت تعبیر نموده و از آن نفرت داشتند تا چه رسد به آن که بدان افتخار کرده و بر روی اساس این افتخار نژادی سیاست ملی و وطنی خود را قوت دهند.

بنی‌امیه و بنی‌عباس به تدریج آیین مقدس اسلام را وسیله پادشاهی و جهانگیری و استبداد رای قرار داده و چندان به محو و انقراض آثار عظمت و شکوه ایران باستان کوشیده و تاریخ با مجد و جلال ایران را به طوری از دفاتر حواطر شسته بودند که ایرانیان را وسیله تفکر و توجه به مبادی ثابته اخلاقی و نژادی خود میسر نبود. امرا و بزرگان خراسان و ماوراءالنهر و نیمروز با وجود تعصب و تعلق کامل و قابل تمجیدی که به دیانت اسلام داشتند باز مایل بودند که در سیاست و استقلال حکومت، از مرکز خلافت مجزا و مستقل باشند ولی طریقی برای آن نیاندیشیده و فقط گاه برای این که خود از حکایت جلال و شوکت پادشاهان ایران لذت برده و از آن

<sup>۱</sup> استاریکف، آکسی آرکادیویچ. فردوسی و شاهنامه، انتشارات کتاب آمه، ص ۱۳-۱۴، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۸

تقلید نمایند شعرا را به گفتن و سرودن ابیات شاهنامه تشویق می‌کردند و فایده نمی‌بخشید، زیرا یک روح با عظمت و یک فکر و مغز وسیع و با قدرتی می‌خواست که بتواند قسمتی از معالی و عظمت و قدرت حقیقی ایران باستان را به تصور آورده و آن را نظم کند.<sup>۱</sup>

مویدی بلخی، دقیقی، عنصری و غیره اشعاری گفتند و به پایه مراد و ذروه مقصود نرسانیدند، ولی فردوسی بدون امر و اشاره کسی و فقط به میل و رغبت خود غیرت آورده در دهکده‌ای از دهات شهر کوچک طوس مجلداتی ضخیم از شاهنامه را به نظم درکشیده یکباره با قدرت و قوت روحی خود پرده استتار از روی عظمت و جلال پدران بزرگوار خویش برگرفت. فردوسی از فرط هنرمندی و تعصب خویش یک ایران قشنگ و آباد و بزرگی را به ایرانیان و هم‌وطنان مدهوش خود نشان داده و از دیدار آن منظره زیبا و قشنگ تعشق و علاقه‌مندی مردم ایران را به وطن و نژاد خودشان بیدار نمود.

فردوسی رجال بزرگ ایران را به تأسیس یک ایران مستقل که حدودش از دجله تا جیحون باشد تشویق کرد. فردوسی استخوان بازوی ایرانیان را قوی ساخت و قلب مردم پارسی زبان را فراخ و سینه‌های آنان را پهن و قدم‌های آنان را در راه مردی و مردانگی و رشادت و غیرت استوار و ثابت ساخت.<sup>۲</sup> فردوسی ایرانیان را به یک نشئه هوس و آرزوی فناپذیری که تجدید عظمت کیان و ساسانیان باشد در انداخت و این نشئه تا روز مرگ در دماغ هر ایرانی پاک و غیور باقی و برقرار خواهد ماند.<sup>۳</sup>

### جایگاه فردوسی در فرهنگ ملل آسیای مرکزی

حکیم فردوسی طوسی، بدون شک، از جمله آن شاعران و اندیشمندان جهانی است که بدون نام و آثار او، تصور ادب و فرهنگ بشری خارج از امکان است. اگر شاعرا روس مانند «پوشکین»، «ژوکوسکی»، «ونییوتیناف»، «کیوخیلبر»، «لرمانتف»، «پولیشرایف»، «فت»، «بونین»، «یسهنین» و دیگران در آرزوی دیدن «وطن نیلگون فردوسی» و استماع «صوت فارسی» بودند، ملل آسیای مرکزی اندیشه و آثار حکیم فردوسی را جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ و معنویت خود دانسته‌اند.

---

<sup>۱</sup> ملک الشعرا بهار، فردوسی نامه ملک الشعرا بهار، به کوشش محمد گلبن، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۷-۹، تهران ۱۳۷۹

<sup>۲</sup> مینوی، مجتبی. فردوسی و شعرا او، کتابفروشی دهخدا، چاپ دوم، فروردین ۱۳۵۴

<sup>۳</sup> ملک الشعرا بهار، فردوسی نامه ملک الشعرا بهار، به کوشش محمد گلبن، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۷-۹، تهران ۱۳۷۹

اینک، بیش از یک هزار و صد سال از درگذشت فردوسی می‌گذرد، ولی نام فردوسی چون ستاره تابناک، بر فراز هر دور و زمان، می‌درخشد. البته درباره فردوسی و «شاهنامه» او خاورشناسان شرق و غرب سخنان زیادی گفته و مقالات و تحقیقات زیادی انجام داده‌اند که نام بردن همه آنها از حد دایره این مقاله بیرون است. ولی بهترین سخنان را درباره فردوسی و «شاهنامه» او خود فردوسی گفته است.

شاهنامه «فردوسی در فرهنگ و حیات معنوی ملل آسیای مرکزی جایگاه ویژه‌ای دارد. ملل و اقوام آسیای مرکزی چون تاجیکان (نماینده فرهنگی آریایی) و ازبکان، ترکمن‌ها، قزاق‌ها، قرقیزها و قاراقالپاق‌ها (نمایندگان فرهنگ ترکی) که مشترکات دینی، فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی و اقتصادی دارند، احترام و اعتباری خاص برای فردوسی و «شاهنامه» او قایلند. بی‌جهت نیست که بسیاری از سیمای قهرمانان، موضوعات و منظره‌های رزم و بزم و حتی، پند و حکمت و عناصر دیگر که در شاهنامه موجودند، در داستانهای پهلوانی و قهرمانی ترکی زبان‌های منطقه از قبیل «گوراوغلی»، «الپامش»، «ماناس»، «رستم‌خان»، «قیرقیز»، «کبلانورباتیر» و غیره... به چشم می‌خورند.

اغلب محققان ادبیات عامیانه مردم آسیای مرکزی چون ا. س. براگنسکی، خ. کاراگلی، خ. ظریفاف، ر. امان اف و دیگران برآنند که بعضی از وقایع و تصاویر «شاهنامه»، از جمله طلوع و غروب آفتاب، تصویر و توصیف است، تصویر نبردها، لشکرکشی، تصویر طبیعت، بیان افکار بشردوستی و میهن‌پرستی داستانها و حماسه‌های ملل آسیای مرکزی به وقایع و تصاویر «شاهنامه» شباهت شگفت‌انگیزی دارند. گذشته از این، مفهوم «هفت پیروزی» بر نیروهای بدی و اهریمنی که در «شاهنامه» فردوسی در صورت «هفت خان» رستم و «هفت خان» اسفندیار به چشم می‌خورد، در داستان عامیانه «گوراوغلی» تاجیکان («عوض» یکی از قهرمانان این حماسه که بر دشمنان پیروز می‌گردد) به نوعی تقلید از شاهنامه است.<sup>۱</sup>

### شاهنامه در قزاقستان

گفته می‌شود تا سال‌های پیش از شوروی در قزاقستان و ازبکستان هر دختری که به خانه بخت می‌رفت در خوان‌چه‌ای که هدایایی برای او می‌بردند، یک چیز نمی‌باید فراموش می‌شد و آن هم کتاب شاهنامه بوده است. ترجمه شاهنامه ابوالقاسم فردوسی با زبان قیپچاقی در مرکز توجه دانشمندان قزاق قرار گرفته است. این نسخه از شاهنامه که در عصر ۱۶ میلادی توسط سید شریف در مصر با زبان قیپچاقی ترجمه شده است، هم اکنون در انستیتو خاور شناسی و میراث خطی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان نگهداری می‌شود. به گفته دکتر «امر

<sup>۱</sup> جایگاه فردوسی در فرهنگ ملل آسیای مرکزی، نوشته پروفیسور دکتر حق نظر قربان محمد اف / استاد دانشگاه ملی ازبکستان ف برگرفته از سایت رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاشکند در اردیبهشت ۱۳۸۷ <http://tashkent.icro.ir>

یزدان علی مردان»، مدیر بخش نسخ نادر انستیتو مذکور، پس از آنکه برخی صفحات این کتاب نایاب در یک همایش در قزاقستان به نمایش گذاشته شد، دانشمندان قزاق تصمیم به نشر مجدد آن گرفتند. به گفته دکتر «اتگین کمیسبایف»، خاورشناس و شاهنامه پژوه قزاق این نسخه با زبان کلاسیک قیچاقی ترجمه شده که اقوام قزاق و ازبک و ترکمن آسیای میانه می‌توانند از آن استفاده کنند و در امر غنای زبان مادری خویش از آن استفاده کنند. ترجمه این اثر در ۵۰۰ سال قبل گواه بر این است که اقوام غیر ایرانی از قدیم به فرهنگ و هنر فارسی و اسلامی توجه جدی و عمیق داشته‌اند. اتگین کمیسبایف، پژوهشگر شاهنامه در قزاقستان می‌گوید که شاهنامه را اقوام ترکی زبان آسیای میانه به عنوان حماسه بی نظیر و بزرگترین حماسه جهان می‌خوانند و به آن عشق می‌ورزند. به گفته این استاد دانشگاه الفارابی قزاقستان، تا انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، در دشت‌های قزاق جهاز عروسان قزاق یک جلد شاهنامه بوده و داننده شاهنامه معتبرترین فرد در میان قزاق‌ها محسوب می‌شد و داندگان و خوانندگان<sup>۱</sup>.

داستانهای رستم شاهنامه به قزاقی ترجمه شده و قزاق‌ها خیلی آن را دوست دارند؛ اما متأسفانه نمی‌توانند آن را به زبان فارسی بخوانند، بلکه از ترجمه بانو لاهوتی به روسی استفاده می‌کنند. با این همه علاقه مردم به شاهنامه زیاد است؛ چون اولاً شاهنامه فردوسی در ادبیات عالم خیلی مشهور است و ثانیاً همه انسانیت را دوست دارند، محبت و مردم‌ها را دوست دارند و شاهنامه همین اخلاقیات را بیان می‌کند. مردم قهرمان فردوسی یعنی رستم دستان را خیلی دوست دارند.<sup>۲</sup>

حماسه بی‌نظیر فردوسی به زبان قزاقی از سوی «عارض ملا» شاعر ملی قزاق در پیش گرفته شد. وی آثار فردوسی، نظامی، نوایی و «فضولی» را با زبان قزاقی ترجمه کرده‌است و نخستین پیروی از شاهنامه با زبان قزاقی در شکل مکتوب به «عارض ملا» تعلق دارد. وی در دوران تحصیل با آثار بزرگان ادبیات فارسی آشنایی پیدا کرده و در حال و هوای آثار این بزرگان، خود نیز شعر می‌نوشت و در این میان اشعار فلسفی او دارای اهمیت ادبی می‌باشند. کار مهم و با ارزش او همانا ترجمه شاهنامه با زبان قزاقی می‌باشد. بدین طریق عارض ملا نخستین شاعر صاحب دیوان در ادبیات قزاق محسوب می‌گردد.

«مختار عوض اف» ضمن تمجید از خدمات ارزنده او می‌نویسد: «در ادبیات شاعران قزاق کتاب دوستی وجود نداشته‌است که به ادبیات فارسی علاقه فراوان نداشته باشد و به طور استثنا به نوشتن سوزهای قدیمی نپرداخته

<sup>۱</sup> محبوبیت شاهنامه در آسیای مرکزی. قابل دسترس در: <http://iras.ir/vdch.wnmt23nk6ftd2.htm>

<sup>۲</sup> روابط فرهنگی ایران و قزاقستان، گفتگو با دکتر اوتی گین کومیس بایف، دوشنبه، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲، قابل دسترس در نشانی:

<https://www.rasekhoon.net/article/print/>

باشند که آثار آنها در مجموع ۱۲۰ منظومه را در بر می‌گیرد، و اکثراً در قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ انشاء شده‌است».

محمدجان سیرالین شاعر و روزنامه‌نگار قزاق در مقدمه‌ای بر ترجمه رستم و سهراب می‌نویسد: «بیست و پنج سال قبل در شهر «آق مسجد» ملا عارض، شاهنامه را به زبان قزاقی ترجمه کرد، ولی از نثر شدن آن خبری ندارم.

«موصوف» با گردآوری کتب دست‌نوشته و موارد مربوط به تاریخ قزاق‌ها که در دست افراد مختلف و آرشیوهای تاشکند محفوظ بودند، خدمت بزرگی انجام داد. در آثار جمع‌آوری شده «حاجیک اف» دست‌نوشته ترجمه شاهنامه فردوسی به زبان قزاقی بسیار با ارزش و مهم بود، ولی متأسفانه در مورد دستخط شاهنامه فردوسی که از حاجیک اف بدست آمد، اطلاعی درباره زمان و صاحب این ترجمه ارائه نشده بود.<sup>۱</sup>

#### ترجمه و انتشار کتاب شاهنامه فردوسی در قزاقستان

انتشارات ژازوشی ادیب در آلماتی، ترجمه کتاب شاهنامه اثر ابوالقاسم فردوسی را به زبان قزاقی در دو جلد و با تیراژ سه هزار نسخه چاپ و منتشر کرد. مدیر کرسی ایران‌شناسی دانشگاه ملی قزاقستان گفت: چاپ و نشر داستانهای حماسی شاهنامه به زبان قزاقی پدیده مهمی در حیات فرهنگی و ادبی قزاقستان است. تورمحمدبیگ ایستلیوترجمه کتاب شاهنامه را به مناسبت یک هزارمین سالگرد تولد فردوسی سال‌ها پیش به پیشنهاد صدرالدین عینی نویسنده سرشناس تاجیک آغاز کرده بود. مدیر کرسی ایران‌شناسی دانشگاه ملی قزاقستان اظهار داشت تنها در سال ۱۹۷۳ میلادی بخشی از این ترجمه با نام داستانهای رستم با تیراژ ۷۰ هزار نسخه به چاپ رسید و در میان مردم قزاقستان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد. قمیس بایف تاکید کرد محبوبیت کتاب نایاب شاهنامه در آن زمان به حدی بود که در روستاهای قزاقستان یک نسخه از این کتاب با قیمت چند اسب برابر شد.<sup>۲</sup>

#### انتشار شاهنامه به الفبای فارسی و زبان قبیچاقی

این اثر در قرن ۱۶ میلادی به دستور «قان‌سوا الغوری» از ممالیک مصر و توسط «سید شریف» به زبان قبیچاقی ترجمه شده‌است. بنا به گفته ادریس‌اف ترجمه منظوم شاهنامه به زبان قبیچاقی که در بحر حرج سروده شده و

<sup>۱</sup> جایگاه شاهنامه فردوسی در ادبیات قزاقستان - بخش نخست، سایت ایران شرقی، مرداد ۱۳۸۸. قابل دسترس در نشانی زیر:

[http://iransharghi.com/engine/print.php?newsid=2614&news\\_page=1](http://iransharghi.com/engine/print.php?newsid=2614&news_page=1)

<sup>۲</sup> ترجمه و انتشار کتاب شاهنامه فردوسی در قزاقستان، رادیو فردا ۰۳/۰۳/۱۳۸۴. قابل دسترس در:

<http://www.radiofarda.com/content/article/۳۰۱۵۶۸.html>

زمان استنساخ آن قرن ۱۷ میلادی است، تحت شماره ۱۰۳۲ در گنجینه فرهنگستان علوم تاجیکستان محفوظ می‌باشد. چند سال قبل نسخه‌شناس تاجیک استاد فقید «امریزدان علیمرداناف» که در آن زمان در انستیتو خاورشناسی و آثار خطی تاجیکستان سرپرست بخش هند و پاکستان بود برای شرکت در یک همایش علمی به قزاقستان سفر کرد. با گفت و گویی که با علیمرداناف صورت گرفت، قرار شد که اجازه چاپ این کتاب را از مسئولین انستیتو شرق‌شناسی تاجیکستان دریافت و برای دسترسی متخصصان قبیچاق‌شناس به عنوان یک کتاب مرجع منتشر شود.

کار آماده‌سازی این اثر گرانبها در قزاقستان به اتمام رسید و با پیشگفتار استاد علیمرداناف که حاوی اطلاعات لازم راجع به نسخه‌شناسی و مشخصات این نسخه بود در ترکیه چاپ شد. «رولان سیسن‌بایف» رئیس انجمن بین‌المللی «آبای» و نویسنده معروف قزاقستان در نشر این کتاب سهم بسزایی داشته و پیشگفتاری بر آن به زبان قزاقی در تمجید شاهنامه و تأثیر آن در ادبیات قزاقی نوشته است. این ترجمه منظوم در بین دایره‌های علمی و محافل ادبی کم شناخته شده و اکنون به عنوان یک کتاب مرجع در اختیار متخصصان قبیچاق‌شناس قرار دارد. ترجمه منظوم شاهنامه به زبان قبیچاقی که در آن هنر تذهیب و مینیاتور نیز به زیبایی به کار رفته، بسیاری از مخاطبان ترک‌زبان علاقمند به تاریخ خود را در برمی‌گیرد.

بنا به گفته ادریس‌اف زبان قبیچاقی، مادر زبان‌های ترکی است و زبان معاصر قزاقی ریشه در زبان قبیچاقی دارد و دشت قبیچاق که به صورت ترکیب اضافی و بدون ترجمه مورد استفاده قرار می‌گیرد، بخش قابل ملاحظه‌ای از قزاقستان را شامل می‌شود. یکی از ویژگی‌های این اثر را آمدن عناوین فارسی بدون تغییر در سرفصل حکایات شاهنامه دانست.

این اثر گرانبها در ۲ جز و یک مجلد به چاپ رسیده و در ابتدای جز دوم آن شعر فردوسی در هجو سلطان محمود غزنوی به زبان فارسی و چند غزل به ترکی از «فضولی» آورده شده است.<sup>۱</sup>

در تاریخ ۲۶ مهر ماه سال ۱۳۸۸ همایش بین‌المللی «تمدن دشت کبیر و شاهنامه» از سوی کتابخانه مرکزی قزاقستان و رایزنی فرهنگی سفارت ایران در شهر آلماتا برگزار شد.

این همایش در کتابخانه مرکزی قزاقستان و با حضور محققان، دانشمندان شرق‌شناس، کارشناسان ارشد کتابخانه‌های ملی از کشورهای قزاقستان، آذربایجان، باشقیرستان، ایران، روسیه و ترکیه برگزار شد. هدف اصلی این همایش تعمیم سوابق علمی و پژوهشی پیرامون شاهنامه فردوسی بوده است. شاهنامه فردوسی در آثار منظوم ملت قزاق تأثیر فرهنگی زیاد گذاشته است.

---

<sup>۱</sup> شاهنامه فردوسی به زبان «قبیچاقی» ترجمه و منتشر شد. خبرگزاری فارس 92/04/08.



اوتگن کومیسبایف استاد دانشکده شرق شناسی دانشگاه ملی فارابی قزاقستان از سخنرانان این همایش در سخنرانی خود تحت عنوان «گنجینه خرد ترکی - ایرانی» شاهنامه را گنجینه خرد ملل ترک و فارس تلقی نمود. در این همایش هم چنین فیلم مستند «سیر سولبی» در خصوص «چگونگی ترجمه حماسه شاهنامه به زبان قزاقی توسط تورمحمد ایزتله اولی» با توضیحات جانابیک جتیرو فیلم‌نامه‌نویس و رئیس بخش فیلم‌های مستند استودیوی سینمایی قزاقستان «قزاق فیلم» به نمایش درآمد.<sup>۱</sup>

### نوروز و اهمیت آن در جهان ایرانی

در این بررسی نوروز به عنوان جشنی آئینی و خدائی و یکتایی مورد بررسی قرار گرفته است. نوروز آیینی است کهن و ماندگار با تاریخی شکوهمند که در گستره جغرافیایی جهان ایرانی از غرب چین تا آناتولی، از شبه قاره هند و افغانستان در شرق تا بین‌النهرین در غرب و از سین کیانگ و آسیای مرکزی در شمال شرق تا دامنه‌های شمالی قفقاز بزرگ در شمال و آسیای صغیر در شمال غربی را شامل می‌شود که دورتا دور ایران زمین را به عنوان خاستگاه تمدن ایرانی در بر می‌گیرد. این آیین کهن و ارزشمند با جشن‌ها و مراسم ارزشمند علاوه بر ایران زمین در همه جمهوری‌های آسیای مرکزی و استان سین کیانگ در غرب چین با شکوه تمام برگزار می‌شود. ترکمن‌ها، ازبک‌ها، قره‌قالپاق‌ها، قزاق‌ها و قرقیزها، آذری‌ها، ترک‌های شمال قفقاز از جمله ترک‌های دربند در داغستان، افغان‌ها، تاجیک‌ها و کردهای ترکیه، عراق و سوریه و تات‌ها و تالش‌ها و بلوچ‌های آسیای مرکزی و قفقاز، و ترک‌های آناتولی همه در باور به این آیین شکوهمند در برگزاری آن با هم سهیمند و از مراسم «میر نوروزی» در قزاقستان تا کردستان عراق، تا سبز کردن گندم در تمامی این گستره عظیم تا پختن سمنو در جای جای این قلمرو در پیشباز به نوروز باستانی و عید نوزایی طبیعت و دگرگونی جان و تن و نبات و جماد به هم می‌پیوندند و تازه می‌گردند. این ویژگی‌های رحمانی و الهی و فرهنگی و خدایی، راز ماندگاری این سنت از پیش از اسلام تا همین امروز و سال‌ها و دهه‌ها و سده‌های آینده است که آیین‌ها، سنت‌ها، باورها و جشن‌های آن سرشار از معنویت و نوع‌دوستی و شکران نعمات الهی و دوستی و مهربانی و احترام به هم نوع و زدودن کدورت‌ها و پاک و تازه گردانیدن دل‌ها و الهی شدن قلب‌هاست.

نوروز از معدود آئین‌هایی است که در آن رابطه انسان و طبیعت و پاسداری از محیط زیست متجلی می‌شود. آئین‌های نوروزی آن‌چنان در دل مردم نشاط می‌آفریند که از گذشته دور تاکنون نه تنها از بین نرفته بلکه بر شکوه آن افزوده شده‌است. کمتر آئینی را می‌توان یافت که ضمن برخورداری از جنبه‌های مردمی توانسته باشد بر

<sup>۱</sup> همایش «شاهنامه و دشت کبیر» در قزاقستان برگزار شد، خبرگزاری فارس، ۱۳۸۸/۷/۲۸

روح و جان مردم ریشه دواند. آئینی است توحیدی که هم ویژگی‌های مردمی و انسانی در آن وجود دارد و هم آئین دینی و مذهبی پنداشته می‌شود. این آئین‌ها که از دوره باستان وارد قلمرو امپراتوری شد، پس از اسلام نیز به حیات روحانی خود ادامه داد. دین اسلام هر آنچه روش‌ها، باورها و آیین‌هایی که مخالف با اندیشه‌های اسلامی بود، در قلمرو خود منسوخ کرد. ولی نوروز با تمام قدرت خود ماندگار شد. راز این ماندگاری چیزی نبود جز ویژگی‌های آئینی آن که مظاهر شرک و بت‌پرستی در آن نبود. هر چند سرزمین ایران سرزمین بت‌پرستی نبود. اینجا سرزمین توحیدی بود.

آئین نوروزی سپاسگزاری بدرگاه یزدان بیاس نعماتی است که در اختیار انسان گذاشته شده‌است. با نگاهی به آئین‌های نوروز از جمله چارشنبه آخر سال، سفره هفت سین، مراسم تحویل سال، دید و بازدیدهای نوروزی، اهدای عیدیانه، و مراسم سیزده بدر، همه به نحوی با روابط انسان و طبیعت و روابط بین انسان‌هاست. قلمرو حوزه نوروز در ناحیه کم آب کره زمین واقع شده‌است. در اینجا آب ارزش بسیار دارد. در آثار تمام شاعران و هنرمندان و نقاشان این قلمرو، آب عنصر اساسی است. همین طور در کنار آب رستنی و گیاهان به ویژه باغ عنصری نمادین است. به همین سبب در آئین نوروزی در سفره هفت‌سین سبزی یا گندم سبز شده عنصر اساسی و نمادی از حیات دوباره طبیعت است.

### نوروز در قزاقستان

مردم قزاقستان نوروز را اعتدال بهاری دانسته، بر این باورند که در این روز ستاره‌های آسمانی به نقطه ابتدایی می‌رسند و همه‌جا و همه‌چیز تازه می‌شود و زمین را شادمانی فرامی‌گیرد. همچنین قزاق‌ها معتقدند که نوروز آغاز سال است و در میان آنان عبارات زیبایی درباره‌ی نوروز وجود دارد: نوروز روزی است که یک سال منتظرش بوده‌اند، نوروز روزی است که خیر بر زمین فرود آمده و بالاخره نوروز روزی است که سنگ نیلگون سمرقند آب می‌شود، در شب سال تحویل صاحبخانه دو عدد شمع در بالای خانه‌اش روشن می‌کند، خانه را خانه تکانی کرده و چون مردم قزاق عقیده بر این دارند که تمیز بودن خانه در آغاز سال نو باعث می‌شود افراد آن خانه دچار بیماری و بدبختی نشوند آنان بر این مسئله ایمان داشته، آن را هر ساله رعایت می‌کنند. در شب نوروز دختران روستایی قزاق با آخرین گوشت باقیمانده از گوشت اسب که «سوقیم» نام دارد غذایی به نام «اویقی آش» می‌پزند و از جوان‌هایی که دوستشان دارند پذیرایی می‌کنند. آنان نیز در قبال آن به دختران آینه و شانه و عطر هدیه می‌کنند که این هدایا را «سلت اتکیت» می‌نامند که به معنای علاقه‌آور است. در عید نوروز ساعت سه صبح جوانان یک اسب سرکش را زین کرده و به همراه عروسکی که به گردن آویز زنگوله‌ای دارد رها نموده تا از این طریق مردم را بیدار نمایند. عروسک در حقیقت نمادی از سال نو است که آمدن خود را

سوار بر اسب به همه اعلام می‌کند. نوروز برای قزاق‌ها بسیار مقدس بوده و اگر در این روز باران یا برف بیارد آن را به فال نیک گرفته و معتقدند سال خوبی پیش رو خواهند داشت. در عید نوروز مردم لباس نو و سفید به تن می‌کنند که نشانه شادمانی است. دید و بازدید اقوام در این ایام با زدن به شانه‌های یکدیگر از آیین و رسوم مردم قزاق در این ایام است، قزاق‌ها در نوروز غذایی به نام نوروز گوژه (گوژه = آش) طبخ می‌کنند که تهیه آن به معنای وداع با زمستان و غذاهای زمستانی است این غذا از هفت نوع ماده غذایی تهیه می‌شود.

### سابقه تاریخی نوروز در قزاقستان

آیین‌های نوروزی در این منطقه قبل از ورود اسلام برگزار می‌شده است؛ با ورود اسلام تغییراتی در مراسم نوروزی ایجاد شده و با پذیرفتن این تغییرات همچنین در حیات فرهنگی و اجتماعی مردم این سرزمین حضور جدی داشته است. در آغاز پیدایش حکومت شوروی در سال ۱۹۲۰ نوروز به صورت جدی برگزار می‌شد. ولی بر اثر سیاست سوسیالیستی در سال ۱۹۲۶، این سنت قدیمی کمرنگ شد. آنها نوروز را یک جشن دینی و یک سنت قدیمی می‌دانستند و نسبت به آن نظر انتقادی داشتند و همین مسأله باعث شد تا عید نوروز مورد بی‌مهری قرار گیرد. اما به طور کلی این پدیده فرهنگی از خاطر مردم محو نشد<sup>۱</sup>. سیاست جدید دوران گورباچف، موجب تجدید حیات این سنت قدیمی شد. در بهار سال ۱۹۸۸ در شهر آلماتی و نواحی اطراف استان آلماتی - بعد از مدت طولانی (۶۲ سال) - عید نوروز زنده شد. از آن وقت تاکنون نوروز، در همه جمهوری‌های آسیای مرکزی جشن گرفته می‌شود و آن در ماه «نیریز» (یکی از ماه‌های قزاق) مطابق با ماه مارس می‌باشد. براساس قانون مصوب قزاقستان روز ۲۲ مارس هر سال (مطابق با دوم فروردین) به عنوان نوروز تعطیل است. در این روز مردم به خیابان‌ها می‌آیند و در میداین شهر بساط رقص و آواز را برپا می‌کنند. برگزاری این جشن در مراکز اداری، علمی، آموزشی و هنری قزاقستان یک ماه ادامه می‌یابد.

### آداب و رسوم نوروزی بین قزاق‌ها

مردم قزاق در نوروز، لباس‌های نو و سفید می‌پوشند، مردان هنگام دیدار دست می‌دهند و سینه‌های خود را به هم می‌چسبانند. این سنت را قزاق‌ها توس سوتیسترو می‌نامند. زن‌ها نیز یکدیگر را آغوش می‌گیرند. این کار براساس یک اعتقاد انجام می‌شود؛ آنها عقیده دارند سینه پشت و پناه عمر آدمی است و دو دست چشمه عمرش. در هنگام این عمل، مردم عید را نیز به یکدیگر تبریک می‌گویند و برای هم طول عمر و سلامتی آرزو

<sup>۱</sup> این عید با عنوان «جشن بهار و دهقانان» در شوروی سابق کم و بیش برگزار می‌شد.

می‌کنند و این جملات را به زبان می‌آورند: نوروز با برکت باشد و دیو بلا را از میان مردم بردارد. در صبح عید نوروز مردان با بیل و کلنگ به دامن صحرا می‌روند و زنها آنها را همراهی می‌کنند و با خود مقداری قورت (کشک) ماست جوشیده و گوشت پخته می‌برند. جوانان تمام رودخانه‌های اطراف را تمیز می‌کنند و پیرمردها نیز در کنار رودخانه درخت می‌کارند. آنها معمولاً برای انجام کارهای خیر با این جملات نصیحت و سفارش می‌کنند: اگر رودخانه‌ای دیدی چشم‌اش را باز کن. اگر یک درخت بریدی به جای آن ده درخت بکار. در عید نوروز عروس‌های تازه ازدواج کرده سعی می‌کنند با پیرمردهای دانای ده بیشتر دیدار کنند، چون اعتقاد دارند اگر پیرمردهای دانا برای آن دعای خیر بکنند، قدرت عقل و نیروی اراده خردمندان به بچه‌هایی که این عروس‌ها در آینده خواهند داشت، منتقل می‌شود.

در نوروز از هفت ماده غذایی، نوروز کوژه (کوژه یعنی آش) تهیه می‌شود. این هفت ماده غذایی عبارتند از: برنج، گندم، گوشت اسب، سر گوسفند، شیر، هویج و پیاز.

قزاق‌ها معتقدند اگر هنگام تحویل سال تمیز باشد، افراد آن خانه دچار بیماری و بدبختی نخواهند شد. این ضرب‌المثل در بین آنها رایج است که می‌گویند «برکت از همان آغاز شروع می‌شود» لذا چنانچه سال نو خوب شروع شود، پایانش هم بد نخواهد بود.

مردم قزاقستان پس از استقلال، در تلاش برای احیای سنن خود، رویکردی دوباره و جدی به جشن نوروز داشته‌اند، گرچه بیشتر در سطح ظاهر باقی مانده‌اند. آنها در روز ۲۲ مارس به خیابان‌ها می‌آیند و در جای‌جای شهر اجتماع کرده، به آوازخوانی و رقص می‌پردازند و مشغول خوردن و نوشیدن می‌شوند.

در آغاز پیدایش حکومت شوروی در سال ۱۹۲۰ میلادی نوروز به صورت جدی برگزار می‌شد. به طور مثال در بیست و دوم مارس سال ۱۹۲۵ میلادی روزنامه «ابنکشی قزاق» (یعنی قزاق زحمتکش) عید نوروز را به مردم تبریک گفته و چند بیت شعر مربوط به این عید را به خوانندگان خود تقدیم کرد. ولی در اثر سیاست سوسیالیستی در سال ۱۹۲۶ میلادی این سنت قدیم از بین رفت و مشکل می‌توان گفت که نوروز در سال‌های بعد توانست پابرجا بماند. آنها نوروز را یک جشن دینی و ادامه سنت‌های قدیمی می‌دانستند و نسبت به آن نظر انتقادی داشتند. سرانجام عید نوروز مورد بی‌مهری کامل قرار گرفت و شاید فقط در جمع کوچک خانواده بعضی از قزاق‌ها برگزار می‌شد. با وجود این، می‌توان گفت در خیلی از نواحی نوروز به کلی از خاطر مردم محو نشده بود.

سیاست جدید دوران گورباچف که به عنوان دموکراسی و نوسازی نام گرفت موجب زنده کردن سنن قدیمی شد. در بهار سال ۱۹۸۸ میلادی در شهر آلماتی و نواحی اطراف استان آلماتی بعد از مدتی طولانی، یعنی بعد از شصت و دو سال عید، نوروز جشن گرفته شد و این جز به دلیل همفکری مقامات دولتی با افکار عمومی تحقق

نیافت. از همین سال بود که جشن گرفتن «عید آفتاب» قدیم شروع شد. قزاق‌ها عقیده دارند که نوروز آغاز سال است و در میان آنان عبارات زیبایی درباره نوروز وجود دارد: «نوروز روزی است که یک سال منتظرش هستیم»، «نوروز روزی است که خیر بر زمین فرود آمده»، «نوروز روزی است که سنگ نیلگون سمرقند آب می‌شود.»

برطبق یک افسانه قدیم در بیست و یکم ماه مارس، شب‌هنگام، «قزیرآتا» (پدر قزیر) در صحرا راه می‌رود و به همین دلیل است که این شب را شب «قزیز» می‌گویند. قزیر پیرمردی خیالی است که موجب بهزیستی و نیکبختی مردم می‌شود. اگر او که علامت مهربانی و اشعه آفتاب است در صحرا راه رود و نگاهش را روی زمین بیفکند، زمین و سنگ‌های سخت خرد و ریز می‌شوند. هنگامی که ساعت شش صبح در قسمت شرقی کره زمین هوا روشن می‌شود، در سرزمین قزاق‌ها همان وقت را که ساعت سه نیمه شب است جشن می‌گیرند و معتقدند که در همین روز بوده که «قزیرآتا» در صحرا راه رفته است و سنگ آبی سمرقند را آب کرده است.

\*\*\*

با بررسی نوروز و آئین‌ها و باورها و مراسم آن در بین اقوام آسیای مرکزی و بویژه قزاقستان در می‌یابیم که: از اهمیت نوروز علاوه بر عامل همگرایی بین ملت‌ها و فرهنگ‌ها به نوعی می‌توان آن را به عنوان عاملی برای وحدت منطقه‌ای و افزایش ارتباطات فرهنگی و در عین حال جلوگیری‌کننده از دشمنی‌ها دانست. بی‌دلیل نیست که سرانجام نوروز به عنوان جشنی جهانی در مهر سال ۱۳۸۸ از سوی سازمان ملل به رسمیت شناخته شده و در تقویم جهان ثبت شده‌است و به عنوان جشنی بین‌المللی در سازمان ملل به ثبت جهانی رسیده است. آیینهای نوروزی در قلمرو وسیعی پابرجاست و گرمی داشته می‌شود. این قلمرو فرهنگی بر چندین منطقه همکاری‌های اقتصادی نیز انطباق دارد که از آن جمله می‌توان به سازمان همکاری‌های اسلامی، سازمان همکاری شانگهای، بخش وسیعی از اوراسیا و سازمان‌های مرتبط با آن، سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) اشاره داشت. توانمندی‌های نهفته در جوهره نوروز برای جلب همکاری در چارچوب دیپلماسی فرهنگی برای ایران به عنوان خاستگاه نوروز بیش از همه و بیشتر از گذشته فراهم است. برگزاری نشست‌ها و همایش‌های مربوط به فرهنگ نوروز نظیر آنچه در کمیته ملی یونسکو در بین کشورهای منطقه برای ثبت جهانی نوروز در سازمان ملل برگزار شد، می‌تواند در بهره‌گیری از نوروز برای نزدیک‌تر کردن ملل منطقه و همگرایی ملل و اقوام حوزه نوروز یاری‌رسان باشد. برگزاری جشنواره‌های نوروزی و اشاعه فرهنگ نوروز از طریق تهیه فیلم‌های مستند تلویزیونی و نمایش آن از شبکه‌های ماهواره‌ای، به ویژه آداب و رسوم و آئین‌های زیبای آن در بین نواحی مختلف ایران و آسیای مرکزی برای نشان دادن همبستگی بین اقوام ایرانی و الگوی قابل تعمیم و توسعه آن به ملل منطقه دارد. اکنون که سازمان‌های فرهنگی و رسانه‌ای دولتی و خصوصی ایران توانایی پرداختن بدان را دارا هستند، می‌توان با مدیریت و سازماندهی با همکاری سازمان‌های مردم‌نهاد ایرانی و دیگر

کشورهای منطقه نوروز و نهادهای بین‌المللی از جمله یونسکو از آن بهره گرفت و آن را به کار بست. سازمان‌های مرتبط با مسائل فرهنگی کشور باید در راستای دیپلماسی فرهنگی و گفت‌وگو بین اقوامی و بین فرهنگی و با توجه به استعدادهای ملل و اقوام حوزه نوروز گام بردارند و از این عنصر فرهنگی، آئینی و مذهبی و دینی برای گسترش نفوذ ایران و نشان دادن دوستی ملت ایران با ملل منطقه در همگرایی بهره گیرند. ملل منطقه اکنون بیش از هر زمان دیگری به وحدت و همگرایی فرهنگی نیاز دارند و برای دوری از ناپره جنگ سردی دیگر، می‌خواهند با یکدیگر در ارتباط باشند و از فرصت‌های همگرایی بهره‌مند شوند.

### جهانی شدن نوروز

پس از سال‌ها انتظار و ارائه درخواست ثبت جهانی نوروز به سازمان علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) سرانجام هشتم مهر ماه ۱۳۸۸ مهمترین جشن باستانی ایرانیان به ثبت جهانی رسید. درخواست ثبت نوروز به عنوان میراث غیر ملموس جهانی تقاضای مشترک کشورهای ایران، هند، جمهوری آذربایجان، ازبکستان، قزاقستان، پاکستان و ترکیه بود.

هرچند نوروز جشن ملی مردم آریایی محسوب می‌شود، ولی در طول تاریخ تجلیل این جشن در میان مردم ترک‌زبان منطقه آسیای مرکزی، یعنی ازبک‌ها، قرقیزها، قزاق‌ها و ترکمن‌ها نیز رایج بوده‌است. از جمله کشورهایی که در ثبت جهانی نوروز همکاری کرده‌اند ازبکستان است که جمعیت زیادی از این کشور از جمله در سمرقند و بخارا به زبان فارسی صحبت می‌کنند و دارای پیوند‌های قوی و مشترک فرهنگی با کشورهای منطقه از جمله ایران است. به اعتقاد پژوهشگران، قلمروی که هم اکنون مردم آسیای مرکزی در آن به سر می‌برند، در گذشته مکان اصلی سکونت مردم آریایی بوده و این امر موجب گسترش چشمگیر سنت‌ها و آیین‌های نوروزی در میان مردم این منطقه شده‌است.

هم اکنون بزرگداشت نوروز در کشورهای آسیای در سطح دولتی صورت می‌گیرد و فرارسیدن آن با تعطیلی عمومی همراه است. دست کم بیش از ۱۰۰ میلیون نفر<sup>۱</sup> در جهان هر ساله در آغاز بهار نوروز را جشن می‌گیرند و مراسم مربوط به آن را برگزار می‌کنند.

در سال‌های اخیر برگزاری نوروز جنبه جهانی‌تری به خود گرفته و برخی از شهرهای اروپایی نیز آن را به رسمیت شناخته‌اند اما در جالب توجه‌ترین آنها سفره هفت‌سین در کاخ سفید و پیام نوروزی رئیس‌جمهوری

<sup>۱</sup> البته با در نظر گرفتن جمعیت ایران (۷۵ میلیون)، ترکیه (۷۵ میلیون)، آسیای مرکزی (۵۰ میلیون)، افغانستان (۳۰ میلیون)، جمهوری آذربایجان (۹ میلیون)، و عراق (حدود ۱۵ میلیون شیعه مذهب) و در پاکستان و هندوستان و کشمیر و بحرین و غیره، این رقم به حدود بیش از ۲۵۰ میلیون می‌رسد.

امریکا است که چند سالی است نوروز را به طور رسمی شادباش می‌گوید و از برگزاری آن در آمریکا که به تنوع فرهنگی این کشور کمک می‌کند، مباحثات می‌کند.<sup>۱</sup>

هنگامی که ملل منطقه متوجه شوند که دولت و ملت ایران در راستای همگرایی با آنان می‌خواهد سیاست فرهنگی پیش گیرد و در راستای هم‌افزایی فرهنگی و گفت‌وگو بین فرهنگی گام بردارد بطور یقین نظر آنان درباره کج فهمی ایجاد شده از سوی رسانه‌های مغرض درباره ایران کاملاً تغییر خواهد کرد. نگارنده در دیدار با گردشگران خارجی در سراسر ایران همیشه سعی کرده‌است با گفت‌وگو با گردشگران خارجی تفاوت دیدگاه و نظر آنان را پیش و پس از آمدن به ایران جویا شود. اغلب آنان اظهار داشته‌اند که هرگز فکر نمی‌کردند که مردم ایران اینگونه خوب و مهمان‌نواز باشند. آنان می‌گویند ایران برایشان بسیار جالب و صمیمی بوده و آرزو می‌کنند که باری دیگر به ایران بیایند. این موضوع می‌رساند که برای جلب و جذب ملت‌های همسایه و اقوام حوزه نوروز برای رسیدن به همگرایی منطقه‌ای نوروز قابلیت‌های زیادی دارد. هرگاه در زمان برگزاری آیین‌های نوروزی بتوانیم گردشگرانی را برای دیدار از کشور جلب کنیم می‌توانیم در این زمینه موفقیت‌های بی‌شماری بدست آوریم. در این صورت نفوذ فرهنگی ایران در منطقه و در جهان افزایش می‌یابد. این دیپلماسی فرهنگی سبب خواهد شد که کشورهای حوزه نوروز به نوعی همگرایی فرهنگی دست یابند.

### معماری ایرانی در گستره جهان ایرانی

آثار معماری دوره پیش از اسلام و دوره اسلامی در قلمرو جهان ایرانی گسترش فراوان داشته‌است. این آثار در افغانستان (عمدتاً در شهر هرات و مزار شریف)، آسیای مرکزی (عمدتاً در ترکمنستان و ازبکستان)، در جمهوری آذربایجان (در شهرهای باکو و گنجه و لنکران)، در روسیه در شهر دربند، در ترکیه (پیش از اسلام)، در عراق (پیش از اسلام و دوره اسلامی) یافت می‌شود. مشارکت ایران در بازسازی و نگهداری این آثار با وجود تجربه خوب ایران در بازسازی بناهای تاریخی و باستانی می‌تواند به تعامل بیشتر فرهنگی ایران با این کشورها و همگرایی منطقه‌ای یاری رساند. به عنوان مثال شهرهای تاریخی مرو، نسا، آمل، اورگنج کهنه در ترکمنستان، سمرقند و بخارا و خیوه و ترمذ در ازبکستان، ترکستان در قزاقستان، خجند و پنجکنت و حصار در تاجیکستان، اوش و اوزگن در قرقیزستان، دارای آثاری ارزشمند از معماری ایرانی هستند که دارای کتیبه‌هایی به زبان فارسی است که در زمان بازپیرایی برخی از آنها ناخوانا شده‌است. ایران می‌تواند با حضور در آنجا نامی

---

<sup>۱</sup> سایت بی بی سی فارسی، چهارشنبه ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۹ - ۰۸ مهر ۱۳۸۸

از خود بیادگار بگذارد که متاسفانه برخی از کشورهای خارج از منطقه از جمله ترکیه و آمریکا و آلمان فعالیت‌هایی در آنها انجام داده‌اند و ایران غیرفعال بوده‌است. با بهره‌گیری از نمایندگی‌های سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هر یک از قلمرو کشورهای حوزه جهان ایرانی می‌توان با استفاده از این آثار ارزشمند تعاملات فرهنگی را افزایش داد. معماری ایرانی و اسلامی در گستره بررسی این شاخص‌ها از جمله مسائلی است که ایران در این زمینه تجربیات گرانبهایی دارد و منبع ارزشمندی در کتابخانه‌های موجود و اعتبارات لازم هم مهیا می‌شود.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

برای زدودن کج فهمی‌ها و همگرایی بین کشورهای حوزه، برگزاری میزگردها و کنفرانس‌های مشترک با کشورهایی که ادعا می‌کنند برخی مشاهیر ایرانی بدانها تعلق دارند، می‌تواند مفید باشد.

- پیشنهاد می‌شود برای همگرایی منطقه‌ای با استفاده از میراث معنوی مشترک در شهرهای مختلف ایران خیابان‌هایی را به نام شهرها و مشاهیر ایرانی قلمرو جهان ایرانی نامگذاری شود. سمرقند، بخارا، خوارزم، مرو، ترکستان، آستانه، آلماتی، اورگنج و امثال آن می‌تواند به رشد آگاهی نسل آینده یاری رساند.

- آموزش زبان فارسی به عنوان اصلی‌ترین فعالیت فرهنگی نمایندگی‌های سیاسی ایران در کشورهای حوزه ایران فرهنگی تبدیل شود. بجای تبلیغات مذهبی (آموزش‌های مذهب جعفری) در حوزه جهان ایرانی که اغلب اهل تسنن هستند و با این کار از ما دوری می‌گزینند، بهتر آن است که بر روی آموزش زبان فارسی تمرکز داشته باشیم. هر آموزش‌گیرنده زبان فارسی با مطالعه آثار گرانبهای ادب فارسی، خدانشناسی و معرفت را نیز یاد می‌گیرد و گرایش به سوی مذهب تشیع پیدا خواهد کرد. زیرا آثار ادبی ما مشحون از آموزه‌های مذهب تشیع است. بدین ترتیب ما می‌توانیم بطور غیرمستقیم، مذهب جعفری اثنی‌عشری را به دیگران بیاموزیم.

- اکنون که تکنولوژی اطلاعات، فضای ماهواره‌ای و دیجیتالی امکان برقراری ارتباط از یک نقطه به نقطه دیگر جهان فراهم آمده‌است و زمان و مکان با هم منطبق شده و به گفته مک لوهان دهکده جهانی شکل گرفته است، می‌توان «جهانی ایرانی» در «جهان جهانی» پدید آورد. کافی است نوع نگرش‌ها را دگرگون کنیم و از فضای بسته‌ای که خودمان بدور خودمان تنیده‌ایم خارج شویم و به گفته سهراب چشم‌ها را بشوئیم و جوری دیگر ببینیم.



• ایرانیان مقیم دیگر نقاط جهان که تعداد آنها بسیار زیاد است، خود در حال ساختن ایرانی دیگر در فضایی دیگر هستند، می‌توانیم آنها را بخود نزدیک یا دور سازیم. اگر نزدیک سازیم سرمایه‌های اجتماعی خود را در جهان گسترده‌ایم و اگر نه آنها راه خود را پی خواهند گرفت و جهانی ایرانی بدون ایران خواهند ساخت.

• رایزنی‌های فرهنگی ایران در کشورهای حوزه فرهنگی جهان ایرانی عملکردی ضعیف داشته‌اند و در اغلب آنها از مشاهیر علم و ادب ایران برای اشاعه فرهنگ ایران زمین بهره گرفته نشده‌است. پیشنهاد می‌شود در رایزنی‌های فرهنگی از اساتید بازنشسته و خوش‌نام و فرهیخته بهره گرفته شود. بسیاری از رایزنان حتی به زبان محل مأموریت خود آگاهی ندارند. بازننگری در ساختار رایزنی فرهنگی با جدیدیت و ضرورت زیادی احساس می‌شود.

• کشورهای حوزه ایرانی در ایران رایزنی فرهنگی ندارند. در حالی که ایران در اغلب آنها رایزنی فرهنگی دایر کرده‌است.

در این پژوهش دریافته‌ایم که فردوسی و شاهنامه در قلمرو گسترده جهان ایرانی از معروفیت و ارزش و اهمیتی برخوردار و خاصی برخوردار است و به عنصر شناخته‌شده‌ای از شاخصه جهان ایرانی تبدیل شده‌است. می‌توان از این عنصر وحدت‌بخش برای نزدیکی ملت‌های منطقه بهره گرفت. در این زمینه توجه به اقدامات زیر می‌تواند از سوی ایران انجام گیرد که در نهایت به توسعه نفوذ فرهنگی ایران یاری رسانده و در همگرایی منطقه‌ای در چارچوب دیپلماسی عمومی ایران و در نهایت دیپلماسی فرهنگی به کار گرفته شود.

- برگزاری نشست‌ها، میزگردها، همایش‌ها و هفته‌های شاهنامه و مراسم شاهنامه‌خوانی مشترک
- تهیه فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی مشترک با همکاری سازمان‌های فرهنگی این کشورها
- کمک به ترجمه و انتشار شاهنامه به زبان قزاقی با همکاری اساتید دانشگاه‌ها، نویسندگان و شاعران و مترجمان، دانشمندان و هنرمندان دو کشور
- برقراری و تأسیس بنیاد فردوسی با عضویت شاهنامه‌پژوهان همه کشورهای حوزه به مرکزیت ایران
- تأسیس جایزه فردوسی و اعطای سالانه آن به کوشندگان ترجمه و انتشار شاهنامه در هر یک از کشورهای حوزه
- پیشنهاد نام‌گذاری خیابان یا میدان یا پارکی در قزاقستان به نام فردوسی، شاهنامه و رستم، با کمک و مساعدت نمایندگی‌های سیاسی ایران در کشورهای حوزه و متقابلاً نامگذاری در یکی از شهرهای ایران با نام مشاهیر قزاقستان

### در زمینه بهره‌گیری از عنصر نوروز انجام کارهای زیر پیشنهاد می‌شود

- تأسیس سازمانی مردم‌نهاد به نام «سازمان فرهنگی نوروز» مرکب از فعالان فرهنگی کشورهای نوروز و ثبت بین‌المللی آن
- ترغیب کشورهای حوزه برای تولید فیلم‌های تلویزیونی درباره نوروز و مبادله این فیلم‌ها برای نمایش در تلویزیون‌های کشورهای عضو
- برقراری تورهای گردشگری ارزان قیمت
- تسهیل در صدور روادید
- سیاست‌گذاری برای برگزاری جشن‌های مشترک و دوره‌ای در کشورهای حوزه
- انتشار تم‌های مشترک یادبود نوروز
- برگزاری همایش‌های مشترک فرهنگی در این زمینه
- گنجاندن مفاهیم و آداب نوروز در قزاقستان در کتاب‌های درسی مدارس
- تأسیس پایگاه اطلاع‌رسانی نوروز به زبان‌های فارسی، انگلیسی از سوی مردم و سازمان‌های مردم‌نهاد و تشویق ملت‌ها به مبادله اطلاعات نوروزی

### برگزاری گردهمایی‌هایی برای بزرگداشت مشاهیر مشترک

در قلمرو جهان ایرانی تعداد زیادی از مشاهیر ایرانی مدفون هستند. هم‌چنین خاستگاه تعداد زیادی از این مشاهیر نیز قلمروهایی بوده‌است که اکنون کشورهای مستقل جهان ایرانی را تشکیل می‌دهند. برخی اوقات در محافل علمی و هنری و بعضاً سیاسی برای کسب موقعیت و افتخار، ما این مشاهیر را از آن خود می‌دانیم، یا این کشورها از جمله حوزه آسیای مرکزی را متعلق به گذشته‌های تاریخی ایران می‌شماریم. این گونه رفتارها نه تنها سبب توسعه نفوذ فرهنگی ایران در قلمرو جهان ایرانی نمی‌گردد، بلکه سبب جبهه‌گیری این کشورها می‌گردد و به دوری آنها از ما منجر می‌شود. این کشورها به ویژه کشورهای بازمانده از اتحاد شوروی برای پدید آوردن اندیشه سیاسی دولت‌شان ناگزیرند تاریخ و هویت سیاسی مستقل از ایران برای خود تعریف کنند که در آن صورت این مشاهیر را از آن خود قلمداد می‌کنند و آنان را بخشی از فرهنگ خود می‌شمارند.

برای ایجاد همگرایی در منطقه به نظر می‌رسد که بهترین راه این باشد که با نگرشی کلی به این قلمرو، میراث فرهنگی و مادی منطقه را نه به کشور بلکه به این منطقه منسوب داریم تا بتوانیم در این مورد به تقویت جایگاه خود در منطقه و پیشبرد دیپلماسی عمومی و در چارچوب آن دیپلماسی فرهنگی خود و جهان ایرانی را پیش ببریم.

می‌دانیم که شخصیتی جهانی مانند خواجه‌احمد یسوی (پیر ترکستان) و فارابی بسیار مورد مباحثات مردم و دولت قزاقستان است. بنابراین می‌توانیم در این زمینه‌ها با آنها کارهای مشترکی انجام دهیم. ساختن فیلم‌های مشترک در زمینه بزرگداشت مشاهیر و روابط فرهنگی و برگزاری نشست‌های مشترک در این زمینه پیشنهاد می‌گردد. ترجمه دیوان حکمت خواجه احمد یسوی به زبان فارسی دارای کاربرد و ارزش بسیار است که در قطعنامه همایش می‌توان بندی را بدان اختصاص داد.

### خواجه احمد یسوی

در بین مسلمانان آسیای مرکزی، بویژه قزاقستان، خواجه احمد یسوی از صوفیان مورد احترام است. او در کنار بهاء‌الدین نقشبند، خواجه احرار ولی، امام البخاری، و نجم‌الدین کبری، که هر یک از احترام خاصی برخوردارند، از اشتهار زیادی برخوردار است.

خواجه احمد یسوی شخصیتی بزرگ و صاحب طریقت است که آثار معنوی فراوانی بر اقوام مختلف آسیای مرکزی داشته‌است. وی از مشاهیر تصوف در میان اقوام آسیای مرکزی به شمار می‌آید و طریقت منتسب به او، «یسویه»، یکی از فرقه‌های تصوف در منطقه است که نقش بسزایی در شکل مذهبی اقوام منطقه ایفا نموده است.<sup>۱</sup>

پدر احمد از مشایخ مشهور سایرام بود. سلسله نسب او را به محمد حنفیه، فرزند علی (ع) رسانده‌اند و از آنجا که در سایرام به کسانی که سلسله نسبشان به محمد حنفیه می‌رسیده، «خواجه» می‌گفتند، احمد یسوی را نیز «خواجه احمد» می‌خواندند.

احمد در شهر «یسی» یا «ترکستان» امروز به عالم و صوفی مشهور آن عصر، خواجه یوسف همدانی پیوست و شخصیت وی با تأثیر معنوی خواجه یوسف شکل گرفت. وی از دست خواجه یوسف خرقة دریافت کرد و یکی از خلیفه‌های او شد. احمد یسوی، در میان اقوام کوچ‌نشین ترک که در حوالی سیر دریا و تاشکند و حتی آن سوی سیردریا می‌زیستند، نفوذ فراوان یافت و پیروان بسیار از روستاییان نیمه‌کوچ‌نشین در اطراف او گرد آمدند.

در سال ۷۹۹ق/۱۳۹۷م، زمانی که تیمور به شهر یسی رفت، آرامگاه احمد یسوی را زیارت کرد و در همان زمان دستور داد که بر بالای آن بنای با شکوهی برپا کنند که در مدت دو سال ساختمان آن با دو مناره و چندین شبستان و حجره در اطراف صحن ساخته شد.

<sup>۱</sup>خبرگزاری فارس، خواجه احمد یسوی؛ عاملی در حفظ و گسترش اسلام در آسیای مرکزی، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۱۰

مشهورترین اثر خواجه احمد یسوی «دیوان حکمت» است که در آن مطالب و مضامین صوفیانه را به زبان ترکی جغتایی به نظم کشیده است. ترکان شرقی به اشعاری که به شیوه سخن احمد یسوی سروده شده باشد، «حکمت» می‌گویند، و در نزد آنان «حکمت» به معنی اشعار دینی است.

از دیگر آثار او «مناجات‌نامه» است که ضمیمه دیوان حکمت آورده شده، و مشتمل بر ۸ بیت به ترکی جغتایی است. اثری دیگر با عنوان «فقرنامه»، به احمد یسوی نسبت داده‌اند که در بعضی از نسخه‌های چاپی دیوان حکمت نیز به چاپ رسیده است (سایت بنیاد مخطومقلی فراغی، به نقل از بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی).<sup>۱</sup> احمد یسوی متولد ۱۰۹۳ میلادی در قصبه سایرام از توابع آق‌سو و وفات ۱۱۶۶ میلادی ترکستانی سی، قزاقستان متصوف ترک شاعر و بنیانگذار طریقت یسویه می‌باشد.

احمد یسوی در قصبه سایرام واقع در ۱۷۶ کیلومتری شمال شرقی آق‌سو و از توابع ایالت آق‌سو در خطه ترکستان شرقی چین به دنیا آمد. با آنکه به صراحت نمی‌دانیم احمد یسوی در چه تاریخی تولد یافته‌است، می‌توانیم حدس بزنیم که با نیمه‌های قرن پنجم مصادف بوده‌است. شیخ ابراهیم پدر احمد از معروف‌ترین مشایخ سایرام بود با عایشه خاتون دختر «موسی شیخ» از خلفای خود ازدواج کرد و از این زن دختری به نام گوهر شهناز و پسری از نظر سنی کوچک‌تر به نام احمد بدنیآ آمدند. احتمالاً مادرشان پیش‌تر وفات کرده بود که احمد در زمان فوت پدرش هفت سال داشت و تحت حمایت خواهر بزرگ خود قرار گرفته‌است. می‌توان تخمین زد که خواجه احمد در کودکی به هر دلیل که باشد به یسی آمده و در آنجا سکنی گزیده‌است. با توجه به شخصیت معنوی خواجه احمد یسوی بزرگداشت این صوفی گرآنقدر و برگزاری همایش‌های مشترک با قزاقستان برای نزدیکی هر چه بیشتر دو ملت پیشنهاد می‌شود.

## آثار معماری ایرانی

آثار معماری ایرانی در قلمرو جهان ایرانی از ارزش فرهنگ مادی چشمگیری برخوردار است. حضور معماران مرمت آثار باستانی در هر یک از کشورها، حتی به صورت کوتاه مدت و تخصیص اعتباراتی ولو اندک برای آمادگی بازسازی و بازپیرایی و نگهداری این آثار می‌تواند به تعامل هر چه بیشتر ایران با دیگر کشورهای مورد مطالعه منجر خواهد شد. اگر در هر کدام از این بناها بتوانی یک کاری انجام دهیم و نامی از ایران را در کنار این بناها به یادگار بگذاریم، کاری بس ارزنده انجام داده‌ایم.

همکاری با جمهوری قزاقستان برای مرمت و برپایی و نگهداری آثاری چون آرامگاه خواجه احمد یسوی در ترکستان می‌تواند در این زمینه قابل ذکر باشد.

---

<sup>۱</sup> این مطلب در سایت دائرة المعارف بزرگ اسلامی یافت نشد.

## آلات موسیقی ایرانی

موسیقی ایرانی به ویژه موسیقی عرفانی و مقامی می‌تواند در گستره تمدن ایرانی نقشی بارز داشته باشد. برگزاری دوره‌های آموزشی موسیقی ایرانی و آموزش آلات موسیقی ایرانی از جمله تار، سنتور، سه تار، دف، تنبک، نی در این زمینه قابل ذکرند.

## مقبره سلطان‌العارفین؛ نمونه برجسته معماری ایرانی - اسلامی

مصطفی راستی دوست<sup>۱</sup>

مقبره خواجه‌احمد یسوی چهره عرفان حدود سال ۴۸۴ ه. ش متولد شهرک سمیرم جنوب قزاقستان دارای کاربری چندگانه خانقاه، مسجد و نیز مقبره بوده‌است. نام استادکاران ایرانی از شیراز و اصفهان در کتیبه‌های مقبره دیده می‌شود که از جمله می‌توان به نام استاد عبدالعزیز شرف‌الدین تبریزی اشاره کرد که بر روی دیگ برنزی داخل مقبره حک شده‌است. مقبره به صورت ۸ بخشی احداث شده‌است. با گنبدی دوپوش به ارتفاع ۳۹ متر که از بناهای برجسته دوره تیموریان محسوب می‌شود. پشتیبان‌های مستطیل‌شکل تزئینات روی آن و آیه‌های قرآنی روی گنبد و تزئینات داخل بنا و سنگ قبور مشهور آن، نقاشی‌ها، کاشی‌های لعاب‌دار و کتیبه‌های به خط کوفی و ثلث موجب شده‌است که اثر در فهرست آثار جهانی به ثبت برسد. شیخ احمد یسوی را بنیان‌گذار طریقت «یسویه» و از چهره‌های تصوف و عرفان در آسیای مرکزی می‌دانند. مقبره در بخش شمال‌شرقی شهر ترکستان قرار دارد که به دستور تیمور بر روی مقبره‌ی کوچک قدیمی احداث گردید. در این مقاله به معرفی ویژگی‌های معماری و عناصر تزئینی بنا و همچنین به تأثیر معماری ایرانی بر ساخت این مقبره پرداخته شده‌است.

**کلید واژه‌ها:** معماری ایرانی، مقبره، دایره، طریقت یسویه

### طریقت یسویه

بنیان‌گذار طریقت یسویه احمد یسوی است که بعد از او شیخ یوسف همدانی رهبریت فرقه را بر عهده گرفت نام قدیم ترکستان «یسه» بوده‌است. یسویه برگرفته از نام «یسه» است. عشق در طریقت یسویه جایگاه ویژه‌ای دارد تا جایی که مرتبه‌ای بالاتر از ایمان و جان یافته است. نخستین پیروان این فرقه، قزاق‌ها و قرقیزهای صحرائشین بودند. درویشان حلقه خواجه احمد نیز تعلیمات استاد را در تمام خطه ترکستان و تا اقصی نقاط ولگا، قفقاز و آسیای صغیر گسترش دادند.<sup>۲</sup> مهم‌ترین نکته در اندیشه و طریقت یسوی آمیختگی است که از فرهنگ برگرفته از تصوف ایرانی و زبان و شیوه‌ای که در میان اقوام ترک کاربرد داشت، صورت گرفته است.<sup>۳</sup> معرفت، مروت، راستگویی، فناء فی‌الله و توکل کامل از ارکان این طریقت محسوب می‌شود. بینش عرفانی احمد یسوی در اشعارش دیده می‌شود:

<sup>۱</sup> کارشناس ارشد پژوهشکده باستان‌شناسی؛ mrastidoust@yahoo.com

<sup>۲</sup> عابدینی، محمدحسین، سیمای فرهنگی قزاقستان - نشر بین المللی الهدی - سال ۱۳۸۴ - ص ۹۲.

<sup>۳</sup> سنایی، مهدی، راه‌آورد ماورالنهر - نشر الهدی - ۱۳۷۸ - ص ۱۳۷.

وقت سحرگاه، که گل می شکفتد و بلبل نغمه سر می دهد  
از بستر خواب برخیز که تو نیز روزیت را در این لحظه می گیری  
لذت سحرگاهان را عاشقان می دانند. در این هنگام صفات خداوند متجلی می شود.  
هنگام سحر جهان به بهشت می ماند. در این هنگام به درگاه خداوند سپاس بگزار.<sup>۱</sup>

### تاریخ مقبره

بنای مستطیل شکل مقبره به زمان تیمور در فاصله سال‌های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۹ میلادی احداث گردیده است. سردر بزرگ در جبهه جنوبی نیمه تمام مانده است. در حدود سال ۱۴۸۵ میلادی دختر الغ بیگ، ربیعه بگم سلطان یک آرامگاه هشت ضلعی در جنوب مجموعه احداث کرد. تکمیل بخش‌هایی از سردر در سال ۱۵۹۱ میلادی توسط عبدالله خان پنجم صورت گرفت.  
به گفته مانکوفکایا<sup>۲</sup> شالوده بنا به سال ۱۳۹۱ میلادی باز می گردد.  
با توجه به تاریخ‌های ذکر شده در کتیبه‌های بنا (کتیبه‌های بنا در سال‌های پایانی ایجاد گردید)، به نظر می رسد، عملیات ساختمانی مجموعه حدود سال ۱۳۹۰ میلادی آغاز شده است.

### فضاهای معماری

سادگی فرم بنا پیچدگی درون آن را از نظر پنهان می دارد. بنا به ۹ بخش تقسیم می گردد، ۳ بخش مرکزی، واقع در راستای محور طولی عبارتند از ایوان ورودی، تالار جماعت و آرامگاه. از تالار جماعت ۸ دهلیز منشعب می شود.

دو نوع گنبد در مجموعه مقبره کار شده است:

۱. گنبد بزرگ روی تالار مرکزی که به فراز هشت ضلعی منطقه انتقال قرار گرفته است.

۲. گنبد خیاره‌ای که بر روی ساقه استوانه‌ای شکل اجرا شده است.

تفاوت موجود میان دو گنبد:

- ساق گنبد بزرگ هشت ضلعی و ساق گنبد کوچک مدور کشیده است.
- قوس گنبد بزرگ به صورت تخم مرغی و قوس گنبد خیاره‌ای به صورت بیضی تند اجرا شده است.

<sup>۱</sup>. یسوی، احمد، دیوان حکمت - نشر امیرکبیر - ۱۳۷۹ - تهران - ص ۲۰۱.

<sup>۲</sup>. همان منبع، ص ۳۹۵.

- بدنه گنبد بزرگ، ساده و بدنه گنبد کوچک خیاره‌ای است.
- ارتفاع گنبد بزرگ بیشتر از گنبد کوچک است.

### تالار مرکزی

ابعاد مربع تالار مرکزی ۳۰ گز بوده است. تمامی تقسیمات و تناسبات بنا از تالار مرکزی منشعب می‌شود. در شرق و غرب تالار مرکزی یک جفت اتاق وجود دارد که احتمالاً به عنوان چله‌خانه از آنها استفاده می‌شده است. طاق‌ها

انواع فنون طاق‌زنی در این مجموعه دیده می‌شود، طاق، مستقیماً بر روی دیوارها یا بر روی منطقه هشت‌گوش انتقالی با بر روی قوس، یا قوس‌های مرکب زده شده است. دوپوش نخستی (سیستم باربر) سنتی است. ولیکن دو روش آخری مربوط به سیستم نوآوری یعنی ترکیبی از قوس‌های سراسری (تویزه) است. در دهلیزها طاق‌های آهنگ نیم‌دایره و طاق‌های با نیم‌رخ نوک‌تیز و طاق‌های چندتکه‌ای کار شده است. طاق‌های مرکب بر روی نیم‌قوس‌های سراسری بسیار متنوع هستند. در آشپزخانه طاق‌های دوطاقی دیده می‌شود. بین طاق‌های سراسری کتابخانه یک طاق کوبی با قاعده شش ضلعی وجود دارد.

نمای جبهه جنوبی مقبره

ورودی اصلی مقبره در جبهه جنوبی است. ایوان رفیع مدخل ورودی که به نظر نیمه‌کاره رها شده است و دو برج مدور در طرفین، نیمی از نمای جبهه جنوبی بعد از آزاره سنگی در محل تلاقی، با قاب‌های مربع و مستطیل تزئین شده است.

نمای جبهه شمالی مقبره

نمای جبهه شمالی که دارای پیش‌آمدگی است، تزئینات پرکاری دارد. پشتیبان مستطیل شکل در ضلع شرقی، نمای جبهه شمالی کار شده است.

### تحلیل هندسی پلان

پلان بنای شیخ احمد یسوی ترکیبی از دایره و مربع است و براساس تقسیمات درون مربع (محاط کردن دایره درون مربع) و تقسیمات محیط دایره به ۶، ۸، ۱۰ و بدست آوردن چندضلعی‌های منظم می‌توان به واحدهای مبنا به شکل مثلث‌های قائم‌الزاویه تقسیم کرد. با توجه به اینکه مثلث در هندسه همانند یک در میان اعداد است و با در نظر گرفتن اینکه تقارن در طرح‌های دوران اسلامی به معنای نسبت عناصر جز به کل بوده است. با استفاده از تقسیمات محیط دایره به چندضلعی می‌توان طرح‌های متقارن، زوایای دلخواه و نسبت و اندازه مورد نظر را ایجاد کرد.



فضای مرکزی پلان که دایره در درون مربع محاط شده است. زوایای  $90^\circ$  و مدخل ورودی از طریق تقسیمات (بدست آوردن مرکز دایره و سپس تقسیم چهاربخشی و تقسیم هر بخش به دو بخش که جمعاً به ۸ قسمت مساوی تقسیم می‌گردد) بدست می‌آید. فضاهای شماره ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۰ و ۱۴ در نقشه شماره یک (پلان) بر همین اساس شکل گرفته است.

معماران ایرانی دایره را اساس نظم و محلی برای اشکال هندسی به عنوان پایه طرح پلان، گنبدها در بناها و قوس‌ها و نقوش تزئینات وابسته به معماری می‌دانستند. دایره و تقسیمات آن به عنوان نقش مبنا است و بر پایه دایره روش کاملی برای شکل دادن مساحت‌ها بدون یاری گرفتن از محاسبات بفرنج ریاضی می‌توان یافت. از دلایل اینکه طراحان بنای شیخ احمد یسوی مهندسین ایرانی بودند، همین موضوع است که پلان براساس ماندالای<sup>۱</sup> طلائی اندازه‌گیری و تقسیمات شکل گرفته است.

سیستم‌های تناسبی بکار رفته در طراحی مقبره: مربع، مثلث متساوی‌الاضلاع و نیمه‌مربع است. بهترین تحلیل هندسی توسط «مان کونیکایا» در کتاب ویلبر، صفحه ۲۰۵ انجام شده است.

### تزئینات معماری مقبره

تزئینات بر روی نمای جنوبی و شمالی متمرکز گردیده است. تزئینات درون بنا شامل مقرنس گچی که بخش داخلی گنبدها را شامل می‌گردد. فوقانی‌ترین قسمت گنبد به سمت بالا یک عرقچین خیاره‌ای است. در فضای آرامگاه طاقچه‌ها مقرنس کاری شده است.

ازاره‌های جماعت‌خانه و مسجد از کاشی‌های شش ضلعی سبز تشکیل یافته است. در جماعت‌خانه کاشی کاری معرق در مسجد کاشی‌های با نقوش طلائی و محراب با کاشی کاری معرق تزئین گردیده است. کاشی کاری روی گنبد خیاره‌ای با طرح اسلیمی کار شده است.

کاشی کاری هفت‌رنگ بر روی نمای شمالی برای ستونک‌ها و سرستون‌ها و برای افریز کتیبه‌ای گنبد آرامگاه نیز دیده می‌شود.

در سه جبهه نما در بالای جان‌پناه کاشی کاری با فن هزارباف کار شده است.

ازاره کاشی کاری با نقش ترنج در جماعت‌خانه از تزئینات جالب بنا محسوب می‌گردد.

### کتیبه‌های مقبره

---

<sup>۱</sup>. راستی‌دوست، مصطفی، ماندالای طلائی اندازه‌گیری و تقسیمات در معماری شهر حریره کیش، سمینار مباحث باستان‌شناختی هنر، فرهنگ و تمدن اسلامی - تهران ۱۳۹۲ - ص ۱۲۶.

- بر روی ساق چندضلعی گنبد بزرگ به خط کوفی معقلی ترکیب «الغایه لله» تکرار شده است.
- بر بدنه مدور ساق گنبد کوچک ترکیب «المک الله» به خط کوفی معقلی نقش بسته است.
- در بخش زیرین ساق گنبد کوچک در دو حاشیه آیات قرآنی نوشته شده است.
- در جبهه شمالی در نمای بیرونی بخش جان‌پناه به خط کوفی معقلی آیه ۶۰ سوره الانعام... عمل... عبد، حاجی حسن (... ) ئیه شیرازی فی سنه (احدی) ثمانون ۲۹-۱۳۹۸ م آمده است.
- بر روی هلالی ورودی به خط کوفی معقلی نوشته شده است: قال رسول الله صلی...  
بر بدنه نمای جبهه شمالی به خط کوفی بنایی «الملک لله» «محمد» «الله»
- بر روی دیگ برنزی داخل مقبره نام استاد عبدالعزیز شرف‌الدین تبریزی حک شده است.
- بر روی کاشی شش‌ضلعی هفت‌رنگ روی گریو آرامگاه: عمل شمس ابن عبدالوهاب شیرازی البناء آمده است.
- بر روی کوبه برنجی و طلاکوب ورودی سال ۷۹۹ ه / ۱۳۹۶ م عمل عبد ضعیف عزالدین تاج‌الدین اسکئی (؟) و شعری از گلستان سعدی:  
گشاده باد به دوست همیشه این درگاه  
به روی یار مخلص و بسته بر بدخواه

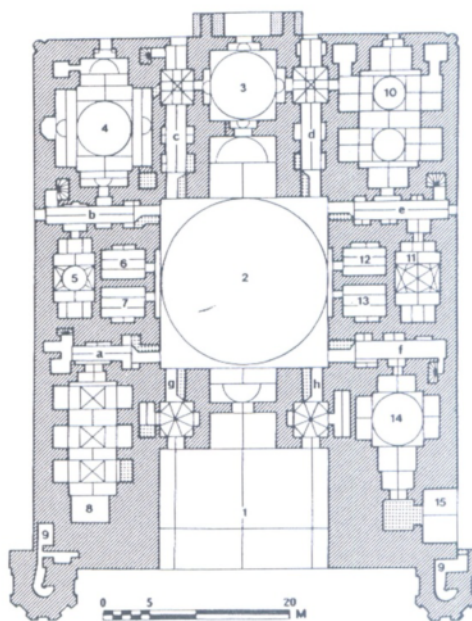
### تأثیرات هنر و معماری ایرانی بر کالبد معماری

عناصر معماری که تحت تأثیر معماری ایرانی است:

- شکل اجرای پلان و گنبد: اجرای پلان چهارگوش و تبدیل آن به فضای هشت‌ضلعی و اجرای گنبد مدور بر روی فضای چهارگوش
  - اجرای طاق‌های سراسری بر روی محوطه‌های مستطیل
  - سردر بلند و قوس سردر از ویژگی‌های معماری ایرانی در دوره تیموریان است
  - رعایت سلسله‌مراتب دسترسی به مجموعه: ایوان، دالان و بخش مرکزی بنا
  - قوس سردر ورودی در جبهه شمالی
- تزئینات معماری
- در بدنه نمای جبهه شمالی خط کوفی بنایی کا شده است.
  - کاشیکاری هفت‌رنگ توسط عبدالوهاب شیرازی اجرا شده است.

## نتیجه

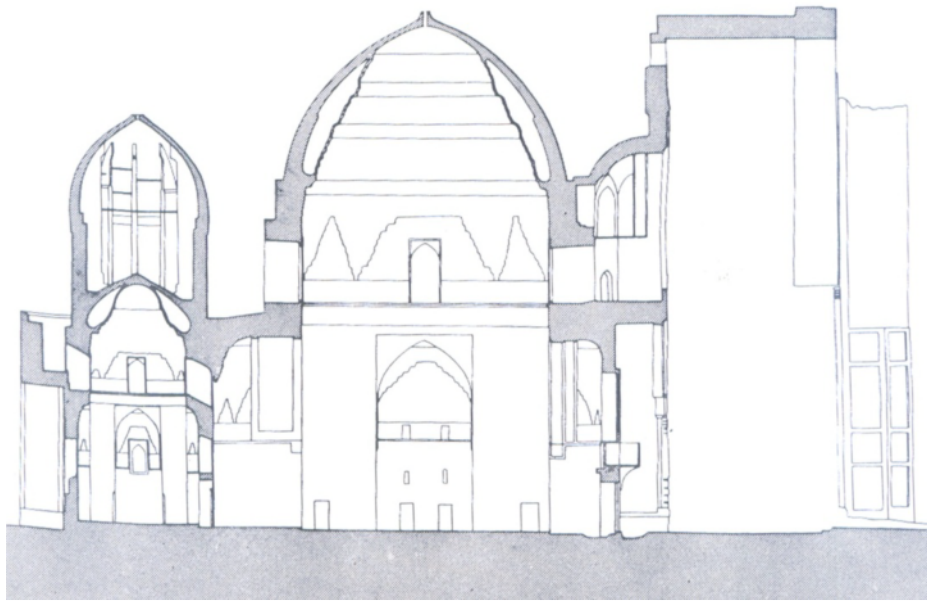
بناهایی از این دست در معماری دوره اسلامی از نظر کاربری نادر است. از بسیاری از جهات مقبره شیخ احمد یسوی قابل مقایسه مسجد جامع سمرقند از نظر تزئینات و گنبد آرامگاه است. در روش طاقزنی با کاربرد تویزه به آثاری پیش تیموری شبیه است. (مسجد کرمانی و صفة عمر در اصفهان) ازاره کاشی با نقش ترنج در جماعت‌خانه شبیه ازاره‌های مساجد یزد را تداعی می‌کنند. نقشه کلی بنا شبیه طرح کاخ کیر کساکیز در ترمز است. ترکیب مجموعه که به فضاهای جزئی‌تر تقسیم می‌گردد، خاصیت فضاسازی دارند. گنبد، طاق‌ها، نمای خارجی، تفکیک فضاها، سلسه‌مراتب دسترسی، تزئینات، نشانه‌های منحصر به فرد بنا محسوب می‌گردد. از ویژگی‌های دیگر مقبره آن است که تنها بنای تیموری است که متون تاریخی معاصر بنا ابعاد آن را به گز بیان داشته‌اند.<sup>۱</sup>



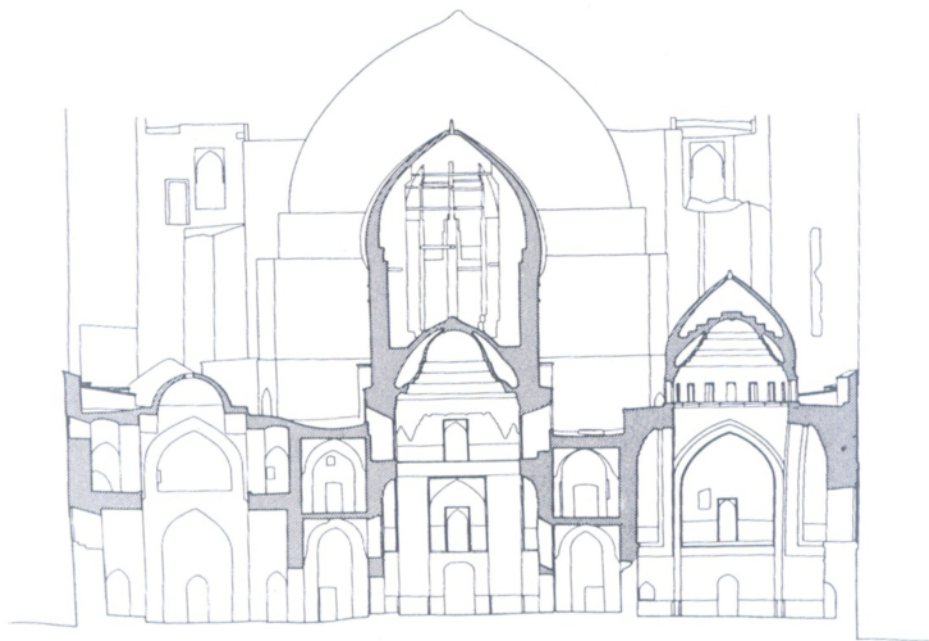
تصویر ۱. (پلان)

منبع نقشه: دونالد ویلبر

<sup>۱</sup>. ویلبر، دونالد، معماری تیموری در ایران و توران، ترجمه کرامت الله افسر، محمدیوسف کیانی، انتشارات سازمان میراث فرهنگی - ۱۳۷۴، ص ۱۹۹



تصویر ۲. (برش)  
منبع نقشه: دونالد ویلبر



تصویر ۳. (برش)  
منبع نقشه: دونالد ویلبر



تصویر ۴. جهان تیموری

منبع: دونالد ویلبر

## منابع

ویلبر، دونالد و دیگران، معماری تیموری در ایران و توران، ترجمه کرامت الله افسر و محمدیوسف کیانی.

علی نیروی، شرف الدین، ظفرنامه، نشر امیرکبیر، ۱۳۳۶ تهران.

سارلی، اراز محمد، ترکستان در تاریخ، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۴، تهران.

عبدینی، محمدحسین، سیمای فرهنگی قزاقستان، نشر بین الملل اهدی، ۱۳۸۴، تهران.

## جشن نوروز: میراث ماندگار تمدن شرق در قزاقستان

عابد تقوی<sup>۱</sup>، سامان فرزین<sup>۲</sup>، مریم زور<sup>۳</sup>

از دیرباز، نوروز به عنوان جشن رسمی در بسیاری از مناطق جهان به طور سالانه برگزار می‌شود. نوروز را در بیشتر کشورهای خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز، شبه‌قاره هندو بالکان جشن می‌گیرند. جغرافیای پهناور نوروز و همزمانی آن با بهار طبیعت در نیمکره شمالی و پیشینه باستانی آن و تأکید این جشن بر نوع‌دوستی و مهرورزی در میان جهانیان، باعث توجه سازمان ملل متحد و دیگر کشورها به این آیین کهن شده‌است. یکی از جشن‌هایی که در فرهنگ عامه مردم قزاقستان دارای مقام خاصی است و از روزگاران قدیم مورد توجه بوده، جشن نوروز است. این روز هر سال در اول فروردین ماه جشن گرفته می‌شود. قزاق‌ها این روز را نقطه اعتدال بهاری می‌دانند و بر این باورند که در این روز، ستاره‌های آسمانی به نقطه ابتدایی رسیده و همه جا پرطراوت شده و بر روی زمین، شادمانی برقرار می‌شود. همچنین مردم این دیار، بر این باورند که در نوروز، آثار و برکات خشنودی بر زمین فرود آمده و به تعبیر باور قدیمی، سنگ نیلگون سمرقند آب می‌شود. مردم آسیای مرکزی، عید نوروز را جشن ملی و مربوط به تاریخ و فرهنگ خود می‌دانند و همواره به غیر از هفت دهه سلطه کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی، آنرا باشکوه و نشاط خاصی برگزار می‌کنند. مردم قزاقستان پس از استقلال، در تلاش برای احیای سنن کهن فرهنگ خویش، رویکردی دوباره و جلدی‌تر به جشن نوروز داشته‌اند. مردم این مرز و بوم، در نوروز، در جای‌جای شهرگرد هم آمده و به آوازخوانی و شادی می‌پردازند. با توجه به پیوند مشترک فرهنگی میان کشورهای یاد شده که با تمرکز بر جغرافیای سیاسی آسیای مرکزی بوده، هدف اصلی از نگارش این مقاله بر این اصل استوار است که اشتراکات و تبادلات فرهنگی بین ایران و قزاقستان با محوریت بر آیین نوروز مورد ارزیابی قرار گیرد. روش تحقیق در پژوهش حاضر، توصیفی، تحلیلی و تطبیقی است. همچنین، با بهره‌گیری پژوهش‌های معاصر تلاش شده به درک منطقی از وجوه اشتراکات فرهنگی میان دو حوزه فرهنگی ایران و قزاقستان دست یافته شود.

**کلید واژه‌ها:** قزاقستان، ایران، آداب و رسوم، اشتراکات فرهنگی، آیین نوروز.

### مقدمه

از دیرباز، نوروز، در بسیاری از مناطق جهان به عنوان جشن رسمی برگزار می‌شود. این آیین کهن ایرانی را نیز در بیشتر کشورهای خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز، شبه‌قاره هند و بالکان جشن می‌گیرند. جغرافیای پهناور

<sup>۱</sup> - استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران abedtaghavi@gmail.com

<sup>۲</sup> - دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه مازندران S.farzin@stu.umz.ac.ir

<sup>۳</sup> - دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

نوروز و همزمانی آن با بهار طبیعت در نیمکره شمالی و پیشینه باستانی آن و تأکید این جشن بر نوع دوستی و مهرورزی در میان جهانیان، موجب توجه سازمان ملل متحد و به طور عام تر جامعه جهانی به جشن کهن نوروز شد (رضایی، ۹: ۱۳۹۰). در ۱۰ مه سال ۲۰۱۰ میلادی، مجمع عمومی سازمان ملل با گذراندن قطع نامه ای نوروز را به خاطر بزرگداشت آن توسط بیش از ۳۰۰ میلیون تن در بیش از ۱۱ کشور جهان به عنوان بخشی از میراث معنوی جهانی به رسمیت شناخت (اجاقلو، ۱۲: ۱۳۹۲). همچنین همایشی با نام جشن جهانی نوروز پدید آمده است که در آن سران کشورهای که نوروز را جشن می گیرند گردهم می آیند و این بهار طبیعت را گرامی می دارند. در برخی نقاط دنیا نیز با وجود رسمی نبودن، هر ساله شمار زیادی از مردم مراسم نوروز را برگزار می کنند. همانند سوریه که جشن نوروز نزد کردهای ساکن سوریه از اعتبار و احترام ویژه ای برخوردار است (عراقی، ۴۰: ۱۳۸۳). این جشن امروزه یکی از جشن های رسمی جغرافیای پهناور قاره آسیا شناخته می شود. آیین نوروز در ۹ کشور جمهوری آذربایجان، ایران، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، قزاقستان، و آلبانیا همین نام از جایگاه ویژه ای در میان جامعه برخوردار است و به همین منظور تعطیل است. با توجه به پیوند مشترک فرهنگی میان کشورهای یاد شده که با تمرکز بر جغرافیای سیاسی آسیای مرکزی بوده، هدف اصلی از نگارش این مقاله بر این اصل استوار است که اشتراکات و تبادلات فرهنگی بین ایران و قزاقستان با محوریت بر آیین نوروز به طور دقیق و با استناد علمی مورد ارزیابی قرار گیرد. این تحقیق بر آن است تا با طرح این پرسش که مولفه های پیوند دهنده آیین نوروز میان دو حوزه فرهنگی ایران و قزاقستان کدامند؟ روش تحقیق در پژوهش حاضر، توصیفی-تحلیلی است و در مطالعه میان آیین های مشترک، مطالعات تطبیقی انجام پذیرفته است. همچنین، با بهره گیری از منابع مکتوب تاریخی و پژوهش های معاصر تلاش شده به درک منطقی از وجوه اشتراک فرهنگی میان دو حوزه فرهنگی دست یافته شود.

### خاستگاه تاریخی جشن نوروز

نوروز ریشه در افسانه دارد و گرچه آن را در اسطوره های ایرانی به جمشید نسبت می دهند، ولی این جشن پیشینه بسیار کهن دارد و در اصل، جشن کشاورزان و چوپانان و مردم عادی بوده است که دگرگونی طبیعت آنان را به شادمانی و جشن وامی داشت (بهار، ۲۳۰: ۱۳۷۵). ابوریحان بیرونی نیز، پرواز جمشید به آسمان را آغاز جشن نوروز می داند: «چون جمشید برای خود گردونه بساخت، در این روز سوار شد. دیوها گردونه را به هوا بردند. مردم از دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را جشن گرفتند.»

فردوسی می سراید:

جهان انجمن شد بر تخت اوی	از آن بر شده فره بخت اوی
به جمشید بر گوهر افشاندند	مر آن روز را روزنو خواندند
به نوروز نو شاه گیتی فروز	بر آن تخت بنشست فیروز روی
بزرگان به شادی بیاراستند	می و رود و رامشگران خواستند

محمد جریر طبری، نوروز را برآغاز دادگری جمشید می‌داند. سرانجام، خیام می‌نویسد که جمشید به مناسبت بازآمدن خورشید به برج «حَمَل» نوروز را جشن گرفت: «سبب نهادن نوروز آن بود که آفتاب را دو دور بود، یکی آن که هر سیصد و شصت و پنج شبان روز و ربعی از شبانه‌روز به اول دقیقه حمل باز می‌آمد و به همان روز که رفته بود بدین دقیقه نتواند از آمدن، چه هر سال از مدت همی کم شود. چون جمشید آن روز دریافت (آن را) نوروز نام نهاد و جشن و آیین آورد و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند.» (بهار، ۲۴۵: ۱۳۷۳) ولی جشن نوروز پیش از جمشید نیز برگزار می‌شده‌است. ابوریحان بیرونی، با اینکه نوروز را به جمشید منسوب می‌کند، یادآور می‌شود که «آن روز که روز تازه‌ای بود، جمشید عید گرفت، اگرچه پیش از آن هم نوروز بزرگ و معظم بود.» نوروز بزرگ‌ترین جشن ایرانیان از روزگاران کهن تا به امروز است و همچنین نمایان‌ترین جشن‌های بهاری جهان به‌شمار می‌رود (هیلنز، ۸۹: ۱۳۸۸).

منشأ و زمان پیدایش نوروز، به درستی معلوم نیست. در برخی از متون کهن ایران از جمله تاریخ طبری، شاهنامه فردوسی، جمشید و در برخی دیگر از متون، کیومرث به‌عنوان پایه‌گذار نوروز معرفی شده‌است. به طور مثال، شکل‌گیری نوروز در شاهنامه، بدین گونه روایت شده‌است که جمشید در حال گذشتن از آذربایجان، دستور داد تا در آنجا برای او تختی بگذارند و خودش با تاجی زرین بر روی تخت نشست. با رسیدن نور خورشید به تاج زرین او، جهان نورانی شد و مردم شادمانی کردند و آن روز را روز نو نامیدند (برومند، ۳۹: ۱۳۷۷). برخی از روایت‌های تاریخی، آغاز نوروز را به بابلیان نسبت می‌دهند. براساس این روایت‌ها، پیدایش نوروز در ایران به سال ۵۳۸ قبل از میلاد - حمله کوروش کبیر به بابل - بازمی‌گردد. همچنین در برخی از روایت‌ها، از زرتشت به‌عنوان بنیان‌گذار نوروز نام برده شده‌است. این در حالیکه در کتاب اوستا به نوروز اشاره نشده‌است (راهکانی، ۸۷: ۱۳۹۰).

#### • جشن نوروز در دوره هخامنشیان

به روایت متون تاریخی، کوروش دوم - بنیان‌گذار هخامنشیان - نوروز را در سال ۵۳۸ قبل از میلاد، جشن ملی اعلام کرد. وی در این روز، برنامه‌هایی برای ترفیع سربازان، پاکسازی مکان‌های همگانی و خانه‌های شخصی و



بخشش محکومان اجرا نمود. این آیین در زمان دیگر پادشاهان هخامنشی نیز برگزار شد. به طور مثال، در زمان داریوش یکم، آیین نوروز در تخت جمشید برگزار گردید. البته در سنگ‌نوشته‌های به‌جامانده از امپراتوری هخامنشیان، مستقیماً اشاره‌ای به برگزاری نوروز نشده‌است. (فانی، ۴۵: ۱۳۶۷). اما بررسی‌های زبان‌شناختی بر روی این سنگ‌نوشته‌ها نشان می‌دهد که مردم در عصر هخامنشیان با جشن‌های نوروز آشنا بوده‌اند و هخامنشیان نوروز را باشکوه و بزرگی جشن می‌گرفته‌اند. شواهد سکه‌شناسی نیز نشان می‌دهد داریوش اول هخامنشی، به مناسبت نوروز در سال ۴۱۶ قبل از میلاد سکه‌ای از جنس طلا ضرب نمود که در یک سوی آن سربازی در حال تیراندازی نشان داده شده‌است. در این دوره، جشن نوروز در بازه‌ی زمانی میان ۲۱ اسفند تا ۱۹ اردیبهشت برگزار می‌شده‌است (جوادی، ۶۵: ۱۳۹۲).

#### • جشن نوروز در دوره اشکانیان و ساسانیان

در زمان اشکانیان و ساسانیان نیز نوروز گرامی داشته می‌شد. در این دوران، جشن‌های متعددی در طول یک سال برگزار می‌شد که مهم‌ترین آنها آیین‌های نوروز و مهرگان بود. برگزاری جشن نوروز در دوران ساسانیان چند روز (دست کم شش روز) به طول می‌انجامید و به دو دوره نوروز کوچک و نوروز بزرگ تقسیم می‌شد. نوروز کوچک یا نوروز عامه به مدت پنج روز، از یکم تا پنجم فروردین گرامی داشته می‌شد و روز ششم فروردین (خردادروز)، جشن نوروز بزرگ یا نوروز خاصه برپا می‌شد. در هر یک از روزهای نوروز عامه، طبقه‌ای از طبقات مردم (دهقانان، روحانیان، سپاهیان، پیشه‌وران و اشراف) به دیدار شاه می‌آمدند و شاه به سخنان آنها گوش می‌داد و برای حل مشکلات آنها به دستوراتی اقدام می‌نمود. در روز ششم، شاه حق طبقات گوناگون مردم را ادا می‌کرد و در این روز، تنها نزدیکان شاه به حضور وی می‌آمدند (محمدی نیا، ۴۹: ۱۳۸۱). شواهدی از تقویم شاهنشاهی ساسانیان وجود دارد که سال‌های کیبسه رعایت نمی‌شده‌است. بنابراین نوروز هر چهار سال، یک روز از موعد اصلی خود (آغاز برج حمل) عقب می‌ماند و در نتیجه زمان نوروز در این دوران همواره ثابت نبود و در فصل‌های گوناگون سال جاری بود (همان، ۵۰).

در دوران ساسانیان، ۲۵ روز پیش از آغاز بهار، در دوازده ستون که از خشت خام برپا می‌کردند، انواع حبوبات و غلات (برنج، گندم، جو، نخود، ارزن، و لوبیا) را می‌کاشتند و تا روز شانزدهم فروردین آنها را جمع نمی‌کردند. آنها بر این باور بودند که هر کدام از این گیاهان که از رشد بیشتر و باروری بهتر برخوردار می‌شد، آن گیاه در آن سال محصول بهتری می‌داد. در این دوران همچنین متداول بود که در بامداد نوروز، مردم به یکدیگر آب می‌پاشیدند. از زمان هرمز اول مرسوم شد که مردم در شب نوروز آتش روشن نمایند. همچنین از زمان هرمز دوم، رسم اعطای سکه در نوروز به‌عنوان عیدی رواج یافت (اجاقلو، ۶۹: ۱۳۹۲).

## • جشن نوروز پس از ظهور دین مبین اسلام

از برگزاری آیین نوروز در زمان امویان نشانه‌ای در دست نیست و در زمان عباسیان نیز به نظر می‌رسد که خلفا گاهی برای پذیرش هدایای مردمی، از نوروز استقبال می‌کرده‌اند. شواهد تاریخی بیانگر این مطلب است که با روی کار آمدن سلسله‌های سامانیان و آل‌بویه، جشن نوروز از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار گشت و با گسترده‌تری هرچه بیشتری اجرا می‌شد (نقری، ۶۵: ۱۳۸۸). در عصر سلجوقی، به دستور جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی تعدادی از ستاره‌شناسان ایرانی از جمله خیام برای به‌ترسازگی گاه‌شمار ایرانی گرد هم آمدند. این گروه، نوروز را در یکم بهار (ورود آفتاب به برج حمل) قرار دادند و جایگاه آن را ثابت نمودند. براساس این گاه‌شمار، که به تقویم جلالی معروف شد، برای ثابت ماندن نوروز در آغاز بهار، مقرر شد که حدوداً هر چهار سال یک‌بار (گاهی هر پنج سال یک‌بار)، تعداد روزهای سال را به‌جای ۳۶۵ روز برابر با ۳۶۶ روز در نظر بگیرند. این گاه‌شمار از سال ۳۹۲ ه. ق آغاز شد (عراقی، ۸۷: ۱۳۸۳). نوروز در عصر صفویه نیز برگزار می‌شد. در سال ۱۵۹۷ میلادی، شاه عباس صفوی مراسم نوروز را در عمارت نقش جهان اصفهان برگزار نمود و این شهر را پایتخت همیشگی ایران اعلام نمود.

## خاستگاه نوروز در قزاقستان

مردم آسیای مرکزی عید نوروز را به عنوان جشنی ملی و بخش جدایی‌ناپذیر از تاریخ و فرهنگ خویش می‌دانند و همواره آنرا باشکوه و نشاط خاصی برگزار می‌کنند. مردم قزاقستان پس از استقلال در سال ۱۹۹۲ م.، در تلاش برای احیای سنن کهن فرهنگی خویش، رویکردی دوباره به جشن نوروز پیدا نمودند. این جشن در فرهنگ عامه مردم قزاقستان از مقبولیت خاصی برخوردار بوده‌است و از زمان‌های دور، جشن گرفته می‌شد (عابدینی، ۲۷: ۱۳۸۴). در دوران باستان، کوچ‌نشینان، سال را به شش ماه تابستان و شش ماه زمستان تقسیم می‌کردند. آنها براین باور بودند که در تابستان تمامی موجودات شادمان می‌شوند. قزاق‌ها این شش ماه را «خوب» یا «کيه» می‌نامند. در زمستان، همه‌جا سرد و همراه با برف و سرما می‌شود و قزاق‌ها آن شش ماه را «بد» یا «کسیر» می‌نامند (همان، ۳۹). در گذشته «خوب» و «بد» در اشکال انسانی تجسم می‌شد. خوب و بد همیشه در حال نزاع با یکدیگر بودند. شواهدی از این جریان دوگانه در «اوستا» -یکی از قدیمی‌ترین منابع مکتوب ایرانیان باستان- قابل مشاهده است. همچنین دیوان لغت‌الترک کاشغری که به تعبیری دایره‌المعارف قرن یازدهم است، این مسأله به خوبی دیده می‌شود (ظهیری، ۶: ۱۳۹۱). در خصوص مبارزه خوب و بد افسانه‌های متعددی وجود دارد. در ادبیات اساطیری ایران، صفت خوبی، در قالب تصویر «اهورامزدا» و بدی در قالب «اهریمن» نمایش داده شده‌است (محمدی نیا، ۵۰: ۱۳۸۱). به باور پژوهشگران فرهنگ عامه، جشن نوروز براساس نظریه ثنویت یعنی

خوب و بد، زمستان و تابستان، سرد و گرم به وجود آمده است (هینلز، ۱۳۸۸، بهار، ۱۳۷۳). لازم به ذکر است که قزاق‌ها این روز را «روز بزرگان» نام نهاده‌اند.

در باب وجه تسمیه و خاستگاه زبانی نوروز لازم به توضیح است که نوروز از دو واژه فارسی «نو» و «روز» به معنی روز نو تشکیل شده است.

در زبانی قزاقی برای واژه نوروز دو معنای وجود دارد:

الف) نوروز به معنی سال نو است.

ب) غذای مخصوصی به نام «نوروز کوجه» که به معنی سوپ نوروز است (مهاجر، ۱۱۲: ۱۳۹۰).

تا اوایل شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی، قزاق‌ها نوروز را جشن می‌گرفتند، اما از سال ۱۹۲۶م. حکومت مانع اصلی و جدی در اجرای آن بود. مخالفان اظهار داشتند، این آیین، جشنی دینی و مذهبی است. بر این اساس، از انجام مراسم و آداب مربوط به آن جلوگیری به عمل می‌آمد. بعد از جریان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری کشور روسیه، مجدداً پس از ۶۲ سال وقفه، مردم قزاقستان در سال ۱۹۸۸م توانستند نوروز را در قالب یک رسم کهن فرهنگی جشن بگیرند. قزاق‌ها نوروز را سال نو می‌گویند. از جمله اعتقادات این مردم به نوروز، روایتی است که در آن، نوروز به مانند روزی است که نور خدا به زمین فرود می‌آید و تمامی موجودات به سبب نور خدا پاکیزه می‌شوند.

#### • آداب و رسوم جشن نوروز در کشور قزاقستان

مردم قزاقستان نوروز را اعتدال بهاری می‌دانند و بر این باورند که در این روز، ستاره‌های آسمانی به نقطه ابتدایی می‌رسند و همه جا تازه می‌شود و روی زمین شادمانی برقرار می‌شود. همچنین قزاق‌ها معتقدند که نوروز آغاز سال است و در میان آنان عبارات زیبایی درباره نوروز وجود دارد. نوروز روزی است که یک سال منتظرش بوده‌اند. نوروز روزی است که آثار خیر و برکت بر زمین فرود آمده و روزی است که سنگ نیلگون سمرقند آب می‌شود (ابوالحسنی، ۵۶: ۱۳۷۶). این روز برای قزاق‌ها بسیار مقدس بوده و اگر در این روز باران یا برف بیارد آن را به فال نیک گرفته و معتقدند سال خوبی پیش‌روی خواهند داشت. در عید نوروز مردم لباس نو و سفید به تن می‌کنند که نشانه شادمانی است. دید و بازدید اقوام در این ایام با اشاره و تکیه زدن به شانه‌های یکدیگر این روز را گرمی می‌دارند. قزاق‌ها در نوروز غذایی به نام نوروز گوژه (نوعی آش) طبخ می‌کنند که تهیه آن به معنای وداع با زمستان و غذاهای زمستانی است. این غذا از هفت نوع ماده غذایی تهیه می‌شود (تاواراتانی، ۱۳۸۷: ۱۰۶). مسابقات معروفی نیز در ایام نوروز در قزاقستان برگزار می‌شود که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به «قول توزاق» اشاره کرد که بین گروه‌های مرد و زن برگزار می‌شود. اگر برنده زن‌ها باشند قزاق‌ها

معتقدند آن سال خوب و پربرکتی است. این در حالی است که اگر مردها پیروز شوند آن سال برایشان میمون نخواهد بود. از دیگر مسابقات می توان به «کوکپار» (برداشتن بز از مکانی مشخص توسط سواران)، «آودار یسپاق»، «قیزقوو» و «آلتی باقان» اشاره کرد. در عصر نوروز نیز مسابقه «آیتیس» که نوعی مشاعره است، برگزار می شود (عابدینی، ۸۹: ۱۳۸۴).

از دیگر باورهای مردم قزاق، باور به تمیز بودن خانه در آغاز سال نو می باشد و باعث می شود که افراد آن خانه دچار بیماری و بدبختی نشوند. به این مسأله ایمان داشته و هر سال آن را رعایت می کنند. مردم پوشاک خوب پوشیده، در آبادی گشت و گذار کرده، به مناسبت نوروز به همدیگر تبریک گفته، دیدارهای مشتاقانه انجام داده، حین گفتگوهای گرم و صمیمانه برای یکدیگر آرزوهای نیکو کرده و خالصانه دعای خیر می کنند. در شب نوروز، دختران روستایی قزاق با آخرین گوشت باقیمانده از گوشت اسب که «سوقیم» نام دارد غذایی به نام «اویقی آش» می پزند و از جوانهایی که دوستشان دارند، پذیرایی می کنند. آن ها نیز در قبال آن به دختران آینه و شانه و عطر هدیه می کنند که این هدایا را «سلت اتکیترا» می نامند که به معنای علاقه آور است (ظهیری، ۱۳۸۰: ۵۸). جوانان قزاق در عید نوروز ساعت سه صبح یک اسب سرکش را زین کرده و به همراه عروسکی که به گردن آویز زنگوله ای دارد رها کرده تا از این طریق مردم را بیدار کنند. عروسک در حقیقت نمادی از سال نو است که آمدن خود را سوار بر اسب به همه اعلام می دارد. در شب عید (قزیر) وقتی لحظه سال نو فرا می رسد، صاحب خانه در بالای خانه اش دو شمع روشن می کند. براساس یک اعتقاد قدیمی شمع تک، نور کافی ندارد و خوشایند نیست.

در هنگام دید و بازدید آیین نوروز، رسم معانقه رعایت می شود (یعنی مردها هنگام دیدار دست می دهند و سینه های خود را به هم می چسبانند). قزاق ها این سنت را «توس سوقیسترو» می نامند (همان، ۷۰). در نوروز «نوروز کوژه» (کوژه آش) از هفت نوع ماده غذایی تهیه می شود. این هفت ماده غذایی عبارتند از برنج یا گندم، گوشت اسب، سر گوسفند، شیر، هویج، پیاز و قاتق که در دیگ بزرگی همانند سوپ تهیه می شود. قزاق ها به گوسفند، شتر، اسب و گاو «تورت تولیک» می گویند (تورت یعنی چهار و تولیک به معنای چیزی که جنبه غذایی دارد).

سر گوسفند نزد قزاق ها اهمیت خاصی دارد و به همین دلیل در مهمانی ها سر گوسفند را به مهمان های محترم و افراد بزرگ تر و مسن تر اختصاص می دهند. در عید نوروز در سفره غذای هر قزاق انواع میوه ها و شیر دیده می شود و از گوشت نیز هفت نوع غذا پخته و سر سفره می گذارند و طبق سنتی که اشاره شد پیرمرد روستا، سر گوسفند را می خورد و دیگران همگی این جمله را می گویند: «غذای خوب نماند، شکم بد پاره شود». (عابدینی، ۹۰: ۱۳۷۴) درست کردن کوژه (آش نوروز) که با سر گوسفند و گوشت اسب تهیه می شود، به معنای

خداحافظی با غذاهای زمستانی است. در ترکیب مواد برای تهیه نوروز کوژه از فرآورده‌های شیری هم استفاده می‌شود و این به معنی پدیدار شدن غذاهای تابستانی است. قزاق‌ها اعتقاد دارند اگر نوروز کوژه را سیر بخوری تا پایان سال سیر خواهی بود. برای کسانی که نتوانسته‌اند بر سفره نوروز حاضر شوند، برایشان مقداری از غذاهای عید و نوروز کوژه را نگه می‌دارند و آن را سیب‌اقا (سهم) می‌نامند.

در صبح عید نوروز، مردان با بیل و کلنگ به دامن طبیعت می‌روند. زنان آنان را همراهی می‌کنند و با خود مقداری قوروت (کشک)، شیر بسته، شیر جوشیده و گوشت پخته می‌برند. جوانان تمام رودخانه‌های اطراف را تمیز می‌کنند و پیرمردها نیز در کنار رودخانه درخت می‌کارند. آن‌ها معمولاً برای انجام کارهای خیر با این جملات نصیحت و سفارش می‌کنند: «اگر رودخانه‌ای دیدی سرچشمه‌اش را باز کن»، «اگر یک درخت بریدی به جای آن ده درخت بکار»، «چه نیک است که نیاکان تو درخت را به میراث گذاشته‌اند نه دام را». زنان نیز به آفتاب تعظیم کرده و می‌گویند: «مادر زمین، به ما برکت بده». بعد از این کار درون رودخانه‌ها روغن و پای درختان تازه کاشته‌شده شیر می‌ریزند (تاواراتایی، ۷۰: ۱۳۸۷). در مراسم عید نوروز قزاق‌ها گاو نری را سر می‌برند و آن را در دیگ بزرگی روی اجاق می‌پزند. هنگام ظهر مردم ده با یک دیگ بزرگ بیرون می‌روند و در جایی مشخص سر گاو نر را می‌برند و بعد با خون او دایره‌ای روی پیشانی بچه‌هایی که در کنارش بازی کرده بودند، می‌کشند.

در دوران قدیم، قزاق‌ها دیگ بزرگ (قزان) را روی آتش اجاق می‌گذاشتند و همه غذاهای خود را فقط با کمک این نوع ظرف درست می‌کردند. دیگ بزرگ یکی از گنج‌های هفت‌گانه ملت قزاق است. در حال حاضر در آرامگاه خواجه‌احمد یسوی که در شهر ترکستان (در استان چیمکنت) واقع است، دیگ یا پاتیل برنزی بزرگی وجود دارد. این دیگ مقدس را قزاق‌ها «تای قزان» می‌گویند. تای به معنی اسب یک‌ساله و تای قزان یعنی دیگی که گنجایش اسب یک‌ساله را داشته باشد. درباره اهمیت دیگ در افسانه‌های مردم مطالب فراوانی بیان شده است. به اعتقاد آلکی مارقولان، آکادمیسین و دانشمند معروف قزاقستان قزان علامت تمامیت ارضی کشور است. در عید نوروز بازی‌های بسیاری رواج دارد که در این بازی‌ها مبارزه بین تابستان و زمستان، سرد و گرم و بالاخره خیر و شر به‌طور آشکار مشاهده می‌شود. آن‌ها برای این‌که وضعیت سال آینده را پیش‌بینی کنند، این بازی‌ها را انجام می‌دهند. یک مرد و یک زن به مرکز دایره بزرگی از مردم اجتماع‌کننده می‌آیند و بر روی ترازویی ویژه می‌نشینند. هر دوی آن‌ها باید چاق باشند. مرد «ارمیرزا» و زن «اوت بیکش» نام دارد و مسابقه «قول توزاق» را شروع می‌کنند. «قول» یعنی دست و «توزاق» یعنی تله. اگر برنده مسابقه زن باشد، سال خوبی پیش‌بینی خواهد شد و اگر مسابقه را مردها ببرند، سال نو نامساعد خواهد بود (مهاجر، ۱۳۹۰: ۱۳۴). در عید نوروز کسانی را که بر اثر طلاق از هم جدا شده‌اند را باهم آشتی می‌دهند و برای اشخاصی که بی‌کس هستند و

همسری ندارند، زمینه ازدواج فراهم می‌کنند و همچنین به معلولان کمک می‌کنند و خویشاوندان آن‌ها مامور مواظبت از آن‌ها می‌شوند (ابوالحسنی، ۱۱۵: ۱۳۷۶).

در عصر نوروز دو نفر شاعر بداهه‌سرا به صحنه می‌آیند و «آیتیس» را آغاز می‌کنند. «آیتیس» مسابقه شعر یا مشاعره مفهومی است. شعرا موضوع آیتیس را انتخاب کرده و به صورت منظوم با همدیگر بحث می‌کنند. موضوعات خیلی مختلف هستند. «آیتیس» در حال حاضر ماهیتی جدید به خود گرفته و شعرا در آن به مسائل مهم می‌پردازند.

در عید نوروز موضوع «آیتیس» مبارزه بین تضادهاست، یعنی شعرا درباره مظهر زنده خیر و شر، سرد و گرم، زمستان و تابستان با همدیگر به بحث می‌نشینند. در پایان «آیتیس» شخصی پیروز می‌شود که مهارت او در شعر از دیگری برتر باشد. از قهرمانان افسانه‌ای «آیتیس» پیرزنی است که «قالیتر اویق» نام دارد که دارای دو پسر مظهر شر به نام‌های «آقپان» و «توقپان» است که قهرمان نیکی «اوت بیکش» با آن‌ها مبارزه می‌کند. در پایان این «آیتیس»، طرفداران شر شکست می‌خورند. (همان، ۱۲۲). هنگامی که هوا تاریک می‌شود، در دو جا آتش روشن بزرگی برپا می‌کنند. مردم با توجه به سن‌شان گروه گروه با در دست داشتن چوب از میان این دو آتش می‌گذرند و دستمال روغن‌زده‌ای را که بر سر چوب بسته‌اند آتش می‌زنند و هم‌صدا باهم می‌گویند: «برو دور شو» و با این کار به وسیله آتش، شر را از اطراف خود دور می‌کنند. این رسم را «آلاستاو» می‌گویند که به معنی پاک کردن است. (راهگانی، ۵۹: ۱۳۹۰)

سحرگاه مردم بالای تپه می‌روند و از طلوع آفتاب استقبال می‌کنند. مطابق اعتقاد قزاق‌های باستان دو ساعت بعد از طلوع آفتاب «وقت آفتاب» به شمار می‌آید که اگر کسی در عید نوروز و در وقت آفتاب به آفتاب نگاه و از آن استقبال کند برکت نوروز مقدس نصیب او می‌شود. مطابق همین سنت قدیمی مردم به آفتاب تعظیم کرده و آرزوهای صادقه خود را تکرار می‌کنند و سپس آب را به اطرافشان می‌پاشند و بعد از اتمام مراسم به خانه خود می‌روند. (همان، ۷۲). در عید بازی‌های ملی مختلفی در بین مردم رواج دارد که از آن جمله کوکپار است. این بازی قدیمی و متأثر از نوعی اعتقاد مردم باستان است. براساس این اعتقاد و مطابق تقویم ملل باستان، گوسفند نماد ماه‌های تابستان است زیرا مردم معتقدند این حیوان از آتش بیرون آمده یعنی اصلش از آتش است و بز نماد ماه‌های زمستان است و آن هم به این دلیل که این حیوان از سنگ بیرون آمده و اصلش از سنگ است. بنابراین، هنگام آغاز فصل گرم (تابستان شش ماهه) برای این که تمام شر و بدی دور شود آن حیوانی که علامت و نماد زمستان است یعنی بز سر بریده می‌شود. در این بازی ابتدا، کوکپار (بز) را به دست می‌گیرند و آن را در مرکز میدان می‌گذارند و شروع مسابقه را اعلام می‌کنند. سپس انبوهی از جوانان شرکت‌کننده در این بازی به بز حمله می‌کنند و هریک سعی می‌کنند که او را بگیرد. براساس قانون این بازی شخصی که قبل از همه توانست

بز را به جای مشخص شده ببرد، برنده مسابقه اعلام می‌شود و جایزه این مسابقه به او اختصاص می‌گیرد (مهاجر، ۶۸: ۱۳۹۰). اودار یسباق از دیگر بازی‌های مشهور در این روز است. براساس قوانین تعریف‌شده در این بازی، چند سوار باید همدیگر را از پشت اسب بیندازند. کلمه «اودار یسباق» به معنی برانداختن است. فردی که حریف خود را از زمین اسب به زمین بیفکند، برنده مسابقه اعلام می‌شود و مردم نسبت به برنده این مسابقه ادای احترام می‌کنند و شخصی را که شکست خورده نکوهش و ملامت می‌کنند. همچنین مردم قزاقستان در نوروز به بازی‌های سنتی خاص دیگری هم می‌پردازند که می‌توان به «کشتی»، «قزقرو»، «آلتی باقان»، «بالتام تاپ» اشاره کرد.

## آداب و رسوم مشترک آیین باستانی نوروز در ایران و قزاقستان

### • آتش‌افروزی

رسم افروختن آتش، از زمان‌های کهن در مناطق تحت نفوذ فرهنگ نوروز متداول گشت. در کشورهای ایران، قزاقستان، جمهوری آذربایجان و بخش‌هایی از افغانستان، این رسم به صورت روشن کردن آتش در شب آخرین چهارشنبه سال متداول است. این مراسم چهارشنبه‌سوری نام دارد. پریدن از روی آتش در ایام نوروز در ترکمنستان نیز رایج است. همچنین رسم افروختن آتش در بامداد نوروز بر پشت‌بام‌ها در میان برخی از زرتشتیان (از جمله در برخی از روستاهای یزد در ایران) هنوز پابرجاست (عراقی، ۶۸: ۱۳۸۳).

### • خانه‌تکانی

خانه‌تکانی یکی از آیین‌های نوروزی است که مردم بیشتر مناطقی که نوروز را جشن می‌گیرند به آن پایبندند. در این آیین، تمام خانه و وسایل آن در آستانه نوروز گردگیری، شستشو و تمیز می‌شوند. این آیین در کشورهای مختلف از جمله ایران، تاجیکستان و افغانستان و قرقیزستان برگزار می‌شود.

### • غذاهای نوروزی

یکی از متداول‌ترین غذاهایی که به مناسبت نوروز پخته می‌شود، سمنو (سمنک، سومنک، سوملک، سمنی، سمنه) است. این غذا با استفاده از جوانه گندم تهیه می‌شود. در بیشتر کشورهای آیینی که نوروز را جشن می‌گیرند، این غذا طبخ می‌شود. در برخی از کشورها، پختن این غذا با آیین‌های خاصی همراه است. زنان و دختران در مناطق مختلف ایران، قرقیزستان، افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان سمنو را به صورت دسته‌جمعی و گاه در طول شب می‌پزند و در هنگام پختن آن سرودهای مخصوصی می‌خوانند (ظهیری، ۱۳۸۱). پختن غذاهای دیگر نیز در نوروز مرسوم است. به‌طور مثال در بخش‌هایی از ایران، سبزی‌پلو با ماهی در شب عید، در افغانستان سبزی‌چلو با ماهی، در ترکمنستان؛ نوروزبامه، در قزاقستان؛ اویقی آش، در بخارا، انواع سمبوسه پخته

می‌شود. به‌طور کلی، پختن غذاهای نوروزی در هر منطقه‌ای که نوروز جشن گرفته می‌شود مرسوم است و هر منطقه غذاها و شیرینی‌های مخصوص به خود را داراست (عابدینی، ۴۶: ۱۳۸۴).

#### • دید و بازدید

دید و بازدید عید یا صل‌رحم در نوروز یکی از سنت‌های نوروزی است که در بیشتر کشورهای آن را جشن می‌گیرند، متداول است. در برخی از مناطق، یاد کردن از گذشتگان و حاضر شدن بر مزار آنان در نوروز نیز رایج است.

#### • سفره‌های هفت‌سین نوروز

سفره‌های نوروزی یکی از آیین‌های مشترک در مراسم نوروز در بین مردمی است که نوروز را جشن می‌گیرند. در بسیاری از نقاط ایران، قزاقستان جمهوری آذربایجان و برخی از نقاط افغانستان، سفره هفت‌سین پهن می‌شود. در این سفره هفت چیز قرار می‌گیرد که با حرف سین آغاز شده‌باشد؛ مثل سیر، سنجد، سمنو، سیب و به هفت‌سینی که چیده می‌شود معانی خاصی نسبت داده‌اند. مثلاً سیب را نماد زیبایی و تندرستی، سنجد را نماد عشق و محبت، و سکه را رزق و روزی گفته‌اند. سفره نوروز از زمان‌های کهن بوده، اما به این صورت بوده‌است که سفره‌ای را پهن می‌کردند و در بشقاب‌های سفالی و یا فلزی انواع آجیل‌های خشک شده مانند توت خشک -برگه خشک‌شده زردآلو و هلو و پختیک (پخته شده و خشک شده لبو) و عسل و سرشیر خشک شده، کلوجه، گهگ (کیک) قطاب و نان سرموکی و... می‌گذاشتند. در این سفره بعضی چیزها فقط جنبه زیبایی داشت، مانند تخم‌مرغ و آینه، ولی سایر چیزها برای خوردن و پذیرایی میهمانان بود و هر زمان که تمام می‌شد بلافاصله صاحبخانه ظروف را مجدد برای میهمانان جدید پر می‌کرد. اما اینکه هفت چیز با نام سین باشد پدیده جدیدی است. به نظر می‌رسد گذاشتن هفت جزء آغازشونده با حرف سین در سفره نوروزی پدیده‌ای است که در اواخر دوره قاجار رایج شده و پیشینه تاریخی ندارد (رضایی، ۳۹: ۱۳۸۰).

#### • طبیعت‌گردی

مردم ایران روز سیزدهم فروردین، به مکان‌های طبیعی مانند پارک‌ها، باغ‌ها، جنگل‌ها و مناطق خارج از شهر می‌روند. این مراسم سیزده‌به‌در نام دارد. از کارهای رایج در این جشن، گره زدن سبزه و گفتن دروغ سیزده است. اگر بخواهیم رسم مشترک طبیعت‌گردی را در کشور قزاقستان پیگیری کنیم می‌بایست به سنت گل‌گردانی و بلبل‌خوانی اشاره کرد. در این آیین، گل‌گردان‌ها از دره و تپه و دامنه کوه‌ها، گل چیده و اهل دهستان خود را از پایان یافتن زمستان و فرارسیدن عروس سال و آغاز کشت و کار بهاری و آمدن نوروز مژده می‌دهند (ظهیری، ۱۳۸۰).



## نتیجه‌گیری

به دلیل گستره وسیع جغرافیایی و عدم تطابق زمانی میان مناطق تحت قلمرو سیاسی کشور، امکان اعلام زمانی دقیق برای برگزاری جشن نوروز میسر نبود، به همین منظور در چند روز به مدت سه تا نه روز جشن می‌گرفتند. در باب اشتراکات فرهنگی حوزه فرهنگی ایران و قزاقستان می‌بایست خاطر نشان کرد که برخی از آیین و آداب و رسوم مربوط به نوروز در دو کشور بدون کمترین تفاوتی تا به امروز برگزار می‌شود. به‌طور مثال، آیین آتش‌افروزی، خانه‌تکانی، تنوع غذاهای نوروزی، دید و بازدید، طبیعت‌گردی، آرایش سفره هفت‌سین، وجود تنوع و نیروهای متضاد در فرهنگ اساطیری از جمله این موارد است. نتیجه نوشتار حاضر، موید این مطلب است که نوروز به عنوان بخشی از میراث مشترک ایران و قزاقستان در بردارنده جنبه‌های هویت سیاسی و فرهنگی، بسترهای تاریخی و تمدنی دو حوزه فرهنگی است که همواره دارای اشتراکات متعدد و تأثیرگذار بوده‌است. به تعبیری دیگر، نوروز همچون دیگر آیین‌های کهن این مرز و بوم، نشانه‌ای روشن از حیات پویای اجتماعی و فرهنگی جامعه تمدن‌ساز ایران است که در پهنه فرهنگی آسیای مرکزی در گذشته‌ای نه‌چندان دور، بخشی از هویت ایرانی به شمار می‌آمده‌است. بی‌تردید، نوروز به عنوان یک آیین کهن، موجب یکپارچگی و انسجام ملی و منطقه‌ای از یکسو و حلقه اتصال مواریث، سنن و زمینه‌ساز تعامل و گفتگوی سازنده میان کشورهای حوزه فرهنگی نوروز شده‌است.

## منابع

- ابوالحسنی، صالح. ۱۳۷۶، جمهوری قزاقستان، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
- اجاقلو، فاطمه، ۱۳۹۲، عید نوروز در ایران و ملل دیگر، نشر لاهوت، تهران.
- برومند، جواد، ۱۳۷۷، نوروز جمشید، نشر توس، تهران.
- بهار، مهرداد، ۱۳۷۵، پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و دویم)، نشر آگاه، تهران.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۳، از اسطوره تا تاریخ، نشر چشمه، تهران.
- پهلوان، علی اصغر، ۱۳۸۰، "نوروز جشن همیشه تاریخ"، فصلنامه نوروز، شماره ۱۵، صص ۱۰-۲۴.
- تاواراتانی، ناهوگو، ۱۳۸۷، آیین‌های شگفت‌انگیز: جستاری بر آداب و رسوم مردم جهان، نشر بهجت، تهران.
- جواد، فرهاد، ۱۳۹۱، ریشه‌یابی نوروز در تاریخ، نشر آواز، تهران.
- راهگانی، چکامه، ۱۳۹۰، عید نوروز برگرفته از اسطوره‌های ایرانی، نشر کوروش، تهران.
- رضایی، عبدالعظیم، ۱۳۸۰، تاریخ نوروز و گاهشماری ایران، نشر افکار، تهران.
- رضایی، علی اکبر، ۱۳۹۰، یادمان روایت نوروز، ستاد جشن نوروز، تهران.
- عابدینی، محمد حسین، ۱۳۸۴، سیمای فرهنگی قزاقستان، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران.

عراقی، محمدرضا، ۱۳۸۳، نوروز و آیین های نوروزی، نشر قلم فردا، تهران.  
ظهیری، نسرین، ۱۳۹۱، نوروز در کشورهای همسایه، روزنامه اعتماد، ۲۸ اسفند، ص ۶.  
فانی، فریدون، ۱۳۳۷، نگاهی گذرا به ریشه ها و سنت های نوروز باستانی، نشر اسمان، تهران.  
محمدی نیا، اسداله، ۱۳۸۱، آیین های ایران باستان، نشر سبط اکبر، قم.  
مهاجر، داریوش، ۱۳۹۰، نوروز در چهار سوی گیتی، نشر بادبان، تهران.  
هینلز، جان، ۱۳۸۸. شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپسوم، نشر چشمه تهران.

## گذشته نمادین: کشاکش بر سر [گورستان‌های] نیاکان در آسیای مرکزی

ویکتور شنیر اِل‌مان<sup>۱</sup>

شاید کمتر واژه‌یی در جهان مانند «آریایی» و «ترک» مورد جر و بحث و مناقشه و کنکاش قرار گرفته باشد. در این میان، برای پی‌بردن به واقعیت این دو واژه باید ابهام‌زادی‌هایی صورت گیرد و از لابه‌لای افسانه‌ها و هنگامه‌سازی‌های سیاسی و تبلیغاتی، واقعیت‌های مبتنی بر داده‌های علمی - آکادمیک بیرون کشیده شود. در غیر آن، به بیراهه و کژراهه کشانیده خواهیم شد. دشواری کار در آن است که دایره مسائل بسیار گسترده است و مربوط علوم گوناگونی از زبان‌شناسی و باستان‌شناسی و سکه‌شناسی گرفته، تا تبارشناسی و مردم‌شناسی و انسان‌شناسی و... می‌گردد، که در هر مورد بایسته است تا کارشناسان همان بخش پاسخ بدهند. این در حالی است که درباره بسیاری از مسائل میان دانشمندان هم‌نگری وجود ندارد و هر یک دیدگاه و آوندها و برداشت‌های خودشان را دارند. از سوی دیگر، پس از سده نوزدهم بدین سو، با پدیدآیی ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی تندروانه طراز فاشیستی مانند پان اسلام‌یسم، پان آریاییسم و پان ترکیسم و پشتویسم، که از سوی صهیونیست‌های انگلیسی، آلمانی‌ها، شوروی‌ها، پهلوی‌ها، پان ترکیست‌های ترکیه و آذربایجان و داوود خان و... برای بهره‌برداری‌های سیاسی مطرح شده‌اند، کار بارها پیچیده‌تر گردیده است. به گونه‌یی که تشخیص حقیقت و واقعیت از دروغ‌بافی‌ها و تحریف‌ها و گمراه کردن‌ها و بیراهه‌ها و کژراهه‌ها بسیار دشوار است. به باور راسخ من، هنگامی که سخن از نژاد و تیره و تبار و زبان و مذهب در میان می‌آید، سزاوار است در چهارچوبی به مسائل پرداخته شود که ارج‌گزاری به جایگاه بالای انسان چونان برترین جانداران، فراتر از همه چیزها قرار گیرد. همین‌گونه شایسته است تا با توجه به ارزش‌های والای فرهنگی، میهنی و ملی و آرمان‌های بزرگ انسانی و با دیدگسترده، بیزار از تنگ‌نگری‌های رایج به این مسأله بنگریم. از سویی هم، برای دستیابی به تفاهم، هم‌سوئی، نزدیکی، سازش و هم‌دیگرپذیری در راستای ملت‌سازی، در تراز سراسری ملی و هم‌گرایی گسترده در تراز منطقه‌یی؛ داشتن شناخت گسترده از توده‌های باشنده منطقه و آشنایی با ویژگی‌های تباری، زبانی، آیینی، زیست‌بومی و... تیره‌های باشنده در سرزمین ما و کشورهای همسایه ارزش بالایی دارد. با این همه، با توجه به این که از اواخر سده نوزدهم و به ویژه پس از سده بیستم، با رواج یافتن ایدئولوژی‌های لگام گسیخته ناسیونالیستی و فرازآیی اولتروناسیونالیسم (ملیت‌پرستی تندرو) در بسیاری از کشورها به ویژه در کشور ما، از مسائل قومی و زبانی و مذهبی به سود محافل و حلقه‌های حاکم و حامیان خارجی شان سوء استفاده‌های ناشایست و ابزاری صورت گرفته است (و هنوز هم می‌گیرد)، بسیاری از مسائل تحریف و چیزهای زیادی کتمان یا به «آگاهانه» بازگونه گردیده‌اند؛ هرگاه از بازگویی حقایق و افشای بسا از ناگفته‌ها خودداری هم ورزیم، جفای بزرگی در حق هم‌بستگی ملی، برابری شهروندی، دمکراسی و دادگری اجتماعی کرده‌ایم. از میانه‌های سده بیستم بدین سو، بازار نوشته‌های گمراه‌کننده درباره آریایی‌ها و تورکی‌زبانان و خاستگاه و پرورشگاه آن و نیز این که نام سرزمین ما در گذشته‌های دور چه بوده است و نیز تقسیم ناروا و

<sup>1</sup> Shnir el'man

نابخردانه ارثیه بزرگ یگانه و پربار فرهنگی میان کشورهای ایرانی (ایرانی) تبار تاجیکستان، افغانستان و ایران، زیر تأثیر داربست سیاست‌های برنامه‌ی، آگاهانه و ناآگاهانه از سوی کسانی که یا در زمینه مطالعات سامانمند علمی-آکادمیک نداشته‌اند و یا هم دچار آشفته‌اندیشی بوده‌اند؛ گرم بوده‌است و نتیجه هم از پیش روشن- به بیراهه و کژراهه بردن خوانندگان. با فروپاشی شوروی پیشین، موج تازه‌ی از افسانه‌بافی و اسطوره‌سازی و تاریخ‌پردازی لگام گسیخته چه در آسیای مرکزی و قفقاز و چه در خود روسیه، آغاز گردیده است که کار را دشوارتر گردانیده‌است. نویسنده مقاله دست داشته، درست به همین افسانه‌پردازی‌ها و داستان‌سرایی‌های پرهنگامه پرداخته است. بایسته بود برای درک بهتر نوشته دست داشته، تاریخچه فشرده توده‌های تورکی‌زبان از اوان پدیدآیی آن‌ها در پهنه گیتی پیشکش می‌شد، زیرا بدون داشتن آگاهی علمی از این تاریخچه، دانستن آن چه که در این مقاله می‌آید، برای خوانند غیرمتخصص، بسیار دشوار خواهد بود. اما اگر چنین می‌کردیم، حجم نوشته دو برابر می‌شد که شکل یک کتاب‌واره (جزوه یا رساله) را می‌گرفت. از این رو، بر آن شدیم تا چنین مهمی را طی نبشته دیگری خدمت ارائه نماییم.

### پیش درآمد

«پدیدآیی کشورهای نو، بیشتر با اسطوره‌پردازی‌های ملی به همراه می‌باشد، که در آن نقش اصلی را روایت‌هایی از نیاکان کبیر بازی می‌کند. چنین برمی‌آید که در آسیای مرکزی و قزاقستان به عنوان نیاکان کبیر- آریایی‌ها را برگزیده‌اند. چسبیدن به گذشته آریایی، برای ترکمان‌ها، قزاق‌ها و ازبیک‌ها به معنای تأیید پرستی‌شان چونان «توده‌های بومی»، فرصتی برای پیوستن به ارثیه اروپا و دستیابی به جایگاه افتخارآمیز در تاریخ باستانی و مدرن جهان باخترزمین است.

با این حال، در پشت پرده تمایل توده‌های تورکی‌زبان مبنی بر پیدا کردن هویت آریایی، انگیزه‌های بسیار متفاوتی پنهان است که منجر به ظهور اسطوره‌های ملی، متضاد با یکدیگر گردیده است. در مقاله دست داشته، نویسنده به عنوان یک تبارشناس (اتنولوجست)، به بازگشایی این راز می‌پردازد که چرا «افسانه آریایی» در میان نخبگان سیاسی تورکی‌زبان چنین محبوب است و در واقعیت امر پیوندها میان آریایی‌ها و تورکی‌ها چگونه بوده‌است؟<sup>۱</sup>



۱. مقاله دست داشته بار نخست در سال ۲۰۰۹ از سوی تارنمای «پولیت رو» با همین نام پخش شده بود. اما بار دوم با اندکی تغییر، در شماره ۴ مجله کانسپتولوژی سیاسی زیر نام «آریایی‌ها یا تورک‌ها؟» به «زیور پخش» آراسته شد. نویسنده مقاله دکتر علوم اتروپولوژی (انسان‌شناسی) و اتنوگرافی (تبارشناختی) - کارمند پژوهشکده اتروپولوژی و اتنوگرافی پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه است. پیش درآمدی که در این جا آمده‌است، از سوی گردانندگان پولیت. رو نوشته شده‌است.-گ.

دکترین شوروی درباره اتنوزنیز<sup>۱</sup> یا پیدایش تباری که از شکل‌گیری پیچیده توده‌ها سخن بر زبان می‌آورد، اجازه می‌داد که جوامع مختلف باشندگان را در میان نیاکان کهن جا داده و آژیده‌زد (آژیده به معنی بخیه است شاید بهتر باشد «پیوند زد» نوشته شود-سحر).

... و درست همین دکترین برای اندیشمندان تورکی‌زبان، زمینه چسبیدن به «ارثیه آریایی» کوچی‌های ایرانی در اوایل عصر آهن را فراهم نمود. با این حال، در پشت پرده این فرصت و تمایل به بهره‌برداری از آن، انگیزه‌های گوناگونی پنهان است که منجر به قرائت‌های مختلف از جوهر «آریایی» می‌گردد. برای ترکمن‌ها، قزاق‌ها و ازبیک‌ها آژندیابی به گذشته آریایی، در گام نخست به معنای تأیید وضعیت‌شان چونان «توده‌های بومی» است و در نتیجه، مشروعیت بخشیدن به حق ساختن دولت‌های خودی در خاکی که «سرزمین آبایی و نیای باستانی» شان شمرده می‌شود.

«خویشاوندی آریایی» همین‌گونه برای توده‌های تورکی‌زبان جایگاه شکوهمند و پرافتخاری در تاریخ باستان فراهم می‌کند و آنها را با اروپایی‌ها هم‌تراز می‌گرداند و کمک می‌کند تا از عقده حقارت (خودکمترینی) رهایی یابند. منش ستیزه‌جو و رزمنده آریایی‌ها، که برانگیزنده و الهام‌بخش حس میهن‌پرستی و آمادگی برای دفاع از میهن در برابر دشمنان بیرونی است، نیز بس ارزشمند تلقی می‌گردد. همین‌گونه، اهمیت به سزایی به ایده‌آل‌های اخلاقی بالای آریایی‌ها و «پاکیزگی معنوی» ایشان داده می‌شود.

... و سرانجام هم، نیاز مبرم کشورهای نوپای آسیای مرکزی به سیمای «نیاکان مشترک» برای استحکام ملی، زدایش قبیله‌گرایی و منطقه‌گرایی (جدایی‌خواهی) که این کشورها را با چالش‌های بزرگی روبه‌رو ساخته‌اند.<sup>۲</sup> در این قرینه، آریایی‌ها چونان سازندگان پیروزمند نهاد دولتی، اتوریته بالایی پیدا می‌کنند و نوادگان ایشان باید راه نیاکان را پیش گیرند تا با آنان هم‌تراز گردند.

با این حال، در میان نویسندگان ترکمان، قزاق و ازبیک و نیز رهبران سیاسی‌شان، در بازپردازی سیمای کوچی‌های باستانی به عنوان نیاکان دورشان، هماهنگی و هم‌نگری جود ندارد. برخی، با پیروی از سنت‌های اکادمیک شوروی پیشین، درباره روند پیچیده آمیزش قبایل بومی ایرانی زبان، با تورکی‌زبانان تازه‌وارد

<sup>۱</sup> ethnogenesis

<sup>۲</sup>. برای نمونه نگاه شود به:

جان دیلدین ن، «وحدت بین المللی و ملی در روانشناسی مردم شوروی»، آلمانی، ۱۹۸۹، ص. ص. ۱۰۲-۱۱۱؛  
جیکی یف آ. «اوچرک منشا و تشکل خلق ترکمان در سده های میانه»، عشق آباد، ۱۹۹۱، ص. ۵-۶،

عبدالرزاق اف، «قرغیزها: دست سرنوشت» // مجله سخن قرغیزستان، شماره ۸ می ۱۹۹۳، ص. ۷

دونونبایف، «تریالیسم (قبیله گرایی) در میان سایه و روشنایی» // مجله «سخن قرغیزستان»، شماره ۲۹ اپریل ۱۹۹۵، ص. ۶؛

کورمانف، تریالیسم سال های دهه های ۲۰ و ۹۰ سده بیستم: یک گام به پیش و دو گام به پس // مجله رسپوبلیکا، شماره ۲۵ اپریل ۱۹۹۵.

می‌نویسند، و در این زمینه، «آریایی‌ها» هم‌تراز با دیگر نیاکان‌شان ارزیابی می‌گردند. شمار دیگر استدلال می‌کنند که حتی در زمان‌های بسیار قدیم در میان قبایل بومی، هم ایرانی زبان‌ها و هم تورکی‌زبان‌ها بودند. دیگران به ستایش «آریانیسم»<sup>۱</sup> (آریایی‌بودن) نیاکان خود می‌پردازند و تورکان را چونان اشغالگران تشنه به خون (خونخوار) پرداز می‌کنند. گروه چهارمی با اذهان به آریانیسم و آریایی بودن نیاکان، چنین وانمود می‌سازند که گویی آنها از همان روز ازل تورکی‌زبان بوده باشند!

... و سرانجام هم، گروه پنجمی تلاش می‌ورزد ثابت بسازد که گروه‌های تورکی‌زبان در آسیای مرکزی در عصر برنز زندگی می‌کردند، و کوچی‌های ایرانی زبان، پسان‌تر به این سرزمین‌ها آمده بودند.

افزون بر این، برخی از نویسندگان، گرایش به راندمان از مفهوم «اختلاط تباری» به سوی تصور «پاکیزگی» زبانی و یا «جسمی» (سماتیک)<sup>۲</sup> نیاکان و پیوستگی مستقیم میان آنها و نوادگان‌شان دیده می‌شود. این جهش با دوره پدیدآیی کشورهای آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی به مشاهده می‌رسد. گاهی نگاه نو به نیاکان، چونان مبارزه با اروپاستریسم و دیدگاه‌های استعماری بر تاریخ توده‌های بومی پنداشته می‌شود.<sup>۳</sup> در این حال، در آثار برخی از نویسندگان بومی تورکی، اروپاستریسم با پان ایرانیسم درهم آمیخته می‌شود.<sup>۴</sup>

گذشته از این‌ها، هرگاه در دوره شوروی، پان ترکیسم چونان «خیزش در برابر استعمار» ارزیابی می‌گردید، کنون دیگر، در جستجوی پناهگاه در برابر «جهانی شدن» که هویت و زیستار بومی را به چالش می‌کشاند، دست به دامان آن می‌شوند.<sup>۵</sup>

دلچسب است که زبان نه همواره معیار درخور اعتماد خویشاوندی بوده‌است، و برای بسیاری از پژوهشگران، روند گذار از زبان‌های ایرانی به زبان‌های تورکی، به هیچ رو ایده وراثت (ارث بری، استمرار، تداوم و تسلسل) را زیر سوال نمی‌برد. برای برخی‌ها شیوه زندگی کوچ‌روی و فرهنگ مرتبط با آن در وهله نخست، مهم‌تر از زبان به نظر نمی‌رسد. اما برای بسیاری، وراثت بیولوژیکی و سوسه‌انگیز است. در این زمینه، درباره نوع واحد

<sup>۱</sup> Aryanism

<sup>۲</sup> somatic purity

<sup>۳</sup> برای مثال، نگاه شود به:

«طرح ریختیابی ذهنیت تاریخی در جمهوری قزاقستان» // روزنامه «پراودا»، چاپ قزاقستان، شماره ۳۰ جون ۱۹۹۵، ص ۱-۲.

«تاریخ قزاقستان از زمان باستان تا روزگار ما» (در چهار جلد)، جلد یکم، قزاقستان از عهد دیرینه سنگی تا اواخر سده های میانه، آلماتی، ۱۹۹۶، ص. ۸. ذکی یف م. ز، «تورک‌ها- تاتارها، اتنوژنیز»، قازان، انتشارات «انسان»، ۱۹۹۸ به زبان تاتاری.

<sup>۴</sup> A. Аскарлов Арийская проблема: новые подходы и взгляды. Сборник История Узбекистана в археологических и письменных источниках. Ташкент-2005.

عسکرف، «مساله آریایی: رویکردها و دیدگاه های نو، مجموعه مقالات، تاریخ ازبیکستان در منابع باستانشناسیک و آثار مکتوب»، با ویرایش آ. اناربایف، انتشارات فان، تاشکنت، ۲۰۰۵، ص. ۸۱-۹۱.

<sup>۵</sup> برای مثال، نگاه شود به مقاله: دیات اف. و اولژاز سلیمانف، در نشریه سنترال آسیان سروی، به زبان انگلیسی، ۱۹۸۴، شماره ۱، ص. ۱۰۱-۱۲۱.

نژادی، که نیاکان را با نوادگان پیوند می‌زند (ترکمان‌ها)، و یا «خویشاوندی خونی» هرگاه نوع فیزیکی (سیمای ظاهری) در روند هزاران سال متحمل دگرگونی‌های شایان توجهی هم گردیده باشد (فزاها)؛ سخن گفته می‌شود. در هر صورت، چنین ایده‌ی درباره نیاکان، به رستاخیز تیوری نژادی می‌انجامد که در چهارچوب آن، «خون» با «فرهنگ» می‌آمیزد.

## ترکمنستان

صالح یارانف- نقاش ترکمان، سال‌ها پیش، در دهه ۱۹۸۰، کوشید که آریایی‌ها را تقریباً چونان نیاکان اصلی ترکمان‌ها به پرده بکشد. او آریایی‌ها را به عنوان سازندگان تمدن‌های نخستین ستود و با رودرو گذاشتن آنها با تورک‌ها، پان تورکیسم را مردود دانست و اوغوزها را به درهم کوبیدن ناروای آریایی‌ها- «باشندگان کهن‌ترین کشور جهان» متهم کرد.<sup>۱</sup>

همو، از برس نقاشی او بود که «پرتره دوشیزه آریایی» در سیمای یک دختر ترکمان با جامه سنتی پرداز گردیده بود.<sup>۲</sup>

دانشمندان ترکمان، در برخورد با پدیده آریایی، [نسبت به دیگر همسایگان تورکی‌زبان خود-گ.] خویشان‌دارانه و زیرکانه برخورد کردند. آنها با اذعان به مشارکت معین آریایی‌های قدیم در ریخت‌یابی خلق ترکمان، مایل نبودند نقش آنها را بزرگ‌نمایی نمایند و از ستایش و بالیدن به نژاد آریایی به دلیل داشتن هراس از این کار، پرهیز نمودند.<sup>۳</sup>

در اواخر سال‌های دهه ۱۹۸۰، مراد دوردی یف-تاریخ‌دان، مقاله‌نویس و سینماگر (فیلم‌نامه‌نویس)، کتاب‌واره (جزوه) پرآوازی را درباره منشاء مردم ترکمان منتشر کرد. در آن هنگام، او با پیروی از نسخه سنتی شوروی، تصویر پیچیده‌ی را از شکل‌گیری خلق ترکمان، بر پایه تعامل باشندگان گوناگون مهاجر و بومی پرداز کرد.<sup>۴</sup> ویژگی کتاب‌واره او، در این بود که، نخست، دوردی یف، به نوع نژادی ترکمان، نقش بنیادگذار جامعه ترکمان

<sup>۱</sup> Павлов И. Ария - «Атлантида», затопленная временем? // Комсомолец Туркменистана. 1991. 8 февраля. С. 8. Ученые помещают Арию на юго-западе Туркменистана.

پاولوف، ای. «آریا- «آتلانتیدا»، غرق شده در زمان؟ // مجله کومسومولتس (سازمان کمونیستی جوانان) ترکمنستان، ۱۹۹۱، شماره هشتم فیروزی، ص. ۸، دانشمندان سرزمین آریا را در جنوب باختری ترکمنستان جا می‌دهند.

<sup>۲</sup> دمیدف، س. م. «ترکمنستان پس از فروپاشی شوروی»، مسکو، انتشارات ناتالیس، ۲۰۰۲، ص. ۱۲۴.

<sup>۳</sup> دانشمندان ترکمان، آریایی‌ها را در جنوب باختری ترکمنستان جا می‌دهند.

<sup>۴</sup> دوردی یف، م. ب. «مسائل اساسی اتنوژنیز خلق ترکمان»، عشق آباد، انتشارات «دانشوران»، ۱۹۹۸.

را داد که بومی بودن آن را ثابت می‌ساخت («زبان‌ها یا فرهنگ‌های هر مردمی می‌توانند تغییر یابند، اما توده مردم، هرگاه، نوع نژادی شان تغییر نیابد، همانا همان توده می‌مانند»)<sup>۱</sup>.

دو دیگر؛ نوشته او، از این رو، شایان توجه بود که وی توجه ویژه‌ی به نیاکان باستانی بومی، که به زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند، مبذول داشته بود.

... و در فرجام، سه دیگر، او بر لغزش‌آمیز بودن و نادرستی مرتبط پنداشتن ترکمان‌ها به گونه مطلق به جهان کوچ‌روها، پافشاری نمود. زیرا باشندگان بومی باستانی، آفرینندگان تمدن‌های کشاورزی و زمین‌داری بودند. این گونه، در میان نیاکان ترکمان‌ها- هم کوچ‌روان و هم کشاورزان زمین‌دار جا یافتند.

تعلق زبانی برای دوردی یف ارزش ویژه‌ی نداشت، و او به واقعیت [تاریخی-گ.] تورکیزاسیون (تورکی‌سازی) باشندگان اصلی و بومی ایرانی زبان؛ اصلاً بهایی نمی‌داد. منابع اصلی شواهد درباره منشأ ترکمان‌ها برای او، نه فرهنگ عامه و زبان‌شناسی؛ بل باستان‌شناسی و انسان‌شناسی فیزیکی بودند. این آوندها، او را متقاعد می‌ساختند که قبایل باستانی خاوری ایرانی، که زمانی در گستره کشور ترکمنستان می‌زیستند، باری، «هسته اتنوژنیتیک»<sup>۲</sup> مردم ترکمان را تشکیل می‌دادند. این اندیشه، در کتاب‌واره بازنگری شده توسعه یافته چاپ شده در سال ۱۹۹۱، که در آن دوردی یف آغاز به اثبات ساختن پیوندهای ویژه نیاکان باستانی ترکمان‌ها با پارت‌ها (اشکانیان)<sup>۳</sup> نمود، کماکان پابرجا مانده بود.

جیکی یف- تاریخ‌دان ترکمان، اندیشه همانندی را به شکل نرم‌تری ابراز داشت. وی می‌پنداشت که در میان کوچی‌های اوایل عصر آهن، نه تنها قبایل ایرانی‌زبان (فارسی زبان)، بل قبایل تورکی‌زبان نیز دیده می‌شدند. او خاطر نشان می‌ساخت که در اتنوژنیز خلق ترکمان، هم ایرانی‌زبانان و هم تورکی‌زبانان مشارکت داشته‌اند. روشن است چنین رویکردی اجازه می‌داد تا پارت‌ها را در شمار نیاکان ترکمانان شامل گردانید.<sup>۴</sup>

دوردی یف، هنگامی که به سال ۱۹۹۵ به سیمت معاون رئیس اداره ملی مطالعه، نگهداری و مرمت آثار تاریخی و فرهنگی ترکمنستان گماشته شده بود، در روزنامه «آذرخش ترکمنستان» به انتشار مجموعه‌ی از مقالات

<sup>۱</sup>. Дурдыев М.Б. Туркмены (поиски предков туркменского народа и его исторической прародины). Ашхабад: Харп, 1991. С. 15.

دوردی یف، م. ب. - «ترکمان‌ها (جستجوی نیاکان مردم ترکمن و سرزمین تاریخی آبایی آن)»، عشق آباد: هارپ، ۱۹۹۱، ص ۱۵.

<sup>۲</sup> ethnogenetical

<sup>۳</sup>. همان اثر، ص. ۳۳-۳۴؛

و نیز: دوردی یف، قادر ف ش. «ترکمان‌های جهان»، عشق آباد، انتشارات «هارپ»، ۱۹۹۱، ص. ۶-۷.

<sup>۴</sup>. جیکی یف آ. «اوچرک منشا و تشکل خلق ترکمان در سده‌های میانه»، عشق آباد، ۱۹۹۱، ص. ۱۶-۴۶.



اختصاص داده شده به ارثیه اشکانیان پرداخت.<sup>۱</sup> در این حال، الهامبخش او برای نوشتن این مقالات، کاوش‌های چندین ساله باستان‌شناسان در شهرک نیسا یا نساء- نخستین پایتخت اشکانیان باستان بود. هرگاه، او پیش از این، توجه یکسانی به همه نیاکان مختلف (پارت‌ها، یفتلیان، آلن‌ها، اغوزها و...) می‌نمود، اکنون دیگر، برایش درست تاریخ پارت و شاهنشاهی پارتی «عصر زرین» خلق ترکمان بود، که باید به آن افتخار می‌کرد و می‌بالید.<sup>۲</sup> آخر، پادشاهی پارت‌ها، «بزرگترین دولت عهد عتیق» بود که سده‌های آزرگار پیرومندان با شاهنشاهی رم رقابت می‌کرد و «تأثیر سترگی بر تکامل فرهنگ جهانی» گذاشته بود. دوردی یف، کشور پارت را چونان کشور کهن اوستایی و میهن زرتشت می‌پنداشت. با این حال، او دیگر از آریایی‌ها حتی یادی هم نمی‌کرد. افزون بر این، او، از نقش سیاسی اتونیز<sup>۳</sup> نیک آگاه بود، از همین رو تأکید می‌کرد که در دوره رستاخیز، مردم باید دقیقاً بدانند که سرزمین آبی و نیایی‌شان در کجا واقع شده بود و بر چه بستر تباری نشو و نمو نموده‌اند.<sup>۴</sup>

در این حال، او در نوشته‌های خود ماهرانه از کنار این مسأله که «نیاکان باستانی خلق ترکمان» به چه زبانی سخن می‌گفته‌اند، می‌گذرد و در این باره لب فرو می‌بندد. اما در عوض، توجه ویژه‌ی به بحث جدایی پارتی‌ها از دولت سلوکی‌ها و دستیابی آنان به استقلال می‌نماید، که وی آن را با «بالاروی آگاهی ملی اشکانیان» آژیده می‌زند.<sup>۵</sup> (پیوند می‌زند) روشن است، برای خوانندگان بسیار دشوار است چنین ورناندازی (قرینه‌سازی) را تافته جداافتاده‌ی از همزمانی دستیابی ترکمنستان به استقلال از شوروی، بازبندد.

درباره اهمیت نیسا برای هویت ترکمان‌ها برخی دیگر از تاریخ‌نویسان ترکمان هم نوشته‌اند. اما، هرگاه، دوردی یف، در جستجوی ریشه‌های پاکیزه شجره ترکمان‌ها، از تأکید بر رشته‌های تورکی، دوری می‌گزید و می‌پریخت و به رغم نسخه فلکوریک بومی، از پیونددهی آن به اغوزها بیخی سر بازمی‌زد<sup>۶</sup>، برعکس،

<sup>۱</sup> Дурдыев М.Б. Парфянская Ниса // Туркменская искра. 1995. 16 января; 30 января; 6 марта; 13 марта; 24 апреля; 15 мая.

دوردی یف، «نیسای پارتی» // مجله آذرخش ترکمنستان، ۱۹۹۵، شماره های ۱۶ جنوری، ۳۰ جنوری، ۶ مارچ، ۱۳ مارچ، ۲۴ اپریل، ۱۵ مه.

<sup>۲</sup> شایان یادآوری است که در این اواخر نوشته های بی سر و ته یی درباره شاهنشاهی های تورکی پارت ها و ساسانیان در سایت های پان ترکیست های آذری ایرانی نیز فراوان دیده می شود. -گ.

<sup>۳</sup> ethnogenesis

<sup>۴</sup> دوردی یف، نیسای پارتی // مجله آذرخش ترکمنستان، ۱۹۹۵، شماره های ۱۶ جنوری، ص. ۲.

<sup>۵</sup> همان جا.

<sup>۶</sup> دوردی یف در اوایل سال ۲۰۰۱، در «فهرست سیاه» نوزده تن از نویسندگان، سخنوران و تاریخ‌نویسان ترکمان افتاده، که گویی پوشش نادرستی به تاریخ ملی داده بودند. این بود که کتاب های آنان محکوم به سوزانیدن شدند. (نگاه شود به: دمیدوف، اس. ام. Demidov SM. ترکمنستان پس از فروپاشی شوروی، مسکو، ۲۰۰۲، ص ۱۰۲.

Демидов С.М. Постсоветский Туркменистан. М.: Наталис, 2002. С. 102.

صفرمراد نیازف- رئیس جمهور پیشین ترکمنستان، درست بر ریشه‌های سلجوقی دولت‌داری ترکمان‌ها تأکید می‌ورزید.

به سال ۱۹۹۸، بنا به رهنمود نیازف، پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم منحل گردید و به جای آن، پژوهشکده تاریخ در جنب کابینه وزیران ترکمنستان پی‌ریزی گردید که به آن وظیفه سپرده شده بود کتاب دو جلدی «تاریخ خلق ترکمان» را تدوین نماید.<sup>۱</sup> در همان هنگام او در اندیشه تدوین ارشادنامه اخلاقی- معنوی «روح‌نامه» افتاد که می‌بایستی پیوستگی پایدار ترکمانان کنونی را با نیاکان شان احیاء می‌نمود.<sup>۲</sup>

با این هم، اندیشه پردازان (ایدئولوگ‌ها)ی ترکمان، با درک این موضوع که نسخه سنتی (ارتدوکسال) تاریخ تورک از عمق تاریخی دارای قدمت بایسته و درخور بالندگی و شایسته ارج‌گذاری برخوردار نیست، تلاش کردند تا آن را به گونه دیگری ویرایش و جبران نمایند. درست به همین خاطر بود که آن‌ها به به لایه‌های دیرین اتنوژنیز رو آوردند.

اویز (عوض) گوندوگدی یف<sup>۳</sup> - باستان‌شناس - که سر از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به سمت مشاور رئیس جمهور نیازوف گماشته شده بود، مانند دوردی یف، به سپاه نیاکان ترکمان‌ها، در کنار پارت‌ها: مادها، اسکیت‌ها، سکاها و ماساگت‌ها را هم افزود. با این حال، متفاوت از دوردی یف [که از پرداختن به مسأله زبان نیاکان ترکمان‌ها طفره رفته بود-گ.]، آغاز به این استدلال نمود که همه آنها (یعنی پارت‌ها، مادها، اسکیت‌ها، سکاها و ماساگت‌ها) تورکی‌زبان بودند! بنابراین، به گفته او، ترکمان‌ها آورنده یگانگی ملی‌اند و زبان خود را از گذرگاه هزاره‌ها به ارمغان آورده‌اند.<sup>۴</sup> در این حال، او، رویکرد «انسان‌شناسانه» دوردی یف را با توجه به ناسازگاری دقیق میان نوع فیزیکی و زبان، نپذیرفت.<sup>۵</sup>

گوندوگدی یف، با فرض این که زبان- سازه اصلی اتنوژنیز است، اندیشه‌های کهنه پان ترکیست‌های کشور ترکیه را با برخی از فانتزی‌ها (توهومات) تازه برخی از معاصران «آراست» و خود تفسیر مستقلانه‌یی از آخرین فرضیه‌های علمی ارائه داد و تلاش ورزید این گونه، طرح توسعه جهان را بر شالوده پان ترکیسم بار دیگر احیا

<sup>۱</sup> Akbarzadeh Sh. National identity and political legitimacy in Turkmenistan // Nationalities papers. 1999. Vol. 27. № 2. P. 280-281;  
Демидов С.М. Указ. соч. С. 144-145.

<sup>۲</sup> پیر محمد اف، «در زیر داریست روح‌نامه» // مجله «ترکمنستان بی طرف»، شماره ۲ اگست ۱۹۹۹، ص. ۳.

<sup>۳</sup> Ovez Gundogdyev

<sup>۴</sup> Гундогдыев О.А. Прошлое туркмен. М.: Интерстамо, 1998. С. 57-72.

گوندوگدی یف او.آ. «گذشته ترکمان‌ها»، مسکو، انتشارات «انترستامو»، ۱۹۹۸، ص. ۵۷-۷۲.

<sup>۵</sup> همان جا، ص. ۱۷-۲۰.

نماید.<sup>۱</sup> این گونه، او با این شگرد، «عدالت را احیا کرد» و راه تورکی‌زبانان را برای رسیدن به تاریخ باستان بشریت هموار ساخت و پاکسازی کرد. راهی را که علم ارتدوکسال نمی‌توانست پیدا نماید! در همین حال، نیازف، به جای تکیه بر تاریخ‌نوسان بومی، بر آن شد تا خود در پی ساختن اسطوره شکوهنده ملی برآید. دستاورد این کار، کتاب «روح‌نامه» گردید که در آن ترکمان‌ها چونان خلق دولت‌ساز باستان» پرداز شده‌اند و در میان نیاکان باستانی‌شان از مرغیانی‌ها و پارت‌های شهیر نام برده می‌شود.<sup>۲</sup>

در ۱۸ ماه فبروری ۲۰۰۱، روح‌نامه در بیستمین نشست مشترک شورای دولتی موسسیدان ترکمنستان (شورای ملی یا «خلق مصلحتی»- به زبان ترکمانی) و جنبش سراسرس ملی رستاخیز («گالکینیش») چونان «کتاب مقدس روی میز خلق» مورد تأیید قرار گرفت، و از همان زمان تاکنون در همه دبستان‌ها و دبیرستان‌های بومی تدریس می‌شود.<sup>۳</sup>

هرگاه، نسخه فلکلوریک‌پرداز اوغوزخان، به عنوان پیشوای سده‌های میانی ترکمان‌ها، برای گوندوگدی یف خوشایند و پذیرا نبود، و وی اوغوزخان را با شانیو مودی- رهبر نامدار خونوها یکی می‌انگاشت، روح‌نامه از همین بسیار پیش‌تر تاخت.<sup>۴</sup> در روح‌نامه، دوره زندگانی اوغوزخان در مرزهای هزاره چهارم و سوم پیش از

<sup>۱</sup> همان جا، ص. 7-56.

<sup>۲</sup> Ниязов С. Рухнама. Ашхабад: Туркменская государственная издательская служба, 2002.

نیازف، صفرماد، «روح‌نامه»، عشق آباد: انتشارات خدمات دولتی ترکمنستان، ۲۰۰۲، عشق آباد.

<sup>۳</sup> دمیدوف، اس. ام، ص. ۸۰.

<sup>۴</sup> گوندوگدی یف، «سپاهداران کبیر سده‌های میانه در تاریخ ترکمانان»، عشق آباد، انتشارات «پرس- وایاژ»، ۱۹۹۶، ص. ۸-۱۲.

تردیدی نیست که اوغوز خان (نیای غزها)، یک شخصیت تاریخی بوده‌است. با این هم، شماری از کاتبان و نیز پژوهشگران از او یک شخصیت نیمه افسانه‌یی ساخته‌اند.

در کتاب بسیار ارزنده «تاریخ قرغیزستان از دیرین‌ترین زمانه‌ها تا کنون» نوشته آکادمیسین پروفسور داکتر اوسکون عثمانف- رییس انجمن تاریخ دانان قرغیزستان که به سال ۲۰۱۲ به چاپ رسیده و کنون به عنوان کتاب درسی رسمی تأیید شده از سوی وزارت آموزش و علوم جمهوری قرغیزستان در موسسات تحصیلات عالی آن کشور تدریس می‌شود، در ص.ص. ۸۴-۸۵ به نقل از کتاب چندجلدی «قرغز ایلی نین تاریخی» (تاریخ ایلی قرغیز) چنین آمده است:

«در کتاب «تاریخ رشیدی»- تاریخ نویس قبایل مغول دوغلات- میرزا محمد حیدر (سده شانزدهم میلادی) [پسر خاله بابر] «تاریخ رشیدی»، اثر میرزا محمد حیدر دوغلات یکی از منابع بسیار ارزشمندی است که حوادث مغولان ترکستان و جغتائیان، ظهیرالدین محمد بابر و سلسله گورکانی او در هند، شاه اسماعیل و جنگ او با شیبیک‌خان ازبیک را در بر می‌گیرد. در این اثر شرح مبسوطی از قتل شیخ‌الاسلام هرات- مولانا سیف‌الدین احمد تفتازانی، به فرمان شاه اسماعیل نوشته شده که در منابع دیگر یافت نمی‌شود.

تاریخ رشیدی، حیدر میرزا دوغلات، محمد، محقق: غفاری فرد، عباسقلی، ناشر: میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۳.

و نیز در «مجموع‌التواریخ» نوشته سیف‌الدین اخسیکندی (سده شانزدهم میلادی) و همچنین در اثر «نسب‌نامه» که در سده نهم در هنگام امارت خدایار خان نوشته شده‌است، اطلاعاتی درباره نیاکان قرغزها بازتاب یافته است که مبتنی بر داده‌ها و روایات فزونشمار شجره‌شناسی (ژنیولوژی) اند (همه این آثار در فُند نسخ خطی اکادمی ملی قرغیزستان نگهداری می‌شوند).

در این آثار درباره بازماندگان آدم تا نوح پیامبر چیزی یادآوری نشده است. تنها سخن بر سر بازماندگان نوح - سام، یافث و حام است که پس از توفان شجره نامه آن ها تا اوغوزخان - از نسل تورک آتا آورده می شود و اطلاع داده می شود که از اوغوز خان از زن اولش، شش پسر مانده بود: قون خان، آی خان، ژلدیزخان، توو خان و دنیس خان. هر یک از آنان هم به نوبه خود چهار پسر داشتند: قرغز خان، سلر، ایماز و الایونتاری. افزون بر این، اوغوز خان پسران و دختران بسیاری از زن جوانش داشت.

در کتاب «نسب نامه» در فصل شجره مردم قرغیز روایت می شود که میهن قدیم قرغیزها در کرانه های رود سالانکار و انکارامانور بود و چنگیزخان و قرغیزها از نیاکان مشترک به دنیا آمدند و چنگیزخان نوه اوغوزخان بود و پسر توو خان.

در فصل «از نوح پیامبر تا قرغز خان» درباره نیاکان قرغیزها آمده است: «پیامبر نوح (ع) از او یفث (ع) [ روشن نیست که مؤلف نسب نامه بر چه مبنایی نوشته است که تورک خان یکی از پسران یفث بوده است. تا جایی که از تاریخ روشن است، یفث پسری به این نام نداشته است. در ویکی پدیا آمده است:

«یافث (عبری: יָפֶֿתֿ، به معنی وسعت) در عهد عتیق به عنوان یکی از پسران نوح نامیده شده است. در میان مردم او به عنوان جوان ترین پسر نوح معروف گشته ولی برخی متون او را پسر ارشد نوح می دانند. او و همسرش از کسانی بودند که سوار کشتی نوح شده و نجات یافتند. یافث هفت پسر داشت که یونان، ماجوج، مدای، توبال، تیراس، گومر و مشه نام گرفتند و در سرزمین های ساحلی دریای مدیترانه واقع در اروپا و آسیای صغیر پراکنده شدند. [به گونه ای که دیده می شود، در میان پسران یافث نام تورک خان دیده نمی شود. اما ممکن است تورک خان پسر یا از نوادگان یکی از پسران یافث خوانده شده باشد].

«در قرآن در دو سوره از یاجوج و ماجوج سخن به میان آمده است، اول در سوره کهف آیات ۹۳ تا ۹۸، و دیگر بار در سوره انبیاء آیه ۹۶. آیات قرآن به خوبی گواهی می دهند که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است، که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته اند. در تورات در کتاب حزقیل فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم، و در کتاب رؤیای یوحنا فصل بیستم، از آن ها به عنوان یاگوگ و ماگوگ یاد شده است، که معرب آن یاجوج و ماجوج می باشد. به گفته مفسر قرآن علامه طباطبایی در المیزان، از مجموع گفته های تورات استفاده می شود که ماجوج یا یاجوج و ماجوج، گروه یا گروه های بزرگی بودند که در دوردست ترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند مردمی جنگجو و غارتگر بودند. بعضی معتقدند این دو کلمه عبری است، ولی در اصل از زبان یونانی به عبری منتقل شده است و در زبان یونانی گاگ و ماگاگ تلفظ می شده، که در سایر لغات اروپایی نیز به همین صورت انتقال یافته است.

در اصحاح دهم از سفر تکوین تورات: «اینان فرزندان دودمان نوح اند: سام و حام و یافث که پس از طوفان برای هر یک فرزندان شد، فرزندان یافث عبارت بودند از جومر و ماجوج و مادای و باوان و نوبال و ماشک و نبراس».

در کتاب حزقیال اصحاح سی و هشتم آمده: «خطاب سخن رب به من شد که می گفتم: ای فرزند آدم روی خود متوجه جوج سرزمین ماجوج رئیس روش ماشک و نوبال، کن، و نبوت خود را اعلام بدار و بگو آقا و سید و رب این چنین گفته: ای جوج رئیس روش ماشک و نوبال، علیه تو برخاستم، تو را برمی گردانم و دهنه هایی در دو فک تو می کنم، و تو و همه لشکرت را چه پیاده و چه سواره بیرون می سازم، در حالی که همه آنان فاخرترین لباس بر تن داشته باشند، و جماعتی سترگ و با سپر باشند همه شان شمشیرها به دست داشته باشند، فارس و کوش و فوط با ایشان باشد که همه با سپر و کلاه خود باشند، و جومر و همه لشکرتش و خانواده نوجرمه از اواخر شمال با همه لشکرتش شعبه های کثیری با تو باشند». می گوید: «به همین جهت ای پسر آدم باید ادعای پیغمبری کنی و به جوج بگویی سید رب امروز در نزدیکی سکنای شعب اسرائیل در حالی که در امن هستند چنین گفته: آیا نمی دانی و از محلت از بالای شمال می آیی».

در اصحاح سی و نهم داستان پیشین را دنبال نموده می گوید: «و تو ای پسر آدم برای جوج ادعای پیغمبری کن و بگو سید رب این چنین گفته: اینک من علیه همراه ای جوج ای رئیس روش ماشک و نوبال و اردک و اقودک، و تو را از بالا های شمال بالا می برم، و به کوه های اسرائیل می آورم، و کمانت را از دست چیت و تیرهایت را از دست راست می زنم، که بر کوه های اسرائیل بیفتی، و همه لشکریان و شعوبی که با تو هستند بیفتند، آیا می خواهی خوراک مرغان کاشر از هر نوع و وحشی های بیابان شوی؟ بر روی زمین بیفتی؟ چون من به سخن سید رب سخن گفتم، و آتشی بر ماجوج و بر ساکنین در جزائر ایمن می فرستم، آنگاه است که می دانند منم رب...».

در خواب یوحنا در اصحاح بیستم می گوید: «فرشته ای دیدم که از آسمان نازل می شد و با او است کلید دوزخ و سلسله و زنجیر بزرگی بر دست دارد، پس می گیرد از دهنه های زنده قدیمی را که همان ابلیس و اهریمن باشد، و او را هزار سال زنجیر می کند، و به جهنمش می اندازد و درب دوزخ را به رویش بسته

میلااد قلمداد می‌گردد و با این شگرد، ترکمان‌ها بومیان واقعی [سرزمین کنونی کشور ترکمنستان-گ.] جا زده می‌شوند و می‌توانند به سراسر تاریخ گذشته، سر از دوره حیات بدوی ادعا نمایند.

قفل می‌کند، تا دیگر امت‌های بعدی را گمراه نکند، و پس از همه شدن هزار سال البته باید آزاد شود، و مدت اندکی رها گردد». آنگاه می‌گوید: «پس وقتی هزار سال تمام شد، اهریمن از زندانش آزاد گشته بیرون می‌شود، تا امت‌ها را که در چهار گوشه زمین اند جوج و ماجوج همه را برای جنگ جمع کند در حالی که عددشان مانند ریگ دریا باشد، پس بر پهنای گیتی سوار شوند و لشکرگاه قدیسین را احاطه کنند و نیز مدینه محبوبه را محاصره نمایند، آنگاه آتشی از ناحیه خدا از آسمان نازل شود و همه‌شان را بخورد، و ابلیس هم که گمراهشان می‌کرد در دریاچه آتش و کبریت بیفتد، و با وحشی و پیغمبر دروغگو بیاشد، و به زودی شب و روز عذاب شود تا ابد الا بدین». از این قسمت که نقل شده بهره‌گیری می‌شود که «ماجوج» و «یاجوج و ماجوج» امتی و یا امت‌هایی سترگ بوده‌اند، و در قسمت‌های بالای شمال آسیا از آبادی‌های آن روز زمین می‌زیسته‌اند، و مردمانی جنگجو و سرشناس به جنگ و تاراج بوده‌اند. [روشن است از نوشته‌های بالا می‌توان تا جایی گمان برد که تورک‌ها از فرزندان با نواذگان ماجوج بوده‌اند. اما باز هم اشاره روشنی در زمینه داده نمی‌شود. اما ممکن است نسب‌نامه بر اساس تاریخ یعقوبی چنین چیزی را مدلل کرده باشد که به پیمان‌ها پس روشن در زمینه می‌نویسد. «تاریخ یعقوبی از تاریخ‌هایی است که تاریخ را از آفرینش نخستین انسان آغاز می‌کند. این داستان به نحوی دیگر در کتب دینی و تاریخی - از جمله تاریخ طبری نیز به اختلاف اندکی آمده‌است.

داستان آفرینش انسان نخستین و سپس پیدایش نژادها و ملل و زبان‌ها از داستان‌های هیجان‌انگیزی بوده‌است که مورخان همواره تاریخ را از همان جا آغاز می‌کنند. این بار به سراغ تاریخ یعقوبی از احمد ابن واضح ابی یعقوب می‌رویم. در نظر او نیز همچون دیگر مورخان اسلامی، ترکان از اولاد حضرت نوح هستند و نوح سه فرزند دارد: حام، سام و یافث. یعقوبی می‌نویسد: نوح زمین را در میان فرزندان خویش بخش نمود. وسط زمین و حرم و اطراف آن را به سام داد، زمین مغرب را به حام واگذاشت و یافث در میان خاور و باختر فرود آمد. همو آورده‌است که قرآن در سوره انبیا آیات ۹۵ الی ۹۷، خداوند ملل طغیانگر را برای ادب کردنشان به ترکان سپرده‌است.

داستان ادامه می‌یابد تا این که مردم در بابل مجتمع می‌شوند. زبان همه آدمیان تا آن زمان - زمان فالغ - سریانی بود. آنا به یک دیگر گفتند باید کاختی بسازیم که پایین آن زمین و بالای آن آسمان باشد و چون ساختن آن را آغاز کردند گفتند آن را دژی بسازیم که ما را از طوفان نگهداری کند. پس خدا دژ آن‌ها را ویران ساخت و ۷۲ زبان در میان آن‌ها پدید آورد و از همان جا ۷۲ فرقه شدند که ۱۹ زبان در فرزندان سام، ۱۶ زبان در اولاد حام و ۳۷ زبان در فرزندان یافث پدید آمد و چون این پراکندگی را دیدند نزد فالغ آمدند و او گفت شما را با این پراکندگی زبان‌ها یک زمین جای نمی‌دهد. گفتند زمین را در میان ما بخش نما. فالغ زمین را بر آن‌ها قسمت نمود: چین و هند و سند و ترک و خزر و تبت و بلغر و دیلم و توابع زمین خراسان نصیب فرزندان یافث این نوح گردید که پادشاه آنان جمشاد بود. و زمین باختر و ماورای فرات تا نقطه باختری قسمت اولاد حام. و حجاز و یمن و باقی زمین از آن فرزندان سام شد.

این داستان نیز که در صفحه ۱۸ کتاب آمده با آن چه در صفحه ۱۴ ذکر شد منافاتی دارد.

احمد ابن واضح ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، جلد ۱، ترجمه: دکتر ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۴. [از او تورک خان و سپس ایلزی خان (الچی خان) و از او دیلوکوخان و از او- قویوق خان و از او- الانچه خان و از او- منگول خان و از او- اوغوز خان و از او- توو خان و از او قرغز خان]. به هر رو، به گونه‌ی که دیده می‌شود، در بسیاری از کتب قدیمی چنین افاده شده‌است که تورک خان از بازماندگان نوح پیامبر بوده‌است. ... و اما چگونه بابای آدم تورک بوده‌است. پاسخ به این پرسش بسیار ساده‌است. اگر از درخت (شجره) بالا برویم - چون تورک آنا- تورک بوده‌است، روشن است پدرش نیز تورک بوده‌است و همین گونه پدر بزرگش (نوح) تا بابای آدم همین سلسله ادامه می‌یابد. پس روشن است بابای آدم هم تورک بوده‌است!!!!

خوب از این‌ها که بگذریم، چنین افسانه‌ها در میان همه اقوام بسیار است. مانند افسانه یهودی بودن پشتون‌ها و... که هیچ کدام پایه علمی ندارند. ریشه این افسانه‌ها را باید در دیدگاه‌های ابزارهای صهیونیست‌های یهودی جستجو کرد. در گذشته، صهیونیست‌ها با بالندگی چنین می‌پنداشتند که همه زبان‌های جهان خاستگاه عبری دارد و آن را چونان برتری و بالادستی بنی اسرائیل بر دیگران می‌پنداشتند و خود را در جایگاه بلند قوم برتر قرار می‌دادند. این بود که چنین افسانه‌ها را شایع ساختند که همه انسان‌ها از نسل یهود اند. روشن است توده‌های ترکی زبان از این قاعده مستثنی نبودند. -گ.

## در قزاقستان

اندیشه پردازان قزاقی نیز به «تورکی زبان ساختن»<sup>۱</sup> قبایل باستان مشتاقاند.<sup>۲</sup> اما این مانور برای آنها از این رو مهم پنداشته می شود که به پنداشت ایشان، چنین چیزی کمک می کند تا قزاقستان بتواند از تمامیت مرزهای خود در برابر ادعاهای برخی از سیاستمداران و اندیشه‌ورزان بانفوذ روسیه پاسداری نماید. از این رو، هنوز در آستانه استقلال، برخی از نظریه‌پردازان قزاقی، نه تنها بر تورکی زبان بودن سکایی‌ها پا می‌فشرده‌اند، بلکه بر یادمان‌های باستان‌شناسی مقتضی، برای مشروعیت بخشیدن به مرزهای کنونی قزاقستان تکیه می‌زدند.<sup>۳</sup>

با این حال، تمایل به زبان تورکی زبان نمایانند توده‌های کوچی در میان برخی از نویسندگان در سال‌های حاکمیت دولت شوروی پدید آمده بود. برای مثال، موسات آهین جانف<sup>۴</sup> - تاریخ‌نویس - مصرانه می‌خواست استدلال نماید که خلق قزاقستان یکسره از راه‌های بومی شکل گرفته بود.

در این حال، او تکیه بر آن می‌زد که در گستره قزاقستان همه مراحل توسعه جامعه انسانی رز درازای هشالد هزار سال (هشتاد هزار سال)؟ اخیر به مشاهده می‌رسد. او در اثر خود، اسکیت‌ها و سکاها را چونان قبایل تورکی زبان پرداز نمود و به جستجوی نام تباری (اتنونیم)<sup>۵</sup> قزاق را در گاه‌نامه‌های چینی سده سوم پیش از میلاد می‌پراخت.<sup>۶</sup>

اما آهن جانف انگیزه متفاوتی داشت: در دوران شوروی تأکید بر بومی‌گرایی (اوفتوختونیسیم) به پژوهشگران تورکی زبان کمک می‌کرد تا از متهم شدن به گناه خطرناک پان ترکسیم رهای یابند و از سرزنش و نکوهش

<sup>1</sup> Turkization

<sup>۲</sup> قاضی بایف و همکاران، «پیرامون برخی از اندیشه‌ها درباره بازنگری مرزهای جمهوری» // روزنامه پرودای قزاقستان، شماره ۳۰ جون ۱۹۹۰، ص. ۲. و نیز: رومانف بو. ای، «جنبه‌های تاریخی شکل گستره کنونی قزاقستان» // روزنامه پرودای قزاقستان، شماره ۴ اکتبر ۱۹۹۰، ص. ۱-۳. یادداشت گزارنده: شایان یادآوری است که در قزاقستان در این اواخر، گرایش فزاینده‌ی بی به جلوه داده خلق قزاق به عنوان میراث داران بزرگ توران کبیر باستانی و همتباری ایرانیان و توران باستان دیده می‌شود. در این حال، پژوهشگرانی که تلاش دارند قزاق‌ها را نوادگان تورانیان و در این حال، تورانیان را تورکی زبان جا بزنند، هم کم نیستند. -گ.

<sup>3</sup> Козыбаев М. и др. Реальность. О некоторых «идеях» пересмотра границ республики // Казахстанская правда. 1990. 30 июня. С. 2.

کاظم بایف، م. و همکاران، «واقعیت پیرامون برخی از اندیشه‌ها درباره بازاندیشی مرزهای جمهوری قزاقستان» // روزنامه «پراودای قزاقستان» (حقیقت قزاقستان)، ۱۹۹۰، شماره ۳۰ جون، ص. ۲.

<sup>4</sup> Musat Ahinzhanov

<sup>5</sup> ethnonym

<sup>6</sup> Ахинжанов М.Б. Этногенез казахского народа // Ученые записки Казахского государственного университета. Серия истории. 1958. Т. 38. Вып. 4; он же. Происхождение и формирование казахского народа. Алма-Ата: КазГУ, 1971.

اخین ژانف (آهن جانف)، م. ب. اتونونیم خلق قزاق // «یادداشت‌های علمی دانشگاه دولتی قزاقستان»، سری تاریخ. ۱۹۵۸، جلد ۳۸، چاپ چهارم،

و نیز: آهن جانف، «منشاء و شکلگیری خلق قزاقستان»، آلماتی: دانشگاه دولتی قزاقستان، ۱۹۷۱.

نجات یابند. چنین رویکردی بر اثر سرگئی تولستوف<sup>۱</sup> نوشته شده در اواخر دوره استالینسم، هنگامی که بومی‌گرایی نقش سیاسی بزرگی باز می‌نمود، استوار بود.<sup>۲</sup>

روسلان اسماعیلوف- باستان‌شناس قزاق، در همان سال‌های حاکمیت شوروی، آغاز به جستجوی سرزمین آبیایی و نیایی اسکیت‌ها در دوردست‌های خاور با کشف نشانه‌های جغرافیایی دارای اهمیت برای «میهن آریایی» (دریای هایپربوری‌ها<sup>۳</sup> و کوه‌های ریفی‌ها<sup>۴</sup> و...) نمود.<sup>۵</sup> سپس او، پدیدآیی اسکیت‌ها در گستره شمالی دریای سیاه را چونان آمدن قبایل سکایی از هفت‌رود (شمال قرغیزستان و جنوب قزاقستان) وانمود ساخت.<sup>۶</sup> پس از فروپاشی شوروی، او آشکارا آغاز به استدلال که [گویا] در میان جمعیت اسکیتی و ساکایی، گروه‌های تورکی‌زبان هم دیده می‌شده‌اند!<sup>۷</sup>

به سخن دیگر، حتی در دوره شوروی، در میان شماری از تاریخ‌دانان و باستان‌شناسان قزاقی گرایش پدید آمده بود که کوچی‌های اوایل عصر آهن را تورکی‌زبان وانمود نمایند- چیزی که اندیشه بومی بودن خلق قزاق را استحکام می‌بخشید. اما چنین [ادعایی]، به هیچ رو، چیزی از ارزش «ارثیه آریایی» نمی‌کاست. زیرا این نسخه [ترفند، شگرد]-گ، دارندگان زبان‌های مادری تورکی را همانا «آریایی» (اسکیت‌ها، ساک‌ها) اعلام می‌داشت [جا می‌زد]-گ.

<sup>1</sup> Tolstov

<sup>2</sup> Масанов Э.А. Очерк истории изучения казахского народа в СССР. Алма-Ата: Наука Казахской ССР, 1966. С. 311-312.

ماسانوف، ای. آ. «نگاهی به تاریخ مطالعه خلق قزاقستان در شوروی»، آلماتی، انتشارات «علم»، قزاقستان شوروی، 1966، ص. ۳۱۲-۳۱۱.

<sup>3</sup> Hyperboreans

<sup>4</sup> Riphean

<sup>5</sup> Исмагилов Р.Б. О некоторых тенденциях развития современной отечественной скифологии // Взаимодействие кочевых культур и древних цивилизаций / Под ред. В.М. Масона. Алма-Ата: Наука, 1989. С. 265-283.

اسماعیلوف، آر. ب. «درباره برخی از گرایش‌ها در توسعه اسکیت‌شناسی معاصر میهنی» // تعامل فرهنگ‌های کوچی و تمدن‌های کهن // با ویرایش و. م. ماسون، آلماتی، انتشارات «علم»، 1989، ص.ص. ۲۶۵-۲۸۳.

<sup>۶</sup> اسماعیلوف، «راه‌های بازرگانی اسکیت‌ها و یونانیان یا مسیر مهاجرت سارمات‌ها» // تعامل فرهنگ‌های کوچی در مسیر راه ابریشم بزرگ // با ویرایش قاضی بایف، آلماتی، انتشارات «علم»، ۱۹۹۱، ص.ص. ۳۲-۳۵.

<sup>7</sup> Исмагилов Р.Б. Таргитай, прародитель скифов // Маргулановские чтения / Под ред. В.Ф. Зайберга. Петропавловск: Лаборатория археологических исследований Петропавловского педагогического института, 1992. С. 87-89.

اسماعیلوف، آر. ب. «تارگیتای Targitai- نیای بزرگ سکاها» // مجله «سخنرانی‌های مارگولانفی» Margulanov با ویرایش زایبرت Seibert، آزمایشگاه پژوهش‌های باستان‌شناسی انستیتوی آموزشی پتروپاولوسک، ۱۹۹۲، ص. ۸۷-۸۹.

همانا، همین اندیشه «اقتوختونیسیم» (بومی‌گرایی)<sup>۱</sup> به تیر پشت (ستون فقرات) «مقوله دولتی ریخت‌یابی آگاهی تاریخی در جمهوری قزاقستان» مبدل گردید که بر میراث بری و تداوم مستقیم فرهنگ‌های عصر برنز اندرونو<sup>۲</sup> و سکایی‌ها تا قزاق‌های معاصر، تأکید می‌ورزد. زبان دارندگان همه این فرهنگ‌ها عمدتاً تورکی قلمداد می‌شد.<sup>۳</sup> از همین رویکرد، در کتاب چند جلدی «تاریخ قزاقستان از دوران باستان تا به امروز» که در آلماتی در نیمه دوم سال‌های دهه ۱۹۹۰ چاپ شده بود، پیروی شده بود.<sup>۴</sup>

با این حال، در میان پژوهشگران قزاق، هم‌نگری کامل وجود ندارد. برخی به مفهوم سنتی (ارتدکسال) بومی‌گرایی میانه روانه پابند مانده‌اند. آنها کماکان سکایی‌ها را مردمان ایرانی زبان می‌پندارند، اما منشأ نیاکان قزاق‌ها در آمیزش (پیوند با) سکایی‌ها با قبایل تورکی‌زبان آمده از سرزمین‌های دیگر می‌بینند و در این حال استدلال می‌نمایند که فرهنگ و سنت‌ها با این آمیزش (پیوند)، دستخوش دگرگونی‌های بسیار اندکی گردیده بود.

در رویکردها و اندیشه‌های این نویسندگان، عامل نژادی نقش چشمگیری بازی می‌نماید و در شکل‌گیری خلق، «نژاد» (در این مورد، نژاد سیبری جنوبی) مهم‌تر از زبان و فرهنگ پنداشته می‌شود. زیرا همو، نژاد است که بهتر از هر چیز دیگری، ایده بومی‌گرایی را تقویت و تأیید می‌کند.<sup>۵</sup> تاریخ‌دان سرشناس قزاق - قاضی بایف، حی قزاق‌ها را چونان «نوع عمومی اوراسیایی» قلمداد کرد و روشن است با این کار، برای قزاق جایگاه بلند «خلق مرکزی اروآسیا» را رزرو نمود.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> avtohtonizm

<sup>۲</sup> Andronovo

<sup>۳</sup> Концепция становления исторического сознания в Республике Казахстан // Казахстанская правда. 1995. 30 июня. С. 1-2.

«مقوله ریخت‌یابی آگاهی تاریخی در جمهوری قزاقستان» // روزنامه پروادای قزاقستان، ۱۹۹۵، شماره ۳۰ جون، ص. ۱-۲.

<sup>۴</sup> История Казахстана. С древнейших времен до наших дней: В 4 т. Т. 1. Казахстан от эпохи палеолита до позднего средневековья. Алматы: Атамұра, 1996. С. 13, 104.

«تاریخ قزاقستان. از دوران باستان تا به امروز»، (در چهار جلد)، جلد یکم: قزاقستان از پارینه سنگی به اواخر سده های میانه، آلماتی، انتشارات «اتمورا» (Atamura), 1996، ص ۱۳، ص. ۱۰۴.

<sup>۵</sup> Абдакимов А. История Казахстана (с древнейших времен до наших дней). Учебное пособие. Изд. 3-е. Алматы: Казахстан, 2002. С. 67-68, 72-83; History of Kazakhstan. Essays. Almaty: Gylum, 1998. P. 45-49.

عبد[ال] حکیمف، «تاریخ قزاقستان» (از دوران باستان تا به امروز)، کتاب درسی (درسنامه)، چاپ سوم، آلماتی: قزاقستان، سال ۲۰۰۲. ص ۶۷-۶۸، ۷۲-۸۳.

<sup>۶</sup> اندیشه ریخت‌یابی آگاهی تاریخی در جمهوری قزاقستان // روزنامه پروادای قزاقستان، شماره ۳۰ جون ۱۹۹۵، ص. ۱-۲.



گروه دوم، در برگیرنده نویسندگانی می‌شود که پرونده زبان مردم بومی اوایل عصر آهن گستره قزاقستان را هنوز باز می‌پندارند و بسته شده ارزیابی نمی‌کنند. به گفته آنها، «زبان‌های پروتوتورکی» از مرزهای گاه‌نامه نو میلادی در منطقه آغاز به گسترش نموده بود.<sup>۱</sup>

ابهام در این چنین اندیشه‌پردازی‌ها و یک دست نبودن تعبیرها و تفسیرهای منابع اندک‌شمار و کمیاب در این زمینه، به برخی از پژوهشگران اجازه می‌داد تا به آسانی از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر بپیوندند. بدین ترتیب، در اواخر سال‌های دهه ۱۹۸۰، کمال آکیشیف - باستان‌شناس قزاق - از یک سو، در مخالفت با «بومی‌گیری مبتذل» برخاست و روند شکل‌گیری خلق قزاق را چونان سنتز مردم بومی هندواروپایی و مردمان بیگانه تورکی - مغولی تفسیر کرد، اما از سوی دیگر، بر موجودیت چشمگیر «مؤلفه پروتوتورکی در محیط تباری بومی» تأکید ورزید.<sup>۲</sup> درست به همین خاطر بود که حتی رئیس جمهور، نورسلطان نظربایف، که آکیشیف سال‌های سال

<sup>۱</sup>. История Казахстана с древнейших времен до наших дней / Под ред. М.К. Козыбаева. Алматы: Дәуір, 1993. С. 50-51.

تاریخ قزاقستان از دوران باستان تا به روزگار ما / با ویرایش م. ک. قاضی بایف، آلماتی، انتشارات Deuir، 1993، ص. ۵۰-۵۰.

یادداشت گزارنده: شاید منظور این پژوهشگران، سرازیر شدن گروهی از بقایای خونوها پس از فروپاشی دولت شان در اواخر سده یکم میلادی در بخش‌های شمال خاوری گستره قزاقستان کنونی بوده باشد. به گونه‌ی که شماری از پژوهشگران از جمله گومیلیف می‌پندارد، خونوها، پس از فروپاشی دولت شان، چهار گروه شدند: گروه نخست که در جنوب بودند، با چینی‌ها آمیزش یافتند و از صحنه تاریخ ناپدید گردیدند. گروه دومی به اوگرها پیوستند و توده نوه‌ها به میان آوردند که آتیلائی پرآوازه از میان شان برخاسته بود. گروه سومی با آوسون‌ها یکجا شدند و یویی بان‌ها را پدید آوردند. گروه چهارمی هم به یویی‌ها یا نیاکان سغدیان پیوستند. درباره این که خونوها به چه زبانی سخن می‌گفته‌اند، در میان دانشمندان تا کنون جر و بحث‌های بسیاری روان بوده‌است. شماری در تورکی زبان بودن آن‌ها تردیدی ندارند. در این حال، زبان آن‌ها را پروتوتورکی یا زبان نیاکان تورک‌ها می‌خوانند. گروه دیگر بر آن که آن‌ها به زبان نیاکان مغولان (پروتو مغولی) سخن می‌گفته‌اند.

اما برخی هم با توجه به ریشه‌تورانی خیونی‌ها و خیانی‌ها (نیاکان خونوها) بر آن پا می‌فشارند که بستر اصلی زبان شان، در آغاز، همانا ایرانی خاوری بوده‌است و تنها در آینده شماری از سوبترات‌های زبان تورکی را پذیرفته بودند. به هر رو، به دلیل این که از خونوها هیچ اثر مکتوبی بر جا نمانده است و همه بر نوشته‌های چینی‌ها تکیه می‌زنند، رسیدن به نتیجه قطعی در زمینه بسیار دشوار می‌نماید. شاید بهترین کار این باشد که زبان آن‌ها را آمیزه‌ی‌ی از زبان‌های ایرانی خاوری باستان، پروتومغولی و پروتوتورکی با سازه‌هایی از زبان‌های چینی و دیگر زبان‌های توده‌های همسایه بپنداریم. در این حال، بسیار دشوار است با این گروه از پژوهشگران قزاقی سازگار شد که می‌پندارند زبان‌های پروتوتورکی در اوایل هزاره یکم میلادی به گستره کنونی قزاقستان ره گشوده بود. -گ.

<sup>۲</sup>. Акишев К.А. Этнокультурная ситуация в древнем Казахстане // Проблемы этногенеза и этнической истории народов Средней Азии и Казахстана. Тезисы докладов Всесоюзной конференции (20-23 ноября 1988 года) / Под ред. Б.А. Литвинского и др. М.: АН СССР, 1988. С. 8-9.

آکیشیف، ک. ا.، «وضعیت تباری و فرهنگی در قزاقستان باستان» // مجله مسائل اتنوزنیز و تاریخ تباری توده‌های آسیای مرکزی و قزاقستان، تره‌های سخنرانی‌های ارائه شده در کنفرانس سراسری شوروی (۲۰-۲۳ نوامبر ۱۹۸۸) / با ویرایش ب. آ. لیتونسکی BA Litvinskiy و تیم همکاران: مسکو، شوروی، پژوهشگاه علوم، ۱۹۸۸، ص. ۸-۹.

مشاور او بود، یادآوری «ریشه‌های باستانی معنویت» [خلق قزاق-گ.] را که به «آریایی‌های سین‌تشت<sup>۱</sup> و ارکایم<sup>۲</sup>» سر می‌کشیدند، فراموش نمی‌کرد.<sup>۳</sup>

چنین قرائت و تفسیری از تاریخ باستان در کتاب درسی قزاقستان گنجانیده شده‌است، که در آن مراحل نخستین اتنوژنیز خلق قزاق به شرح زیر آمده‌است: «روح توده‌های از بیرون آمده خونو با روح نوادگان آریاییان باستانی در دیگ‌های جوشان دو امپراتوری نخستین خونویی- هونی با هم می‌آمیزد».<sup>۴</sup> طرفه این که هرگاه امروز باستان‌شناسان روسی به مطالعه قرغان‌ها (تپه‌ها)ی پازیریک در دامنه‌های آلتای در بستر و چهارچوب پژوهش‌های مسائل اسکیتی می‌پردازند، برای باستان‌شناسان و تاریخ‌نویسان قزاق چنین کاوش‌هایی بخش مهمی از اتنوژنیز خلق قزاق پنداشته می‌شود.<sup>۵</sup>

همین گونه، آ. قادرف- تاریخ‌دان قزاق، آریایی‌ها و ساک‌ها را از نیاکان قزاق‌ها به شمار می‌آورد. در اثر او، همانا با آریایی‌ها و ساک‌ها «روزگاران شکوهمند» [خلق قزاق-گ.] هنگامی که پیروزمندانه با پارسیان جنگیدند، و سپاهیان اسکندر مکدوننی را پاسخ بایسته دادند، آژند (پیوند) زده می‌شود.<sup>۶</sup>

... و، اگر چه، به گونه‌یی که قادرف نشاندهی می‌کند، آریایی‌ها و ساک‌ها مربوط نژاد اروپاییدی بودند و به زبان ایرانی سخن می‌گفتند، همانا وی از همین آریایی‌ها و ساک‌ها خط طولانی تکامل پیوسته‌یی را آغاز می‌کند که در سرانجام به پدیدآیی قزاق‌های کنونی می‌انجامد.<sup>۷</sup>

<sup>1</sup> Sintasht

<sup>2</sup> Arkaim

<sup>3</sup> Назарбаев Н. В потоке истории. Алматы: Атамұра, 1999. С. 79, 273-274.

نظربایف، نورسلطان، در روندتاریخ، آلماتی، ۱۹۹۹، ص. ۷۹. ص. ۲۷۳-۲۷۴.

<sup>4</sup> Абдакимов А. Указ. соч. С. 45.

عبد[ال] حکیمف، تاریخ قزاقستان (از دوران باستان تا به امروز)، کتاب درسی (درسنامه)، چاپ سوم، آلماتی: قزاقستان، سال ۲۰۰۲. ص ۴۵.

<sup>5</sup> Самашев З.С., Базарбаева Г., Жумобекова Г., Сунгатай С. Berel - Берел (памятники-курганы Берела, Казахский Алтай). Алматы: Берел, 2000. С. 52; Абдакимов А. Указ. соч. С. 76-77.

ساماشیف (Samashev)، بازاربایف، جمعه بیکف، سونگاتای Sungatay، «بیرل» (Berel)، (یادمان‌های تاریخی تپه بیرل Burel آلتای)، آلماتی)، و نیز عبدال حکیمف. ص. ۷۶-۷۷.

<sup>6</sup> این چنین نسخه «مبارزه برای استقلال» در زمان‌های باستانی در بسیاری از کتاب‌های درسی تاریخ قزاقستان یافت می‌شود.

<sup>7</sup> Кадыров А.Ш. Сакский воин - символ духа предков. Алматы: Казак энциклопедиясы, 1998. С. 5-26.

قادروف، «جنگجوی ساکایی- نمادی از روح نیاکان»، آلماتی، دانشنامه (دایره المعارف) entsiklopediyasy قزاق، ۱۹۹۸. ص. ۵-۲۶. یادداشت گزارنده: تا جایی که من خود با بسیاری از دانشمندان قزاقی از نزدیک کنکاش کرده‌ام، می‌شود گفت که بیشتر ایشان بر اصالت آریایی (تورانی) خود اذهان دارند و از دید نژادی و تباری خود را بیشتر سپیدپوست یعنی آریایی می‌پندارند تا زردپوست. عین موضوع درباره قرغیزها هم صدق می‌کند. در این حال، آن‌ها سوئترات نژاد زرد را دومی (ثانوی) و ره‌آورد زردپوستان بیگانه می‌خوانند و زبان تورکی را هم زبان اکتسابی. اما در عین حال، هستند نیز برخی که تورانیان باستان را گویشوران زبان‌های پروتوتورکی می‌شمارند.

در این جا یک نکته شایان یادآوری است: چسپیدن به اصالت آریایی- تورانی، برای قزاق‌ها و قرغیزی‌ها مشروعیت استاتوس صاحبان اصلی و بومی سرزمین‌های شان را تضمین می‌کند. اما متضمن مشروعیت زبان رسمی دولتی یا زبان ملی برای زبان‌های تورکی شان نمی‌باشد.

امروز در کتاب‌های درسی مدرسه‌های قزاقستان، نوعی چندگانگی دیده می‌شود. برای مثال؛ در کتاب درسی تاریخ برای دانش‌آموزان کلاس پنجم، چنین آمده‌است که در عصر برنز، در قزاقستان همزمان، گویش‌وران زبان‌های هندوایرانی (از جمله، آریایی‌ها) و گویش‌وران زبان‌های آلتاییک زندگی می‌کردند. در این درس‌نامه، ساک‌ها «نیاکان خلق قزاق» خوانده می‌شوند.<sup>۱</sup>

این در حالی است که در کتاب درسی (درس‌نامه) تاریخ برای دانش‌آموزان صنوف دهم، ساک‌ها گاه با آریاییان یکی پنداشته می‌شوند (در این حال درباره زبان آنها چیزی گفته نمی‌شود)<sup>۲</sup> و گاه هم چونان «قبایل تورکی‌زبان» معرفی می‌شوند.<sup>۳</sup>

لگام گسیخته‌تر از همه، برخی از نویسندگان آماتور قزاق (که هیچگونه مسئولیت اکادمیکی ندارند)، می‌تازند و به خود اجازه می‌دهند متهورانه‌ترین و گستاخانه‌ترین فرضیه‌ها را ارائه نمایند. برای مثال، یک مهندس مکانیک به نام شاهمراد کوانگانف<sup>۴</sup> به اختراع توده‌هایی به نام «آرهون‌ها- هون‌های آریایی» دست‌یافته است که گویی رسالت پدیدآرندگان تمدن بزرگ را داشته بودند!<sup>۵</sup> و گویا آنها پیش از هون‌ها حضور داشته‌اند و آریایی بوده‌اند.

---

خوب، هرگاه قزاقی‌ها و قرغیزی‌ها در اصل آریایی تورانی بوده‌اند و نیاکان شان هم به زبان‌های ایرانی سخن می‌گفته‌اند، پس در این صورت، باید برای اعاده آبروی ملی تاریخی نیاکان، زبان‌های تورکی تحمیل شده از سوی مهاجران بیگانه زدوده شود و همه بایست به زبان نیاکان باز گردند. روشن است چنین چیزی مقدر و خردورزانه و عملی نمی‌باشد.

پس بهترین راه گشودن گره کور این تناقض در آن است که هر گونه که می‌شود، نشان داده شود که تورانیان باستان در عین آریایی بودن از دیدگاه نژادی و تباری، گویشوران زبان‌های پروتوتورکی بوده‌اند! روشن است چنین افسانه‌پردازی‌ها می‌تواند از سوی محافل علمی-آکادمیک جهان به تازیانہ سخت‌ترین نکوهش‌ها بسته شود. اما چنین چیزی برای حلقه‌های سیاسی و محافل ایدئولوژیک بسیار کم اهمیت دارد.

حال، اگر در ترکیه، موجودیت تاریخی کشور ارمنستان با وصف پشته‌یی از آوندهای تاریخی، یکسره نادیده گرفته می‌شود و هویت نزدیک به ۳۰ میلیون کرد، با دیده درایی انکار می‌شود و در آذربایجان سخن از تاریخ هفت یا هشت هزار ساله تورکان آذری! بر زبان آورده می‌شود و در ازبیکستان آریایی‌ها را تورکی زبان می‌دانند و تندیس ابن سینا را با سیمای ازبیکی بر می‌افرازند، و حتا جامی را هم می‌کوشند ازبیک جا بزنند؟! پس چه باک؟ چرا در قزاقستان تندیس سکایی‌ها با سیمای منگولیدی قزاقی ساخته نشود و تورانیان باستان، گویشوران زبان‌های پروتوتورکی جا زده نشوند؟

<sup>۱</sup>. Артыкбаев Ж.О., Сабданбекова А.А., Абиля Е.А. Рассказы по истории Казахстана. Алматы: Атамұра, 2006. С. 58, 68, 93-94.

ارتیق بایف Artykbaev، سابدان بیکو Sabdanbekova AA، آبیلا ای. آ. «داستان‌ها درباره تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات Atamura، 2006، ص ۵۸، ۶۸، ۹۳-۹۴.

<sup>۲</sup>. Толеубаев А.Т., Касымбаев Ж.К., Койгелдиев М.К., Далаева Т.Т. История Казахстана. Алматы: Мектеп, 2006. С. 26, 51-52.

تولیوبایف Toleubaev، قاسم بایف، کوی گلدی یف Koygeldiev MK، کالی یو Kalyeva E.T، دالایو Dalaeva، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی انتشارات مکتب (Mektep)، 2006، ص ۲۶، ۵۱-۵۲.

<sup>۳</sup>. Жолдасбаев С. История Казахстана. Алматы: Мектеп, 2006. С. 33, 46-48.

ژولداس بایو س.، تاریخ قزاقستان، آلماتی، انتشارات مکتب، ۲۰۰۶، ص. ۳۳، ۴۶-۴۸.

<sup>۴</sup> Shahmurad Kuanganov

°. Куанганов Ш.Т. «Арий-гун» сквозь века и пространство: свидетельства, топонимы. Алматы: Білім, 1999

کوانگانف شاهمراد، «هون‌های آریایی» در مسیر زمان‌ها و مکان‌ها: شواهد و نام‌های جغرافیایی، آلماتی: انتشارات «بیلیم»، ۱۹۹۹.

اما در این حال به زبان تورکی سخن می‌گفته‌اند! او بدون داشتن آوندهای وزین، شماری از اقوام شناخته شده باستانی را به همین آرهون‌ها یا هون‌های آریایی پیوند می‌زند.

به سخن دیگر، او برخی از اندیشه‌های پان ترکیسم بازآفرینی می‌کند، اما بایسته می‌پندارد برای نیاکان دیرین، نام پرشکوه «آریایی‌ها» را نگه دارد. این گونه، معجون مرکب عجیب و غریبی پدید می‌آید که **هم در برگرنده ویژگی‌های پان ترکیسم است و هم «تئوری آریایی»**. دو بینشی که در گذشته در میان‌شان دشمنی آشتی‌ناپذیری فرمان‌فرما بود.

اسکندر اونداسئف<sup>۱</sup> - سیاست شناس قزاق باشنده مسکو- از این هم فراتر می‌رود: او (در گذشته کارشناس تاریخ جنبش بین‌المللی کارگری)، با پیدا کردن دلچسبی به تاریخ مردم قزاق، کتاب علمی عامه فهمی را می‌نویسد درباره نیاکان قزاق‌ها در دوران باستان و سده‌های میانه. او با سر دادن چند شعار **ضد نژادپرستانه** و شوونیسم، باستانی‌ترین لایه‌ی را که در شالوده خلق قزاق قرار دارد، با هندواروپایی‌ها - سازندگان فرهنگ اندرونفو<sup>۲</sup> - در اواخر عصر برنز پیوند می‌زند، که **او آنها را «آریایی» می‌خواند**. این گونه، در کتاب او، آریایی‌های اندرونوفی، نیاکان دور قزاق‌ها از آب بر می‌آیند.

اسکندر اونداسئف تأکید می‌کند که قزاقستان و «مناطق مجاور آن» - «میهن آریایی‌ها» بوده‌است و میهن همه توده‌های هندوایرانی - استپ بزرگ است که مرکز آن - استپ‌های قزاقستان کنونی می‌باشد.<sup>۳</sup> واژه آریا را وی چونان نامی می‌پندارد که تیره‌های تبار بزرگ آریایی، خود را به آن می‌خوانده‌اند. پس‌اتر، او به جای تبار (اتنوس) بزرگ از واژه تبار کبیر (سویراتنوس) کار می‌گیرد. روشن است در این جا رویکرد او وام‌گیری از تیوری اتنوزنیز گومیلیف می‌باشد.

او را سلطه قبایل آریایی بر استپ‌های اورآسیا در اوایل عصر آهن به وجد می‌آورد. در این حال، او سارمات‌ها، سکایی‌ها و اوسون‌ها<sup>۴</sup> را بی‌چون و چرا در دایره نیاکان خلق قزاقستان شامل می‌گرداند. با این کار، او انقلاب در امور نظامی (ارابه، سواره‌نظام، پوشیدن زره و...) و لشکرکشی‌های جهانگشایانه آریاییان را با نیاکان قزاق‌ها

<sup>1</sup> Undasynov

<sup>2</sup> Andronovo

<sup>3</sup> Ундасынов И.Н. История казахов и их предков. Часть 1. Наши предки. М.: Ленем, 2002. С. 14, 26.

اونداسئف اسکندر، «تاریخ قزاق‌ها و نیاکان‌شان»، بخش یکم، نیاکان ما، مسکو، انتشارات لینوم، 2002، ص ۱۴، ۲۶.  
وی در شرح فرهنگ «آریایی‌های اندرونوفی» کتاب باستان شناس پرآوازه روسی بانو الینا کوزمینا Kuzmina را راهنمای خود می‌سازد. (نگاه شود به:

ЕЕ Kuzmina «هندوآریایی‌ها از کجا آمده اند؟»، مسکو، انتشارات کالینا، وابسته به پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه، 1994.

Кузьмина Е.Е. Откуда пришли индоарии? М.: МГП «Калина» ВИНТИ РАН, 1994.

<sup>4</sup> Usuns

آزیده می‌زند (پیوند می‌زند). وی آریایی‌ها [ (نیاکان قزاق‌ها) -گ. ] را چونان مردمان «توانا» و «بزرگ» می‌ستاید که در سیمای آنان، قبایل به «اوج قدرت» رسیده و بزرگترین شاهنشاهی‌ها را پی‌ریخته بودند.<sup>۱</sup>

اسکندر اونداسئنف، ارث بری تباری را که سر به اوایل عصر آهن می‌زند، با تیپ اقتصادی، فرهنگی و شیوه زندگانی آژند می‌زند. در این حال، این واقعیت که در طی بیش از دو هزار سال گذشته این زبان (از ایرانی شرقی به تورکی) و تیپ فیزیکی (از اروپاییدی به مخلوط اروپاییدی- منگولوییدی) تغییر یافته است، درست مانند بسیاری دیگر از نویسندگان قزاق، برای وی ارزشی ندارد.

بایسته یادآوری است که اونداسئنف، نه تنها برداشت‌های خود را بر شالوده تیوری تباری شوروی استوار ساخته بود، بلکه از آن هم پا فراتر گذاشت: او، تعارضات تباری را تقریباً چیزی همانند با «نیروی محرکه تاریخ» ارزیابی می‌نماید.<sup>۲</sup> این گونه، او برای توضیح عطش کوچ‌روان به تسخیر سرزمین‌های نو، به آوندهای اجتماعی- بیولوژیک متوسل می‌شود: سخن بر سر گویا «سرشت ذاتی طبیعی جوامع انسانی (اتنوس‌ها یا تبارها)، درست مانند پایه‌ها و رمه‌های چارپایان» است، «که پیوسته در تلاش پهن ساختن بی‌حد و مرز گستره بودوباش‌شان و رسیدن به بالاترین پلکان در سلسله مراتب گیتی، نسبت به جوامع همانند خود می‌باشند».<sup>۳</sup> به سخن دیگر، نویسنده با ابراز مخالفت با نژادپرستی، نیروی محرکه (سلسله جُنبان) روند تاریخی را در پارادایم تباری نژادی جستجو می‌نماید.

به هر رو، بی‌توجه به این که تاریخ‌نویسان قزاق چه ارزیابی‌هایی درباره تاریخ‌پرداز می‌کنند، مقامات دولتی قزاق، خود مسأله نیاکان را حل نموده‌اند. به دستور آنها در آلماتی در میدان جمهوری، ستون سنگی یادبود ۳۰متری بی به افتخار به دست آوردن استقلال و حاکمیت دولتی ساخته شده‌است. ستون سنگی، یادمانی است از تندیس یک جنگجوی سکایی سوار بر پلنگ برفی بالدار. این تندیس، سیمای «آلتین آدم» (آدم زرین) نامدار را بازآفرینی می‌کند که آن را باستان‌شناسان در دوره شوروی در قرغان ایسک یافته بودند. [اکنون، آلتین آدم، نماد و الگوی بالندگی و سرفرازی قزاق‌ها به شمار می‌رود-گ.]<sup>۴</sup> با این شگرد، به سکایی‌ها نقش برجسته نیاکان

<sup>۱</sup>. Ундасынов И.Н. Указ. соч. С. 84.

همان جا، ص. ۸۴.

<sup>۲</sup>. همان جا، ص. 116-117.

<sup>۳</sup>. Ундасынов И.Н. История казахов и их предков. Часть 2. Кимаки и кыпчаки. М.: Ленком, 2003. С. 90.

اسکندر اونداسئنف، تاریخ قزاق‌ها و نیاکان‌شان، بخش دوم، کیماک‌ها و قپچاق‌ها، انتشارات لینوم، مسکو، 2003، ص. ۹۰.

<sup>۴</sup>. بایسته یادآوری است که پیکره این سکایی درست همانند آلتین آدم آگاهانه با چهره قزاقی (منگولویید) پرداز شده‌است. همان گونه که ازبیک‌ها در تاشکنت تندیس ابن سینا را با سیمای ازبیکی تراشیده‌اند-گ.

نخستین قزاق‌ها داده می‌شود که با فداکاری‌های دلیرانه و رادمردانه خود آغازگر راه پرافتخاری گردیدند که در فرجام به استقلال ملی انجامید.<sup>۱</sup>

در اوایل ماه جولای سال ۲۰۰۸، هنگام جشن بزرگداشت دهسالگی شهرآستانه- پایتخت نو کشور- در موزه ریاست جمهوری برای مهمانان زیورات طلایی سکایی‌ها به نمایش گذاشته شد و در این حال، سکایی‌ها چونان «قبایل دیرین تورکی» معرفی گردیدند.<sup>۲</sup>

به هر رو، در فرجام این داستان تاریخی، پیروزی آغازین سکایی‌های کوچی بر پارسیان، با پی ریزی «دولت ملی» به پایان می‌رسد. آن چه که این روند تاریخی ۲۵۰۰ سال آرگار! را در بر می‌گیرد، چه باک؟ آخر، چنین چیزی پایدردی و هدفمندی نیاکان را برجسته می‌سازد که سزاوار ارج‌گزاری بی‌چون و چرایی می‌باشند.

این گونه، قزاق‌ها، «صاحب» نیاکانی می‌گردند که به راستی می‌توان به آنها بالید و نازید. این نیاکان، چنین برمی‌آید که در گام نخست، باشندگان بومی [سرزمین قزاق‌ها-گ.] اند (که این گونه، اصل بومی‌گرایی رعایت می‌گردد). دو دیگر، آنها، باشندگان بسیار قدیمی این سرزمین‌اند و سه دیگر، این که آفرینندگان دستاوردهای بسیار بزرگ فرهنگی‌اند و چهار دیگر، این که پاسداران پیروزمند میهن‌اند و سرانجام هم نوادگان نژاد انسان‌های اروپاییدی [در عین حال تورکی‌زبان و دارای چهره‌های منگولوییدی!]-گ.].

همه این‌ها، به قزاق‌ها اجازه می‌دهند تا خود را با اروپاییان و باختر زمین پوینده، همگون نشان بدهند. این در واقع، بازتفسیر ارثیه مشترک شوروی است که بر بار پیشتاز توده‌های شوروی نسبت به «آسیای عقب‌مانده» تأکید می‌ورزید.

## ازبیکستان

در دوره شوروی، در ازبیکستان محبوب‌ترین رویکرد، رویکرد استوار بر تحقیقات میان‌رشته‌ای دانشمندان شوروی مبنی بر بافتار «چندسازواره‌ای» توده‌های جهان به شمار می‌رفت. در پیوند با آسیای مرکزی، این رویکرد سخن از روند دورودارز آمیزش (پیوند) مردم بومی، گویش‌وران زبان‌های خاوری ایرانی با قبایل

<sup>۱</sup> همه این افسانه پردازی‌ها را به شاگردان دبستان‌ها سر از سال پنجم می‌آموزانند. برای مثال، نگاه شود به کتاب درسی: اتریک بایف، ژ. او، ص. ۶۹.

Арттыкбаев Ж.О. и др. Указ. соч. С. 69

<sup>۲</sup> گزارنده در این مراسم در جمع مهمانان ویژه حضور داشتیم. بسیاری از سفیران کشورهای غربی که از تاریخ منطقه نیک آگاهی داشتند، از کنار قفسه‌های شیشه‌یی که در آن زیورات طلایی سکایی به روی گردن‌ها، سینه‌ها، سرها، دستان و گوش‌های آدمواره‌ها (آدمک‌های پلاستیکی) ی سکایی دارای چهره‌های قزاقی آویخته شده بودند، با پوزخندهای معنا داری می‌گذشتند. چنین صحنه‌یی به راستی به یک مضحکه همانند بود. -گ.

تازه‌وارد تورکی زبان، به میان می‌آورد. نتیجه این فرایند، به پندار نویسندگان شوروی، تشکیل نیاکان ازبیک‌ها و تاجیک‌ها نیز بود.<sup>۱</sup>

این گونه، با این ترفند، در میان نیاکان ازبیک‌ها، از قبایل اوایل عصر آهن (ساک‌ها، ماساگیت‌ها<sup>۲</sup> و دیگران) نام برده می‌شد که مربوط جهان کوچ‌روان ایرانی می‌شدند. روشن است، چنین پیوندی برای ازبیک‌ها این زمینه دلفریب را فراهم می‌گردانید که این قبایل را در ریشه‌های تباری نیایی خود بگنجانند و با این کار، در گام نخست، چهارچوب‌های زمانی قدمت خود را به گونه شایان توجهی به ژرفای تاریخ بکشانند و در گام دوم، با شرح دستاوردهای فرهنگی این قبایل، چونان دستاوردهای نیاکان بلافصل‌شان، خود را میراث داران راستین این فرهنگ‌ها بنمایانند.<sup>۳</sup>

به گونه‌ی که می‌دانیم، این عملیات جراحی را می‌شد به دو روش انجام داد: یا به شیوه خویشتن‌دارانه‌تر و احتیاط‌آمیز، با شامل گردانیدن قبایل کوچی ایرانی زبان باستانی در میان نیاکان خود یا به شیوه بیشتر مستقیم‌الخط، با بخشیدن هویت تورکی به آنان. در دوره شوروی، اتنوگراف (تبارنگار) برجسته ازبیک - کریم شاه نیازف - درباره بافتار چندلایه‌ای ازبیک‌ها با شامل گردانیدن لایه‌های مختلف اتنوزنیتیک به آن، تأکید می‌ورزید. او خاطر نشان می‌ساخت که «شالوده تباری اتنوزنیز ازبیک‌ها را باشندگان باستانی میانرودان آسیای

---

<sup>۱</sup> Аскарлов А.А. Некоторые аспекты изучения этногенеза и этнической истории узбекского народа // Материалы к этнической истории населения Средней Азии / Под ред. В.П. Алексева. Ташкент: ФАН, 1986. С. 7-10.

عسکرف، «برخی از جنبه‌های مطالعه اتنوزنیز و تاریخ تباری خلق ازبیک» // مواد درباره تاریخ تباری باشندگان آسیای مرکزی، با ویرایش و. پ. الکسی یوا، تاشکنت، انتشارات «فان»، 1986، ص. ۷-۱۰.

## <sup>۲</sup> Massagets

<sup>۳</sup> این رویکرد، که ویژه اواخر دوره استالینسم می‌گردید، از سوی سرگئی تولستوف بر پایه ایده‌های نیکلای مار طراحی شده بود. (نگاه شود به اثر: تولستوف، س. پ. پرسش‌های کلیدی تاریخ باستانی آسیای مرکزی // مجله پیک تاریخ باستان، ۱۹۳۸، شماره ۱. ص. ۱۹۶-۲۰۳).

(Толстов С.П. Основные вопросы древней истории Средней Азии // Вестник древней истории. 1938. № 1. С. 196-203).

در آستانه جنگ جهانی دوم، الکساندر یاکوبوفسکی Jakubowski این روش را با ساختن طرحی برای منشای خلق ازبیک به کار برد. (نگاه شود به: ا. یاکوبوفسکی: اتنوزنیز خلق ازبیک، تاشکنت، انتشارات UzFAN، 1941.

(Якубовский А. Ю. К вопросу об этногенезе узбекского народа. Ташкент: УзФАН, 1941).

از همان هنگام، در شالوده نسخه شوروی اتنوزنیز مردم آسیای مرکزی این اندیشه گذاشته شده‌است که «تاجیک‌ها و ازبیک‌های کنونی را در گذشته تاریخی، زندگی با همی چندین سده‌ی بی و فرهنگ و زندگی مشترک، و تا حد معینی رشته‌های تباری مشترک به هم پیوند می‌زند. و نیاکان آن‌ها را در میان باشندگان باستانی بلخ و سغد جستجو می‌کردند (نگاه شود به: مونگایت Mongait AL، باستان‌شناسی در M. شوروی، مسکو، 1955، ص. 272. (Монгайт А.Л. Археология в СССР. М.: АН СССР, 1955. С. 272).

یادداشت: دشواری این‌تر در آن است که متفاوت از تاجیک‌ها، ازبیک‌ها توده بسیار جوانی از دید تاریخی به شمار می‌روند که پدیدآیی آن‌ها در صحنه تاریخ، پس از لشکرکشی چنگیزخان به آسیای مرکزی و پشته ایران مربوط می‌گردد. -گ.

مرکزی و خوارزم (ساکی‌ها، ماساگیت‌ها، سغدیان، خوارزمیان و دیگران) می‌ساختند، که در آینده با تازه‌واردان قبایل تورکی‌زبان، آمیزش یافته بودند.<sup>۱</sup>

شاه نیازوف در این که باشندگان اوایل عصر آهن به زبان‌های ایرانی خاوری سخن می‌گفتند، تردیدی نداشت. **در حقیقت**، او در سال‌های پس از فروپاشی شوروی نیز بر همین پندار خود ماند.<sup>۲</sup>

مقاله ب. آ. احمدف، که مدعی گواهی دادن منابع مکتوب درباره نیاکان ازبیک‌ها می‌باشد، می‌تواند چونان نمونه دید متفاوتی در زمینه باشد. در این مقاله هیچگونه بررسی جدی منابع نوشتاری دیده نمی‌شود. در عوض، نقل قول‌های پرهنگامه‌ای از منابع باستانی یونانی، چینی، عربی، و... سر هم چیده می‌شود که درباره کوچی‌های عصر باستان، عادات و رسوم ایشان سخن می‌گویند. در این مقاله، «تورانیان» باستان بدون چون و چرا «تورک» جا زده می‌شوند و داستان‌پردازی از شرح سکایی‌ها و ماساگیت‌ها آغاز می‌گردد که همین گونه بدون کداملین حرف و حدیث ویژه، چونان نیاکان دور ازبیک‌ها قلمداد می‌گردند.<sup>۳</sup>

... و اما، رویکرد رویزیونستی (بازنگری خواهانه) ای که برای کوچ‌روان باستانی، زبان تورکی می‌بخشید، بیشتر از این هم مستقیم‌الخط بود. یکی از نخستین کسانی که به «تورکی‌زبان ساختن» کوچی‌های اوایل عصر آهن پرداختند، موتال ارماتف - تبارنگار ازبیک - بود. او، به سال ۱۹۶۸ به شدت ایده «ریشه آریایی» سکایی‌ها و ماساگیت‌ها را رد کرد و تلاش ورزید ثابت بسازد که آن‌ها «با خون نژاد ایرانی» بیگانه بوده‌اند.<sup>۴</sup>

آوند اصلی او از این برداشت، آن بود که آداب و رسوم سکایی‌ها با آداب و رسوم نیاکان خلق ازبیک همسان بودند. به طور خاص، او تأکید می‌ورزید که «مردم سکایی، دلیر، باهوش، شجاع، صادق و پیگیر بودند» و این صفات برجسته او را متقاعد گردانیدند که به حل مسأله ریشه‌های تباری آن‌ها دست یابد!<sup>۵</sup> ارماتف، با

<sup>۱</sup>. Шаниязов К.Ш. К этнической истории узбекского народа. Ташкент: ФАН, 1974. С. 9.

شاه نیازوف، ک. ش. درباره تاریخ تباری خلق ازبیک، تاشکنت، انتشارات فان، ۱۹۴۷، ص. ۹.

<sup>۲</sup>. شاه نیازوف، برخی از پرسش‌های نظری اتنوتیز خلق ازبیک، // مجله علوم اجتماعی ازبیکستان، ۱۹۹۸، شماره ۶، (به زبان ازبیکی)، ص. ۳۳.

Шаниязов К.Ш. Некоторые теоретические вопросы этногенеза узбекского народа // Общественные науки Узбекистана. 1998. № 6 (узб. яз.). С. 33.

<sup>۳</sup>. احمدف، آ.، اهمیت یادمان‌های نوشتاری در مطالعه تاریخ ازبیک‌ها // مواد و مدارک درباره تاریخ تباری آسیای مرکزی / با ویرایش و. الکسی یف، تاشکنت، انتشارات فان، ۱۹۸۶، ص. ۱۴-۳۰.

<sup>۴</sup>. Эрматов М. Этногенез и формирование узбекского народа. Ташкент: Узбекистан, 1968. С. 14-15.

ارماتف، م. «اتنوتیز و تشکل خلق ازبیک»، تاشکنت، ازبیکستان، ۱۹۶۸، ص. ۱۴-۱۵.

<sup>۵</sup>. شگفتی برانگیز خواهد بود که اگر خواننده از این منطق بسیار نیرومند آقای ارماتف شاخ نکشد از این گونه ژرفشانی‌های علمی در شگفتی اندر نشود. - گ.



نکوهیدن اروپاستریسم (اروپامحوری)، در سیمای «اشغالگران استعمارگر ایرانی»، و سر دادن شعارهایی درباره قهرمانی های بومیان باستانی آسیای مرکزی، سخاوورزانه به آنها زبان تورکی می‌بخشد!<sup>۱</sup> به سخن دیگر، هرگاه بسیاری از نویسندگان ازبیک استدلال می‌کنند که فرهنگ ازبیک‌ها، برگرفته از میراث باستانی کوچ‌روان ایرانی زبان می‌باشد، ارماتوف بی‌قید و شرط می‌پندارد که این فرهنگ مطلقاً یک میراث تورکی است. پس از وی، در میانه سال‌های دهه هشتاد، از ایده تورکی‌زبان بودن اسکیت‌ها و سکایی‌ها د. آیت مرادف (عیدمرادف) - دانشمند و شاعر قره قلیاکی - نیز پشتیبانی می‌نماید.<sup>۲</sup>

**در حقیقت**، در دوره شوروی، به پیشواز چنین راندمان‌های تند نمی‌شتافتند. حتی در اوایل سال‌های دهه ۱۹۹۰ دانشمندان ازبیک کماکان از شکل‌گیری خلق ازبیک از **پیوند** قبایل ایرانی با تازه‌واردان تورکی سخن می‌گفتند.<sup>۳</sup> با این حال، زیر تأثیر آشکار کشاکش‌های دیرپا و تشدید یافته در سال‌های پس از فروپاشی شوروی میان نویسندگان تاجیک و ازبیک در پیوند با تفسیر تباری تاریخ باستان و سده‌های میانه، نگاه کارشناسان ازبیک به نیاکان دستخوش استحاله گردید و دگرگون شد. در نیمه دوم سال‌های دهه ۱۹۹۰، پژوهشگاه علوم اکادمیسین احمد علی عسکرف دیگر استدلال می‌کرد که تورک‌ها در قلمرو ازبیکستان در اواخر عصر برنز ظهور نموده بودند!<sup>۴</sup>

امروز او حاضر است سازندگان فرهنگ اندرونوفوی اواخر عصر برنز، را تورکی‌زبان جا بزند. حال چه رسد به کوچ‌روان اوایل عصر آهن. راستش **(در حقیقت)**، او می‌پذیرد که در میان آنها به هر حال، ایرانی‌زبانان هم دیده می‌شدند، اما با تمسک به سنت‌های اساطیری چینی، «آریاییان باستان» را او بی‌چون و چرا «تورک»

<sup>۱</sup> همان جا، ص. ص. ۴۸-۴۹.

ارماتوف، این گونه، با ستایش از پیکارهای قهرمانانه قبایل باستانی آسیای مرکزی با «استعمارگران یونانی و ایرانی»، در واقع از دیدگاه‌های به شدت سیاست زده تولستف پیروی می‌نماید، اما متفاوت از او، باشندگان بومی را تورکی می‌سازد.

(Толстов С.П. Основные вопросы древней истории Средней Азии. С. 184-186; он же. Древняя культура Узбекистана. Ташкент: УзФАН, 1943. С. 6-18).

<sup>۲</sup> عید مرادف، د، «نام‌های تباری تورک‌ها: قره قلیاکی، کلویکی‌های سیاه، چرکاس، باشقیر، قرغز، اویغور، تورک، پیچینگ، ساک، ماساگیت، اسکیت، نوقر»، قره قلیاقتان (جمهوری خودگردان در بافتار ازبیکستان)، ۱۹۸۶، ص. ۱۸۳-۱۹۸.

شایان یادآوری است که هرگاه ارشادات آقای عیدمرادف - سخنور قره قلیاکی را جدی بگیریم، در این صورت همه توده‌های اروپایی برخاسته از اسکیت‌ها از جمله روس‌ها، اوکرایینی‌ها، باشندگان اروپای خاوری و فشرده سخن، همه آن‌هایی که اسکیت‌ها را نیاکان خود می‌شمارند و... همه باید در عهد باستان تورکی‌زبان بوده باشند! این که چگونه معجزه‌ی رخ داده بود که همه زبان‌نمایی خود را یکسره از دست دادند، رازی است که تا کنون کسی نتوانسته است، آن را بداند.

<sup>۳</sup> История народов Узбекистана. Т. 2 / Под ред. А. Аскаророва. Ташкент: ФАН, 1993. С. 6.

تاریخ خلق‌های ازبیکستان، جلد دوم، / با ویرایش آ. آ. عسکرف، تاشکنت: انتشارات فان، ۱۹۹۳، ص. ۶.

<sup>۴</sup> Аскаророва А. История Узбекистана. Ташкент: Узбекистон, 1997. С. 98.

عسکرف، ا، تاریخ ازبیکستان، تاشکنت، ۱۹۹۷، ص. ۹۸.

(تورکی زبان) می‌شمارد! در سایر مسائل، او از تیوری یاد شده در بالا مبنی بر سنتز (هم‌بافتی و آمیزش **پیوند**) فرهنگ‌ها پیروی می‌کند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. Аскарлов А. Арийская проблема: новые подходы и взгляды // История Узбекистана в археологических и письменных источниках / Под ред. А.А. Анарбаева. Ташкент: ФАН, 2005. С. 81-91;

عسکراف، «مسأله آریایی: برخورد‌های نو و دیدگاه‌ها» // تاریخ ازبیکستان در منابع باستان‌شناسی و نوشتاری/ با ویرایش ا. ا. اناریف، تاشکنت، انتشارات FAN، 2005، ص ۸۱-۹۱

عسکراف، «تورک‌ها- باشندگان بومی آسیای مرکزی // آریانا، ۲۰۰۶، شماره ۵ اپریل، تارنمای انترنتی

([www.ariana.su/?S=7.0604050101](http://www.ariana.su/?S=7.0604050101)).

یادداشت گزارنده: اکادمیسین احمد علی عسکراف، در مقاله‌ای زیر نام «پاسخ به پان ایرانیست‌ها» در تارنمای «آریانا»، به نقد دیدگاه‌های دانشمندان تاجیکستانی از جمله اکادمیسین نعمت اف و به ویژه اکادمیسین رحیم ماسف در زمینه تاریخ باستان پرداخته است و آنان را به بیماری باستانی‌گرایی به سان «بیماری کودکانه چپ‌روی در کمونیسیم» (نوشته لنین) متهم ساخته است.

در این مقاله او تلاش به خرج داده است تا آریایی‌ها را چونان طبقه اریستوکراتی جامعه کوچ‌رو و اشغالگران سرزمین‌های نیایی تورکی زبانان پرداز نماید و استدلال نماید که آریایی‌ها نه کدام نژاد و یا هم تبار، بل که لایه اجتماعی اریستوکرات‌های دشت نشین بوده اند. همین گونه او، کوشیده است تاریخ خلق ازبیک را تا چند هزار سال پیش برساند و همانا ازبیک‌ها را صاحبان اصلی سرزمین آسیای مرکزی و ایرانی زبان‌ها اشغالگر معرفی بدارد.

در پاسخ به نوشته عسکراف، اکادمیسین رحیم ماسف مقاله‌هایی نوشت در سایت «سنتر آسیا» زیر نام «پاسخ به پان ترکیست‌ها»: هیچ کسی مجاز نیست تا تاریخ ملی دیگران را تحریف و به خود اختصاص بدهد». و نیز «ازبیک‌ها! دست از تحریف تاریخ آسیای مرکزی بردارید. دیگر بس است!» «پنهان کردن واقعیت‌های تاریخی کاریست ناپسند». ([www.centrasia.ru/newsA.php?st=1145219760](http://www.centrasia.ru/newsA.php?st=1145219760)) و این گونه، به پاسخ عسکراف پرداخته، او را متهم به تحریف حقایق و جعل تاریخ و تاراج ارزش‌های ملی تاجیک‌ها نموده است. کسانی که به زبان روسی آشنایی دارند، می‌توانند این مقاله‌ها را در همین لینک‌ها بخوانند.

روشن است، ما کاری به پولیمیک‌های سنتی ازبیک‌ها و تاجیک‌ها نداریم. اما درباره مقاله «مسأله آریایی: برخورد‌های نو و دیدگاه‌های عسکراف»، به قول معروف اگر خاموش بنشینیم، گناه است. من این مقاله اکادمیسین عسکراف را با چند اثر دیگرشان با دقت خواندم. در این که اکادمیسین پروفیسور دکتر عسکراف- دانشمند فرهیخته و بزرگی است و در مسائل باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ و فرهنگ از سرآمدان ازبیکستان و در کل آسیای مرکزی، جایی هیچ شک و تردیدی نیست. اما با تأسف باید گفت که ایشان یک دانشمند «برنامه‌ای» و دولتی‌اند که به فرمایش بالاییان، تاریخ را نه آن گونه که هست، بلکه به گونه‌ای که باید باشد، در بستر ایدئولوژی حاکم بر کشورش نوشته است و می‌نویسد که دشوار بتواند از سوی محافل اکادمیک جدی جهانی پذیرفته شود.

مقاله مورد نظر، با کمال زرنگی و مهارت، با شیوه‌های عوام‌فریبانه و روش‌های اکروباتیک با مانور بسیار بالا نوشته شده است که روشن است کسانی که در تاریخ منطقه وارد نیستند، نمی‌توانند به رازهای نهان آن پی ببرند. اما بسنده است اگر کسی کتاب تاریخ خلق هونوها، نوشته گومیلیف را به دقت بخواند، آن گاه در می‌یابد که نویسنده با پاشیدن خاک به چشمان خوانندگان ناآگاه از تاریخ، آگاهانه به جعل تاریخ، تحریف آشکار حقایق و در یک سخن کلاهبرداری علمی پرداخته است. او ماهرانه در میان سده‌ها و هزاره‌ها بازی می‌کند و مدارک و شواهد یک سده و حتی گاهی یک هزاره تاریخی را در قرینه هزاره دیگر به کار می‌بندد و با سرهم گذاشتن فاکت‌های رنگارنگ، با شعبده‌بازی می‌کوشد در فرجام، آن چه را که قصد دارد، با ترفندها و شگردها به کرسی بنشاند.

به هر رو، ارزش آن را دارد تا نقد مفصل تحلیلی‌ای بر این مقاله نوشته شود و با دلایل و شواهد انکار ناپذیر، چه روش و شیوه نگارش مقاله، چه نحوه برخورد نویسنده آن با مسائل، چه نتیجه‌گیری‌ها ناسخته و ناروا و چه مواردی که وی کوشیده است، به نتیجه‌گیری نادرست یعنی کشاندن قدمت تاریخ خلق ازبیک به ۳۵۰۰ سال پیش و ادعای نادرست بودوباش تورکی زبانان در گستره آسیای مرکزی پیش از سده ششم میلادی و نیز وارونه جلوه دادن مدارک منابع چینی با **بهبگیری** (**بهره‌گیری**) از پیچیده‌ترین بازی‌ها با واژه‌ها و مفاهیم و تحریف ماهرانه آنها به تازیان نقد بی‌رحمانه بسته شود. من رسالت خود می‌دانم در آینده نزدیک چنین نقدی را بر مقاله وی بنویسم.-گ.

عسکرف، به «تورکی نمایاندن» یا «تورکی ساختن» فرهنگ عصر برنز برای آن نیاز دارد تا در برابر اندیشه پررنگ ایرانی زبان بودن قبایل باستانی آسیای مرکزی و قزاقستان، که پیوسته از سوی ایدئولوگ‌های تاجیکستانی در تبلیغات ضد ازبیکستانی شان مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، **بایستد**. او، به نوبه خود استدلال می‌کند که تورک‌ها که دست کم از ۳۵۰۰ سال بدین سو در آسیای مرکزی نیز «باشندگان بومی» می‌باشند. چنین برمی‌آید که با این دیدگاه پژوهش‌شده تاریخ پژوهشگاه علوم جمهوری ازبیکستان هم هم‌نوا باشد که باورمندند که «تورکان باستانی» در آسیای مرکزی پیش از «اشغالگری‌های هندوآریایی‌ها» زندگی می‌کردند.<sup>۱</sup> امروزه، این گونه ایده‌ها گاهی حتی در کتب‌های درسی دبستان‌ها گنجانده شده‌است. برای مثال، در کتاب راهنمای آموزگاران (اثر همین اکادمیسین عسکرف)، سکایی‌ها و ماساگیت‌ها، چونان نیاکان ازبیک‌ها معرفی شده‌اند. در همین اثر، همچنین درباره پیکارهای قهرمانانه آنها در برابر ایرانیان و اسکندر مكدونی، داستان‌سرایی می‌شود، که بی‌مهابا کتاب یاد شده در بالای ارماتف را به یاد می‌آورد. آیین اوستایی (زرتشتی) هم چونان آیین «نیاکان ما» جا زده می‌شود.<sup>۲</sup>

کتاب درسی برای کلاس هفتم، هم گروه‌های بومی دارای زبان‌های خاوری ایرانی به شمول سکایی‌ها و ماساگیت‌ها و هم تورک‌های تازه‌وارد بیگانه را چونان نیاکان خلق ازبیک بر می‌شمارد. اما تاریخ شکل خلق ازبیک را سده‌های نهم- اوایل سده دوازدهم می‌پندارد.<sup>۳</sup> گرایش برای «تصاحب نیاکان آریایی» [آن هم تورکی‌زبان-گ.] همین گونه در نوشته‌های روشن اندیشان در دیگر گوشه و کنارهای اروآسیا دیده می‌شود. کار به جایی رسیده‌است که برخی از یاکوتی‌ها<sup>۴</sup> و بوریاتی‌های<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. Камолиддин Ш. О понятии этногенеза в «Этническом атласе Узбекистана» // Этнографическое обозрение. 2005. № 1. С. 53-54;

Камал‌الدین، ش. او، «درباره مفهوم اتنوزنیز در «اتلس تباری ازبیکستان» // مجله «آموزش‌های اتنوگرافیک»، ۲۰۰۵، شماره ۱. ص ۵۳-۵۴.  
Алимова Д.А., Арифханова З.Х., Аширов А.А., Назаров Р.Р. Еще раз о проблемах этнологии в Узбекистане // Этнографическое обозрение. 2006. № 3. С. 112, 114-115.

علیموا د.ا، عارف خانووا ز.خ، اشیرف ا.ا، نظروف ر.ر، «بار دیگر درباره مساله اتنولوژی در ازبیکستان» // مجله آموزش اتنوگرافی، سال ۲۰۰۶، شماره ۳، ص ۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۵.

<sup>۲</sup>. Аскарлов А. История Узбекистана. С. 4-6, 85, 98, 107-115

عسکرف، «تاریخ ازبیکستان»، ص. ۴-۶، ۸۵، ۹۸، ۱۰۷-۱۱۵.

<sup>۳</sup>. Мухамеджанов А., Усманов.К. История Узбекистана (IV-XVI вв.). Ташкент: O'zbekiston milliy ensiklopediyasi, 2005. С. 81-83.

محمد جانف آ، عثمانف ک، «تاریخ ازبیکستان در سده‌های چهارم و پنجم»، تاشکنت،

O'zbekiston milliy ensiklopediyasi, 2005. С. 81-83

<sup>۴</sup>. Шнирельман В.А. Войны памяти. Мифы, идентичность и политика в Закавказье. М.: Академкнига, 2003.

نگاه شود به: شنیر ال‌مان VA Shnirel'man «نبرد یادمان‌ها، افسانه‌ها، هویت‌ها و سیاست در ماورای قفقاز»، مسکو، انتشارات اکادمی کتاب (کتابستان)، ۲۰۰۳.

[تورکی‌زبان-گ.] می‌خواهند به هر گونه که شده، خود را به نژاد سپید برتر آریایی آژیده بزنند (پیوند بزنند). در این مورد، نقش اساسی را نه باستان‌شناسی، بلکه آوندهای علم ژنتیک بازی می‌نماید. زیرا در نیمه دوم سال‌های دهه ۱۹۸۰ دانشمندان علم ژنتیک روسیه توانستند همانندی برخی از نشان‌دهنده‌ها میان توده‌های هندواروپایی و تورکی-مغولی را کشف نمایند و آن‌ها حتی اعلام نمودند که «آریایی‌ها باید شالوده سوبسترات یا کوتی تباران را تشکیل داده باشند»<sup>۲</sup>.

### کشاکش میان اسطوره آریایی و پان ترکسیم

این گونه، در پویایی‌های بررسی شده در بالا، نه تنها آماتورها، بلکه حرفه‌ای‌ها (تاریخ‌دانان، باستان‌شناسان، تبارشناسان، زبان‌شناسان و...) نیز مشارکت دارند. بدیهی است، حدت مشاجرات نه تنها برخاسته از ملاحظات علمی داخلی است، و برای درک سرشت گفتمان مورد نظر، ما باید فراتر از جهان تورک و نیز «علم ناب» برآییم.

روشن که نخبگان سیاسی تورکی‌زبان به استیناف طلبی (بازنگری خواهی) در پرونده «نیاکان آریایی» در دادگاه تاریخ، به چند دلیل نیاز دارند:

نخست، چنین چیزی استاتوس «بومی بودن» تورکی‌زبانان را بر پایه آوندهای علمی استوار می‌سازد و تقویت می‌کند. این وضعیت بسیار زیاد مهم است، چرا که از دوران شوروی، بومی‌گرایی به گونه پایدار و محکم تبارگرایی را با گستره (خاک) گره می‌زد و به باشندگان حق خودگردانی گستره‌ای-سیاسی می‌بخشد و اجازه می‌دهد چونان «خلق ممتاز و برگزیده و دارای نام و نشان»<sup>۳</sup> به شمار بروند.

با این حال، برای کوچ‌روان پیشین، که نیاکان شان سده‌ها در مهاجرت‌های بس گوناگون شرکت کرده بودند، بسیار دشوارتر از مردم مسکون است تا حق خود بر یک قلمرو مشخص را با دستاویز ساختن ریشه‌های عمیق

<sup>1</sup>. Шнирельман В.А. Второе пришествие арийского мифа // Восток. 1998. № 1. С. 89-107.

شنیر ال‌مان، «بازگشت دوباره اسطوره آریایی» // مجله خاور، ۱۹۹۸، شماره ۱، ص.ص. ۸۹-۱۰۷.

<sup>2</sup> Шнирельман В.А. Страсти по Аркаиму: арийская идея и национализм // Язык и этнический конфликт / Под ред. М.Б. Олкотт, И. Семенова. М.: Центр Карнеги, 2001. С. 58-85. (См. об этом также: Свешников А., Свешникова О. Здесь ли родился Заратустра? Или пути и последствия спасения одного археологического памятника // Неприкосновенный запас. 2008. № 1(57). - Примеч. ред.)

شور و اشتیاق برای کهنه‌گرایی Arkaim: ایده آریایی و ملی‌گرایی // زبان و درگیری‌های تباری / با ویرایش اولکوت ام.ب. Olcott، سیمینوا م. مرکز کارنگی، مسکو، ۲۰۰۱. ص. ۵۸-۸۵ (همچنین نگاه شود در همین باره به اثر: سویشنيکف آ. Sveshnikov، سویشنيکفوا او. Sveshnikova «آیا زرتشت در این جا به دنیا آمده بود؟ و یا: «راه‌های نجات و پیامدهای ناشی از نجات یک سایت باستان‌شناسی» // مجله انباشته مصون شماره ۵۷ (ملاحظات هیات تحریر).

<sup>3</sup> titular nation

تاریخی مسجل بسازند. از این رو، تنها امیدی که می‌ماند، یافتن جایی برای نیاکان، در میان باشندگان باستانی استپ‌های اورآسیا است. اما دانشمندان از زمان‌های بسیار قدیم این لایه را با هندواروپایی‌ها پیوند می‌زنند، که زمانی همچنین «آریایی‌ها» نامیده می‌شدند.

آوندها و گواهی‌های دانشمندان و پژوهشگران، همه به انبوهی از داوری‌های فرضی بر می‌گردند که استوار بر شواهد و مدارک غیرمستقیم، ساخت و **سازهای** پس منظرنگرانه و مفروضات معین<sup>۱</sup> هستند و اگر چه امروز، این چنین فرضیه بر سنت نیرومندی تکیه می‌زند، و وزن‌ترین فرضیه تصور می‌گردد، با این هم هنوز چونان یک فرضیه می‌ماند (یعنی فرضیه‌ای بیش نیست) و نکات جداگانه آن حتی در میان حامیان آن **بحث برانگیز است**.

از این رو، [تورکی‌زبانان آسیای مرکزی-گ.ک.] در پی آنند که پس چرا فرض نکنیم که در میان باشندگان کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین باستان، کدامین گروه‌های تورکی‌زبان نبوده باشند؟ روشن است، اثبات چنین چیزی (یعنی یافتن گروه‌های تورکی‌زبان در میان توده‌های کوچ‌نشین ایرانی زبان جهان باستان) امری است محال و ناممکن. اما رد آن هم ممکن نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

افزون بر آن، به خوبی شناخته شده‌است که سر از اوایل سده‌های میانه، تورکی‌سازی گسترده ایرانی زبانان کوچی صورت گرفته بود. یعنی ایرانیان پیشین به گونه سیلی در جهان تورک ریختند. بنابراین، تورکی‌های کنونی، دلایل وزنی در دست دارند تا بر آن پا بفشارند که در میان نیاکان شان «آریایی‌ها» (یعنی گویش‌وران زبان‌های باستانی ایرانی) هم بوده‌اند.<sup>۳</sup>

<sup>1</sup> certain assumptions

<sup>۲</sup> چنین بر می‌آید که نویسنده مقاله بزرگترین آوند را در این زمینه نبود هر گونه آثار مکتوب می‌پندارد. زیرا توده‌های تورکی زبان الخ تا سده هشتم میلادی که سغدیان مهاجر برای شان رسم‌الخط ساختند (چیزی که به پدیدآیی سنگ‌نوشته ارزشمند ارخون گردید) از خود نوشتار نداشتند. از این رو، به زبان فلسفی و منطقی کلامی می‌شود گفت که نسبت وجود و عدم آن (اثبات چنین چیزی) یکی است. یعنی نه می‌توان ثابت کرد تورکی زبانان پیش‌تر از سده ششم میلادی در آسیا میانه حضور داشته‌اند و نه می‌توان عدم حضور آنان را به همین دلیل نبود آثار مکتوب رد کرد.

با این هم، نویسنده شاید متوجه نشده باشد که هیچ سخنی و اشاره‌ای از حضور توده‌های تورکی زبان پیش‌تر از سده ششم میلادی در آسیای مرکزی در هیچ اثر مکتوب سایر توده‌ها که از دیر باز رسم‌الخط داشتند، به چشم نمی‌خورد. در حالی که درباره حضور توده‌های ایرانی زبان انبوهی مدارک نوشتاری هست. برای نمونه، در سراسر شاهنامه فردوسی حتی یک کلمه دارای ریشه تورکی درباره تورانیان نمی‌یابیم. نه در توپونیم‌ها، نه در اتونیم‌ها.

در سنگ‌نشته و یادمان‌های تاریخی جهان باستان هم نشانی از آنان دیده نمی‌شود. در حالی که درباره ایرانیان انبوهی از شواهد داریم. این گونه، نمی‌شود در این جا با مؤلف سازگار بود که گویا نسبت وجود و عدم حضور تورکی زبانان در آسیای مرکزی در دوران باستان یکی بوده باشد. یعنی در مورد نخست، می‌توان گفت که حضور آنان را نمی‌توان ثابت ساخت. مگر، در بخش دیگر، یعنی این که عدم حضورشان را هم نمی‌توان ثابت ساخت، نمی‌توان با وی هم‌نگر بود. به خودی خود، این فاکت که هیچ‌گونه اشاره‌ای درباره حضور چنین توده‌هایی در آثار فزون‌شمار عهد باستان نشده‌است، گواه آشکار بر عدم حضور شان می‌باشد.-گ.

<sup>۳</sup> روشن است، کسی درباره نیاکان مشترک تورکی‌زبانان و **پارسی** زبانان آسیای مرکزی در قرون وسطی دعوایی ندارد. دشواری در این جا است که به تأیید خود مؤلف، شماری از پژوهشگران تورکی‌زبان آسیای مرکزی می‌کوشند برخلاف حقایق تاریخی، حضور تورکی‌زبانان را در این سرزمین‌ها حتی دیرین‌تر از

دلیل دوم محبوبیت اکتساب «هویت آریایی» در میان تورکی‌زبانان، ارزش فرهنگی و تاریخی‌ای است، که «دوران استعمار» به مفهوم آریایی داده است. ادبیات استعماری و متعصب شوونیستی اروپایی «آریایی‌ها» را بهره‌مند از توانایی‌های رزمی بسیار بالا و شور و اشتیاق برای جهان‌گشایی‌ها، اراده سیاسی و توانایی دولت‌سازی، انرژی سازندگی و هنروری پرداز نموده است.

به چنین نیاکانی می‌توان بالید و ارزش دارد خود را به گونه‌ای به آنان آژند (پیوند) زد. شناخته شده‌است که دوره ساختن دولت ملی، سرشار و آکنده از دشواری‌های فزون‌شماری است که زدایش پیروزمندانه این دشواری‌ها نیازمند به هم فشردگی شیرازه ملی است. و به گونه‌ای که رهبران و اندیشه‌پردازان ملی از دیر باز درک کرده‌اند، چنین وحدتی نیاز به تکیه‌گاه و پشتیبانی اسطوره جذاب تاریخی دارد که برانگیزنده تخیل و سازنده حالت کشش عاطفی احساسی به وجد آورنده جذبات و اراده به پیروزی باشد. بنابراین، نماد و الگوی نیاکان کبیر، همیشه چونان یار وفادار ناسیونالیست‌های طیف‌ها و نحله‌های رنگارنگ بوده‌است.

سوم، نماد و الگوی «آریایی‌ها»، که بر جهان مدرن غربی «لنگر» افکنده و با هویت آن پیوند خورده است، اجازه می‌دهد تا خود را با تمدن مدرن همگون سازد و از نماد و الگوی «آسیایی» که در دوره شوروی بار منفی یافته بود (نادار، آلوده، بیمار، نامتمدن و...)، فاصله بگیرد. شایان توجه است که چنین چیزی اصلاً به آن مزاحمت نمی‌کند که در میان نوادگان آریاییان بتوان کسانی دارای گرایش‌های غربی ستیزانه را هم یافت. آخر، نماد و الگوی «آریایی‌ها» آرمان انتزاعی «تمدن» را به چالش بازنگری (استیناف) می‌کشد. در حالی که تمایلات ضدغربی در برابر صفات بس مشخص و یا اقدامات سیاسی که از سوی غرب مدرن بر می‌خیزد، هدف گرفته شده‌است. افزون بر این، به چنین نمادی از «آریایی‌ها» درست بیشتر برای بهره‌برداری و مصرف داخلی نیاز است.

... و سرانجام، چهارم، نماد یا الگوی «آریایی‌ها» می‌تواند به گونه پراگماتیک هم مورد بهره‌برداری قرار گیرد: یعنی برای برپایی پیوندهای بازرگانی هم با غرب و هم با روسیه (و یا حتی هم ایران) چونان پشتوانه به کار رود. برای این کار، لفاظی‌های سیاسی دولت‌مردان و دیپلمات‌ها می‌تواند با اشاره به داشتن «نیاکان مشترک» و یا «ریشه‌های تاریخی مشترک» تکیه بزند که به گونه‌ای که انتظار می‌رود، در نزد شرکا احساس هم‌پیوندی و خویشاوندی را بر می‌انگیزد.

با داوری از روی نماد آورده شده، تعامل میان «آریایی‌ها» و «تورک‌ها» را می‌توان با سه شیوه مختلف نشان داد:

---

آریاییان نشان بدهند و یا با بفشارند که آریایی‌ها تورکی‌زبان بوده‌اند و سخن از نیاکان مشترک در دوره‌های بسیار کهن - در چند هزار سال پیش بر زبان بیاورند. در این جا بایسته بود تا مؤلف متوجه چهارچوب زمانی بحث باشد که دردمندانه به هر دلیلی که هست، به آن توجه بایسته نداشته است - گ.

**نخست**، می‌توان نیاکان قدیم را «آریایی» جا زد و آنان را در برابر «اشغالگران تورک» قرار داد. در این مورد، تأکید بر فاکتور زبانی می‌گردد. در این حال، «آریاییان» چونان دارندگان فرهنگ برتر و متعالی پرداز می‌گردند و «تورکان» به عنوان «وحشی‌های بیگانه» درهم‌شکنندگان و ویرانگران تمدن‌های بزرگ. این چنین نماد و الگو از «تورکان وحشی» را می‌توان چیزی همانند به «تیوری آلبانی» در آذربایجان پنداشت که برخی از اندیشمندان در ترکمنستان با آن هم‌نوا هستند.<sup>۱</sup> در هر دو مورد، میل به تملک و غصب میراث سیاسی و فرهنگی جمعیت باستانی مسکون به مشاهده می‌رسد و برای این کار بایسته است تا از نماد «وحشی‌ها» فاصله گرفت و دوری جست.

**دوم**، می‌توان آریایی‌ها را چونان مردمان تورکی‌زبان نمایاند. این رویکرد از سوی رویونیست‌ها (بازبینی‌خواهان) به کار می‌رود که تلاش می‌ورزند تا به نیاکان خود شکوه و جلال «آریایی» ببخشند، آن هم بی‌آنکه از ارثیه زبانی‌شان چشم‌پوشند. [یعنی آریاییان را تورکی‌زبان جا بزنند. مانند روشی که اکادمیسین عسکرف در تاشکنت پیش گرفته است-گ]. افزون بر این، در چنین رفتاری می‌توان پاسخی را به ادعاهایی همسایگانی دید که به ریشه‌های آریایی خود می‌بالند، و تورکان را «وحشی» می‌خوانند.

در عین حال، به همین رویکرد دومی، کشورهای مولتی‌اتنیک (کثیرالمله) قزاقستان و ازبیکستان که به دنبال ادغام اقلیت‌های تباری در یک جامعه همگون هستند (قزاقستان، با اقلیت روسی بزرگ و ازبیکستان با اقلیت تاجیکی آن) گراییده‌اند.

**سوم**، «آریاییان» را می‌توان رو در روی «تورک‌ها» گذاشت، اما در یک زمینه وارونه، که در آن، نیاکان چونان «تورکان»ی به تصویر کشیده شوند که پیوسته دست‌اندرکار دفع یورش‌های «آریایی‌ها» بوده‌اند! در این جا، «آریایی‌ها» چونان مهاجمان خشن، استعمارگران و استثمارگران نمایانده می‌شوند و چنین رویکردی را می‌توان در شالوده ایدئولوژی استعمارستیزانه‌ای که بتواند جامعه را یکپارچه بسازد، گذاشت. در ازبیکستان درست به همین رویکرد پناه آورده‌اند.

در عین زمان، این تنها نویسندگان تورکی‌زبان نیستند که شیفته و مفتون نماد «آریایی» شده‌اند. دامنه‌گرایی به «نیاکان آریایی» در محیط تورکی، به خاطر رویارویی با دو طرح دیگر «آریایی» سایه افکنده و پهن‌تر گردیده است - یک طرح در تاجیکستان و طرح دیگری در روسیه که با پویایی از سوی شماری از نویسندگان روسی ترویج داده می‌شود.

<sup>۱</sup>. شنیرالمان، نبرد یادمان‌ها، اسطوره‌ها، هویت و سیاست در قفقاز جنوبی، مسکو، انتشارات «آکادمی کتاب»، ۲۰۰۳.

تاجیک‌ها که با دشواری فراوان، به ایجاد کشوری برای خود در بافتار شوروی دست یافته بودند، از دیرباز، خود را فراموش شده و به حاشیه رانده شده و به عنوان توده‌ای که مورد بی‌مهری قرار گرفته است، احساس می‌کنند. زیرا در دوره خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌های ملی سال ۱۹۲۰ آبادترین و بارورترین زمین‌ها به ازبیکستان واگذار گردیده بود.<sup>۱</sup>

در ازبیکستان، چندین دهه آزرگار است که مشی تورکی‌زبان ساختن تاجیک‌ها پیش گرفته شده است و آن چه را که تاجیک‌ها چونان میراث تاریخی خود به شمار می‌برند، به جای نادیده گرفتن و مردود شمردن، کنون از آن ازبیک‌ها گردانیده‌اند. بنابراین، امروزه اندیشمندان تاجیک نه تنها از غصب زمین‌ها، بلکه تاراج ارثیه فرهنگی تاجیکی از سوی ازبیک‌ها خشمگین‌اند.

تاجیک‌ها می‌کوشند با این «روح آریایی» در برابر ازبیک‌ها بایستند و بر پیوند خویش با نژاد «آریایی» (اروپاییدی) تأکید می‌ورزند و با این کار، دیوار ستبری میان خود و ازبیک‌ها، که تاجیک‌ها ایشان را متعلق به نژاد دیگری می‌پندارند، برپا نمایند.

در اوایل دهه ۲۰۰۰، کیان این روند را مقامات دولتی تاجیکستان که در پی مبدل ساختن «آریایسم» چونان ایده ملی تاجیک‌ها بودند، در دست گرفتند. در سال ۲۰۰۶، در تاجیکستان با شکوه تمام، سال «تمدن آریایی» را جشن گرفتند که به باور رئیس جمهور امام علی رحمان، می‌بایستی به هم‌پیمانی ملت بیانجامد.

الگوی آریایی‌ها، چونان «نیاکان فرهنگی»، جایگاه استواری در کتاب‌های درسی نو تاریخ چاپ شده در تاجیکستان یافته است. در این کتاب‌ها، تاجیک‌ها آریایی خوانده می‌شوند و با آن که دوره سامانیان- «عصر زرین» دولت‌داری تاجیک‌ها شمرده می‌شود، در کتاب‌های درسی پیوسته، پیوند گسست‌ناپذیر نیاکان تاجیک‌ها با تمدن قدیمی‌تر پارسی (مانند ساسانی و...) یادآوری می‌شود. گذشته از این‌ها، ریشه‌های تاجیک‌ها در میان سغدیان باستان جستجو می‌شود. این دولت باستانی، برای تاجیک‌های کنونی به آن پیمان مهم می‌باشد که با توجه به آن، به سال ۱۹۹۹ ناحیه لنین آباد پیشین (خجند) به سغد تغییر نام داده شد.

به نوبه خود، ایده «تمدن سلاوی-آریایی» در روسیه هم از محبوبیت خاصی برخوردار است. رادیکال‌های روسیه با تمجید و تحسین به تحقیقات تازه علمی می‌نگرند و هندواروپایی‌های قدیم را با «آریایی‌ها» و

---

<sup>۱</sup> روشن است، دلیل چنین کاری نهفته در راهبردهای درازمدت روسیه و منافع علیای این کشور بوده است تا در نظر گرفتن ملاحظات تباری و نژادی و آیینی و فرهنگی. برای روسیه روشن است مصوون ساختن مرزهای جنوبی آن نسبت به در نظر گرفتن ادعاهای تاجیک‌ها اولویت داشته است. روس‌ها نیک می‌دانستند که اسلام در میان تاجیک‌ها نسبت به توده‌های تورکی‌زبان ریشه‌های بس درازی دارد و می‌تواند در آینده برای آن کشور در محور جنوب خطر آفرین باشد. از همین رو، هنگام مرزبندی‌های سیاسی، در واقع تاجیک‌ها را در منگنه ژئوپولیتیکی در بلندای پامیر «زندانی» ساختند.-گ.



«اسلاوی‌ها» یکی می‌پندارند. برای آنها چنین چیزی به معنای مشروعیت بخشیدن حق روس‌ها در استیلا گستره سراسر اوراسیا می‌باشد که این کانسپت گستره پهناور اوراسیا را میهن نیایی اصلی‌شان معرفی می‌نماید.<sup>۱</sup> در واقع، سرآغاز کاوش‌ها درباره تمدن نام‌نهاد «اسلاوی-آریایی» را باستان‌شناسان چلیابینسک که کتگوری نوی از آثار تاریخی میانه عصر برنز را در منطقه استپ اورال جنوبی کشف کردند، نهادند. آنها با بسنده نکردن به کشف شهرک آرکایم<sup>۲</sup>، این شهرک را چونان چیزی نمانده باستانی ترین شهر جهان- مرکز «تمدن آریایی» که گویا به اوراسیا «فرهنگ والای» را هدیه داده بود، معرفی کردند.<sup>۳</sup>

شهرک باستانی ارکایم، «ایده‌های نوآورانه» دیگری را هم مدیون همین باستان‌شناسان است که براساس آن، در این جاها، پیامبر زرتشت به دنیا آمد و یا دست کم به موعظه می‌پرداخت. ایده سوم، که باز هم مسئول آن همین گونه، باستان‌شناسان بومی هستند، یکی پنداشتن آریایی‌ها با نیاکان اسلاوها و به این ترتیب روس‌ها است. چنین نسخه‌پیچی رماتیک از گذشته‌های دور، با پویایی از سوی رسانه‌های گروهی در میان مردم تبلیغ می‌گردد و در ده - پانزده سال اخیر در اوچرک‌های منطقه‌ای درباره تاریخ اورال رخنه نموده و جا باز نموده است.

در استان چلیابینسک و باشقورتستان بازدید از شهرک باستانی ارکایم در برنامه‌های سفرهای آموزشی دبستان‌ها گنجانیده شده است. در کتاب‌های شماری از نویسندگان، آریایی‌ها چونان جهانگشایان پیروزمند و به ارمغان آورندگان فرهنگ‌ها که دست به مهاجرت‌های دور و دراز یازیده بودند و نیز سازندگان تمدن‌های سترگ که فرهنگ و تمدن خود را به سراسر اوراسیا از «خاورمیانه تا سیبری و هند» آوردند، نمایانده می‌شوند.<sup>۴</sup>

در این زمان، روزنامه‌نگاران مفهوم آریایی‌ها را توضیح نمی‌دهند. اما از نوشته‌های آنان خواننده در می‌یابد که از پیوند زناشویی یک بانوی هندی و یک جوان روسی، بی‌چون و چرا «آریایی پاک‌نهاد» به جهان می‌آید.<sup>۵</sup> با این هم، از مقالات چاپ شده نمی‌توان دریافت که آیا اورال جنوبی زایشگاه و خاستگاه نوع بشر بوده است،

<sup>۱</sup> برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه، نگاه شود به: شنیرلمان، «نبرد یادمان‌ها، اسطوره‌ها، هویت و سیاست در قفقاز جنوبی»، مسکو، انتشارات «آکادمی کتاب»، ۲۰۰۳.

<sup>۲</sup> Arkaim

<sup>۳</sup> بریل، یو. گ. «کشف ارکایم»، اکتاینبورگ، آژانس ادبی اورال، ۲۰۰۵، مفصل تر در این باره: شنیریل مان: «شفیفتگی و والگی به ارکایم»، ایده آریایی و ناسیونالیسم // منازعات زبانی و تباری، با ویرایش الکوت و سیمیونف، مسکو، مرکز کارنگی، ۲۰۰۱، ص. ۸۵-۵۸.

<sup>۴</sup> گریگوری یف س. آ. «در راهیمای‌ها با ارابه سواران آریایی / اوچرک تاریخ اورال، با ویرایش مینکو و همکاران، اکتاینبورگ، ۱۹۹۶، چاپ دوم، ص. ۴۳-۳۴. برگرفته‌هایی از این اثر در کتاب وزنن تری درباره تاریخ اورال بازآفرینی گردیده است:

«تاریخ اورال از آوان عهد باستان تا اواخر سده نهم» / با ویرایش لیچمان. اکتاینبورگ، ۱۹۹۸، کتاب یکم، ص. ۵۴-۵۲.

درباره ستایش از نیاکان آریایی همچنین نگاه شود به: پارینف، «رازهای نهن ارکایم» // مجله اورال، ۲۰۰۵، شماره ۱۰، ص. ۲۱۴-۲۳۰ و هم اثر در بالا یاد شده آقای بریل.

<sup>۵</sup> برای نمونه، نگاه شود به: پیسانف و. «در آستانه شگفتی» // مجله کار، شماره ۱۱ فبروری ۱۹۹۷، ص. ۶.

پیدایشگاه نژاد سپید پوست، یا تنها زادگاه توده‌های روسیه و یا هم تنها میهن نیایی اسلاوی‌ها و تورکان.<sup>۱</sup> آفریدن چنین سردرگمی‌ها و بردن خوانندگان به بیراهه و کژراهه، برای ژورنالیست‌ها، پیشیزی ارزش ندارد. برای آنها بسیار مهم است تا پیوسته خبرهای شگفتی برانگیز و رنگین و پرهنگامه پخش کنند و برای هر ذوق و ذایقه‌ای نوشته‌ای پیشکش نمایند [(به قول معروف از هر چمن سمنی)-گ.].

روشن است، «دستاوردهای درخشان! باستان‌شناسی آریایی» واکنش تند منفی «جهان ترک»<sup>۲</sup> را بر می‌انگیزد. چنین چیزی زمینه را برای پررنگ شدن نسخه پان ترکیستی «تورکی‌سازی» گذشته باستانی استپ‌های اورآسیا، و نیز «تورکی‌زبان سازی» نیاکانی را که در اعصار برنز و آهن در این استپ‌ها زندگی می‌کردند! فراهم می‌گرداند. این گونه، این «نیاکان»، دیگر نه آریایی، بلکه تورکی «می‌نمایند». چنین دیدگاه‌هایی، از سوی برخی از دانشمندان دارای خاستگاه تورکی هنوز در سال‌های دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ آغاز به زایش نمودند- چیزی که به «شگوفایی» پان تورکیسم در دهه‌های پس از فروپاشی شوروی انجامید.<sup>۳</sup>

یکی از بزرگترین مهره‌ها در این گیرودار [بخشیدن هویت و زبان تورکی برای نیاکان آریایی-گ] ذکی یف- زبان‌شناس تاتاری است. او، هنوز در سال‌های دهه ۱۹۷۰ تلاش ورزیده بود نه تنها تورکی‌زبان بودن همه توده‌های کوچی اوایل عصر آهن (تخاری‌ها، اسکیت‌ها، سکایی‌ها، سارمات‌ها، آلن‌ها و...) را ثابت بسازد، بلکه تاریخ پیدایش زبان تورکی را به اواخر عهد دیرینه سنگی (۲۰-۳۰ هزار سال پیش) پس ببرد.<sup>۴</sup> از شاه‌کارهای او،

<sup>۱</sup> پوتینخین و. پ. «ارزهای پنهانی ارکایم- میراث آریایی‌های قدیم»، رستوف در کنار دن، ۲۰۰۶، ص. ۱۵، ۳۷، ۴۲-۴۳.

<sup>۲</sup> «جهان ترک»- شهکار تازه پان ترکیست‌های اولتراناسیونالیست ترکیه است. در گذشته، پان ترکیسم نخست، بیشتر بر تر «همسبستگی نژادی» تاکید داشت. اما، گذشت زمان بیهودگی دلستگی به چنین رویکردی را ثابت ساخت. زیرا نژادی به نام ترک در جهان وجود ندارد. سپس، جای این تر را تر همسبستگی «ترک تباران» گرفت. باز هم دیده شد که چیزی به نام تبار واحد ترکی در جهان وجود ندارد. گویشوران زبان‌های تورکی، اقوام مختلفی اند با اتونوزیهای گوناگون که درآوردن همه آن‌ها زیر یک چتر تباری بزرگ ناممکن است. وانگهی، تکیه بر زبان مشترک شد. اما باز هم چنین رویکردی راهی به دهی نبرد، زیرا چیزی به نام زبان ترکی واحد وجود ندارد، بل که خاندان بزرگ زبان‌های تورکی هست که گویشوران یک زبان آن بدون ترجمان نمی‌توانند زبان دیگری را بفهمند. این بود که اندیشه پردازان پان ترکیسم، برای برونرفت از این بن بست، اصطلاح تازه «جهان ترک» به میان آوردند.

صرف نظر از همه چیز، همه این ترفندها یک راهبرد را پیگیری می‌کنند- درآوردن همه گویشوران زبان‌های تورکی جهان زیر چتر فرمان کشور ترکیه و از آن طریق (زیر کنترل مثلث امریکا+ انگلیس+ اسرائیل) با ساختن امپراتوری پنهانور ترکیه بزرگ. روشن است، در پشت چنین طرحی، محافل صهیونیستی جهانی پنهان اند و چنین پروژه بی را تمویل می‌کنند که هدف آن لرزان ساختن ثبات در گستره سنتی نفوذ روسیه و نیز ایران می‌باشد.-گ.

<sup>۳</sup> برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: شنیرلمان، «نبرد یادمان‌ها و خاطره‌ها...»، مسکو، انتشارات «بشقاب پرنده‌های ناشناس»، ۲۰۰۶. نگاه شود به: ذکی یف، م. ز. «تاتارها: مسائل تاریخ و زبان»، قازان، ۱۹۹۵، ص. ۲۴-۳۱.

<sup>۴</sup> ذکی یف، «منشای تورک‌ها و تاتارها»، مسکو، انتشارات انسان، ۲۰۰۳، ص. ۷۶-۱۹۰، مطرح ساختن این دیدگاه‌ها به ذکی یف کمک کردند تا به کرسی‌های بالایی دولتی برسد: رییس انستیتوت پداگوژی قازان (در سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۸۶)؛ مدیر انستیتوت زبان‌شناسی، ادبیات و تاریخ مرکز علمی قازان وابسته به پژوهشگاه علوم شوروی و سپس روسیه (در سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۹۶)، مدیر انستیتوت زبان، ادبیات و هنر پژوهشگاه علوم جمهوری تاتارستان (در سال‌های ۱۹۹۶-۲۰۰۰). افزون بر آن، او، نماینده مجلس، و سپس صدر شورای عالی جمهوری شوروی تاتارستان (در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰) و دبیر آکادمیک بخش علوم انسانی آکادمی علوم تاتارستان در ۱۹۹۲-۲۰۰۱ بود.

یکی هم این که «آریایی‌ها» را به «تورکان» مبدل نمود، با این پنداشت که با چنین شگردی، نقش براننده‌ای در مبارزه با تیوری نژادی بازی می‌کند.<sup>۱</sup>

ن. آ. مجیدف - باستان‌شناس ارشد باشقیری، نیز هنوز در سال‌های دهه ۱۹۷۰ فرضیه‌ای را مطرح ساخت درباره پدیدآیی تورک‌ها در ماورای جنوبی در اوایل عهد برنز.<sup>۲</sup> سپس، او، سر از اوایل سال‌های دهه ۱۹۹۰، تلاش ورزید تا به کوچ‌روان قدیمی (سکایی‌ها و ماساگیت‌ها)ی باشنده قزاقستان و آسیای مرکزی هویت تورکی ببخشد و آنها را تورکی‌زبان وانمود نماید.<sup>۳</sup>

این نسخه، به گونه منظم در آن فصل‌های کتاب درسی تاریخ باشقیرستان که او برای دانش آموزان دبستان‌ها نوشته است، ارائه گردیده است. شایان یادآوری است که هرگاه او، به سال ۱۹۹۱ بخش اصلی قبایل سکایی و ماساگیتی را ایرانی زبان می‌خواند و چنین گمان می‌زند که در میان آنها قبایل تورکی‌زبان هم دیده می‌شدند؛ در چاپ‌های بعدی این کتاب‌واره‌ها، دیگر همه سکایی‌ها و یا بخش چشمگیر آن‌ها تورکی‌زبان شده بودند.<sup>۴</sup> این در حالی است که هیچ‌گونه مدارک و شواهد تازه‌ای که چنین بازتفسیری را مدلل کنند، به چشم نمی‌خورند.

به سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰، آ. س. امان ژولف (امان گل اف) - زبان‌شناس قزاق؛ تلاش ورزید برخی از تصاویر و اشیای به دست آمده از یک سایت باستانی سکایی در حوضه رود ارتیش را چونان نوشته‌های «طلسمی» تورکی تفسیر نماید.<sup>۵</sup> شایان یادآوری است که در همان هنگام، کارشناسان لنینگراد، نادرستی و ناسخته بودن تفسیرهای وی را بیان و رد نمودند.<sup>۶</sup> با این هم، پسان‌ها، درست بر پایه همین رمزگشایی‌های بحث‌برانگیز، آن گروه از نویسندگان تورکی استناد جستند که می‌کوشیدند تا سکایی‌ها را تورکی‌زبان بنمایانند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> ذکی یف، «منشای تورک‌ها و تاتارها»، مسکو، انتشارات انسان، ۲۰۰۳، ص. ۵۴، ۹۵-۹۶، ۱۸۸، ۳۶۹-۳۷۳.

<sup>۲</sup> مجیدف، «رازهای اورال باستان»، اوف، انتشارات «باش‌کنیگا» (کتاب باشقیرستان)، ۱۹۷۳.

<sup>۳</sup> مجیدف ن. آ.، سلطانوا آ. ن. «تاریخ باشقورتوستان از عهد باستان تا سده پانزدهم»، اوف، انتشارات «کیتاپ» (کتاب)، ۱۹۹۴، ص. ۴۰-۷۵.

<sup>۴</sup> تاریخ باشقورتوستان، کتاب درسی برای کلاس‌های ۸-۹، جلد یکم، از عهد باستان تا ۱۹۱۷، / با ویرایش آکماناف، اوف، انتشارات وزارت علوم، ۱۹۹۱، ص. ۲۱.

تاریخ باشقورتوستان، کتاب درسی برای کلاس‌های ۸-۹، جلد یکم، از عهد باستان تا ۱۹۱۷، / با ویرایش آکماناف، اوف، انتشارات وزارت علوم، ۱۹۹۶، ص. ۱۳.

<sup>۵</sup> امان گل اف، آ. س.، «شنگنبشته‌های طلسمی تورکی باستان از حوضه رودخانه ارتیش» // مجله خلق‌های آسیا و آفریقا، ۱۹۶۵، شماره ۳، ص. ۱۵۰، امان گل اف، «سنگ نبشته طلسم گونه به دست آمده از یک سایت باستانی سکایی در حومه آلماتی» // مجله «پیک پژوهشگاه علوم قزاقستان شوروی»، ۱۹۷۱، شماره ۱۲، ص. ۶۴-۶۶.

<sup>۶</sup> گریازنف م. پ.، کلیاشورنی س. گ.، «سنگ نبشته یا گوزن؟» // مجله خلق‌های آسیا و آفریقا، ۱۹۶۶، شماره ۳، ص. ۱۳۱-۱۳۳.

لیویشیتس و. آ.، درباره منشای نوشتارهای تورکی باستان طلسمی // مجله تورکولوژی شوروی، ۱۹۷۸، شماره ۴، ص. ۸۴-۸۵.

آکیشیف ک. آ.، «فرغان ایسیک»، مسکو، انتشارات «هنر»، ۱۹۷۸، ص. ۵۹-۶۰.

... و اما، شگفتی برانگیزترین و خارق‌العاده‌ترین نسخه اتنورنیز تورکی را، اولژاس سلیمانوف - سخنور و رجل اجتماعی سرشناس قزاق ارائه می‌دهد. او اصلاً به گذشته هند و اروپایی کاری ندارد. زیرا به چنین گذشته‌ای نیاز ندارد. چون گذشته باستانی تورک‌ها را او بارها برانده‌تر و برتر و شکوهنده‌تر و والاتر از گذشته باستانی هندواروپاییان می‌پندارد.

به پنداشت او، تورک‌ها پیش از سومری‌ها در بین‌النهرین می‌زیستند که بر فرهنگ و زبان سومریان تأثیر گذاشتند. به ویژه، آنان را با نگارش آشنا نمودند و به ایشان رسم‌الخط آموختند! تورک‌ها سه هزار سال پیش از امروز صاحب دولت بودند و قدیمی‌ترین الفبای جهان را آفریدند. افزون بر این، تورک‌ها همراه با نیاکان سرخپوستان امریکایی در گشودن قاره امریکا شرکت داشتند.

سلیمانوف، هیچ‌گونه شک و تردیدی در تورکی بودن سکایی‌ها ندارد. در این حال، او هیچ نیازی به شواهد و مدارک باستان‌شناسی و منابع مکتوب باستانی نمی‌بیند.<sup>۲</sup>

در کتاب درسی درباره تاریخ قزاقستان برای کلاس ششم، آرکایم در مرز میان قزاقستان و روسیه قرار دارد و «شهرستان باستانی»<sup>۳</sup> خوانده می‌شود. اما در کتاب درسی تاریخ برای کلاس دهم دیگر در گستره کشور قزاقستان جا داده می‌شود.<sup>۴</sup> در میان پژوهشگران تورکی تلاش‌هایی به مشاهده می‌رسد تا باشندگان ارکایم را تورکی‌زبان جا بزنند.<sup>۱</sup>

---

قرلاسمف ای. ل. «موادی درباره تاریخ باستانی تورک‌ها: باستانی‌ترین گواهی‌ها درباره نوشتار» // مجله «باستان‌شناسی روسیه»، ۱۹۹۸، شماره ۱، ص. ۷۱-۸۳

<sup>۱</sup> مجیدف ن. آ.، سلطانوا آ. ن.، «تاریخ باشقورتوستان از عهد باستان تا سده پانزدهم»، اوف، انتشارات «کیتاپ» (کتاب)، ۱۹۹۴، ص. ۶۸. برمن قلف م. ک.، «کائنات تورکی»، آلماتی، ۱۹۹۶، ص. ۵۳، ۲۱۹.

کوانگائف، «آری هون»: از لا به لای سده‌ها و گستره‌ها، شواهد، نام‌های جغرافیایی، آلماتی، ۱۹۹۹، ص. ۹  
این سوژه هر چند هم بسیار کمرنگ، در بسیاری از درسنامه‌های تاریخ قزاقستان آمده‌است که با دستاویز ساختن این رمزگشایی‌ها، گمان برده می‌شود که سکایی‌هایی که در نواحی خاوری و شمال خاوری می‌زیستند، گویشوران زبان‌های تورکی بوده‌اند. نگاه شود به:

کاظم بای اولی آ.، ائیبیل ای.، «تاریخ جمهوری قزاقستان»، آستانه: انتشارات فولیانت، ۱۹۹۹، ص. ۲۸.

عبدالحکیمف، «تاریخ قزاقستان (از عهد باستان تا روزگار ما)»، کتاب راهنمای درسی، چاپ سوم، آلماتی، ۲۰۰۲، ص. ۹۴.

در کتاب درسی تاریخ برای کلاس دهم، بر همین مبنا همه سکایی‌ها «تورکی‌زبان» اعلام می‌شوند.

نگاه شود به: ژول دس بایف س.، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات «مکتب» (مکتب)، ۲۰۰۶، ص. ۳۳، ۸۴.

تولی بایف آ.ت.، قاسم بایف ژ. ک.، کوی گلدی یف م. ک.، کالی یوا ای.ت.، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات مکتب، ۲۰۰۶، ص. ۶۸، ۷۷.

<sup>۲</sup> Сулейменов О. Тюрки в доистории. О происхождении древнетюркских языков и письменностей. Алматы: Атамұра, 2002.

سلیمانوف، او. «تورک‌ها در دوره پیش از تاریخ»، درباره منشای زبان‌های باستانی تورکی و اسکریت‌ها، آلماتی، انتشارات آتامورا Atamura، ۲۰۰۲.

<sup>۳</sup> Садыков Т.С., Толеубаев А.Т., Халидуллин Г., Сарсекеев Б.С. История древнего Казахстана. Алматы: Атамұра, 2006. С. 38.

صادق ت. س.، تولی بایف آ. ت.، خالدولین گ.، سرسیکیف ب. س.، «تاریخ قزاقستان باستان»، آلماتی، ۲۰۰۶، ص. ۳۸.

<sup>۴</sup> Жолдасбаев С. Указ. соч. С. 66.

چندی پیش، کتابی از این دست در قزاقستان به چاپ رسید. نویسنده آن با ستایش از نیاکان تورکان، اختراع تیر و کمان، اهلی کردن همه انواع چارپایان، اختراع سفال و متالورژی، ساختن شهرهای باستانی، انقلاب در امور رزمی، تدوین «اوستا»، معرفی ادیان جهانی و بالاتر از همه، مسیحیت را دستاورد آنان خوانده است. حتی چلیپای (صلیب) تپیک سلتی را برگرفته از آیین تنگریانی<sup>۲</sup> دانسته است.

همه اینها به کنار، سلیمانف، با اصرار بر مصنوعی بودن ساخت و ساز خانواده زبان‌های هند و اروپایی، می‌کوشد تا ثابت کند که تورک‌ها و ایرانی‌ها (آریایی‌ها) دارای منشای مشترک‌اند. اما در این حال، پا می‌فشارد که همانا این تورک‌ها بوده‌اند که بر آریایی‌ها نفوذ فرهنگی اعمال کرده‌اند، نه برعکس. در فرجام، نویسنده اعلام می‌دارد که تورک‌ها ۲۰-۳۰ هزار سال پیش در گوشه‌های مختلف اوراسیا با نام‌های مختلف زندگی می‌کردند و تأثیر نیرومندی بر فرهنگ و زبان‌های خانواده هندواروپایی بر جا گذاشتند.<sup>۳</sup>

گفتنی است که این کتاب [با این همه آشفته گویی-گ.]، چونان «یک اثر علمی» منتشر شد. در این حال، هیچ یک از نهادهای علمی قزاقستان یارای آن را نداشت تا آن را از آدرس خود چاپ کند. بر کتاب هیچ تقریظ علمی‌ای هم نگاشته نشد. با این هم، شماری از کارمندان دانشگاه ملی اوراسیایی سفارش نامه‌ی برای چاپ آن نوشته بودند که خود گواه بر آن است که چنین دیدگاه‌هایی در میان بخشی از نخبگان علمی قزاق هوادارانی دارد.

به سخن دیگر، ظهور کشورهای نو در قزاقستان و آسیای مرکزی، همراه با تمایل به ساختن اسطوره‌های ملی خود است که مهم‌ترین سازه آن-روایت درباره نیاکان کبیر است. همان گونه که بارها در دیگر مناطق جهان دیده شده‌است، چنین روایتی مطابق الگوی استعماری آشنا آراسته می‌شود، اما جای قهرمان اصلی داستان در آن به توده «گزین» («برگزیده») بومی داده می‌شود. این توده برگزیده رسالت دارد چنان تبارز نماید که «استعمارگران» پیشین را بشرماند، ادعاهای آنان مبنی بر داشتن «رسالت تمدنی» [(متمدن ساختن توده‌های

---

ژودالس بایف، ص. ۶۶

۱. См., например: Куанганов Ш.Т. Указ. соч. С. 45-47.

کوانگانف ش. ت.، ص. ۴۵-۴۷

<sup>۲</sup> Tengrian

<sup>۳</sup> Нарымбаева А.К. Аркаим - очаг мировой цивилизации, созданный прототюрками. Алматы, 2007

نریمبایف آ. ک. «کانون تمدن جهانی، ساخته شده به دست پیشینیان تورک‌ها»، آلماتی، ۲۰۰۷.

در این جا، یک پرسش بسیار جدی مطرح می‌گردد: هر گاه به راستی تورکی زبان‌ها، آفریننده نوشتار در جهان بوده‌اند، پس چرا تا زمان پدیدآیی کتیبه ارخون که آن هم به یمن سغدیان گریزی از دست اعراب زاییده شد، در درازای هزاره‌ها نه خود هیچ اثر نوشتاری درباره خویش بر جا گذاشته‌اند و نه دیگران درباره موجودیت چنین توده‌هایی حتا یک سخن هم نوشته‌اند؟

وحشی)-گ.] را بی‌ارزش جلوه دهد و توانمندی خود را در آفرینندگی سیاسی و فرهنگی ثابت سازد و در نتیجه حق خود به توسعه مستقل را توجیه نماید.

نکته شایان توجه این دگردیسی، همچنین یافتن نیاکان «آبرومند» است که در میان آریایی‌ها هم به چشم می‌خورند. اما در این جا دو استراتژی صدو هشتاد درجه رو در هم دیده می‌شود:

یکی آریایی‌ها را نیاکان خود اعلام می‌دارد و در پی غصب میراث آنها برای خود می‌باشد. این گونه، آریایی‌ها بایستی به انجام رسالت خود در این نقش ادامه بدهند. اما به هیچ رو، نه به عنوان فاتحان و باداران، بلکه در سیمای نیاکان خودی. این که این آریایی‌ها در سیمای خودکامگان، به هژمونی ادامه می‌دهند، چه باک! چنین چیزی برای «بافندگان و پیچانندگان» این نسخه اصلاً ارزشی ندارد. این گونه، زندگی نو الگوی تاریخی پیشین را باز می‌یابد که در آن تنها قهرمانان تغییر می‌یابند و جا عوض می‌کنند.

نسخه دیگر، برعکس، میراث آریایی را به عنوان یک ارثیه کم‌ارزش که با دستاوردهای نیاکان خودشان به هیچ رو هم‌اورد و هم‌وزن و هم‌تراز نیست؛ بیخی رد می‌کند و اصلاً نادیده می‌گیرد. در این قرینه (کانکتست) نه آریایی‌ها، بلکه کسانی که اسطوره پیشین استعماری آنان را چونان توده‌های شکست خورده به تصویر می‌کشید (تورک‌ها)، نقش تمدن‌سازان را بازی می‌کنند. این گونه، «عدالت تاریخی» مورد نیاز بسیج نیروهای ملی برای ساختن دولت خودی اعاده می‌گردد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> یادداشت گزارنده: شایان یادآوری می‌دانم که من با بسیاری از کارشناسان برجسته تاریخ، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی و... آسیای مرکزی آشنایی نزدیک و دوستی دارم و در بسیاری از کنفرانس‌های بین‌المللی از نزدیک با ایشان دیده و آثار بسیاری از آنها را خوانده‌ام. بی‌تردید در میان آنها اندیشمندان بزرگ و آگاهان فرهیخته مسائل علمی-آکادمیک فراوان هستند. ایشان نیک تاریخ منطقه و جهان را می‌دانند. اما باید متوجه بود که بسیاری از آنان، دانشمندان دولتی و «برنامه‌ای» هستند که تاریخ را به دستور و فرمایش بالاییان به قول معروف «نه به شکل آن چنان که هست و بود، بلکه به شکل آنچه که باید باشد و می‌بود، می‌نگارند. نه این که ناآگاهانه دست به جعل تاریخ و تحریف حقایق می‌بازند. -گ.

## فصل ۲

پیوندهای تاریخی و تمدنی ایران و قزاقستان

## روابط سیاسی و دیپلماسی پادشاهان ایران و خانات دشت قپچاق<sup>۱</sup> در دوره صفویه براساس منابع فارسی (نسخ خطی فارسی)

غالبه قمبریکاوا<sup>۲</sup>

تاریخ دوره صفویه یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ ایران است و رویدادهای مهم تاریخی در این دوره اتفاق افتاده است. درباره رویدادهای تاریخی این دوره منابع مهمی داریم که اغلب آنها نسخ خطی فارسی است. در این نسخ خطی فارسی درباره پادشاهان دشت قپچاق و درباره روابط دشت قپچاق با پادشاهان ایران **اخبار و اطلاعات** با ارزشی به چشم می‌خورد. بدین دلیل در این مقاله روابط سیاسی و دیپلماسی خانات دشت قپچاق با پادشاهان ایران و شیانیان در دوره صفویه بررسی می‌شود. غیر از این در این مقاله به روابط دیپلماسی ایران و دشت قپچاق، مکاتبات و مراسلات پادشاهان ایران با خان قزاق براساس مکاتبات و منشآت در دوره صفویه پرداخته می‌شود.

**کلید واژه‌ها:** دوره صفویه، شاه اسماعیل، شاه عباس دوم، قاسم خان، توکل خان، دشت قپچاق، عبیدالله خان، شیانیان، روابط سیاسی و **دیپلماسی**، مکاتبات و مراسلات

### مقدمه

دوره صفویه یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ ایران است. در همین دوره در اروپا و همچنین در آسیا هر قومی تلاش کرده است تا هویت ملی خود را حفظ کند. به همین علت در جاهای مختلف حکومت و یا خاندان نو تأسیس شده است. اندکی پیش از به **روی** کار آمدن حکومت صفویه در آسیای مرکزی کنونی خانات قزاق از اولوس ابوالخیرخان جدا شده خود را یک خانات مستقل و جدید اعلام کرده است. در تاریخ رشیدی میرزا محمد حیدر دوغلات<sup>۳</sup> آمده است که در سال ۱۴۶۵ جانی بیگ و گرای خان از اولوس ابوالخیرخان گریخته به مغولستان آمده است. بدین صورت مملکت جدید به نام خانات قزاق به صحنه تاریخ آمده است. اولین خان خانات قزاق گرای خان بود و بعد از او جانی بیگ خان، بعد از وی برندق خان و بعد از او قاسم خان پادشاه دشت قپچاق بوده است. از سوی دیگر اندکی پیش از این حادثه تاریخی خاندان شیانیان به سر کار آمد که به یکی از قدرتمندترین مملکت‌ها در اولوس جوچی معروف شده است.

<sup>۱</sup> قپچاق/قپچق

<sup>۲</sup> پژوهشگر بخش خاورمیانه انستیتوی شرقشناسی، استاد دانشگاه فارابی

<sup>۳</sup> میرزا محمدحیدر دوغلات. تاریخ رشیدی. ترجمه و تصحیح عباسقلی غفاری فرد. تهران: میراث مکتوب. ۱۳۸۳.



بنیان‌گذار این خاندان محمد شیبانی‌خان بود (۱۵۰۰-۱۵۱۰). البته بین خانات قزاق و شیبانیان و بین شیبانیان و صفویان جنگ و جدل صورت گرفت و مشکلات فروانی که در آن زمان بین خانات دشت قپچاق، صفویان و همچنین **شیبانیان** و روابط سیاسی و دیپلماسی آنها به وجود آمد. در این مقاله به چگونگی روابط سیاسی و دیپلماسی خانات قزاق و شاهان ایران می‌پردازیم و براساس **متون** فارسی پاسخ به سؤال خود را جستجو می‌کنیم.

موضوع را از تاریخ‌نویسی دوره صفویه شروع می‌کنیم. منابع فارسی زیادی از دوره صفویه داریم و در تمام این منابع مورخین ایرانی به **تأسیس سلسله** صفویه، جنگ‌های آنها با کشورهای هم‌جوار و قراردادهای و مکاتبات و مراسلات آنها با سایر کشورها پرداخته‌اند. یعنی مورخان سعی کرده‌اند درباره تمام رویدادهای آن روزگار بنویسند. در منابع فارسی دوره صفویه روابط سیاسی و دیپلماسی پادشاهان ایران با هند، ریم پاپا، اسپانیا، انگلیس، فرانسه، روسیه، عثمانی، شیبانیان و دشت قپچاق مطرح شده‌است و مورخان کشورهای مختلف به موضوع روابط سیاسی، اقتصادی، دیپلماسی و تجاری ایران و ارمنستان، ایران و آذربایجان، ایران و گرجستان، ایران و هند، ایران و روسیه، ایران و کشورهای اروپای پرداخته‌اند<sup>۱</sup> ولیکن به روابط سیاسی و دیپلماسی شاهان ایران و خانات قزاق هنوز کسی نپرداخته‌است.

قبل از آنکه به اصل مطلب بپردازیم، مروری بر تاریخچه دوره صفویه خواهیم داشت. در سال ۱۵۰۱ شاه اسماعیل بر تخت پادشاهی ایران نشست و در همین سال ایران را به عنوان یک کشور شیعه اعلام کرد. با این عمل دنیای اسلام، کشورهای مسلمان جهان به دو گروه تقسیم شد. به همین دلیل راه‌های تجاری، روابط اقتصادی، سفر حج و جاده ابریشم با مشکلات فروانی مواجه شد. یعنی روابط کشورهای مسلمان تغییر کرد. از جمله عوامل برخوردهای شدید محمد **شیبانی‌خان** با شاه اسماعیل به اختلافات بین سنی و شیعی مرتبط می‌شود. اما با وجود این همه مشکلات ایران روابط سیاسی و دیپلماسی با کشورهای مسلمانان سنی داشته‌است. مکاتبات بین کشورهای سنی و شیعی و مسلمان و مسیحی در دوره صفویه به اوج خود

<sup>۱</sup> A.Farzalyev, R. Mamedova. Sefevidy i velikye Mogholi v musulmanskoj diplomatike.SPb. filologichesky fakultet SPbGU. 2004; A chronicle of the early Safavids being the Ahsan at-Taqarikh of Hasan bek Rumlu/ Vol I /Pers. Text, ed. By S.N. Seddon. Baroda, 1931; Vol II / Engl. Transl. by S.N. Seddon. Baroda, 1934; Svedenya Hasana Rumlu o Gruzy/ Pers.text with geogien translation by V.S. Puturidze, comments by R.K. Kiknadze. Tbilisi, 1966;Abseitova M.X., Baranova Yu.G. Pismennye istochniki poi story I culture Kazakhstan i Tchenralnoy Asiy v XIII-XVIII vv. (bibliographical survey) Almaty. Daik-Press. 2001; N.Falsafi. Zendeighani shah Abbas I. V. 1-5. Tehran: Elmi, 1358/1979; P.P.Bushev. Istorya posolstv I diplomaticheskikh otnosheniy ruskogo i iranskogo gosudarstv a 1586-1612 (due to Russian archives) Moscow: Nauka, 1976.

رسیده است. تحقیقات علمی سال‌های دراز دکتر عبدالحسین نوائی هم به اهمیت این موضوع اشاره می‌کند.<sup>۱</sup> سرزمین قزاق‌ها در منابع فارسی مورد مطالعه این پژوهش «دشت قپچاق / قپچاق / قبیچاق» نامیده شده است. در دوره صفوی در دشت قپچاق چه رویدادهای تاریخی اتفاق افتاده بود؟ تقریباً در همین دوره خانات قزاق تازه جدا شده از اولوس<sup>۲</sup> ابوالخیرخان حکومت نو تأسیس بوده است و راجع به حوادث تاریخی این دوره در منابع فارسی اطلاعات زیادی را می‌شود پیدا کرد. اسامی اولین **خان‌های** خانات قزاق به عنوان پادشاه دشت قپچاق در منابع فارسی ثبت شده است. اسم برندق خان از اول تا آخر کتاب مهمان‌نامه بخارا آمده است و حتی فضل‌الله روزبهان درباره برندق شعر هم گفته است.<sup>۳</sup> اما اسم قاسم‌خان - خان بزرگ و معروف خانات قزاق - در منابع مختلف این دوره بیشتر به چشم می‌خورد. یکی از این منابع فارسی، تاریخ الفی<sup>۴</sup> است و دیگری تاریخ صفویه<sup>۵</sup> است. در این منابع می‌نویسند که قاسم‌خان پادشاه دشت قپچاق هزاران هزاران لشکر داشته و از سیاست و دیپلماسی خوبی برخوردار بوده است. درباره روابط دشت قپچاق با شیانیان نیز در منابع فارسی زیاد آمده است و معلوم می‌شود که نام قاسم‌خان در آن زمان معروف بوده است. تاریخ‌نویسی در دوره صفویه رشد پیدا کرد و از این دوره منابع فارسی متعددی به دست ما رسیده است. تاریخ عالم آرای عباسی، احسن‌التواریخ، مهمان‌نامه بخارا، تاریخ صفویه، تاریخ شاه اسماعیل، تاریخ عالم آرای صفویه، عباسنامه از مهمترین آثار این دوره است. در هر کدام از این منابع اطلاعاتی درباره خانات قزاق وجود دارد. اطلاعات موجود در منابع فارسی را می‌توان به دو دسته تقسیم‌بندی کرد:

الف. روابط سیاسی و دیپلماسی ایران و دشت قپچاق در دوره حکومت شاه اسماعیل اول؛

ب. روابط سیاسی و دیپلماسی ایران و دشت قپچاق در دوره حکومت شاه عباس دوم.

در گروه اول از منابع فارسی که تازه کشف کرده و تحقیق نموده‌ایم استفاده شد. یکی از آنها تاریخ صفویه است که در کتابخانه حاجی حسین ملک نگهداری می‌شود.<sup>۶</sup> مؤلف این نسخه خطی - اسماعیل حسینی

<sup>۱</sup> عبدالحسین نوائی. اسناد و مکاتبات در دوره شاه اسماعیل صفوی. تهران: ارغوان، ۱۳۶۸؛ عبدالحسین نوائی. اسناد و مکاتبات در دوره شاه طهماسب صفوی. تهران: ارغوان، ۱۳۶۸.

<sup>۲</sup> مملکت، سرزمین

<sup>۳</sup> فضل‌الله روزبهان. مهمان‌نامه بخارا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲.

<sup>۴</sup> فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک، محمد دانش‌پژوه، ۱۳۶۸. جلد ۴. شماره مسلسل ۴۰۷۵، تاریخ صفویه به کوشش اسماعیل حسینی مرعشی تبریزی.

<sup>۵</sup> فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک، محمد دانش‌پژوه، ۱۳۶۸. جلد ۴. تاریخ صفویه، به کوشش اسماعیل حسینی مرعشی تبریزی. شماره مسلسل ۴۰۷۵.

<sup>۶</sup> همان، شماره مسلسل ۴۰۷۵

مرعشی تبریزی است که به لقب میرملایم بیگ معروف بوده است. در شعر به لقب دعوی مشهور بوده است. تعداد ورق -۳۷۲، از اول و آخر افتادگی دارد. نسخه از چند بخش تشکیل شده است که در بخش های اول راجع به تاریخ خاندان صفویه و جد بزرگ آنها تعریف می شود. اما در بخش های آخر وقتی به جنگ های شاه اسماعیل و محمد شیبانی خان می رسد، درباره خان قزاق هم مطالب جالبی ذکر شده است. مؤلف در نوشتن این کتاب از منابع معتبری مانند: روضه الصفا، احسن التواریخ، حبیب السیر و غیره استفاده کرده است.<sup>۱</sup> در تاریخ صفویه نام خان قزاق در چند جا آمده است و مؤلف گاهی قاسم خان را پادشاه دشت قپچاق، گاهی خان قزاق نامیده است. این منابع نشان دهنده روابط و حوادث تاریخی زیادی بین ایران و خان قزاق هستند. مؤلف از شجاعت شاه اسماعیل بسیار تعریف کرده است و مهمترین بخشی که مربوط به موضوع ما است جنگ محمد شیبانی خان با شاه اسماعیل است. نام محمد شیبانی در منابع فارسی به عنوان شاه بخت یا شاهی بیگ آمده است. جنگ بین شاه اسماعیل و محمد شیبانی خان به جایی رسیده بود که محمد شیبانی خان ناچار نامه ای به قاسم خان می نویسد و از او کمک می خواهد. در این نامه محمد شیبانی خان به یکی بودن جد بزرگ خودش و قاسم خان اشاره می کند که هر دو تا از نوادگان چنگیز خان هستند. تعارف های زیادی از قاسم خان می کند و در نتیجه قاسم خان از طریق اتالیق محمد شیبانی خان که اسمش سارو اتالیق بود هشت هزار لشکر به عنوان کمک می فرستد و خودش با شش هزار لشکر به سمت تاشکند حرکت می کند. همین طور که در تاریخ صفویه اشاره شده است برای قاسم خان بیشتر از هر چیز در امان بودن الکاء ترکستان هیچ ثروتی وجود نداشته است. با همین منظور قاسم خان تمام سیاست آن روز را نشان می دهد. البته در این جنگ عبید سلطان و خود شاهی بیگ با لشکر سنگین شرکت کردند.<sup>۲</sup> زبان نسخه سنگین است و بعضی اوقات ادامه حادثه بریده می شود و بعد از چند صفحه دوباره به اصل موضوع بر می گردد. معلوم می شود که شاهی بیگ به قاسم خان وعده داده بود که در بخارا به اسم قاسم خان خطبه خوانده می شود و سکه هم می زند یعنی بالای اسم شاهی بیگ اسم قاسم خان نوشته خواهد شد. اما شاهی بیگ برای این که به وعده خود عمل نکند بهانه ای پیدا کرده است. یعنی به بهانه ای که قاسم خان باج باید پرداخت کند و پرداخته است اسم قاسم خان را روی سکه نمی زند. البته وقتی این خبر به قاسم خان می رسد خشمگین می شود و بین این دو پادشاه دعوی می شود. اما دعوی بدون هیچ نتیجه ای به پایان می رسد. اما نتیجه ای که ما از اطلاعات موجود در تاریخ صفویه می گیریم اینک: قاسم خان پادشاه دشت قپچاق در جنگی که محمد شیبانی خان علیه شاه اسماعیل اول برگزار کرده بود کمک کرده و حتی خودش هم شرکت کرده است. روابط ایران و دشت قپچاق

<sup>۱</sup> همان، شماره مسلسل ۴۰۷۵، صفحه ۱۳۲ الف

<sup>۲</sup> همان، - صفحه ۴۲۵ الف- ب

در حال جنگ بوده‌است در حالی که مرز مشترکی نداشته‌اند. علت این جنگ و انگیزه آن کاملاً روشن است. قاسم‌خان از روی هم‌بستگی قرار بود به همسایگان نزدیکش کمک کند و با این کار صلح و دوستی در منطقه حفظ کند. ترکستان بزرگ را حفظ کردن برای قاسم‌خان بسیار مهم بوده‌است. ولی از طرف دیگر متوجه می‌شویم که بی‌نظمی و اختلاف نظر بین پادشاهان ماوراءالنهر باعث شده‌است که در این جنگ شکست بخورند. سرقول زدن شاهی‌بیگ هم باعث شد دیگر اتحاد بین نمایندگان خاندان بزرگ چنگیزخان گسسته شود. در هر حال تماس ایران و دشت قپچاق که در حال جنگ بوده‌است، این ارتباط باید بررسی شود و علل این جنگ تحقیق شود.

گفتنی است که تمام رویدادهای تاریخی که در تاریخ صفویه آمده‌است یک سال **قبل از** بر تخت نشستن قاسم‌خان **رخ** داده است یعنی در سال ۱۵۱۰. در صورتی که قاسم‌خان بطور رسمی در سال ۱۵۱۱ بر تخت نشسته است. محمد شیبانی‌خان آنطوری که در منابع مختلف آمده‌است در سال ۱۵۱۰ بعد از جنگ‌های دایم در حراسان از دست شاه اسماعیل کشته شد. باید گفته شود که معلوماتی که از تاریخ صفویه نوشته شده‌است اولین بار بررسی شده‌است و قبل از این مقاله در هیچ جای این معلومات را نمی‌خوانیم. البته در کتاب «ادبیات فارسی» ج. آ. **استوری** اولین بار به تاریخ صفویه به عنوان منابع مهم دوره صفویه اشاره کرده بود.<sup>۱</sup>

دومین منبع مورد بررسی، تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل است که در این منابع نیز درباره روابط سیاسی ایران و دشت قپچاق در دوره صفویه معلومات مهمی آمده‌است. این منابع با دو عنوان **شبیبه** به هم به دست ما رسیده‌است: یکی تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل و دیگری عالم آرای صفوی است. این دو عنوان اسامی دو بخش یک نسخه بوده‌است که راجع به آن در پیشگفتار کتاب عالم آرای صفوی آقای یدالله **شکری** نوشته و ثابت کرده‌است.<sup>۲</sup> از این منابع چند نسخه‌ای در کتابخانه‌های شخصی و **عمومی** وجود دارد.<sup>۳</sup> مؤلف این نسخه معلوم نیست و تعداد ورق ۴۲۴ (در بعضی از نسخه‌ها ۴۱۲) است. از سبک و نثر مؤلف معلوم می‌شود که او از طبقه عوام شیعه بوده‌است.<sup>۴</sup> این منابع در سال ۱۶۷۵/۱۰۸۶ نوشته شده و از احسن‌التواریخ حسن بیگ روملو استفاده کرده‌است. بدین علت تاریخ صفویه به عنوان منابع معتبر فارسی بررسی **می‌شود**.<sup>۵</sup> راجع به این منابع ادوارد **براون** در کتاب تاریخ ادبیات ایران نیز اشاره کرده‌است که تاریخ شاه اسماعیل را

<sup>۱</sup> Storey, Persian literature (a bio-bibliographical survey). V.2, Moscow. 1972. – p 376.

<sup>۲</sup> یدالله شکری. عالم آراء صفوی. تهران: اطلاعات. ۱۳۵۰. صفحه ۲۲.

<sup>۳</sup> همان، صفحه ۲۲

<sup>۴</sup> همان، صفحه ۲۰

<sup>۵</sup> همان، صفحه ۲۵

خوانده و استفاده کرده است.<sup>۱</sup> همینطور اشاره کرده است که نسخه‌ای که استفاده کرده است در کتابخانه کمبریج با شماره ۲۲۰ نگهداری می‌شود. غیر از این همین نسخه را آقای راس تحقیق نموده و درباره تحقیقاتش در مجله «پادشاهی آسیا» در شماره ۲۸، سال ۱۸۹۶ مقاله چاپ کرده بود.<sup>۲</sup> آقای مینورسکی نیز از این منابع به عنوان منابع معتبر یاد کرده است.<sup>۳</sup> آقای ایرج افشار درباره این نسخه در مجله «یغما» چنین می‌نویسد: یکی از قدیم‌ترین نسخ خطی تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل نسخه موحوم آقای وحیدالملک شیبانی ملک است که در کتابخانه شخصی وی نگهداری می‌شود. در این نسخه مینیاتورهای زیبایی هست. اما بعد از فوت وی از سرنوشت این نسخه خبری نیست.<sup>۴</sup> به گفته آقای ایرج افشار در این نسخه ۲۵ مینیاتور بوده است و آقا معین نقاش این مینیاتورها **ست**.

ما برای اینکه دیگران نیز دسترسی داشته باشند از نسخه چاپی کتاب استفاده کردیم که دو تا چاپ مختلفی در دست داریم. یکی از آنها را آقای اصغر منتظر صاحب در سال ۱۹۷۱/۱۳۴۹ به عنوان عالم آرای شاه اسماعیل چاپ کرده است.<sup>۵</sup> بعد از این چاپ این کتاب در سال ۱۹۸۴/۱۳۶۳ آقای یدالله **شکری** به عنوان عالم آرای صفوی چاپ کرده است.<sup>۶</sup> هر دو پژوهشگر با نسخه‌های مختلف کار کرده‌اند. چاپ اول با تیراژ ۲۰۰۰ و چاپ دوم با تیراژ ۵۲۵ منتشر شده است و اکنون جزو کتاب‌های کمیابی محسوب می‌شود. البته راجع به این نسخه اولین اطلاعات را از کتاب **چ. ستوری** پیدا می‌کنیم.<sup>۷</sup> و معلومات خوبی را آقای منزوی در فهرست نسخ خطی فارسی خودش داده است. آقای منزوی می‌نویسد که در بخش دوم این نسخه راجع به **خانات** ترکستان نیز ذکر شده است.<sup>۸</sup>

اکنون با توجه به اطلاعات مندرج در کتاب عالم آرای شاه اسماعیل یا صفوی به بررسی روابط ایران و دشت قیچاق خواهیم پرداخت. منابع عبارت از دو بخش بزرگی است. در بخش اول درباره تاریخ خاندان صفویه و تولد خود شاه اسماعیل تعریف می‌کند. در بخش دوم درباره جنگ شاه اسماعیل با عثمانی، جنگ در عراق و هرات و حراسان بیان شده است. جالب اینجاست که در این منابع حوادث تاریخی که در تاریخ

<sup>۱</sup> همان، صفحه ۲۶

<sup>۲</sup> همان، صفحه ۲۶

<sup>۳</sup> همان، صفحه ۲۶

<sup>۴</sup> همان، صفحه ۲۵-۲۶

<sup>۵</sup> عالم آراء شاه اسماعیل. مقدمه، تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر. ۱۳۴۹.

<sup>۶</sup> عالم آراء شاه صفوی. تصحیح یدالله شکری. تهران: اطلاعات. ۱۳۶۲.

<sup>۷</sup> Storey, Persian literature (A bio-bibliographical survey). V.2, Moscow. 1972. – p 37۴

<sup>۸</sup> منزوی. فهرست نسخه های خطی فارسی. تهران: دانشگاه. جلد ۶. شماره مسلسل ۴۳۵۴.

صفویه تعریف شده بود ادامه پیدا می‌کند. یعنی حادثه‌ای که بعد از مرگ شاهی بیگ اتفاق افتاده است بیان می‌شود. برادرزاده شاهی بیگ بعد از مرگ شاهی بیگ می‌خواهد از شاه اسماعیل اول انتقام بگیرد. به همین علت دوباره از پادشاهان کل خاندان چنگیزخان کمک درخواست می‌کند. در آن زمان درباره قدرت و شوکت خان دشت قپچاق به همه جا رسیده بود. به خاطر همین عبیدالله برادرزاده شاهی بیگ بزرگان و ریش سفیدان و اتالیق خود را با در خواست کمک پیش قاسم‌خان به دشت قپچاق می‌فرستد.<sup>۱</sup> جانی بیگ سلطان - فرستاده عبیدالله خان طوری به قاسم‌خان مطلب را تعریف می‌کند که قاسم‌خان فوراً لشکر ۱۶۰ هزار را جمع می‌کند و با پسر خود ابوخیر خان و بیرام اتالیق به عبیدالله می‌فرستد. مؤلف از زبان جانی بیگ سلطان قاسم‌خان را تعریف می‌کند که چقدر شبیه جد کلانش چنگیزخان است که انگار یک دیوی بر روی تخت نشسته است. تخت قاسم‌خان طلا و نقره است و لباس او نیز در شان پادشاهی می‌باشد. چهره قاسم‌خان هم در این منابع تعریف شده است که موی سبیل او کم بود و چند تار موی از زرخندان آن رویده و سه عدد موی دراز یکی تا پیش پستان راست آمده و دیگری تا پستان چپ و موی میان که سیم است تا بذ تاف کشیده این نشانه چنگیزخان است.<sup>۲</sup> علاوه بر این مؤلف راجع به سرزمین قاسم‌خان چنین تعریف کرده است: قاسم‌خان در آن روزها در کنار رودخانه ادیل که طرف شمال دشت است زندگی می‌کرد؛ تا آنجا شش ماه راه است، قاسم‌خان مسلمان سنی و مذهبش حنفی است. همینطور که مشاهده می‌کنیم قاسم‌خان باز هم تصمیم می‌گیرد به شیانیان کمک کند و با همین قصد پسرش را با اتالیق می‌فرستد. در این جنگ شاه اسماعیل با ۳۰ هزار لشکر در مقابل ۱۶۰ هزار لشکر ابوالخیرخان پسر قاسم‌خان می‌جنگد و دشمنش را سرکوب می‌کند. ابوالخیرخان و هم بیرام اتالیق در این جنگ کشته می‌شوند و عبیدالله از میدان جنگ فرار می‌کند. سالی که این اتفاق افتاده است ۱۵۱۱-۱۵۱۲ می‌باشد. عبیدالله از طریق ریش سفیدان و بزرگان طریقت نقشبندیه که حدود ۳۰۰ نفر را جمع کرده و از طریق آنها نامه‌ای به شاه اسماعیل اول می‌فرستد و این جنگ با قرار داد صلح به پایان می‌رسد. اکنون آنچه که در این منابع آمده است باید یکی یکی بررسی کنیم تا به روابط سیاسی ایران و دشت قپچاق پی ببریم. ۱- تعداد فرزندان قاسم‌خان دقیقاً مشخص نیست. نمی‌دانیم قاسم‌خان پسری به اسم ابوالخیر داشته است یا نه. در تاریخ ما چنین آمده است که بعد از مرگ قاسم‌خان پسر بزرگ قاسم‌خان به اسم ماماش بر تخت پدر نشسته است. بعد از او طاهر سلطان بر تخت نشست که لیاقت تخت خانات قزاق را نداشته است. اما بعد از چندین سال پسر دیگر قاسم‌خان با اسم حق نظرخان بر تخت پدر می‌نشیند و پادشاهی حق نظرخان در تاریخ قزاقستان از جایگاه مهمی برخوردار است.

<sup>۱</sup>عالم آراء صفوی. تصحیح یدالله شکری. تهران: اطلاعات. ۱۳۶۲. صفحه ۴۸۳-۴۸۴.

<sup>۲</sup>همان، صفحه ۴۳۱

به خاطر این ابوالخیرخان را که نامش درعالم آرای صفوی آمده است باید قبول کنیم یا نه؟ ۲- پسر قاسم خان با ۱۶۰ هزار لشکر چطور از لشکر ۳۰ هزار شاه اسماعیل شکست خورده است، آیا این امکان پذیر است؟ ۳- بعد از مرگ بیرام اتالیق و پسرش عکس العمل قاسم خان معلوم نیست. جواب دادن به این سه بلکه بیشتر از این سؤالات کار آسانی نیست. اما ما سعی می‌کنیم جواب بدهیم. به نظر ما ابوالخیرخان امکانش زیاد است که در تاریخ بوده باشد. زیرا درباره فرزندان خانان قزاق معلومات ما کامل نیست. اما تعداد لشکر پسر قاسم خان در مقابل لشکر شاه اسماعیل را مؤلف بزرگش کرده است. باید در نظر داشته باشیم که هدف اصلی مؤلف تعریف از شاه اسماعیل است نه از پادشاه دشت قپچاق است. به وجود این بعضی اوقات مؤلف آنقدر از قاسم خان و دیگران تعریف کرده است که انگار خودش به ملاقاتش رفته است. به نظر می‌رسد که گاهی او هدف اصلی خود را فراموش می‌کرد و با علاقه تمام از خان قزاق بیان می‌کرد. البته گفتنی است که مؤلف در مورد جنگ شاه اسماعیل و ابوالخیرخان شعر ۸ بیتی هم گفته است و در این شعر لشکر دشت قپچاق را به گرگ و سگ و خوک تشبیه کرده است.<sup>۱</sup> اما اگر درباره جنگی که در این منابع آمده است برگردیم، باید اشاره کنیم که آن زمان - زمان پر از مشکلاتی بوده است و هر کدام از پادشاهان آن دوره تلاش کرده‌اند سرزمین خود را حفظ کنند. قاسم خان هم برای حفظ الکاء ترکستان بزرگ یعنی باقی مانده اولوس چنگیزخان بسیار تلاش کرده است و سهم خود را داشته است. مستقیماً با شاه ایران جنگی نداشته ولیکن خواسته ناخواسته به جنگ علیه ایران کشانده شده است. یکی از علل بر شکست شدن لشکر ابوالخیرخان پسر قاسم خان، اختلاف نظر داخلی است که همیشه با لشکر شیانیان داشته اند. یعنی در مسائلی جنگ به تفاهم رسیدن کار سختی بوده است. یکی از علل دیگرش مسائل جغرافیای رود جیخون و منطقه حراسان بوده است. معمولاً لشکر دشت قپچاق در جاهای وسیع می‌جنگیدند که در جای نا شناس جنگیدن همیشه پر از خطر بوده است. جالب توجه است که در همان زمان چهره سیاسی قاسم خان مانند چهره‌های سایر حکمرانان صفت افسانه گونه‌ای پیدا کرده است. به طور خلاصه روابط سیاسی بین پادشاهان ایران و دشت قپچاق در زمان شاه اسماعیل اول را مشاهده می‌کنیم که گرچه در حال جنگ بوده‌اند این جنگ از چاره جوئی بوده و دائمی نبوده است.

در بخش دوم روابط سیاسی و بیشتر دیپلماسی شاه عباس دوم با توکل خان قزاق را بررسی می‌کنیم. از دوره حکومت شاه عباس دوم منابع ای زیادی بدست ما رسیده است که یکی از آنها عباس‌نامه محمدطاهر وحید قزوینی است. در عباسنامه از سال ۱۰۷۲/۱۶۶۱-۱۶۶۲ یک اخبار کوتاهی آمده است که عنوان آن «آمدن

<sup>۱</sup> همان، صفحه ۴۴۱

ایلچی پادشاه قزاق» است.<sup>۱</sup> درباره آمدن ایلچی پادشاه قزاق محمدطاهر وحید قزوینی چنین نوشته است: «چون آستان گرد و نشان ملجاء جهانیان و مطاف سلاطین ذی‌شان است پادشاه والا جاه قزاق که به سبب کثرت موانع و تزام عوایق هرگز رسم نبوده که از ولات آن حدود کس به دربار پادشاهان عظیم‌الشان ایران آید. در این سال نامه مشتمل بر اظهار بندگی مصحوب یکی از **معتمدین** خود بدرگاه والا فرستاده طالب بندگی گردیده بود و چنانچه رسم عنایت عام اعلی حضرت ظل‌الهی است مشارالیه را مشمول عنایات فرموده رخصت ارزانی داشتند.» معلوم می‌شود که خان قزاق ایلچی به دربار شاه عباس دوم فرستاده است. اما اخبار آنقدر کوتاه است که چیزی از آن نمی‌شود بیرون کشید. اما **مت** (ما؟) تلاش کردیم چیزی پیدا کنیم.

در سال ۱۶۶۱/۱۰۷۲-۱۶۶۲ در تخت خانان قزاق به نظر مورخین بولات (فولاد) خان بوده و بعضی‌ها معتقدند که طاغیم‌خان بوده‌است. اما درباره اینکه خان قزاق ایلچی به دربار شاه ایران فرستاده یا نه در تاریخ زفافستان چیزی نیامده‌است. به خاطر این ما تصمیم گرفته‌ایم منشآت و مراسلات و مجموعه مکاتیب دوره صفویه را مطالعه کنیم و مطالعه کرده‌ایم. دنبال نامه‌نویسی و ایلچی‌گری خان قزاق و یا مکاتبات شاه ایران با خان قزاق چندین منشآت و مراسلات، مجموعه جنگی را در کتابخانه‌های مانند مرکزی، ملی، مجلس، ملک و مرعشی جستجو کرده‌ایم. بالاخره در کتابخانه مجلس در نسخ خطی به نام «مجموعه مکاتیب دوره صفویه» معلوماتی که دنبالش بوده‌ایم پیدا کردیم.<sup>۲</sup> در این نسخ خطی رونویس جواب نامه عباس شاه دوم به توکل خان قزاق، به خان اوروس، خان قلماق، به عبدالعزیزخان، یلنگتوش بهادور (فرمانبردار قزاق که حاکم شهر سمرقند بوده‌است ۱۶۱۲-۱۶۵۶) و نامه‌های دیگری را مشاهده می‌کنیم. رونویس نامه‌های شاه عباس دوم معلومات بسیار خوب و نایابی را بدست می‌دهد. در جواب نامه توکل خان شاه عباس می‌نویسد که دوستی بین ما ادامه پیدا می‌کند و اخلاص نامه شما دریافت شد و از طریق ایلچی از شهر اصفهان در سال ۱۰۷۲ فرستاده شده‌است. در ابتداء شاه عباس به توکل خان چنین مراجع کرده‌است: توکل ابن جهانگیر والی قزاق و در شروع نامه خود بعد از عرض ادب تعارفاتی نوشته که توکل خان از اولاد چنگیزخان است. همچنین تعارفاتی را در نامه‌های عباس شاه دوم به عبدالعزیزخان، عبدالله‌خان و عبدالمومن‌خان نیز مشاهده می‌کنیم. همینطور که ملاحظه می‌کنیم این رسمی در مکاتبات دیپلماسی دوره صفویه بوده‌است که به جد کلانش اهمیت بدهند. اما توکل خان قزاق در سال ۱۶۶۱/۱۰۷۲-۱۶۶۲ هنوز بر تخت ننشسته بود. به خاطر این رونویس یک نامه دیپلماسی بین خان قزاق و شاه ایران ما را وادار می‌کند به مسائل مختلف آن دوره

<sup>۱</sup> محمدطاهر وحیدقزوینی. عباس نامه. تصحیح ابراهیم دهقان. اراک: کتاب فروشی داودی اراک. ۱۳۲۹. صفحه ۳۱۳.

<sup>۲</sup> فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس. جلد ۴. شماره مسلسل ۲۰۵۵.



بپردازیم. یعنی ما حتماً موضوع مکاتبات و مراسلات را دنبال کنیم. قبل از به پایان رساندن مقاله خود باید درباره هر چیزی که مطرح کرده‌ایم یک نتیجه‌ای بگیریم و جمع‌بندی کنیم.

### جمع‌بندی

در این مقاله به بررسی شاه اسماعیل اول با دشت قپچاق پرداختیم در این زمینه به منابع بسیار با ارزشی دست یافتیم که از آن جمله می‌توان به چند نسخه خطی فارسی اشاره کرد که قبلاً مورد تحقیق قرار نگرفته‌است. مطالبی که در این منابع فارسی گفته شده دلالت بر این موضوع دارد که پادشاهان ایران با خانات دشت قپچاق در دوره صفویه روابط سیاسی و دیپلماسی داشته‌اند. معلوم می‌شود که در تماس بوده‌اند. مطالعه بیشتر منشآت و مراسلات بی‌تردید اطلاعات بیشتری برای ما مهیا خواهد کرد و این کار باید به طور مشترک انجام شود تا نتایج خوبی به دست بیاورید. البته در این زمینه باید به کارهای بسیار با ارزش آقای عبدالحسین نوائی و نصرالله فلسفی اشاره کرد.<sup>۱</sup>

### منابع

دانش‌پژوه. محمد. ۱۳۶۸. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک. جلد ۴. تاریخ صفویه، به کوشش اسماعیل حسینی مرعشی تبریزی. شماره مسلسل ۴۰۷۵.

همان، صفحه ۱۳۲ الف.

همان، صفحه ۴۲۵ الف-ب.

دوغلان، میرزا محمدحیدر. ۱۳۸۳. تاریخ رشیدی. ترجمه و تصحیح عباسقلی غفاری فرد. تهران: میراث مکتوب. صفحه ۱۰۸-۱۰۹.

روزبهان، فضل‌الله. ۱۳۴۲. مهمان‌نامه بخارا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

شکری، یدالله (مصحح). ۱۳۶۲. عالم آراء صفوی. تهران: اطلاعات. صفحه ۲۲.

همان، صفحه ۲۰.

همان، صفحه ۲۵-۲۶.

همان، صفحه ۴۸۳-۴۸۴.

---

<sup>۱</sup> عبدالحسین نوائی. اسناد و مکاتبات دوره شاه اسماعیل صفوی. تهران: ارغوان. ۱۳۶۸؛ عبدالحسین نوائی. اسناد و مکاتبات دوره شاه طهماسب صفوی. تهران: ارغوان. ۱۳۶۸؛ نصرالله فلسفی. زندگانی شاه عباس یکم. جلد ۱-۵. تهران: بنگاه ترجمه و نشر. ۱۳۶۸.

همان، صفحه ۴۳۱.

همان، صفحه ۴۴۱.

عالم آراء شاه اسماعیل. مقدمه، تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر. ۱۳۴۹.

عالم آراء صفوی. تصحیح یدالله شکری. تهران: اطلاعات. ۱۳۶۲.

فلسفی، نصرالله. ۱۳۶۸. زندگانی شاه عباس یکم. جلد ۱-۵. تهران: بنگاه ترجمه و نشر.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس. جلد ۴. شماره مسلسل ۲۰۵۵.

منزوی. فهرست نسخه‌های خطی فارسی. تهران: دانشگاه. جلد ۶. شماره مسلسل ۴۳۵۴.

نوایی، عبدالحسین. ۱۳۶۸. اسناد و مکاتبات دوره شاه طهماسب صفوی. تهران: ارغوان.

نوایی، عبدالحسین. ۱۳۶۸. اسناد و مکاتبات دوره شاه اسماعیل صفوی. تهران: ارغوان.

وحیدقزوینی، محمدطاهر. ۱۳۲۹. عباس‌نامه. تصحیح ابراهیم دهقان. اراک: کتاب‌فروشی داودی اراک.

صفحه ۳۱۳.

A. Farzalyev, R. Mamedova. Sefevidy i velikye Mogholi v musulmanskoj diplomatike. SPb. filologichesky fakultet SPbGU. 2004; A chronicle of the early Safavids being the Ahsan at-Taqarikh of Hasan bek Rumlu/ Vol I /Pers. Text, ed. By S. N. Seddon. Baroda, 1931; Vol II / Engl. Transl. by S. N. Seddon. Baroda, 1934; Svedenya Hasana Rumlu o Gruzy/ Pers. text with geogien translation by V. S. Puturidze, comments by R. K. Kiknadze. Tbilisi, 1966; Abseitova M. X. , Baranova Yu. G. Pismennye istochniki poi story I culture Kazakhstan i Tchenralnoy Asiy v XIII-XVIII vv. (bibliographical survey) Almaty. Daik-Press. 2001; N. Falsafi. Zendeghani shah Abbas I. V. 1-5. Tehran: Elmi, 1358/1979; P. P. Bushev. Istorya posolstv I diplomaticheskikh otnosheniy ruskogo i iranskogo gosudarstv a 1586-1612 (due to Russian archives) Moscow: Nauka, 1976.

Storey, Persian literature (A bio-bibliographical survey). V. 2, Moscow. 1972. p 376.

Storey, Persian literature (A bio-bibliographical survey). V. 2, Moscow. 1972. p 374.

## جغرافیای تاریخی شهرهای اسفیجاب و طراز: نقطه عزیمتی برای تعامل فرهنگی ایران و قزاقستان

عباس بصیری<sup>۱</sup>

شهرهای اسفیجاب و طراز از جمله شهرهایی هستند که در گذشته در مقاطع مختلف تاریخی به عنوان بخشی از ایران در ماوراءالنهر (فرارود) قرار داشتند، ولی اکنون در بخش جنوبی کشور قزاقستان واقع شده‌اند. بر این اساس جایگاه تاریخی و ویژگی‌های آنها برای پیونددهی به کشورهای ایران و قزاقستان حایز اهمیت است از این رو مسأله اصلی این پژوهش تلاش در جهت روشن کردن جغرافیای تاریخی این شهرها با توجه به پیشینه تاریخی آنهاست. با توجه به اینکه امروزه حوزه عام فرهنگ بستر مناسبی برای نزدیکی فرهنگ‌های مختلف است می‌توان با رویکردی تاریخی و با کنکاش در عناصر موجود در این شهرها زمینه‌های ارتباط و قرابت بیشتر ایران و قزاقستان را فراهم ساخت. متناظر با این مسأله تحقیق جای پرسش است که به لحاظ جغرافیای تاریخی شهرهای مذکور چه جایگاهی داشته‌اند؟ ویژگی‌های مکانی و جغرافیایی و فرهنگی این شهرها چه بوده‌است؟ با توجه به مسأله پژوهش، کوشش این تحقیق بر آن است تا با رویکردی توصیفی و با استفاده از منابع جغرافیایی- تاریخی زمینه را برای آشنایی بیشتر با جغرافیا و تاریخ این شهرها فراهم سازد. آنچه که می‌توان از دستاوردهای این پژوهش به شمار آورد تأکید منابع بر

---

<sup>۱</sup> کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه تهران basiriabbass@yahoo.com

ماوراءالنهری بودن این شهرها، جایگاه ارتباطی این شهرها در این منطقه، اهمیت اقتصادی آنها و همزیستی ترکان و مسلمین در تاریخ این بلاد است.

**کلید واژه‌ها:** اسفیجاب، طراز، خراسان، ماوراءالنهر، ایران و قزاقستان

## مقدمه

تاریخ و جغرافیا در دو ساحت زمان و مکان دارای تأثیر و تأثر متقابل اند و می‌توان آنها را در کنار هم مقوم فرهنگ و تمدن دانست. هر فرهنگ و تمدنی به ناچار باید در زمان و مکان مشخص شکل یابد. پر واضح است که برای شناخت بستر و گذشته این دو کلان‌ساخته بشر (فرهنگ و تمدن) باید به سراغ تاریخ و جغرافیا رفت تا از منظر این دو مادر وقایع و حوادث، آنچه خواستنی است را یافت. از این جهت می‌توان این گونه برداشت کرد که شناسایی و معرفت بر فرآیند تمدن‌سازی و فرهنگ‌سازی بدون شک نیازمند نگاه به تاریخ و جغرافیاست. این پژوهش در پی آن نیست که با یک نگاه کلان و تعمیم‌دهنده به شناسایی و کاوش در شهرهای **اسپیجاب** و **طراز** به عنوان نمونه‌ای از شهرهای ماوراءالنهر بپردازد بلکه سعی دارد تا با تکیه بر منابع جغرافیایی تأثیرگذاری فرهنگ و تمدن ایران و یا وابستگی فرهنگی این شهرها به ایران را نشان دهد. ضمن اینکه تأکید بر قرار گرفتن این دو شهر در منطقه ماوراءالنهر را نیز دنبال می‌کند. فرارود (ماوراءالنهر) دارای تاریخی است بس دراز که برداشتن عناصر ایرانی از آن به مثابه کندن پاره‌ای از تن و پیکره تاریخی این سرزمین دیرپا است. از این رو مقصد بر آن قرار گرفت تا عزیمتی به گذشته شود تا از لابلای متون، به حد وسع و طاق این بحث، داده‌هایی بیرون کشیده شود تا نخست قرار داشتن این شهرها را در ماوراءالنهر به معنای تاریخی و قدیم آن نشان دهد پیش از آنکه بتوان به آن نام **ترکستان** نهاد. هر چند با گذشت زمان حضور جم غفیر ترکان در این پهنه وسیع به حدی رسید که دیگر به واقع نام ترکستان بر این عرصه مسمی‌یافت؛ ولی نباید به تاریخ و به تبع آن جغرافیای تاریخی این منطقه با دیده اغماض نگریست و فراموشی و خلأ زمانی را جانشین تاریخ کرد؛ زیرا این کار به منزله دوری فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در طول قرن‌ها و هزاره‌ها است. در مقابل می‌توان با کنار هم قرار دادن این تکه‌های به ظاهر جدا از هم با عناصر مشترک یا متمایز در یک جغرافیای مشخص در بستر زمان به سوی فرهنگی چند پاره رهنمون شد؛ به طوری که می‌توان با این نگرش و رویکرد ضمن تشخیص وجوه ممیزه هر بخش از تاریخ در یک جغرافیای خاص به مشترکات همچنان پایدار، پای فشرد تا تعامل جانشین تضاد و تقابل شود. لذا این پژوهش در پی دور ساختن فضای تعامل نیست و فقط ناظر بر نگاهی است که در آن با توجه به عناصری که می‌توان آنها را ایرانی تشخیص داد به جغرافیای تاریخی شهرهای **اسپیجاب** و **طراز** نظری افکند شهرهایی که اکنون در جغرافیای کشور قزاقستان تعریف شده‌اند و بر مردم این

کشور نیز به طریق اولی واجب و بایسته است تا با تاریخ و جغرافیای تاریخی نقطه به نقطه سرزمین خود آشنا شوند. در این رویکرد دو سویه محققین هر دو سو با توجه به نگاه خویش و داده‌های مشترک زمینه لازم را برای تعامل هر چه بیشتر فراهم سازند.

تأکید مستمر بر نام و نشان تاریخی مناطق مختلف جغرافیایی وظیفه کسانی است که به تاریخ نگاهی دقیق دارند. بنابراین می‌توان با رویکرد تاریخی و جغرافیای تاریخی مناطق را بیش از پیش و با سابقه تاریخی خود شناخت. مع‌الوصف با نظر به تاریخ و جغرافیای خراسان بزرگ و ماوراءالنهر نیاز به این امر محسوس است که برای بازشناسی و یا شناخت دقیق تر و تدقیق بیشتر بر روی مناطق و جغرافیای این سرزمین‌ها باید از تحقیقاتی که سالیان سال است که از نگارش آنها گذشته است برجهید و راه و نگاهی نو را عرضه داشت. این پژوهش با تفکیک موضوع، به دو شهر از جغرافیای ماوراءالنهر یعنی طراز و اسفیجاب نظر دارد که اکنون در جغرافیای کشور قزاقستان واقع شده‌اند و در صدد است تا به توصیف جغرافیای تاریخی این شهرها بپردازد. همچنین در صدد بیان تلویحی این نکته است که مرزهای جدید جغرافیایی نبایست باعث شود که کشورها محدود به شناخت جغرافیای کنونی خود باشند بلکه رویکرد جغرافیای تاریخی این اجازه را به پژوهشگران این حوزه می‌دهد تا با دیده بستن بر مرزها و تحدید حدود امروزی و با رویکرد فرآیندی و تاریخی به جغرافیا بنگرند و هر که بنا بر ذائقه و توان خویش برای شناخت و درک بهتر موقعیت‌های پیشین تلاش کند. نگرش دوسویه (بومی و غیر بومی) به جغرافیا را می‌توان نوعی تعامل و رویکرد میان فرهنگی به شمار آورد که در تحقیقات دوسویه و یا چند سویه امکان نزدیکی بیشتر را به پژوهشگران کشورهای مختلف می‌دهد تا با گفتگو و طرح موضوعات حول دیدگاه‌های ولو متفاوت اجازه طرح سخن را به یکدیگر بدهند. باشد که از خلالش بهر و ثمر برآید.

### بحثی در باب ماوراءالنهر

نام قدیم آن پَرَدَری بوده‌است که میان رودخانه‌های وهروت (بهرود) (=جیحون، آمودریا) و گل زریون (سیحون، سیردریا) قرارداد که پس از اسلام اعراب در نیمه نخست قرن اول هجری به سرزمین‌های واقع در شمال جیحون ماوراءالنهر گفتند (فروزانی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۲-۱۸۴).

صاحب حدودالعالم چنین وصف کند ماوراءالنهر را که:

«ناحیتیست کی حدود مشرق وی حدود تبتست، و جنوب وی خراسان و حدود خراسان و مغرب وی غوز است و حدود خلخ و شمالش هم حدود خلخ است و این ناحیتیست عظیم و آبادان و بسیار نعمت و دَرِ ترکستان...» (حدودالعالم، ۱۳۶۲ش، ص ۱۰۵).

از گزارش کاملاً مشهود است که ماوراءالنهر و ترکستان همسایه بوده‌اند و نه یک مکان واحد چیزی که بعدها به اشتباه یکسان فرض شده‌است.

حال جای تأمل است که چرا در رویکرد برخی از پژوهشگران به صورت شایان به نام تاریخی این مناطق کمتر نظر شده‌است. به عنوان مثال آیا کاربرد واژه **ترکستان** برای این گستره وسیع از سرزمین‌های اسلامی، که در تاریخ با عنوان ماوراءالنهر و خراسان بزرگ از آنها یاد شده‌است کاربردی درست است؟ و آیا برای همه زمانها این واژه را می‌توان به کار برد؟ به طریق اولی کاربرد اصطلاح آسیای مرکزی یا میانه را نیز بایست با تردید نگاه کرد. به کار بردن اصطلاح نارسای آسیای مرکزی برای بخشی که در تاریخ نام‌هایی تاریخی داشته‌است تا چه حد از منظر اندیشه‌های بی‌غرض پذیرفتنی است. لذا باید پیش از ورود به بحث به این نکته‌ی گفتنی اشاره کرد که صد البته درباره خراسان، ماوراءالنهر، ترکستان (ترکستان اسلامی و ترکستان شرقی) و حد و حدود آنها اختلاف نظرهای اساسی وجود دارد ولی در این میان کسی راه بر طریق صواب برده است که با رجوع به منابع تاریخی و جغرافیایی قدیم به درست‌ترین دریافت رسیده‌است.

به عنوان مثال در شاهنامه حکیم فردوسی تقابل ایران و توران در دوره کیانیان برجسته و نمایان است؛ ولی تقابل همه جا به مثابه جدایی و تفکیک را نیست و نباید به اشتباه توران را معادل ترکستان دانست. کلمه توران در اوستا آمده‌است و گفته می‌شود تورانیان شاخه‌ای از قوم آریایی با فرهنگی نازل‌تر بوده‌اند. میان دو قوم آریان و توران دشمنی وجود داشته‌است. هنگامی که در سده ششم میلادی ترکستان به زیر سلطه ترکان درآمد این دو واژه با یکدیگر در آمیختند و نام توران بر ترک‌ها اطلاق شد. حال آن‌که از آغاز این نام ربطی به ترکان نداشته‌است (بارتولد، ۱۳۷۵، ص: ۱۱).

بدین ترتیب نمی‌توان با وجود جای‌گیر شدن یک قوم در مکانی که نامی تاریخی دارد به راحتی از نام تاریخی آن صرف نظر کرد. اصطخری گوید: «آنچه در میانه این اقلیم تا اسپبجاب است تمامت از حساب این دیار است و در این مسافت اتراک اقامت دارند» (اصطخری، ۱۳۷۳ش، ص ۳۱۲). بدین معنا که با وجود زیست ترکان در این منطقه همچنان بایست این منطقه را ماوراءالنهر خواند.

در بحث از تفاوت ترکستان به معنای قدیم آن، گزارش یاقوت حموی نیز می‌تواند راه‌گشا باشد؛ زیرا مختصات متفاوت آن با سرزمین مجاورش یعنی ماوراءالنهر متفاوت است. گزارش وی با آنچه متقدم وی ابن‌الفقیه نیز گفته است نزدیکی زیادی دارد؛ البته نمی‌توان از تأثیر دو سویه‌ی دو سرزمین هم‌جوار نیز غافل بود. یاقوت حموی این‌گونه گوید:

«گسترده‌ترین سرزمین ترک، سرزمین «تغزغز» است که مرزی به چین و تبت و خزج و کیماک و غزه و جفر و بجناک و بدکش و اذکس و خفشاق و خرخیز دارد. مرز ایشان در سوی مسلمانان، فاراب است. گویند شهرهای

به نام آنان شانزده شهر است. سرزمین تغزغز در ترکستان مانند صحرا مردمی بیابانگرد، کوچگر و چادرنشین دارد ولی «بدکشیان» شهرها و دیه‌ها دارند.

یکی از پادشاهان ترک، کیماک است که کمتر از دو هزار نفر دارد که بادیه نشین‌اند و با کشاورزی روزگار می‌گذرانند.

تمیم پسر بحر مطّوعی گفته است که سرزمین ایشان سردسیر است و تنها شش ماه از سال می‌توان به آنجا شد. او می‌گوید با بریدی که خاقان تغزغزی برای او فرستاد به آن کشور رفت. و می‌گوید در این سفر هر شبانه روز سه مرحله را با تندی می‌پیمودم و بیست روز صحراها را که در آنها چشمه و چمن بسیار بود و هیچ دیه و شهری جز چادرهای راهداران در آنجا یافت نمی‌شد طی نمودم. و آذوقه بیست روز را با خود برداشته بودم. پس از آن بیست روز دیگر در روستاهای پیوسته و ساختمانهای بسیار گذشت که مردم آن آتش پرست به مذهب مغان، و زندیقان به مذهب مانی بودند. و پس از آن روزها به پایتخت پادشاه رسید که می‌گوید: شهری بارودار، بزرگ و در پیرامون آن روستاهای آباد و دیه‌های پیوسته بود و دوازده دروازه آهنین بسیار بزرگ داشت. او می‌گوید: آنجا پرجمعیت بود و بازارهای پر از بازرگانان داشت و بیشتر مردمشان از همان زندیقان بودند. او می‌گوید: پس از آن تا کشور چین سیصد فرسنگ راه است و به گمانم بیش از آن باشد. او می‌گوید: کشور ترکان در دست راست کشور تغزغز می‌باشد و در این فاصله کسی نیست و دست چپ تغزغز، کیماک و پیش روی آن کشور چین است. او می‌گوید: پیش از رسیدن به پایتخت، چادر زرین پادشاه را دیدم و در کنار قصر او نهصد مرد بودند. در میان مردم خاور زمین معروف است که ترکان سنگی دارند که هر وقت بخواهند با آن باران و برف می‌بارد» (یاقوت حموی، ۱۳۸۰ش، ج ۱، صص ۷۲۳ و ۷۲۴، ابن‌الفقیه، ۱۴۱۶ق، ص ۶۳۷).

از آنجا که بحث اصلی ناظر بر شهرهای اسپبجاب و طراز است به همین مقدار از تأکید بر جغرافیای ماوراءالنهر بسنده می‌شود و نوبت به بحث اصلی داده می‌شود.

### جغرافیای تاریخی اسفیجاب و طراز

جغرافیای اکنون این منطقه به قرار زیر است:

در عرض جغرافیایی ۴۲ درجه و ۱۸ دقیقه شمالی و طول جغرافیایی ۶۹ درجه و ۴۶ دقیقه شرقی شهری به نام اسپبجاب واقع شده است که اکنون در جنوب کشور قزاقستان واقع است. اسپبجاب با نام‌های مختلف اسپبجاب، اسپبجاب، اسپبجاب، اسپبجاب، اسفیجاب، سیرام، سپنجاب، سببجاب در متون ضبط شده است و باید این را نیز افزود که بنابر قول برهان قاطع این شهر را «شبران» گویند و سیرام حالیه است (دزفولیان، ۱۳۸۷، ص ۷۹۲).

در نزدیکی طول و عرض جغرافیایی یاد شده منطقه دیگری در این محدوده واقع شده است که دیرزمانی به عنوان یکی از شهرهای با اهمیت حدودِ ثغر اسلام معرفی می شده است که زیبارویانش شهره آفاق بودند. آن شهری است که در عرض جغرافیایی ۴۲ درجه و ۵۴ دقیقه شمالی و طول جغرافیایی ۷۱ درجه و ۲۲ دقیقه شرقی قرار داشته است. نامش طراز با فتح یا کسر اول بوده که جزئی از ترکستان شرقی (کاشغرستان) بوده است. به آن زمانی تالاس نیز گفته می شد. رودی به همین نام (تالاس) در کنار آن واقع است که در نزدیک شهر کنونی اولیا آتا در جمهوری قزاقستان جریان دارد. امروز دیگر از آن شهر اثری باقی نمانده است. نکته‌ی مشهور که خاص و عام از آن با خبرند حضور نام این شهر در ادبیات فارسی است. نام و نشان و زیبا رویانش زینت بخش آثار منظوم و منثور پارسی بوده اند (پیشین، ص ۹۵۸-۹۶۰).

### جغرافیای شهرها در تاریخ

در اعلاق النفیسه در قسمتی که از شهرهای اقلیم هفت گانه یاد می کند طراز و اسفیجاب را از جمله شهرهای اقلیم پنجم برشمرده شده است (ابن رسته، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۱۳).

قدامه بن جعفر شهر طراز را در کرانه رودی معرفی می کند و به آبادی این شهر اشاره دارد و فاصله آن از همسایه اش جویگت دو فرسخ و تا نوسجان پایین سه فرسخ است و اینکه این سه شهر در مسیر شهر شاش (چاچ=تاشکند کنونی) قرار داشتند و اسبیجاب پیش تر و نزدیکتر به شاش مابین غرگرد و شاراب به فواصل پنج و چهار فرسخ واقع بوده است (قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰ ش، ص ۴۶-۴۹).

ابن خردادبه نیز از این دو شهر در راه اصلی شاش یاد کرده است و فاصله اسبیجاب تا شاش را ۱۳ فرسخ گفته و در مسیر مابین این دو شهر از مناطق معدن نقره، ایلاق، بلانکنک، باب الحدید، کبال و غرگرد یاد کرده است. به تبع آن طراز نیز از شهرهای همین مسیر شاش و ترکستان محسوب می شود (ابن خردادبه، ۱۳۷۱ ش، ص ۲۸) مع الوصف بایست گفت که در گذشته و ناظر بر تقسیم بندی اقلیمی این دو شهر در ماوراءالنهر قرار داشته و پس از اقلیم وسط (چهارم) که بخش اصلی سرزمین ایران را تشکیل می داد در اقلیم پنجم قرار داشته اند و اشاره به آنها در مسیر شاش (چاچ) که از شهرهای مهم این منطقه جغرافیایی است بیان گر اهمیت این شهرهاست.

صاحب حدود العالم درباره اسبیجاب چنین گوید

«اسبیجاب، ناحیتیست بر سرحد میان مسلمانان و کافران، جایی بزرگست و آبادان بر سرحد ترکستانست، و هر چیزی کی از همه ترکستان خیزد، آنجا افتد و اندر وی شهرها و ناحیتها و روستاها بسیارست، و از وی نمد خیزد و گوسپند، و قصبه این ناحیت شهریست کی اسبیجاب



خوانند. شهری بزرگست و با نعمت بسیار و جای سلطان است و با خواسته بسیارست و معدن

بازرگانان همه جهانست». (حدودالعالم، ۱۳۶۲ش، ص ۱۱۷)

مؤلف مجهول حدود العالم در قسمتی که به شهرهای ماوراءالنهر اشاره دارد از شهر طراز نیز در کنار شیلجی، مکانکت، فرونکت، مرکی، نویکت به عنوان شهرک‌هایی یاد می‌کند که در آنها مسلمانان و ترکان ساکن‌اند و جای بازرگانان است (پیشین، ص ۱۱۸).

به خوبی از جمع میان مشترکات این دو قول برمی‌آید که جایگاه میان‌راهی این دو شهر در منطقه ماوراءالنهر در رونق تجارت در این دو شهر موثر افتاده است و نکته جالب همزیستی مسلمانان و ترکان (احتمالاً ترکان غیرمسلمان) در این شهرهاست که شاید همین خصلت تجاری است که موجبات این همنشینی و همزیستی مسالمت‌آمیز را فراهم آورده است. گزارش از این دو شهر در تقسیم‌بندی ماوراءالنهر آمده‌است؛ ولی اثری نیز وجود دارد که طراز را شهری از ترکستان دانسته‌اند. اسدی طوسی را در لغت فرس (البته کتب ادبی و لغوی شاید چندان نباید در زمینه تاریخی مورد اعتنا قرار گیرند ولی شاید خالی از نکته نباشد) اصرار است که طراز شهری در ترکستان است و از رودکی

شاهد مثال آوردکه:

ایا نگار طراز از بتان ترکستان

نیامد ایدر چون تو بت از بهار طراز

(اسدی طوسی، ۱۳۶۵ش، ص ۱۱۸)

قزوینی در آثارالبلاد و اخبارالعباد شهر طراز را چنین معرفی می‌کند: شهری است که در اقصی بلاد شاش در نزدیکی ترکستان واقع شده‌است و آن سرحد بلاد اسلامی است از این بابت که پس از آن سرزمین خرلخیه قرار دارد و طراز خاکی پاک، آبی خوشگوار و هوایی دلکش دارد و خیرات آن کثیر است. به بهشت شبیه است از آن رو که اهالی آن اعم از مردان و زنان در غایت زیبایی چهره هستند چنانکه ضرب‌المثل شده‌اند. ابوالحسن بن زید بیهقی چنین سروده است:

ظبی أباح دمی و أسهر ناظری

من نسل ترک من ظباء طراز

للحسن دیباج علی وجناته

و عذاره المسکی مثل طراز

مع طوق قمری و نغمه بلبل

و جمال طاووس و همۀ باز

(قزوینی، ۱۹۹۸م، ص: ۵۴۴)

اصطخری در ممالک و مسالک خویش به جدای بودن دیار ترکان از دیگر اقالیم اشاره می‌کند و گوید آنچه میان خزر و کیماک و خرلخیه و بلغار قرار دارد همه جزو دیار غزیه اند و آنچه در میان جرجان و پاراب و اسپیجاب است از حدود دارالاسلام است و در جای دیگر تصریح دارد که: «پاریاب و اسپیجاب تا طراز و ایلاق تا شاش تمامت از حساب و صدد ماوراءالنهر می‌گیرند، جهت آنکه در میانه رود و خشاب<sup>۱</sup> و جریاب موضوع‌اند» (اصطخری، ۱۳۷۳، صص ۱۲ و ۱۱، ص ۳۱۷).

از آنجا که این شهرها در تقسیم‌بندی مقدسی در احسن التقسامیم در اقلیم مشرق قرار دارند چندان زاید به نظر نمی‌رسد اگر که نوع نگاه مقدسی به این منطقه را انعکاس داد. به لحاظ تاریخی نیز این گزارش ارزشمند است؛ زیرا مربوط به روز و روزگار تفوق عنصر ایرانی در این منطقه در برهه‌ای از دوران اسلامی یعنی دوران آل سامان است.

مقدسی در توضیحی اقلیم مشرق را که شهرهای مورد بحث در آن واقع شده‌است چنین معرفی می‌کند: «مهمترین آن سرزمین‌ها است، بیش از همه جا دانشمند دارد، جای نیکوکاری و مرکز دانش و پایگاه اسلام و دژ استوار آن است. شاه آنجا سرآمد شاهان و سربازانش بهترین سربازان‌اند. مردمی نیرومند، صاحب رای نامدار، ثروتمند، سواردار، کشورگشا و پیروزمند دارد. چنانکه به عمر نوشته شده بود: ایشان مردمی هستند پوشاکشان آهنین، خوراکشان گوشت خشکانیده، آشامیدنشان آب یخ است. روستاهای معتبر، دیه‌های گرانبه با درختان سر در هم کشیده و رودخانه‌های روان و نعمت فراوان و ناحیتهای گسترده دارد. در آنجا دیانت درستی، دادگری راستین، دولت پیروزمند و کشورداری هموار است. در آنجا دانشمندان به حکومت رسند و در جز آنجا بردگان سلطنت می‌کنند. این سرزمین سد راه ترک‌ها و سپر غزها و ترساننده رومها و فخر آور برای مسلمانان است، مرکز دانشمندان جان بخش دو حرم خدا و مالک هر دو سوی رود است. جزیره العرب از خاوران گشاده‌تر است ولی این از جزیره آبادتر، استانها و روستاها و ثروتش بیشتر است. ابو زید خاوران [اقلیم مشرق] را سه بخش برشمرده: خراسان، سگستان، ماوراءالنهر. ولی من آن را یک بخش در دو سوی رود جیحون خوانده، هر یک را به نام پایه گذارش نامیده‌ام و نقشه هر سو را جداگانه کشیده‌ام زیرا که هر سو شامل منطقه‌ای بزرگ و دارای استانها و شهرها و روستاهای بسیار است.

اگر پرسند که: چرا مانند دیگر مردم هر سوی را سرزمینی جداگانه نشناساندی؟ مگر نبینی خود مردم گویند: خراسان و ماوراءالنهر؟ در پاسخ گفته شود ولی همین مردم نیز از مرزهای قومس تا طراز را خراسان می‌نامند.

---

<sup>۱</sup> منظور از آن رود جیحون است.

مگر نه خاندان سامانی شاهان خراسانند و در این سوی رود زندگانی کنند؟ من نیز که خراسان را نام ویژه این سوی رود ننهادم تا سوی دیگر را مانند تو به نامی دیگر بخوانم! اگر پرسند که: پس چرا سگستان را بر خلاف پیشینیان داخل این سرزمین کردی؟ در پاسخ گفته شود: مردم گاهی هم آن را از خراسان می‌شمرند، مگر نمی‌دانی در آن سامان خطبه به نام خاندان سامانی خوانده می‌شود؟ هر گاه ما سگستان را یک سرزمین می‌نامیدیم، می‌بایستی خوارزم را نیز جدا یاد کنیم که شهرهای بسیار دارد و آداب و رسوم و زبانی جداگانه دارند و باز هم کسی چنین کاری نکرده است! اگر بگویند: پس چرا این سرزمین را به دو بخش تقسیم کردی؟ گفته شود: همچنانکه یمن را دارای دو بخش و مغرب را در دو سوی دریا معرفی نمودیم. بدانکه: سرزمین خاوران را دو برادر به نام هیطل و خراسان دو پسر عالم بن سام بن نوح آباد کرده‌اند، پس این سوی نهر به نام هیاطله خوانده می‌شود». (مقدسی، ۱۳۶۱ش، ج ۲، ۳۷۹-۳۸۱)

وی در جایی دیگر به استدلال‌هایی مبتنی بر جغرافیادانان پیش از خود ابوزید فارسی، ابو عبدالله جیهانی، ابن‌الفقیه و ابن‌خردادبه مبنی بر تقسیم‌بندی یا یکی دانستن خراسان اشاره دارد و نظر خویش را با آنها مقایسه می‌کند (پیشین، ج ۱، صص ۱۰۰ و ۱۰۱).

گزارش گویای مقدسی که متن خویش را در اواخر قرن چهارم به نگارش درآورده است حاوی مطالب مهمی است؛ نخست آنکه وی مشرق را به عنوان اقلیمی جداگانه در نظر گرفته است که علی‌الظاهر بی‌تأثیر از ابوزید بلخی نیست و جالب این نکته است که وی قائل به یکپارچگی خراسان و ماوراءالنهر است و قول مردمان هم روزگار خود را شاهد مثال آورده است. نکته مهم دیگر اشاره به خاندان سامانی است که در دوره وی حاکم بر خراسان و ماوراءالنهر بوده‌اند. از این بابت می‌توان این دوره را نقطه عطف مهمی در تاریخ و جغرافیای مورد بحث دانست. این دوران را می‌توان با بخش‌هایی از دوران پیش از اسلام که حکومت‌های ایرانی به طور یکپارچه این مناطق را در دست داشته‌اند مقایسه کرد در ادبیات اسطوره‌ای به این نزدیکی اشاره شده‌است مثلاً جایی که فردوسی سغد (سغدیانا) نام‌آشنا را در کنار اسپججاق قرار می‌دهد فردوسی گوید: سپججاق و سغدش به گودرز داد بسی پند و منشور آن مرز داد (شاهنامه، ۱۹۲/۳).

و یا آوردن نام اسپججاق در کنار فرغانه در شرف‌نامه حکیم نظامی:

سپاه سپججاق و فرغانه را دگر مرزداران فرزانه را (شرفنامه، ۴۷۲۳).

آری دوره سامانی را از این بابت بایست دوره احیای اقتدار عنصر ایرانی در فرارود دانست.

مقدسی در بحث از گویش‌ها و زبان‌های ماوراءالنهر نام و یادی از آنچه در شهرهای طراز و اسفیججاق می‌گذرد به میان نمی‌آورد و دلیل این امر پوشیده است؛ ولی از زبان‌های مردم شاش و سغدیان یاد کرده‌است که احتمال آن می‌رود که زبان شهرها به آنها نزدیک باشد و شاید هم به ترکی سخن می‌گفته‌اند. نکته جالب دیگری که در

گزارش مقدسی برجسته است این است که از شهرهایی که در خراسان و ماوراءالنهر یاد می‌کند کمتر شهری است که روستایش زبان جداگانه نداشته باشد شاید کوچک بودن یا تحت مرکزیت شهر دیگری بودن طراز و اسفیجاب بوده که باعث شده است تا مقدسی اشاره‌ای به زبان آنها نداشته باشد و شاید هم آنها در زمان وی گویش متفاوتی داشته‌اند (مقدسی، ۱۳۶۱ش، ج ۲، ص ۴۹۱).

شهر اسفیجاب سه‌بار از بنکت کوچکتر بوده است. در قرن چهارم کهن‌دژ آن خراب و فقط شارستان و ربض آن بر جای بود. دیواری به طول یک فرسخ، ربض را احاطه کرده بود. شارستان (ربض) چهار دروازه به نام‌های دروازه نوجکت، دروازه فرخاد، دروازه سراکراثه و دروازه بخارا داشته است. شارستان دارالاماره، محبس و مسجد جامع و بازارها داشته است و شهری پرمحصول و حاصل‌خیز بوده است (ابن حوقل، ۱۹۳۸، ج ۲، ص ۵۱۰) از آنجاکه اسفیجاب محل حضور غازیان بود رباط‌های بسیاری در آن از سوی واردین به آن ساخته شده بود، مانند مثلاً از رباط نخشیان، رباط بخارائیان و رباط سمرقندیان یاد شده است. برخی رباط‌ها نیز با مبالغ اهدائی برخی اعیان و بزرگان پدید آمدند. من جمله رباط قرا تگین حاکم اسفیجاب که در زمان نصر بن احمد سامانی حاکم آن شهر بود (بارتولد، ۱۳۶۶ش، ج ۱، ص ۳۹۱) در معجم‌البلدان درباره اسفیجاب این گونه توضیح داده شده است:

### اسفیجاب

«(اسپیجاب) [۱] در پایان، بای یک نقطه، شهری بزرگ و برجسته از ورارود، در مرز ترکستان است، سرزمینی گسترده، با دیه‌هایی بسیار هریک همچون شهری در اقلیم پنجم است. در درازای جغرافیایی ۹۸ درجه و یک‌ششم و پهنای جغرافیایی ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه جا دارد. از آبادترین شهرهای جهان و از زیباترین و گسترده‌ترین و خرم‌ترین آنها بود. آبهای روان و درخت فراوان و باغچه‌های پرگل داشت. در خراسان و ورارود شهری نبود که خراج ندهد بجز اسفیجاب، که چون مرزگاهی مهم بود، خراج را به ایشان می‌بخشودند تا هزینه جنگ‌افزار سازند و در آنجا بمانند. با شهرهایی همانند آن چون «طراز»، «صبران»، «سانیکث»، «فاراب» نیز چنین می‌کردند. تا هنگامی که رویدادهای روزگار بر ایشان تاختن گرفت. نخست خوارزمشاه محمد پسر تکش پسر آلپارسلان پسر آق‌سنقر پسر محمد پسر انوشترکین هنگامی که ورارود را بگرفت و پادشاهی «خانه» را برانداخت نتوانست آن را اداره کند، زیرا هر گوشه آن به دست یکی از آن خاندان بود و او همگی ایشان را نابود کرده بود پس بیشتر کشور گسترده و شهرهای مرزی به ویرانی گرایید، سپاهیان آن را تکه‌تکه کردند و مردمانش ناگزیر از مهاجرت شدند، با اینکه دل‌هایشان در آنجا و چشم‌هایشان بدان سو نگران بود. آن باغ‌ها چنان

تهی ماند که دل‌ها را می‌سوزاند و چشم‌ها را می‌گریاند، کاخ‌ها را ویران و خانه‌ها خالی ماند، کس نماند که آب‌ها را به آبراهه آرد تا هرز نرود. سپس رویدادهای سال ۶۱۶ پیش آمد که تا آسمان و زمین بوده‌است مانند آن دیده نشده بود، تاتارها که خدایشان براندازد، از سرزمین چین آمدند، هر که را بر سر پا مانده بود نابود کردند، از آن بهشت زیبا و کاخ‌های بلند جز دیوارهای ویرانه و خانه‌های بی‌مردم چیزی نماند. مردم آن کشور دیندار و باتقوا و اهل عبادت بودند. اسلام ایشان اسلامی پسندیده بود. آداب و رسوم آن بکار بسته می‌شد، بدعتی که عذاب خدا را سزد و آنان را بپراکند نداشتند ولی خداوند هر چه را بخواهد انجام می‌دهد.

رمت بهم الایام عن قوس غدرها	کان لم یکونوا زینة اللّٰه مرّة
و ما زال جور اللّٰه یرغشی دیارهم	یکرّ علیهم کرّة ثمّ کرّة
فاجلاهم عنها جمیعا فاصبحت	منازلهم للنّٰظر الیوم عبرة

گروهی از دانشمندان در هر رشته از آنجا برخاسته‌اند» (معجم‌البلدان فارسی، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۲۲۵- معجم‌البلدان عربی، ج ۱، صص ۱۷۹ و ۱۸۰).

از این گزارش یاقوت حموی که از منابع مهم جغرافیایی جهان اسلام است نکات جالبی را می‌توان برداشت کرد نخست اینکه وی نیز مانند دیگر منابع قدیم اشاره صریح دارد که این شهر در ورارود واقع است و ثغری از ثغور اسلام است. این موقعیت مهم باعث شده بود تا این شهر خراجی نپردازد تا در مواجهه با کافرکیشان هزینه لازم را برای خود تأمین کند. شهری که دارای این جایگاه مهم و نیز پررونق بوده‌است در دوره‌ای از تاریخ خود که هم‌زمانی با حکومت خوارزمشاهیان دارد چنان دچار ضعف و استیصال می‌شود که مردمانش را به کوچ وامی‌دارد؛ کوچی که شاید دیگر هیچ‌گونه بازگشتی برای مهاجرین از آن متصور نباشد و هجوم مغول نیز بر این سیل مهاجرت مزید گشته و اوضاع را خراب‌تر می‌کند. اینجاست که جغرافیا مقهور تاریخ و وقایع آن می‌شود جغرافیا که خود بستر ولادت رویدادهاست نمی‌تواند در برابر نوزاد خویش مقاومت کند و هر چند جغرافیای طبیعی اجازه زیست مستمر در یک منطقه را می‌دهد ولی بروز یک حادثه ممکن است دیگر به جغرافیای یک منطقه اجازه زیست ندهد.

در گزارش تقویم‌البلدان که منبعی متأخرتر از یاقوت است نیز بر ماوراءالنهری بودن اسفیجاب تأکید شده‌است. وی را اصراری نیست که از اکنون آن در زمان خویش سخن گوید و با نام و عنوانی دیگر آن را یاد کند و به اقوال ابن‌اثیر در اللباب، ابن‌حوقل در صورةالارض و مهلبی العزیزی بسنده می‌کند (تقویم‌البلدان، ص ۵۶۳). برخی مؤلفه‌هایی که می‌توان با توجه به آنها از تأثیرگذاری عناصر ایرانی بر منطقه ماوراءالنهر اشاره کرد از این قرارند:

تغر بودن منطقه ماوراءالنهر و علی‌الخصوص شهرهای مورد بحث یعنی اسپیجاب و طراز نکته مهمی در ارتباط با تعاملات فرهنگی میان مسلمانان است. همواره ثغور اسلامی در مواجهه با غیر مسلمین شاهد حضور افراد بسیار از مناطق مختلف و با فرهنگ‌های متفاوت بوده‌اند بدین ترتیب این‌گونه مناطق در تبادلات و تعاملات فرهنگی جایگاه بارزی در تاریخ اسلام داشته‌اند. حضور ایرانیان در غزای اسلامی بسیار پررنگ است؛ از این بابت و نیز نزدیکی مرزهای شرقی جهان اسلام به ایران حضور ایرانیان را در ماوراءالنهر مضاعف کرده بود. به عنوان مثال در تاریخ سرزمین سیستان از گروه مطوعه یاد شده‌است که غازیانی داوطلب بوده‌اند و این گروه را می‌توان نمونه‌ای بارز برای نمایش علاقه به حضور ایرانیان در جهاد و برشمرد. مثال کلان‌تر برای این امر حکومت سامانیان است که در ایرانی بودن آن جای هیچ‌گونه شکی نیست. ایشان بودند که در زمان حکمروایی‌شان بر ماوراءالنهر به عنوان غازیان به جنگ با غیرمسلمانان رهسپار می‌شدند تا اسلام را گسترش دهند. از اقدامات سامانیان به عنوان یک خاندان حکومت‌گر ایرانی نیز در ارتقای این منطقه نباید غافل بود. مهمترین کار ایشان ایجاد یک روح متجانس در کالبد یک پیکره نامتجانس از فرهنگ‌ها و قومیت‌هاست. خراسان بزرگ سرزمینی که از ری تا کاشغر ادامه می‌یافته است و این بزرگی و گستردگی لابد از وجود فرهنگ‌ها و شرایط متفاوت است که یکپارچه‌سازی در یک هویت واحد کاری بس سخت و صعب است (هروی، ۱۳۸۲، ص ۸۲).

اهمیت ماوراءالنهر به واسطه ثغر بودن به حدی است که بلاذری پس از آنکه از حدود و سرحد‌های این منطقه نام می‌برد پرشوکت‌ترین دارالحرب را همین منطقه مواجهه با ترکان می‌داند که ثغور وظیفه پایداری در برابر هجوم ترکان را دارند تا مانع ورود آنها به دارالاسلام شوند و روز و شب بر کوس غذا در این ناحیت نواخته می‌شود. پس از آن صحبت از فتوح این مناطق را پیش می‌کشد دوباره بایست بر اهمیت ثغر بودن مناطق ماوراءالنهر به ویژه شهرهای مورد بحث یعنی طراز و اسپیجاب پای فشرده. (بلاذری، ۱۹۸۸م، ۴۰۶-۴۱۶)

نکته دیگر سابقه تاریخی ناحیه سغد است که دیرزمانی به عنوان ناحیه‌ای تحت سیطره قومی ایرانی واقع بود. نام و نشان سغد و یا سغدیانای قدیم که منطقه‌ای ایرانی نشین بوده‌است را از گزارش‌های تاریخی به دست می‌آوریم. ایالت سغد که همانا سغدیانای قدیم باشد شامل سرزمین خرم و حاصل‌خیزی است که میان رود جیحون و سیحون واقع گردیده از آبهای رود زرافشان یعنی رود سغد که شهرهای سمرقند و بخارا بر آن واقع‌اند و همچنین از رودی که از کنار دو شهر «کش» و «نخشب» می‌گذرد مشروب می‌گردد. سغد یکی از جناب اربعه دنیا محسوب می‌شد اوج و شکوه و جلال آن در نیمه دوم قرن سوم در زمان فرمانروایی امرای سامانی بود که تا یک قرن بعد همچنان پایدار ماند (لسترنج، ۱۳۸۳ش، ص ۴۸۹).

به تحقیق وجود چنین تمدن شناخته شده‌ای در ماوراءالنهر که سابقه‌ای طولانی نیز داشته‌است را نمی‌توان در این منطقه بی‌تأثیر دانست که البته بررسی جوانب مختلف این تأثیرگذاری را باید در تحقیقات دیگر جستجو کرد.

از نکات دیگری که در ارتباط با ماوراءالنهر و شهرهای مورد بحث می‌توان یاد کرد نوع متفاوت زندگی در این ناحیه است. یکی از وجوه شاخص منطقه ماوراءالنهر رونق تجارت و وجود شهرهایی با خصلت تجاری و دارای بازارهای پررونق در این صوب است. داده‌های گوناگون از منابع نیز مؤید بر ماجرا هستند. وجود راه ابریشم و تمدن تجاری سغد و رابط و حلقه وصل بودن این منطقه میان چین و فلات مرکزی ایران را شاید بتوان از نزدیکترین دلایل این امر دانست.

از جمله گزارش‌هایی که طراز را مشخصاً دارای چنین شاخصه‌هایی معرفی کرده‌اند کتاب ادیسی است. ادیسی در کتاب خویش از موقعیت تجاری طراز یاد می‌کند و این که این شهر مکانی برای تبادلات تجاری ترکان و مسلمین بوده‌است. میان آنها دیوارهایی است که منسوب به ایشان است. از ترکان خرلخیه که به ایشان نزدیک‌اند نیز نام برده و اینکه در اکثر اوقات میانشان به قتل و غارت می‌گذرد. هنگامی که آرامش میانشان حاصل می‌آمد، تجارت و معامله کالاها، چهارپایان و پشم و غیر آن برقرار می‌شد (ادیسی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص: ۷۰۵).

از آنجا که شناخت و درک گذشته کمک شایانی به ترسیم آینده می‌کند؛ با جدی گرفتن عنصر جغرافیا و جغرافیای تاریخی تلاش برای احیا و بازسازی شرایط مناسب گذشته مثمر ثمرتر خواهد بود. می‌توان با آسیب‌شناسی عوامل مخرب یا تهدیدها، رویکرد مناسبی را اتخاذ کرد. و این امر یکی از نقاط پیونددهی گذشته، حال و آینده است. بنابراین چه بسا با این رویکرد بایست با دید انتقادی‌تر و متفاوت به پدیده‌های تاریخی در جغرافیا و نیز پدیده‌های جغرافیایی در طول تاریخ و تأثیر متقابل آنها نگریست.

نکته دیگر اینکه رود جیحون در تاریخ به عنوان ثغر و سرحد مطرح بوده‌است. بدین معنا که میان دو سرزمین متفاوت جا خوش کرده‌است که می‌توان به لحاظ جغرافیایی نیز کارکرد آن را بررسی کرد که این امر باید از سوی متخصصین فن پیگیری شود. آنچه از لحاظ تاریخی اهمیت دارد تقسیم‌بندی این سوی نهری‌ها و آن سوی نهری‌هاست. مثلاً تقسیم‌بندی اسطوره‌ای ایران و توران و یا تقسیم‌بندی اسلامی دارالاسلام و دارالکفر که با وجودی که از دو فضای مختلف برخاسته‌اند ولی در مصداق مشترک‌اند به عنوان شاهد مثال مناسب‌اند. حال جای پرسش است که این تفکیک همواره بایست تداوم داشته باشد یا می‌توان با یافتن اشتراکات در تاریخ به نوعی این جدابودگی را به هم‌بودگی تبدیل کرد. این تلاش نوع نگاه و رویکرد متفاوتی را نسبت به زمان (در معنای تاریخی خود) و فضای این منطقه می‌طلبد؛ چه بسا افق‌های تازه‌ای را در تحلیل و بررسی تاریخ و

جغرافیای این منطقه برای اهل تحقیق فراهم آورد به عنوان مثال نوع نگاهی که در این مناطق به اسلام شده است و نیز چرایی گرایش اهل این سرزمین ها به فرقه های متصوفه و دراویش که شاید جغرافیا نیز در این امر دخیل باشد.

#### کتاب نامه

- ابن حوقل، ۱۹۳۸، *صورة الأرض*، بیروت: دارصادر
- ابن خردادبه، ۱۳۷۱ش، *مسالك و ممالک*، ترجمه سعید خاکرند، تهران: میراث ملل
- ابن رُسته، احمد بن عمر، ۱۳۸۰ش، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: امیرکبیر
- ابن الفقیه، احمد بن محمد، ۱۴۱۶ق، *البلدان*، مصحح یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب.
- ادریسی، محمد بن محمد، ۱۴۰۹ق، *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، بیروت: عالم الکتب
- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی، ۱۳۶۵ش، *لغت فُرس*، به تصحیح و تحشیه فتح الله مجتبابی و علی اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- اصطخری، ۱۳۷۳ش، *ممالک و مسالک*، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: موقوفات افشار.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، ۱۳۶۶ش، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۵، *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*، ترجمه لیلا رُبِن شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۹۸۸م، *فتوح البلدان*، بیروت: مکتبه الهلال.
- حدود العالم من المشرق إلى المغرب، ۱۳۶۲ش، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- دزفولیان، کاظم، ۱۳۸۷ش، *اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی تا پایان قرن هشتم*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰ش، *کتاب الخراج*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: نشر البرز
- قزوینی، زکریا بن محمد، ۱۹۹۸م، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت: دارصادر
- لسترینج، گای، ۱۳۸۳ش، *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- مقدسی، ۱۳۶۱ش، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلف ان و مترجمان.
- هروی، جواد، ۱۳۸۲ش، *تاریخ سامانیان*، تهران: امیرکبیر.
- یاقوت حموی، ۱۹۹۵م، *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۰ش، *معجم البلدان*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).

مقالات:

فروزانی، ابوالقاسم، ۱۳۷۷، *جغرافیای تاریخی فرارود*، ایران شناخت، شماره ۹، ص ۱۸۰-۲۲۰



## **Iran and Kazakhstan: common history and culture**

Bolatova Samal<sup>1</sup>

### **Abstract**

The paper considers some aspects of the issue concerning the common history and culture of modern Iran and Kazakhstan. Diplomatic, political, trade, economic and cultural ties that have been developed between the two countries have a solid foundation in the form of a common cultural and historical heritage. The nations who lived at the territory known as Iran and Kazakhstan, for thousands of years have been living in close communication. Their contacts were of a different character - wars, alliances, etc. Moreover, these nations are tied closely by neighborhood relations and unity of the region to which they belonged. But the most pronounced similarity of the fate and future of both nations is manifested in the age of introduction and spread of Islam in these areas, when Turan became known as the "Mawarannahr " from VII century (which literally can be translated from Arabic as "which is beyond the river" in

---

<sup>1</sup> Doctor of Philology; Head of Oriental Studies Department; Eurasian National University named after L.N. Gumilev.

this case the river is Amu Darya ). At this point we are witnessing the synthesis of Arab, Iranian and Turkish cultures in the medieval Arab-Islamic culture. The Persians and the Turks are making a great contribution to the development of various branches of science, knowledge and culture in the Arab caliphate (history, geography, theology, Hadith , linguistics, literature, natural and technical sciences, medicine, philosophy, logic, and etc.). With reference to this we should mention the names of Al- Farabi, Ibn Sina, At-Tabari, Al-Istakhri, Sibaveyhi, Khwarizmi, Al-Bukhari, Al-Biruni, etc. The belonging to a single region with a common linguistic, cultural and religious component contributed to the influence of the Persians into the Turkic culture. At this time the borrowed words of Persian language actively began to penetrate into the Kazakh language, and Kazakh literature started experiencing the great influence of Persian literature. We get a lot of information about the nations of Central Asia, including Kazakhs, from medieval Persian sources.

**Keywords:** Iran, Turan, Islam, common history and culture, the Arabic language, the medieval Arab-Islamic culture, language contacts, literary connections.

The nations who lived at the territory of modern Iran and Kazakhstan, lived been in close interaction for thousands of years. Their contacts were of a different character - wars, alliances, etc. Moreover, these nations were tied by close neighborhood relations and unity of the region to which they belonged. In ancient and medieval sources we often encounter the names of Iran and Turan. Iran has always acted as a region that separated the lands of Turks. We can talk about the unity of origin, as the Turan was a name of the country, located to the north-east of Iran and inhabited by nomadic Iranian tribes commonly called as "Tour" (saks). Later Turan became a name for the whole territory between the rivers Amu Darya and Syr Darya. Syr Darya (Seyhun) was the first conventional boundary between Iran and Turan in ancient times, and in more recent times Amu Darya (Jeykhun) took this role. The mentioning of the place named "Turan" can be found in the ancient Iranian mythology, Middle Persian religious and historical literature and documents in medieval Persian and Arab- Islamic and Central Asian historical and geographical literature. Discussions on this issue has not ceased till now. But the most pronounced similarity of the fate and future of both nations is manifested in the age of introduction and spread of Islam in these areas, when Turan became known as the "Mawarannahr" from VII century (which is literally translated from Arabic as "which is beyond the river" in this case the river is Amu Darya).

Islam began to spread out in Iran from the first half of VII century due to its proximity to the borders of the Arabian Peninsula, besides this many modern Arab states were in the orbit of influence of Sassanid Iran. However it started to penetrate into the Turks land later, it spreaded out mainly in the southern regions -

urban centers of sedentary culture. It was Islam that became the main unifying factor between the nations of Iran and people living at the territory of modern Kazakhstan. At this point we are witnessing the synthesis of Arab, Iranian and Turkish cultures in the medieval Arab-Islamic culture. The Persians and the Turks are making a great contribution to the development of various branches of science, knowledge and culture in the Arab caliphate (history, geography, theology, Hadith, linguistics, literature, natural and technical sciences, medicine, philosophy, logic, and etc.). In this regard we should mention the names of Al-Farabi, Ibn Sina, At-Tabari, Al-Istakhri, Sibaveyhi, Khwarizmi, Al-Bukhari, Al-Biruni, etc. The belonging to a single region with a common linguistic, cultural and religious component contributed to the influence of the Persians into the Turkic culture. At this time the borrowed words of Persian language actively began to penetrate into the Kazakh language, and Kazakh literature started experiencing the great influence of Persian literature. We get a lot of information about the nations of Central Asia, including Kazakhs, from medieval Persian sources. As the Persians, like the Chinese, had the extensive experience of the historiographical tradition, they were describing their own history along with the history of other nations.

The people of Iran and Kazakhstan are united by centuries-old culture. For a long period of time, both regions influenced each other, which manifests itself in particular in the language borrowings and literary contacts. Particularly bright it can be seen after the penetration of Islam in Iran, and in the land of Turks. In the modern Kazakh language there is a significant amount of Persian and Arabic derivatives, most of them got into it through the Persian language and Persian culture. This issue, in our view, requires additional, more in-depth research involving sources and dictionaries of Arabic and Persian languages. Also, the issue of the presence of Turkisms in Persian language has not been sufficiently elucidated.

Kazakh folklore and Kazakh literature also experienced the greatest impact of Persian literature, especially poetry. There is a lot of images and symbols developed as a true Persian and Persian-speaking authors. In turn, Persian literature was formed and developed in the contact and interaction with the literatures of India, the Arab Caliphate. In this regard, further research seems relevant as to the folklore and literary ties of Iran and Kazakhstan in the context of the literature of the East as a whole in order to determine the characteristics of each of literature, in order to identify similarities and differences.

Special attention should be given to further cooperation between the two parties in the field of scientific studying of Al-Farabi. It is known that Iran pays a lot of attention to this area. Moreover, they carry out a festival devoted to Al-Farabi every year. Unfortunately, I have not had a chance to take part in it, but I

hope that in the future I will have that opportunity. Taking advantage of the presence in this esteemed event, we would like to acquaint the participants with the new trends in the study of the life and works of Al-Farabi in Kazakhstan. Modern explorations and achievements, development of new approaches in science allows to make "a re-reading" and redefining of heritage of past centuries. Kazakhstan currently pays great attention to this problem. As part of a specially designed State program "Cultural Heritage" the collection, translation, study, publication of various sources, containing information on the history, culture and literature of the Kazakhs is being performed.

Kazakh land is a home to a number of prominent personalities who have become famous far beyond its borders, have made a significant contribution to the world's science, played a key role in the history of other nations. Among these geniuses and heroes are the great philosopher of the East, a scholar and lexicographer Abu Nasr Al-Farabi and Sultan Zahir Baybars the glorious ruler in the era of the Mamluks of Egypt.

Legacy of Al-Farabi has been adequately studied in the historic homeland. Many works of the scientist were collected from the various archives, libraries and funds, translated into Kazakh and Russian languages, published and republished. Fundamental research of such faces of the thinker as philosophy, logic, social, ethical and mathematical beliefs, music theory were conducted. The achievements of Kazakhstan in the field of Al-Farabi science in the Soviet period are well known to the scientific audience.

Since Kazakhstan gained independence the study of the work of Al-Farabi is performed both within the above specified government program, and as a part of the activities of various institutions, foundations and associations, as well as some representatives of the creative and scientific intellectuals. It seems that the activities of the Institute of Philosophy and Political Science of the Ministry of Education and Science of the Republic of Kazakhstan is known outside the country. A fruitful working creative team of Al-Farabi researches (Al'Mashany, A.H.Kasymzhanov, A.N.Nysanbaev, A.H.Kubesov, M.S.Burabaev, G.K.Kurmangalieva, A.M.Kenesarin etc.) was formed on the basis of this scientific institution. Since 1991 the Institute staff have prepared several monographs on the legacy of Al-Farabi. They are "Spiritual Heritage of Al-Farabi: Past and Present" (Al-Farabi spiritual heritage 2001), "Al-Farabi and the development of Eastern philosophy" (Al-Farabi and development of east philosophy 2005), "The Philosophy of Al-Farabi and Islamic spirituality" (Al-Farabi philosophy and Islamic spirituality 2005), "The world of values and Al-Farabi axiology of the XXI century" (2006). In year 2000 the Institute of Philosophy organized the International Congress "The Legacy of Al-Farabi and world culture" in Almaty

dedicated to the 1500th anniversary of the city of Turkestan (Al-Farabi heritage and world culture 2001). The main idea of this event was the relevance of the creative heritage of Al-Farabi to a multipolar world. A.N.Nysanbaev academic director of the Institute said before the Congress: "The world is becoming polycentric, polyphonic, it argues the idea of multi-difference, cultural pluralism. And at the same time, more than ever, we need unity, not due to unification and the suppression of identity and cultural identity, but rather through the deployment of the differences, adoption of the national vision. Isn't it something that Al-Farabi was dreaming about?" ( Al-Farabi heritage: dialogue of cultures of the East and West 2000: 4). Since 2002 the Institute has produced the philosophical and political, spiritual and educational magazine "Al-Farabi."

Much work is being done by the Kazakh National University that bears the name of al- Farabi since 90th of the last century. There is a Centre of al- Farabi in the University. A major conference on "Al- Farabi in the history of science and culture of the peoples of the East" was held in 1994 on the basis of this university (Al-Farabi and spiritual heritages 1994).

In 2003 a Public Fund of Al- Farabi was established in Almaty, which is headed by Doctor of Philosophy, Professor Anel Azimhan (daughter of the famous Kazakh philosopher A.H.Kasymzhanova). The main objective of the Fund is provision of support programs for studying and promoting of the heritage of Al-Farabi. In 2006 a book of Anel Azimhan "The philosophical offering of Al-Farabi" (Azimkhan 2006) was published.

Study of the heritage of Al-Farabi is held within the framework of the International Fund of Al-Mashani, whose president is Professor Abdiraman Shamshaddin. As we know, Akzhan Al'Mashany is the first one who returned the name of Al-Farabi to his descendants.

In 2006 a Public Charitable Fund named after Al-Farabi and Sultan Baybars was established, the president is Sapar Iskakov. After the last visit of the President of the Republic of Kazakhstan to the Syrian Arab Republic there was an intergovernmental agreement signed on the construction of the historical and cultural center of Al-Farabi in Damask and on construction of the mausoleum to the scientist. In 2007 the international conference "Otrar's citizen recognized around the world" was held at the homeland of Al-Farabi, in the South-Kazakhstan region.

In recent years Kazakhstan has reissued many of the works of "Aristotle of the East" in the Kazakh and Russian languages. There were various scientific missions organized to the near and far abroad countries (Iran , Egypt , Syria) in order to collect manuscripts of works of the scientist (Kuanyshebek 2006).

However, the integrated approach of this representative of the Middle Ages in the vision of the various sciences, the depth of coverage and understanding of the problems by him to this day attract the eyes of researchers and provide fertile ground for new searches in the light of current trends in science. It seems to be important to study the views of the philosopher from the perspective of issues such as the dialogue of cultures and civilizations, a dialogue of languages, intercultural communication, re-creation of language picture and constituent concepts in the writings of Al-Farabi, the description of ethnolinguistic consciousness of the scientist. Special attention is being given to identifying the continuity between the ideas and principles of Al-Farabi and Yasavi Khoja Ahmed, Al-Farabi and Abai, Al-Farabi and Shakarim. Kazakh scientists will attempt to study the ethnogenesis and ethnography on Al-Farabi. In 1994 a book of A.Mashanov "Al-Farabi and Abai" was published. In 2004 the book "Al-Farabi and today's science" (Al-Mashani 2004) was re-issued. In 1998 a novel of A.Alimzhanov "Return of the teacher" was published, which is an artistic view on the life and career of Al-Farabi.

Kazakhstan science found new names and new approaches. In 2002 there appeared monograph of S.D. Daukeyeva "Philosophy of music of Abu Nasr Mukhammed Al-Farabi" (Daukeyeva 2002). Along with this there is research of separate borders of art of a thinker on the level of scientific articles and newspaper publications.

It is important to research Al-Farabi as an extraordinary personality, through sample of abstraction from particular types of belongings (language, religious, mental) with the purpose of full serving science, reaching a sense of life and real happiness. Such approach is also new in studying of personality Al-Farabi. Unfortunately, linguistic views of the scientist still didn't find the full and due reflection in works on history and linguistics theory. Meanwhile, Al-Farabi, acting, first of all, as the philosopher and the logician, subjects to the deep analysis of a problem of language, its main properties and the nature. Al-Farabi's particular interest in language seems to be natural as language is a means of expression of thought, different carrier of information and means of its transfer. We should not forget and that circumstance that Al-Farabi created in remarkable time when in the Arab caliphate as a result of synthesis of the people and cultures there were observed unknown developments of sciences and appearance of global outstanding persons which made an invaluable contribution not only to formation of Arab-Muslim culture, but also as a whole lifted human thought on qualitatively and quantitatively new level. Their conclusions and supervision turned consciousness of people for many centuries forward, predetermined process of many sciences. Moreover, their ideas still don't lose the relevance and originality. Coming back to

a question of Al-Farabi linguistic views, it is possible to notice that they concern as separately taken language (in most cases it is the Arabic language which the scientist chose as a working language), and language as a whole as the public phenomenon, attribute of mankind and a form of existence of human thought. It is on the one hand. On the other hand, in Al-Farabi treatises we find lighting as the traditional questions concerning directly sections of language (phonetics, a lexicology, morphology, syntax) and its communications with other types of sciences and arts (the logician, rhetoric, a calligraphy, music, poetics), and various problems of the theory of linguistics (language definition, a problem of language and speech, a form of existence of language and its contents, the sign nature of language, a problem of development and language change, language and thinking communication, relationship of form and content of language, a language role in society, language functions, an origin and the language nature, language norm, etc). Thus, it is possible to note that in Al-Farabi creativity the linguistic doctrine is presented rather fully and substantially. With careful research of his heritage it is possible to recreate the complete concept of this scientist. However thus it is necessary to realize all difficulty of this search as if it consistently considers some questions in such works as "The book of classification of sciences", "The book of letters", "The big book of music", other their part is stated in a statement of other problems and sections of knowledge, science and art that confirms complex character and a multi-aspect of approach of Al-Farabi and specifics of a method of its scientific search.

As researchers consider, Al-Farabi as one of the first among Muslim philosophers asked a question of a language origin, its formation and began the researches in this regard. Thus he approached to problem consideration as the philosopher able to collect and analyse various aspects of the phenomenon – historical, geographical, social, scientific and actually linguistic. As a result it managed to present an accurate picture of a question which occupied minds of people as in the ancient time, and the present. Thus philosophical approach in his research allowed Al-Farabi to comprehend the main structure and division of language into various circles and steps as he considered language in close connection with logic, human mind and thinking to show its highest manifestation - transformation into philosophy language. Thus, Al-Farabi in the X-th century stated progressive ideas concerning an origin of language, a variety of existing languages which found the development and confirmation in present period. In this regard works of the Kazakhstan scientist-arabist of K.Kh.Tadzhikova who is engaged in the translations of treatises of Al-Farabi (special attention is made to translation of "The book of letters" (Al-Farabi 2005) and research of philosophy of language in Al-Farabi creativity. Among them, in particular – "Al-Farabi: science about language", "To a question of a logic and grammar ratio in Abu Nasr Al-

Farabi works", "Philosophical aspects of language in Abu Nasr Al-Farabi creativity", "Philosophy of language and a language sign in Abu Nasr Al-Farabi creativity" (Tadzhikova 1998). This subject lifts in the researches and the author of this performance - "To a question of Al-Farabi poly-linguistics", "To a question of studies of linguistic views of Al-Farabi", "Al-Farabi Ethno-language consciousness" (Tuleubayeva 2004; Tuleubayeva 2007).

Abu Nasr Al-Farabi heritage is complex and multilateral. It is very actual and today. The Kazakhstan scientists and researchers are ready to cooperation with colleagues from Iran for the purpose of deep understanding of heritage of Al-Farabi and his popularization.

#### **List of sources used**

- Al-Farabi spiritual heritage: history and present. – Almaty, 2001.
- Al-Farabi and development of east philosophy. – Astana, 2005.
- Al-Farabi philosophy and Islamic spirituality. Group of authors. – Almaty, 2005.
- World of values of Al-Farabi and axiology of the XXI century. Book 1, 2. – Almaty, 2006.
- Al-Farabi heritage and world culture//Materials of the International congress "Al-Farabi heritage and world culture", on September 28-29, 2000 – Almaty, 2001.
- Al-Farabi heritage: dialogue of cultures of the East and West // Kazakhstanskaya Pravda West / Newspaper, on September 28, 2000.
- Al-Farabi and spiritual heritages / Materials of the International scientific-theoretical conference "Al-Farabi in the history of Science and Culture of the People of the East". – Almaty, 1994.
- Anel Azimkhan. Al-Farabi philosophical gift. - Almaty, 2006.
- Curry Kuanyshebek. Irandagy Farabi туындылары (in Kazakh. – "Compositions of Farabi in Iran") / the Egemendi Kazakstan Newspaper, on December 14, 2006 – Page 4.
- Al-Mashani A. Al-Farabi and today's science (in kazakh. ). – Almaty, 2004.
- Daukeeva S. D. Philosophy of music of Abu Nasr Mahomed Al-Farabi. – Almaty, 2002.
- Abu Nasr Al-Farabi. Book of letters. Translation, notes and K.Kh.Tadzhikova's introduction article. – Almaty, 2005.



- Tadzhikova K.KH. Philosophical aspects of language in Abu Nasr's creativity Al-Farabi/Vestnik KAZGU. Series philosophical, No. 6. – Almaty, 1998. - Page 94-99.
- Tuleubayeva S. A. To a question of studies of linguistic views Al-Farabi / Vestnik KAZGU of Al-Farabi. Oriental studies series. – Almaty, 2004, No. 2 (39). - Page 154-157.
- Tuleubayeva S. A. The language personality Al-Farabi / Materials of the International congress on studies of Asia and North Africa ICANAS 38, 10-15/09/2007. - Ankara, Turkey. - Page 65-66.

**The State Historical and Cultural Reserve-Museum "ISSYK" Kazakhstan.  
"Issyk Script"**

Mukhtarova Gulmira

**Abstract**

In 1970, near the town of Issyk (Kazakhstan), in the burial belonging to the young Saka leader, the so-called "The Golden Man" along with other items was discovered a silver cup with the inscription, consisting of 26 characters. At various times, attempts were made to read the inscriptions on the principles of Turkic runic script, and thus prove the existence of the Turkic-speaking components in the ancient history of Central Asia and Kazakhstan (Kazakh scientists O. Suleymanov, A. Amanzholov, M. Barmankulov, Uzbek scientists N. Rakhmonova, F. Jalilov, K. Mirshanom). Supporters of the Turkic language proposed several options of reading. Other scientists, mainly Iranists, do not recognize their point of view. (I. M. Dyakonov, V. A. Livshits, S. G. Klyashtorny). Thus, the problem of decoding the inscriptions remains open. We hope that in the future, scientists will come to a consensus about the interpretation of the inscription. However, the most important thing - is the very existence of the scripture, which has allowed to revise the traditional view of the absence of alphabetic script among early Asian nomads and gives a good reason for further research. The exposition of the State Historical and Cultural Reserve-Museum "Issyk", which was opened in 2010, in the "Valley of the Kings", where the "Golden Man" - Saks leader was found, exposes a copy of the above-mentioned silver cup with the inscription. Over the silver cup is a collage, with the decodings of Issyk scripture by different authors and with samples of the scripture. The original historical founding is kept in the

Museum of Gold and Precious Metals (in Astana). Personnel of the Museum-Reserve consider it their duty to draw the attention of the public and scientists to the unique monument of writing, "half-forgotten" in recent years. To do that, they use different methods - research, education, scholarship, and publishing. This includes conducting lectures, seminars, exhibitions of one subject, master classes and more. In terms of cultural and educational programs it is the "reason" for the museum activities associated with the significance of the invention of writing in the history of mankind, people; with the value of written records in the knowledge of the history, etc. Thus, we hope to make our feasible contribution to unraveling one of the great monuments of writing.

The earliest written records are known to the modern world due to the work of archaeologists. As a result of archaeological excavations, clay tablets from West Asia, papyri from Egypt, manuscripts on ox hides (parchment) relating to the turn of the new era, turned to be in the hands of scientists. It is because of those great archaeological findings that the history of ancient civilizations was recreated.

The availability of written records makes a lot of the past clearer to the historian. However, they do raise quite a few tough questions. Many ancient monuments were written not just in the "dead" languages, but in the languages totally unknown to the modern world. After the discovery of an ancient script monument by an archaeologist, there comes a turn for the "reader-decoder". Decoding of unknown writing systems has long been an important direction for linguists. One such non-decoded inscription is the "Issyk script". The reason for the script to be named as such is because of the place of its discovery. In 1970, near the town of Issyk, in the burial mound of the young Saki leader, the so-called "Golden Man", along with other items, was discovered a silver cup with the inscription consisting of 26 characters, outwardly resembling the Orkhon-Yenisey script (according to another hypothesis - Kharosthi script). The Cup dates back to V century BC. The inscription is carved with a sharp object on the outside of the silver cup. Mainly with respect to this inscription, scientists for the first time have used the provisional name "Issyk script".

Kazakh scientist and thinker Olzhas Suleimenov /1/ was the first to introduce the name to science. Also to him belongs the priority of the first decoding of the inscription on the basis of the ancient Turkic runic alphabet. His proposed reading of the inscription was: "Son of Khan in twenty-three (died), name and fame of people ran out. "

“Issyk script” is currently represented in numerous inscriptions: on fragments of pottery and stone from southern Uzbekistan, southern Tajikistan and northern Afghanistan, which date back to circa I - VI centuries AD.

Some scientists attempt to read the inscriptions on the principles of Turkic runic script, and thus prove the existence of the Turkic-speaking components in the ancient history of Central Asia and Kazakhstan. Other scientists, mainly Iranists, do not recognize their point of view. The most important proof for opponents of Turkicness of the Issyk scripture is the allegation that the Turkish-runic script has appeared in the VII - VIII centuries.

Kazakh scientist and thinker Olzhas Suleimenov /1/ was the first one to introduce the name to science. Also to him belongs the priority of the first decoding of the inscription on the basis of the ancient Turkic runic alphabet. His proposed reading of the inscription was: “Son of Khan in twenty-three (died), name and fame of people ran out. ”

“Issyk script” is currently represented in numerous inscriptions such as fragments of pottery and stone from southern Uzbekistan, southern Tajikistan and northern Afghanistan, which date back to circa I - VI centuries AD.

Russian scientist G. G. Kotova/2/ in his article “Silver bowl of Issyk barrow” has tried to prove that the silver cup from the Issyk barrow is a monument of the Scythian (Saki) language, which is a part of the Indo-European family of languages. Also, the author analyzes and criticizes the article of I. S. Kuznetsov, who believes that the inscription is written in Russian, and proposes the idea that three thousand years ago Semirechien Sakas (Scythian people) spoke Russian language, and the work of V. A. Chudinova, who believes that the text consisted characters of “runica” and “protokirillitsy”. Consequently, Kotov gives his own deciphering which states “God is grieving and misses the dead Aksahane. ”

At various times, attempts were made to read the inscriptions on the principles of Turkic-runic script, with hopes to prove the existence of the Turkic-speaking components in the ancient history of Central Asia and Kazakhstan. Other scientists, mainly Iranists, do not recognize their point of view. For example, I. M. Deacons, V. A. Livshits, S. G. Klyashtorny, recognize the external similarity of some signs of “Issyk script” with characters of Turkic-runic alphabet, but they disbelieve that the origin of the script is of Turkic-runic language. They think that this letter should be linked with the Iranian tribes of Central Asia, and most Iranian scholars support their point of view. The most important proof for opponents of the idea

that "Issyk Script" was written in Turkic-runic language is the allegation that the Turkic-runic script has started in the VII - VIII centuries.

At his time K. Akishev<sup>3/</sup>, in his article "The Mystery of the Issyk letter", cited the following versions of decoding: G. Musabaeva: "Honestly hold high the banner of a father. Be a worthy ruler. Your horses, your soldiers will bring you fame. Stay healthy"; A. Mahmudova: "Dishes are honorable, peeled barley will multiply your edibles, grains (food) will flow as stream"; A. Amanzholova: "Elder Brother, it is home! (Hey stranger), get on your knees! (let there be) food for a generation"<sup>4/</sup>; A. Kerimkulov: "Farewell, tighrauda, eat this oil, now hunger"; T. Suleimenova: "The ruler Ashan, you took the people. There are three thousand one hundred thirty-one of them. Warriors of the two heroes of the thirty-two clans on six ash stay in hundred banners"; R. Tarasenko, "Friend! Is it clear, that on that day we drank too much". In the next two versions the bases of decoding are not indicated, I suppose, that they are made based on a dialect of Eastern Iranian language: I. Kuznetsova (Krasnodar) "The gods favor war master Peshuru, who protecting our kind, is calm"; A. Gandaburova (Kirovograd region) "Albanian zones of sudden invasions: Urartu, Elam, Media, Aria, the Saxons".

There are also options for decoding by A. Abilasan and O. Bekzhanubiri. They are made in the ancient language, and their accurate translation into modern Kazakh, and even more so into Russian languages extremely difficult. So we cannot give here the texts of the options.

Out of all available decryptions, K. Akishev gives preference to the famous Hungarian linguist Professor Janos Harmatta<sup>5/</sup>, who read the inscription on the basis of the modified Persian-Aramaic alphabet, in linguistic science called Kharoshthi: "The cup should contain grape wine, cooked foods were added, / let it/ increase for a mortal, then prepared fresh oil is added".

After the publication of K. Akishev's article, scholars forgot about the "Issyk script" for several decades. However in recent years, scientists at times refer back to this issue. For example, scientists from Uzbekistan N. Rahmonov and B. Matboboev in their article "Issyk script", concluded that the inscription is an archaic variant of runic letters and has a clear phonetic character, and made the following decryption "Azuq, ochuq at atsar, ash azaq, Utashta qan asu" - "If the food and home are far, a friend will stay at the bottom, Utashta Khan will be the master".

A historian from Armenia Edward Khurshudian /6/ made an attempt to read some of the words in the inscription in the Iranian language and gave their interpretation in his article "The Inscription on the Cup from Issyk Kurgan". In particular, he attempted a clarification of the origin of the word "cup" to prove the Iranian origins of the Issyk's cup and the inscription.

Hence, the problem of decoding the inscriptions remains open. We hope that in the future, scientists will come to an agreement about the interpretation of the inscription. The most important thing - is the very existence of the scripture, which has allowed reshaping the traditional view of the absence of alphabetic script among early Asian nomads and gives a good reason for further research.

The State Historical and Cultural Reserve-Museum "Issyk", which was opened in 2010 in the "Valley of the Kings" where the "Golden Man" – the Saki leader was found, has a copy of the above-mentioned "silver cup" with the inscription. The original historical founding is kept in the Museum of Gold and Precious Metals (in Astana). Personnel of the Museum-Reserve consider it their duty to draw attention from the public and scientists to the unique monument of writing, which is «half-forgotten" in recent years. To do that, they use different methods - research, education, scholarships, and publishing. This includes conducting lectures, seminars, exhibitions on a subject, master classes and more. In terms of cultural and educational programs it is the "reason" for the museum activities associated with the significance of the invention of writing in the history of mankind, people; with the value of written records in the knowledge of the history, etc.

Presentation of written monument in the museum exhibition and its interpretation by museum means - is one significant problem that relates to written records, and their preservation and actualization in today's world of new technologies. Our experience shows - even unknown, non-decoded written (or maybe exactly they to a larger extent) attract the interest of visitors. Such monuments provide a kind of field for independent work in the exhibition space for the museum visitor. And that is always attractive – a chance to play a game as a real researcher, and try to lift the curtain of mystery. At the same time it is a kind (and perhaps possible?) way to unravel the code of and read the inscription. For example, when visitors from Israel found out that there is a version of ancient-armenian classification of the "Issyk script", tried to read it and found their own letters. Such discoveries ultimately reinforce the achievement of museum's mission - a formation of a culture and

historical knowledge, assist in self-identification in space and time of the citizens and visitors of Kazakhstan through research, storage and presentation of archaeological historical - cultural heritage.

Thus, we hope to make our feasible contribution to unraveling one of the great monuments of writing. We hope that our contribution in the field of popularization of written monuments as material evidence of the past is headed in the right and reasonable direction. In an exposition of the museum -reserve there is a copy of the relief of Achaemenidian palace at Persepolis (V century BC) with images of Saki. As known, the earliest information on the nomads of Central Asia and Kazakhstan are in the Persian cuneiform inscriptions. The Persians called it with the common name of Saki. As we know from the history, as a result of campaigns of Darius, in the first half of the IV century and until the end of the V century, a part of the Saki became the part of the Achaemenidian association. Under the rule of the Achaemenid, Saki, besides paying tribute, had to take part in the campaigns of the Persian kings, exposing both cavalry and infantry. Numerous motives, episodes and stories of folk literature of the ancient people of Kazakhstan have been preserved in the "Avesta", in the later literature of the Eastern peoples, such as the "Shah - Nameh", and finally, to this day portrayed in the folklore of the people of Central Asia and Kazakhstan. In describing the preparation of a journey to the East Cyrus Xenophon mentions the Saki as allies of Cyrus. /7/

This is a single case among museums of Kazakhstan that concerns the topic of "written monuments" proving the deep historical ties between the friendly countries of Kazakhstan and Iran.

On 26<sup>th</sup> July 2013, the Central State Museum of the Republic of Kazakhstan held an exhibition "Days of the Holy Quran", with participation of the Cultural Mission of the Embassy of the Islamic Republic of Iran in the Republic of Kazakhstan on the occasion of the holy month of "Ramadan". The aim of the exhibition was to popularize Quranic knowledge and the art of calligraphy. The exhibition featured about 70 works of Iranian artists, reflecting the Islamic culture and arts, in particular the works of calligraphers with their compositions of Islamic patterns and inscriptions from the Holy Quran.

In recent years there is a growing idea among researchers, who believe that "animal like style" culture of Saki was formed under the influence of the art of the Achaemenidian Iran and Bactria. We hope that these and other studies of historical relations between the two countries will initiate new cultural

connections, new joint projects in the fields of science, art and culture of Kazakhstan and Iran, which in turn will be reflected in expositions of museums.

WorkSited

Олжас Сулейменов. Исыкское письмо. //Комосольская правда. 1970. 31 октября. (Olzhas Suleimenov. Issyk Letter. / / Komosolskaya pravda. 31/10/1970)

Г. Г. Котова, Серебряная чаша из кургана Исык // «Академия Тринитаризма», М. , Эл № 77-6567, публ. 17663, 21. 09. 2012 (G. G. Kotova, silver bowl of Issyk barrow / / "Academy Trinitarizm", M. , Al № 77-6567, publ. 17663, 21. 09. 2012).

Акишев К. А. Исыкское письмо и руническая письменность. — "Древнетюркская цивилизация: памятники письменности". (Материалы международной научно-теоретической конференции, посвященной 10-летию независимости Республики Казахстан, г. Астана, 18—19 мая 2001 г. ). Алматы, 2001, с. 389—395.

(Akishev K. A. Issyk letter and runic writing. -"Ancient Civilization: written records. " (Proceedings of the International scientific-theoretical conference on the 10th anniversary of the independence of the Republic of Kazakhstan, Astana, 18-19 May 2001). Almaty, 2001, p. 389-395. )

Аманжолов А. С. Руноподобная надпись из сакского захоронения близ Алма-Аты. "Вестник АН КазССР", 1971, No 12 (320), с. 64-66

(Amanzholov A. S. Runic-like inscription of Saka burial near Alma-Ata. "Journal of the Academy of Sciences of the Kazakh SSR", 1971, No 12 (320), p. 64-66)

Harmatta, Janos. History of Civilization of Central Asia. Volume 2, Motilal Banarsidass (1999), ISBN 8120814088, p. 421. [http://en.wikipedia.org/wiki/Issyk\\_kurgan#The\\_Issyk\\_inscription](http://en.wikipedia.org/wiki/Issyk_kurgan#The_Issyk_inscription)

Э. Хуршудян. Надпись на чаше из Исыкского кургана. / Иран Наме. 2011. №4 (20). С. 95

(E. Hurshudyan. The inscription on most of Issyk barrow. / Iran Nam. , 2011. Number 4 (20). P. 95)

Ксенофонт. Киропедия. Изд. Подготовили В. Г. Борухович и Э. Д. Фролов. Москва, 1976. Т. VII. С. 25.

(Xenophon. Cyropaedia. Ed. Prepared V. G. Boruhovich and E. D. Frolov. Moscow, 1976. T. VII. C. 25. )

<http://www.lostlanguages.com/saka.htm>

<http://public.kubsu.ru/~usr02898/sl6.htm>

Issyk Scythian Inscription

### فصل ۳

راهکارهای توسعه و تعمیق روابط علمی و دانشگاهی ایران و قزاقستان



## چهره ایران در کتاب های درسی مدارس قزاقستان داود اسپرهم<sup>۱</sup>

ایران در ادوار میانی گستره‌ای به وسعت ایران امروز و کشورهای همسایه شرقی و شمالی داشته‌است. ترکان افتالیت در طول تاریخ طولانی ایران بزرگترین معارضان در جانب شرقی بوده‌اند. بارها خود را بر ایران تحمیل کرده‌اند اما تسلط آنان همیشه ناپایدار بوده‌است. مفاخر این سرزمین چونان ابن‌سینا و رودکی و فردوسی برگ زرین شناسنامه‌های ایرانیان بوده و هستند. دوره نخست صفویه شکوه و عظمت منطقه بلکه جهانی داشته‌است. این شکوه در دوره دوم صفوی فرو می‌ریزد و بدین ترتیب پای بیگانگان غرب به ایران باز می‌شود. رقابت ویرانگر صفوی و عثمانی شکوه شرق را به نابودی می‌کشد. در تمام این دوره‌ها مردم ایران بی‌نصیب‌ترین مردم جهان‌اند. آنان هیچ بهره‌ای از دولت‌های خود و دول بیگانه نمی‌برند. اقتصاد ایران گرچه در مقاطعی رونق می‌گیرد اما به دلیل بی‌کفایتی حاکمان چندان دوام نمی‌آورد. ایران در آغاز قرن بیستم کشوری عقب‌مانده با اقتصادی وابسته و ویران است. پیمان‌نامه‌های استعماری یک جانبه نیز خود سنگی بر گور شکوه تاریخی ایران می‌شود. اما ایران امروز با چه نارسایی‌ها و مشکلاتی دست به گریبان است؟ این‌ها مطالبی است که در کتب درسی مدارس کشور همسایه (همسایه آبی) ما قزاقستان به

---

<sup>۱</sup>استادیار دانشگاه علامه طباطبایی؛ [d\\_sparham@yahoo.com](mailto:d_sparham@yahoo.com)

فرزندانشان آموخته می‌شود. توجه به ارزیابی دیگران نسبت به دیروز و امروز ما و داوری آنان را نباید امری سهل انگاشت.

**کلید واژه‌ها:** تاریخ ایران، کتب درسی قزاقستان، آسیای مرکزی، صفویه، مشروطه، نهضت جنگل.

## مقدمه

ایران تاریخی و ایران امروز از نظر همسایگان شمالی چه ویژگی‌هایی دارد؟ آنان به کدام بخش از تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین توجه نموده‌اند؟ با توجه به تاریخ مشترک بین ایران و تمام سرزمین‌های شرقی و شمال شرقی چه تصویری از ایران تاریخی در اذهان ملل همسایه وجود دارد؟ ایران امروز و دیروز را چگونه ارزیابی می‌کنند؟ پاسخ پرسش‌های فوق و ده‌ها پرسش اساسی نظیر این زمانی روشن می‌شود که به کتب آموزشی کشورهای همسایه توجه کنیم تا ببینیم آنان چه معلوماتی از ما به فرزندان خویش می‌آموزند و چه اطلاعات درست یا نادرستی از ما در ذهن تاریخی آنان شکل گرفته است. به این منظور این جانب در طول مأموریت آموزشی‌ام در کشور قزاقستان کتاب‌های تاریخی مدارس آنان را مطالعه نموده و تمام مطالب راجع به ایران را استخراج کردم. در آموزش و پرورش کشور قزاقستان از سال هفتم مدرسه تا کلاس یازدهم کتابی به نام تاریخ جهان خوانده می‌شود.<sup>۱</sup> سهم کشور ایران در آن کتب به تفصیل در این نوشته منعکس شده است. هرکدام از این کتاب‌ها به صورت جداگانه بررسی شده؛ از این رو این نوشته شامل پنج بخش هر کدام مربوط به یکی از پنج کتاب تاریخ مدارس قزاقستان است. بر خود لازم دیدم موارد مبهم را با توضیحات مختصر روشن سازم.

## بخش نخست

### کتاب تاریخ جهان<sup>۲</sup> (سال هفتم)

در این بخش به بازتاب ایران در کتاب درسی سال هفتم می‌پردازیم. آنچه از ایران در این کتاب آمده مربوط به اوضاع ایران در سده‌های میانی است. در صفحه ۲۶ این کتاب ذیل عنوان «رشد فرهنگی ایران» صنعت قالی بافایران معرفی شده است.<sup>۳</sup> در صفحه ۳۰ ذیل عنوان «سیستم فئودالی آسیای مرکزی در سده‌های میانی» درباره ایران چنین آمده است؛

<sup>۱</sup> از کلاس نخست تا سال هفتم هیچ سخنی از ایران در کتاب‌های درسی قزاقستان دیده نشد.

<sup>۲</sup> نام مؤلفان این کتاب: س. ماشیمبایف، س. تاربیایف، م. ماژنوا، و. تکاچنکا - سال انتشار: ۲۰۰۷

<sup>۳</sup> با توجه علاقه همسایگان به صنعت تاریخی قالی بافی ایران لازم است اطلاعات جامعی از سوی ایران به سازمان آموزش و پرورش قزاقستان (و کشورهای مشترک المنافع) درباره تاریخ صنعت قالی بافی و وضعیت گذشته و حال آن ارائه شود.

«در سده پنجم و ششم در آسیای مرکزی؛ افغانستان، شمال هند، شرق ترکستان، حکومت افتالتی<sup>۱</sup> تشکیل شد. سرزمین و جغرافیای اصلی قوم افتالتی عبارت بود از؛ شرق ایران و طغارستان و شرق افغانستان. قبیله‌های افتالتی نظام متحد داشتند. بعد از آن مملکت بزرگی در افغانستان امروز تشکیل دادند. پس از قوی‌تر شدن، حمله به کشورهای همسایه را شروع کردند و ساسانیان را شکست داده مالیات‌دهنده و خراج‌گزار خود کردند. ایرانیان نیز مجبور بودند به آنها مالیات بپردازند.<sup>۲</sup> در سال ۵۶۵. مداخل مملکت افتالتی مخالفانی پیدا شدند و همزمان با ضعیف شدن مملکت افتالتی از لحاظ سیاسی و اجتماعی، خسرو پادشاه ایران<sup>۳</sup> ۵۳۱-۵۷۶ م سرزمین آنان را فتح کرد. پادشاه ایران (خسرو) شهرهای بست، کابل و سند در سرزمین طغارستان را نابود ساخت.<sup>۴</sup> در سال ۵۸۸ م. امپراتوری پادشاهی ساسانی قصد جنگ با ترکان می‌کند و تمام مملکت افتالتی را به زیر فرمان خود درمی‌آورد.<sup>۵</sup> بهرام در سال ۵۹۰ م. شاهنشاه ایران می‌شود و به تخت می‌نشیند. همه آن حوادث در سرزمین

<sup>۱</sup> Haftaalit یا هپتالیان یا هفتالیان یا فیلیان یا هیاطله یا هونهای سفید. برخی محققان از احتمال انتساب تاتارها، و مغولها، به «شی - وی» ها - که آنها را «مغولهای ابتدایی» دانسته‌اند یعنی همین هفتالیان (هونهای سفید/ افتالتی / هپتالیان / هیاطله)، سخن به میان آورده‌اند (د. اسلام، چاپ دوم، ذیل واژه؛ د. ترک، ج ۱۲، ص ۵۱ - ۵۲ / بلنیتسکی، ص ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۸). ظاهراً نسب هونهای سفید نیز به هونها؛ همان «هسیونگ - نو» ها در منابع چینی - از بازماندگان اقوام «بی‌ذی» یا همان «وحشیهای شمالی» یاد شده در منابع چینباستان - می‌رسد (پیرنیا، ج ۳، ص ۲۲۵۴). درباره خاستگاه تاتارها گفته‌اند که ایشان نیز مانند ترکها در بین سال‌های ۵۴۵ - ۵۵۴ و در پی آنان، در نیمه دوم قرن ششم از ارتفاعات آلتای (بین چین و مغولستان، و سرزمینهای آسیای مرکزی) در جهت شرق و شمال شرق، به استپهای مغولستان، منچوری، شمال چین و نواحی جنوبیتر حاشیه جنوبی سبیری مرکزی سرازیر شدند و مانند بیشتر ترکها و مغولها، همواره ناگزیر بودند که شرایط بسیار سخت اقلیمی آسیای شمالی را تحمل و کمبودهای ناشی از آن را با جنگ و غارتگری و کوچ‌نشینی جبران کنند. اوضاع نامطلوب اقتصادی حاکم بر آن سرزمین‌ها، ایشان را مردمی مقاوم و جنگجویانی قابل بار آورد، اما موجب شد که از لحاظ فرهنگی و مدنی، از همسایگانشان در چین، هند و ممالک غرب آسیا بسیار عقب بمانند (گروسه، مقدمه، ص ۳-۴؛ اقبال آشتیانی، ص ۷۹-۸۰) هپتالیان حدود سال ۳۵۰ م. به سوی افغانستان و شمال هندوستان سرازیر شدند. هپتالیان در موقعی که ساسانی‌ها در غرب و گوپتاهای هندی در شرق بر سر اقتدار بودند، نه تنها خاک افغانستان را حفظ کردند و فتوحاتی هم در هند انجام دادند ولی در نهایت، گوپتاهای موفق به بیرون راندن هپتالیان از هندوستان شدند که در نتیجه، دولت مقتدر هپتالیان در افغانستان به ادارات محلی و کوچک در جنوب و شمال هندوکش مبدل شد. هیاطله جمع هپتال است و هپتال به زبان بخارا مردی قوی باشد و نیرو را به زبان بخارا هپتال خوانند و هپتال را به تازی به هپتال گردانیده. هفتالیان، هپتالیان و هیاطله یک نام است و این نام بر گروهی از مردم قدرتمند اطلاق می‌شده که مالک سرزمین‌های تخارستان بوده‌اند. آق‌هون‌ها همان هپتالیان هستند که به سرزمین‌های کنونی ترکستان روس و ایران و هندوستان آمدند و نام آق‌هون یا هیاطله یا هفتال به خود گرفتند. هون یا هپتالی، هفتالی را در پارسی میانه، خیون می‌گفتند. (دایره‌المعارف اسلامی، مدخل هیاطله)

<sup>۲</sup> هپتالیان در زمان پیروز (پادشاه ساسانی) از ایالت کانسوی چین به نواحی تخارستان هجوم آوردند و در سال ۴۸۴ م. پیروز را مغلوب و اسیر ساختند... آنان داخل ایران شدند و شهرهای مروالروود و هرات را اشغال کردند و خراجی سالیانه بر ایرانیان تحمیل نمودند. (ایران در زمان ساسانیان، کریستین سن ترجمه رشید یاسمی ص ۳۱۶)

<sup>۳</sup> منظور انوشیروان است.

<sup>۴</sup> مهم‌ترین شهرهای طغارستان عبارت بود از؛ بدخشان، فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، قندوز، طالقان، ولوالج (مرکز طغارستان).  
<sup>۵</sup> کریستین سن تاریخ شکست آنان را ۵۶۱ م. تعیین کرده‌است.

تبریز اتفاق می‌افتد.<sup>۱</sup> جنگ‌های ایران و ترکان برای شکست افتالیت چند مدت طول می‌کشد. بعد از درگذشت بهرام، خسرو دوم به تخت سلطنت می‌نشیند. در طول سال‌های ۵۹۰-۶۲۷ مملکت قدرتمند ایران رو به ضعف می‌رود. بعد از ضعیف شدن پادشاهی ایران باز ترکان، شهرهای؛ ری و نیشابور خراسان را فتح می‌کنند و در آن سرزمین، قدرت خود را حاکم می‌سازند و در نتیجه آسیای مرکزی به دست ترکان می‌افتد»

نگاه فوق به تاریخ سده میانی ایران از منظر یک قزاق و روس با ویژگی‌های سیاسی خاص نگریسته می‌شود. از این رو بیش از آن که شکوه قدرت سیاسی ساسانی و سیطره آنان بر قلمرو وسیع شرق مورد بحث باشد به مقطعی اشاره می‌شود که ترکان توانستند مدتی بر دولت ساسانی چیره گردند. به نظر می‌رسد تأکید بر چیرگی ترکان شرق توأم با جانب تعلق است. دست کم آن مقدار از تاریخ ایران مورد توجه است که در ارتباط مستقیم با سرنوشت تاریخی آنان است.

در صفحه ۱۲۳ همین کتاب به دوران متأخر توجه شده است. ابتدا راه تجارت زمینی از سوی هند به ایران بازگو می‌شود و نقشه‌ای به این منظور ارائه می‌گردد. در صفحه ۱۳۹ درباره رشد علم و آموزش در ایران بحث می‌شود. در این قسمت از ابوعلی سینا به عنوان شاگرد فارابی نام برده می‌شود. در صفحه یاد شده چنین آمده است؛

«ابوعلی ابن سینا، شاگرد الفارابی بود.<sup>۲</sup> وی پنج جلد کتاب درباره علم پزشکی به نام «کتب خمسۀ قانون»<sup>۳</sup> نوشت. هم او منتخب شعری به نام کتاب علم را به دو زبان عربی و فارسی نوشت.<sup>۴</sup> در سال ۱۰۰۰. موی با ابوریحان

---

<sup>۱</sup> در سال ۵۸۸-۵۸۹ م. در آخرین سال سلطنت هرمز چهارم، لشکریان خاقانات غربی ترک و خزر به آران و ارمنستان حمله ور شدند. در همین زمان در شرق نیز ساوه شاه به ایران حمله کرد و سپاه هفتاد هزار نفری ایران که در مرز به نهبانی می‌پرداخت، مغلوب ترکان شد. بهرام در آن هنگام مرزبان ارمنستان و آذربایجان (اثرپاتکان) بود. هرمز چهارم بهرام را برای مقابله به سوی ترکان گسیل داشت. این جنگ به نام نخستین جنگ ایران و ترکان شناخته شده است. بهرام دوازده هزار تن از سوارکاران را برگزید این در حالی بود که سپاه پادشاه ترکان، سیصد هزار تن ذکر شده است. آنان تا هرات و بادغیس پیش آمده بودند بهرام که سرداری دلیر بود با این سپاه اندک، سپاه خاقان را در مرزهای شرقی به شدت شکست داد حتی ساوه شاه (شابه شاه) را کشت و علاوه بر غنایم سرشار، ترکان را به پرداخت باج نیز ملزم کرد. هرمز چهارم بعد از شکست ترک‌ها از فتح بهرام نگران شد و او را بلافاصله به جنگ بیژانس، در ارمنستان و نواحی جنوب قفقاز فرستاد. بهرام که فرماندهی کل نیروی ایران در مقابل بیژانس را داشت از قوای بیژانس شکست سختی خورد. هرمز که می‌خواست غرور وی را بشکند و از این شکست باطناً خشنود بود با ارسال دوک دان و لباس زنانه، به سردار شکست خورده او را بطور اهانت آمیزی از فرماندهی سپاه، عزل کرد اما بهرام موفق شد، سپاه تحت فرمان خود را نیز در اهانتی که از طرف هرمز در حق وی شده بود، شریک و هم‌درد سازد. بدین‌گونه آنها را نیز با خود، بر ضد هرمز هم‌داستان ساخت و با موافقت و تشویق آنها، علیه هرمز شورش کرد (ایران در زمان ساسانیان، کریستین سن ص ۴۶۵ و ۴۶۶)

<sup>۲</sup> اشاره به خواندن کتاب «اغراض ما بعدالطبیعه» فارابی که ابن سینا در جوانی آن را خریداری نوده بود و ابتدا از فهمیدن آن ناتوان بود.

<sup>۳</sup> منظور کتاب «القانون فی الطب» است.

<sup>۴</sup> به نظر اشتباهی پیش آمده است. آنچه از ابن سینا درباره شعر بجا مانده یکی رساله‌ای است به نام «خطب و تهجدات و اسجاع و قوافی» و دیگر «قصاید عشره و اشعاری در زهد».

بیرونی ملاقات کرد و بعد از آن چند کتاب علمی دیگر نوشت. ابن سینا درباره گیاهان پژوهش گسترده‌ای کرد و از آنها داروی گوناگونی برای درمان بیماران ساخت.»

از دیگر بزرگان ایرانی که نظر تاریخ‌نویسان قزاقی- روسی را جلب کرده، حکیم ابوالقاسم فردوسی است. در همین بخش فردوسی شاعری ایرانی و تاجیکی معرفی می‌شود.<sup>۱</sup>

«فردوسی سال (۹۴۰-۱۰۳۰ م): یکی از شاعران بزرگ عصر میانه فردوسی بود. وی شاعر بزرگ ایران و تاجیک است. برای نوشتن کتاب بزرگ خود شاهنامه ۳۰ سال عمرش را صرف کرد. وی در این کار بزرگ خود مبارزه و جنگ‌های ایرانیان با مهاجمان به کشورش را بیان می‌کند. فردوسی از قهرمانان بزرگ سرزمین خود تجلیل می‌کند. شاعر بزرگ از مردم فداکار ایران‌زمین و حامیان زندگی شخصی‌اش با احترام یاد می‌کند.»  
و باز در همین بخش از حکیم ابوعبدالله رودکی به عنوان یک شاعر بزرگ یاد می‌شود. شاعری که بنیان‌گذار ادبیات کلاسیک فارسی است:

«رودکی (سال ۸۶۰-۹۴۱ م) از بنیانگذاران ادبیات کلاسیک فارسی است. ابوعبدالله رودکی یکی از بزرگترین شاعران عصر میانه بود، شاعری که در شعرهای خود از خصوصیت و شخصیت مردم زمان خود و علم و دانش آنان و رنج و دردهایشان سخن گفته است.»

## بخش دوم

### ایران در کتاب تاریخ جهان<sup>۲</sup> (کلاس هشتم)

اطلاعاتی که از ایران در کتاب هشتم مدارس قزاقستان آمده از جهات کمیت و کیفیت قابل ملاحظه است. باید به این نکته توجه کرد که در یک کتاب مدرسه ای آن هم با موضوع «تاریخ جهان» سهم یک کشور نه چندان همسایه منطقاً باید چقدر باشد؟ درست است که ما با قزاقستان مرز آبی مشترک داریم اما مرز خاکی دو کشور بسیار از هم دور است. پس اهمیت تخصیص بخش قابل توجهی از مطالب یک کتاب درسی به ایران جز احساس تاریخ مشترک چه می‌تواند باشد؟ ملاحظه شد که در کتاب سال هفتم به ایران دوره ساسانی توجه شده بود و نهایتاً به تسلط ترکان در دوره؛ غزنوی، سلجوقی، مغول - البته بدون ذکر دقیق و مشخص از سلسله‌های یاد شده؛ اما در کتاب سال هشتم (از صفحه ۹۱ به بعد) به ایران عصر صفوی (سده ۱۷ م) توجه می‌شود؛

«در سده ۱۷ م. ایران کشوری فئودالی و کشاورزی بود و صفویان حاکم بودند. در زمان حاکمیت صفویه بجز سرزمین امروز ایران، سرزمین‌های؛ قفقاز، قسمتی از آسیای مرکزی تا شهر مرو و غرب افغانستان امروز،

<sup>۱</sup> نویسندگان کتاب بی‌اطلاع بودند که در روزگار فردوسی نامی از تاجیک و سرزمین آنان نبود.

<sup>۲</sup> مؤلفان؛ ن.الدابک، ک.کاجاحمتولی، م.ماکاشوا، ک.بایزاکووا - سال انتشار: ۲۰۰۸

باگرات، فراه، کاندآگار و همه بلوچستان جزء ایران بودند.<sup>۱</sup> شغل اصلی ایرانیان در آن زمان دامداری، کشاورزی و صنایع دستی بود. صفویان از مردمان آذربایجان بودند. ایرانیان در دوره صفویه فرصت متحد کردن و یکپارچه نمودن غرب تا شرق مساپاتامیا<sup>۲</sup> تا دریای هند، از شمال تا جنوب بیابان قاراقوم و قفقاز و خلیج فارس و یا عربی داشتند.<sup>۳</sup> حاکمان صفوی و قبیله‌های صوفی مسلک همراه آنان چند زبان مخصوص خود داشتند و چند قبیله دیگر را با خود متحد کرده بودند. در سرزمین ایران قسمتی کوچ‌نشین بودند. در کشاورزی و در کاشت گندم، جو، برنج و توتون رشد چشمگیری کردند و میوه‌جات و به خصوص انگور هم از رشد خوبی برخوردار بود. پرورش ابریشم نیز خیلی پیشرفت کرد. آن زمان زمین‌ها در ایران بخوبی آبیاری می‌شد. در دامداری؛ پرورش گوسفند و بز رشد زیادی یافت. قبیله‌های کوچ‌نشین گُرد، بلوچ و لُر و ترکمانان به دامداری مشغول بودند. قالی بافی و پرورش پنبه خیلی رشد کرد. قالی و ابریشم فارس در همه جهان مشهور شده بود. چینی و بدل چینی و صنعتگری هم رواج کامل یافته بود. تجارت داخلی و خارجی پیشرفت داشت.

در سده هفدهم در ایران روابط فئودالی تثبیت شده بود و زمین و آب به مالکیت اشخاص درآمده بود. زمین‌های دولتی «دیوانی» نام داشت. قسمت‌های بسیار زیادی از زمین‌های ایران از آن دولت بود. زمین‌های مردمی که از آن خانواده‌ها بود و «حصه» نام داشت. همچنین زمین‌های موقتی در دست فئودال‌ها بود که با نام «جاگیر»<sup>۴</sup> از آنها یاد می‌شد. زمین‌هایی نیز در دست روحانیان بود که به آنها وقف یا ملک می‌گفتند. اما دهقانان زمین شخصی نداشتند و آنها زیر دست فئودال‌ها کار می‌کردند و سطح زندگی‌شان پایین بود. دهقانانی که با زمین کار می‌کردند رعیت نام داشتند. و مردمی که به دامداری مشغول بودند ایلات نام داشتند. فرمانروای بزرگ فئودال‌ها شخص شاه بود؛ اما وزیرکبیری که شاه او را تعیین کرده بود کشور را اداره می‌کرد.

در ادامه بحث به وضع ایران در دوره مقتدرترین شاه صفوی اشاره می‌شود و از آن به نوعی یاد می‌شود که گویا دوره اوج قدرت و حکومت در ایران است. برای مردم قزاقستان تاریخ عصر صفوی ایران حایز بیشترین اهمیت است. آنان به دنبال اسنادی هستند که رابطه مردمشان را با دولت صفوی تأیید نماید. پررنگ شدن نقش یکی دیگر از همسایگان جنوبی قزاقستان یعنی افغانستان در پایان این مقطع تاریخی، انگیزه دیگر محققان قزاقی برای

<sup>۱</sup> باگرات؛ در محل تلاقی رودخانه‌های گنگ و برهماپور واقع شده و پیش از این خلیفت آباد نام داشت. فراه؛ استانی در غرب افغانستان در مرز ایران. کاندآگار؛ نام قبیله‌ای در افغانستان امروزی. احتمالاً نام جایبش آنان نیز بوده است.

<sup>۲</sup> مساپاتامیا؛ منطقه‌ای وسیع در بین‌النهرین.

<sup>۳</sup> قاراقوم؛ بیابان قراقوم در ازبکستان امروز است. لازم است از طرف دولت ایران رسماً یادداشتی به آموزش و پرورش قزاقستان ارسال شود تا با تکیه بر اسناد معتبر، جعلی بودن نام خلیج عربی گوش زد شود.

<sup>۴</sup> پاره‌ای از زمین که سلاطین و امرا و منصب‌داران دهند تا محصول آن را از کشت و کار هر چه پیدا شود متصرف گردند و به اصطلاح ارباب دفاتر سلاطین هندوستان تیول و قدری از ملک که عوض ماهانه تنخواه نمایند. (دهخدا. مدخل جاگیر)

جستجوی مجدانه در کتب و اسناد روزگار صفوی است. از این رو انعکاس این موضوع در کتب تاریخی مدارس قراقرستان موجه به نظر می‌آید.

«در زمان شاه عباس اول صفوی (۱۵۸۳-۱۶۲۹ م.)، ایران به قدرت کامل رسیده بود. شاه عباس خانانی را که از او اطاعت نکرده بودند به دار کشید، اداره مرکزی را تقویت کرد و ارتشی با هدایت انگلستان تشکیل داد. در ارتش ایران، تسلیحات جدید آتشبار و توپخانه پدیدار شد. جمعیت پایتخت ایران یعنی اصفهان ۵۰۰۰۰۰ نفر شد. گردشگران خارجی از زیادی دکان در بازارهای شهر بسیار تعجب می‌کردند.

در اوایل سده ۱۷ و آخر سده ۱۸ آخرین شاه صفوی سلطان حسین رژییم بد فئودالی را به حد بحران رساند. برای نابود کردن سلسله صفویان، قبیله کاندآگار افغانی آماده شده بود. ارتش آنان به فرماندهی میرمحمود<sup>۱</sup> به بهانه آزاد کردن قبیله‌های اسیر افغان در سال ۱۷۲۲ م. به ایران حمله کرد. در این سال پایتخت صفویان را فتح کردند و سلطنت سلطان حسین را به پایان رساند. میرمحمود پادشاه ایران شد. اما اداره کردن همه افغان‌های موجود در ایران ممکن نبود. در شمال ایران، ارتشی علیه ارتش محمود افغان تشکیل شده بود و در آنجا مردم، قدرت را همچنان در دست داشتند. حاکمان صفوی برای رسیدن به قدرت در قفقاز با ترکان<sup>۲</sup> هم چشمی و رقابت می‌کردند. برای رسیدن به این مقصود با ترکان نیز می‌جنگیدند<sup>۳</sup>؛ اما مجبور بودند قسمت بزرگی از سرزمین خود یعنی قفقاز و مساپاتامیا را از دست بدهند. سرانجام سرزمین افغانان را از دست دادند. و بالاخره همه اینها باعث کم شدن تجارت خارجی ایرانیان شد.»

در ادامه درس، از وضع داخلی و خارجی ایران پس از صفوی یعنی از دوره نادرشاه سخن به میان می‌آید. نگاه مؤلفان کتاب به نادر شاه مثبت است. این نگاه مثبت قزاق‌ها ممکن است ناشی از هم‌زبان یا هم‌نژاد دانستن خود با نادرشاه افشار باشد. از این رو متجاوز بودن محمود افغان مورد تأیید قرار می‌گیرد.

«در آخر همین سده مردم ایران مبارزه علیه کشورگشایان افغانی را آغاز کردند. این مبارزه را کسی به نام نادر از قبیله ترکان<sup>۴</sup> هدایت می‌کرد. در سال ۱۷۲۹ م. نادر، افغان‌ها را از سرزمین ایران بیرون راند. به دنبال پیروزی بر

---

<sup>۱</sup> در ایران به نام محمود افغان شناخته می‌شود. محمود افغان پسر میرویس رییس قبیله غلجایی است. وی در سال ۱۱۲۰ افغانان ایرانی را مغلوب ساخت و سردارشان اسدالله خان را به قتل رساند و این کار را خدمتی از جانب خود به درباریان اصفهان جلوه داد. در سال ۱۱۲۴ به قصد تصرف ایران به کرمان رسید لیکن لطفعلی خان والی فارس وزیر اعظم او را شکست داد و به قندهار گریزاند. در همان سال محمود دوباره به ایران حمله کرد و اصفهان را تسخیر نمود اما در سال ۱۱۲۷ به قتل رسید.

<sup>۲</sup> ترکان عثمانی

<sup>۳</sup> منظور جنگ‌های صفویان و عثمانی‌ها باشد که خسارت بزرگی به مسلمانان وارد کرد و موجب تقویت اروپا شد.

<sup>۴</sup> نویسندگان نادرشاه افشار را ترک دانسته‌اند در حالی که وی متولد دستگرد از توابع دره گز یکی از شهرهای استان خراسان بود. در ۱۷ سالگی به همراه مادر اسیر ازبکان شد. پس از آزادی از اسارت مبارزه با ملک محمود سیتانی آغاز نمود و شهرت بسیاری یافت تا اینکه به دربار صفویان راه یافت و در اثر دفع افغانان از شاه صفوی لقب طهماسب قلی خان را دریافت کرد. وی علاوه بر دفع افغان‌ها، عثمانی‌ها را از شهرهای همدان و آذربایجان بیرون راند. در

افغان‌ها در سال‌های ۱۷۳۰-۱۷۳۵ م. ارتش نادر مبارزه علیه ترکان را آغاز کردند. ترکان مجبور بودند از زمین‌هایی که اشغال کرده‌اند خارج شوند. نادر با استفاده از این اعتباری که کسب کرد مجلسی برپا نمود و بدین ترتیب خود را به عنوان شاه ایران معرفی کرد. سیاست نادر قوی کردن قدرت ایران بود. وی به قصد توسعه زمین‌های دولتی و حکومتی، زمین‌های فئودال‌ها و اصیل‌زادگان را مصادره کرد. و به قصد پر کردن هزینه‌های دولت، مالیات دهقانان را افزود و خود برای هدایت جنگ به راه افتاد. در سال‌های ۱۷۳۶-۱۷۳۹ م. به هند حمله کرد و آن کشور را غارت کرد. با وجود این، چندحمله وی بی‌نتیجه ماند و جنگ‌های طولانی وضع کشور و تولیدات را کاهش داد. از بسیاری مالیات‌ها وضع مردم آشفته شد. بدین ترتیب مردم مبارزه علیه شاه را آغاز کردند، اما شاه، نارضایتی‌های مردم را با شدیدترین صورت سرکوب کرد. این قهر و سرکوب شدید برای مردم خیلی سخت بود. در سال ۱۷۴۷ مبارزان شهر خراسان، نادر را به قتل رساندند. بدین ترتیب کشوری که وی ساخت یکباره خراب شد.

در ادامه شرایط پدید آمدن سلسله قاجار بحث می‌شود و از سلسله زندیان و شاهان آن هیچ سخنی به میان نمی‌آید و تنها با عبارت رقابت گروهی فئودال برای کسب قدرت از آنان یاد می‌شود. ممکن است این جهت‌گیری از آن روی باشد که طایفه زندیان از قبایل لر بودند در حالی که قاجاریان ترک نژاد بودند. «به قدرت رسیدن قاجاریان در ایران؛

بین گروه‌های فئودالی برای به دست آوردن قدرت و حکومت مدتی رقابت بدی ادامه داشت. آخر قرن ۱۷ قاجارها به قدرت رسیدند. در سال ۱۷۹۴ **آغامحمدخان** به سلطنت رسید. پایتخت قاجاریان تهران بود. اراضی ایران از لحاظ تقسیم‌بندی اداری به ایلات و ولایات تقسیم شد. ولایات را حاکمان اداره کردند و ایلات را که از لحاظ وسعت، بزرگ بود و قدرت و حقوق و درآمد آنها نیز عظیم بود وارثان شاه در اختیار داشتند و اداره می‌کردند. بزرگان و رؤسای ایلات درآمد و عائدی خود را داشتند و مالیات مردمی را نیز خودشان جمع‌آوری می‌کردند و مجرمان و جنایت‌کاران را خودشان محاکمه می‌کردند و خودشان نیز کیفر می‌دادند. بعضی از فئودال‌ها و حاکمان از شاه تبعیت نمی‌کردند مخصوصاً فئودال‌های خراسان و کرمان. شاه مجبور بود آنها را کنترل کند. روحانیان دینی شیعه در زندگی اجتماعی مردم ایران نفوذ زیادی کردند. این گروه (روحانیت شیعه و صاحبان مکتب) مدارس و زمین‌ها<sup>۱</sup> و محکمه‌ها را اداره می‌کردند.

---

این زمان شاه طهماسب صفوی قراردادی با دولت عثمانی و روسیه بست که به نفع ایران نبود این کار بهانه به دست نادر داد تا شاه طهماسب را از سلطنت خلع کند. و پسر هشت ساله او را به تخت شاهی نشانند. تا اینکه در سال ۱۱۴۸ م. رسماً خود را پادشاه ایران خواند. پس از سوء قصد از طرف فرزند خلق و خوی نادر دگرگون شد و رویه ستم و سخت‌گیری را بنا نمود تا این که به دست عده ای از رؤسای قبایل افشاریه و زندیه به قتل رسید. (معین، مدخل نادر)<sup>۱</sup> منظور زمین‌های وقفی و اموال عمومی است.



اما در صفحه ۲۲۹ این کتاب به وضع بین‌المللی ایران در اوایل قرن ۱۹ می‌پردازد. چهره‌ای که از ایران در این مقطع برای ما و جهانیان ترسیم شده بسیار تلخ و ناگوار است؛

«در آخر قرن ۱۸ ایران کشور فئودالی عقب مانده بود. اما تا این زمان استقلال خود را از دست نداده بود. در آخر قرن ۱۸ انگلستان و فرانسه سیاست استعماری علیه ایران را آغاز کردند. در سال ۱۸۹۷ سفیران فرانسه برای قرار دادن ایران در مقابل روسیه و انگلستان، به ایران آمدند. بلافاصله با همین قصد نماینده انگلستان یعنی مالکالم<sup>۱</sup> پیش شاه ایران آمد. وی با شاه قراردادی بست که طبق آن قرارداد فرانسویان نباید به ایران بیایند و اگر فرانسه حمله به هند را آغاز کند شاه ایران باید ارتش خود را به افغانستان ببرد. همچنین طبق قرارداد تجاری، انگلستان امتیازات زیاد گرفت و به جای آن امتیازات کمک تسلیحاتی به ایران را تضمین نمود. این قرارداد (ایران و انگلستان) عملاً علیه روسیه بود. شاه ایران، روسیه را رقیب خود در حاکمیت قفقاز می‌دانست. به این دلیل شاه در جستجوی یک متفق بود. متصل شدن گرجستان در سال ۱۸۰۱ به روسیه و سیاست ارمنستان و آذربایجان، شاه ایران را به تشویش انداخت. انگلستان و فرانسه برای رسیدن به مقصد خود در ایران سیاست‌بازی را آغاز کردند. بالاخره در سال ۱۸۰۴ جنگ ایران و روسیه شروع شد و ایران شکست خورد در حالی که از هیچ کدام از دو کشور متحد نتوانست پشتیبانی بگیرد.

در سال ۱۸۱۳ قراردادی بین ایران و روسیه به نام «گلستان» بسته شد. بر طبق این قرارداد ایران از زمین‌های داغستان و گرجستان و شمال آذربایجان دست کشید. روسیه امتیاز امکان داشتن نیروی دریایی در خزر را از ایران گرفت. روس‌ها امتیاز تجارت روسیه گرفتند و بدین ترتیب نفوذ روسیه در ایران افزایش یافت. بعد از این انگلستان ادامه سیاست علیه روس‌ها را در ایران دنبال کرد. سال ۱۸۲۶ بار دیگر ایران با روسیه وارد جنگ شد. اما این جنگ برای ایران ناکامی کامل به همراه داشت. در ماه فوریه سال ۱۸۲۸ قرارداد ترکمان چای بین روسیه و ایران بسته شد. بر طبق این قرارداد مرز دوکشور رودخانه اراکس<sup>۲</sup> تعیین شد و شرق ارمنستان به روسیه وصل شد. ایران مجبور بود به روسیه ۲۰۰۰۰ روبل جریمه پرداخت کند؛ این در حالی بود ایران کم‌کم و بطور پنهانی زیر دست کشورهای غرب می‌شد.»

در ادامه این مبحث سخن از قیام بابیان ایران در سال‌های ۱۸۴۲-۱۸۵۲ به میان می‌آید. «در چهلمین سال قرن ۱۹ نارضایتی بین مردم ایلات تبریز، زنجان و اصفهان و یزد علیه حکومت ایران زیاد شد. و قیام‌هایی شکل گرفت. گردانندگان این قیام از گروه بابیان بودند. هدایت‌کننده و نماینده علم باب، سید علی

---

<sup>۱</sup> ژنرال سرجان مالکالم تاریخ‌دان انگلیسی که در زمان فتحعلی شاه قاجار سفیر حکومت انگلیس هند در ایران بود. شهرت وی بخاطر کتابی است به نام «تاریخ ایران» که تاریخ جامعی است از ابتدای تاریخ سلاطین ایران تا سلطنت فتحعلی شاه قاجار.

<sup>۲</sup> ارس

محمد خود را با عنوان «باب» به مردم معرفی کرد. ترجمه کلمه «باب» دروازه است.<sup>۱</sup> کتاب بابیان «بیان» نام داشت. عقیده آنها این بود که از دروازه مهدی می‌آیند و به مردم رحمت می‌بخشند. سید علی محمد می‌گفت: قانون و کلمات قرآن کهنه شده و به این دلیل آنها باید آن را جدید و کامل کنند. بر طبق علم باب، مردم باید حق برابر داشته باشند و خارجی‌ان و کسانی که به باب اعتقادی ندارند باید از ایران اخراج شوند. در سال‌های ۱۸۴۸ قیام بابیان از هر گوشه ایران دیده می‌شد. عموم شرکت‌کنندگان قیام، فقیران بودند. برای نابود ساختن قیام، وزیر کبیر- میرزا تقی خان- از شاه اجازه کشتن باب را طلب نمود. در سال ۱۸۵۰ در شهر تبریز ارتش شاه، باب را تیر باران کردند. بعد از کشتن باب، شاه ایران قیام‌های بابیان را با قهر شدید نابود ساخت.»

پس از واقعه باب، به نیمه مستعمره شدن ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم اشاره رفته است. ورود سرمایه خارجی در این دوره و کثرت مستشاران آنان محدود به جهت توسعه صنعت ایران نمی‌شد بلکه اثر مستقیم بر سیاست‌های داخلی و خارجی ایران داشت.

«در نیمه دوم قرن ۱۹ سرمایه خارجی‌ان به ایران وارد شد. ایران به این دلیل به کشور نیم مستعمره تبدیل شد. امتیاز کشیدن سیم تلگراف را انگلستان گرفت. تلگرافی که آنها کشیدند ایران را به هند وصل کرد. برای آوردن سرمایه به ایران روس‌ها و انگلیسی‌ها رقابت داشتند. در سال ۱۸۸۶ کاپیتالیست انگلستان از شاه امتیازات استفاده از نفت را گرفت. و سال ۱۸۸۹ رویترا امتیاز ساختن بانک شاهنشاهی را اخذ نمود. در جنوب ایران نفوذ انگلستان افزایش یافت. در سال ۱۸۷۹ با تقاضای شاه روس‌ها شروع به آموزش‌ارزش ایران کردند. در سال ۱۸۹۰ پالیاکوف امتیاز ساختن بانک اعتباری از ایران را گرفت. در سال ۱۹۰۰ ایران از روسیه ۲۲.۵ میلیون روبل اعتبار می‌گیرد. پیش از جنگ جهانی اول سرمایه‌گذاری روسیه به مبلغ ۱۶۴ میلیون روبل رسید. آخر قرن ۲۰ ایران از استقلال خود دست کشیده بود. شاه و شاهنشاه بازیچه کشورهای امپریالیستی شده بودند.»

«انقلاب ایران در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱»

آخر قرن بیستم، بین گروه‌های گوناگون مردم، علیه سیاست‌های تضعیف ایران قیام‌هایی پدید آمد. مراجع دینی نسبت به تغییر وضعیت موجود هم قسم شدند. در این سالها چندین گروه محفلی تشکیل شد. سال ۱۹۰۵ انجمن ضد حکومتی به نام «مخفی» تشکیل شد. آنان قیام‌های ناراضیان را هدایت می‌کردند. اول قرن بیستم

---

<sup>۱</sup> در اوایل سلطنت فتحعلی شاه، شیخ احمد بن زین‌الدین (شیخ احمد احسائی) یکی از علمای افزایش شیعه از اهالی ساحل بحرین (احساء) به نشر عقایدی در باب اصول دین پرداخت. او از اصول دین توحید، نبوت، امامت را پذیرفت ولی عدل و معاد (جسمانی) را منکر شد و در عوض به رکن رابع باور داشت یعنی عقیده به یک نفر باب (وکیل و نایب) از میان شیعیان کامل که بین شیعه و امام غایب شیعه واسطه باشد. شیخ احمد ابتدا خود را همان واسطه نامید. پس از احسائی، سید کاظم رشتی هدایت شیخیه را به عهده گرفت. پس از وی سید علمی محمد شیرازی خود را باب نامید. او در ادامه خود را همان امام غایب نامید و کتابی به نام «بیان» ارائه کرد که به زعم خود نسخه کننده قرآن بود. قیام بابیان با تیرباران سید محمد علی به قتل علمی تبریز پایان یافت. (تاریخ ایران پیرنیا و اقبال آشتیانی ص ۷۶۰ تا ۷۷۱)

وضع اجتماعی ایران خیلی سخت بود. قیام‌های دیگری علیه گرسنگی و علیه حکومت پا گرفت. سال ۱۹۰۵ تظاهرات گسترده‌ای در مسجد عبدالعظیم برگزار شد. این گروه متحصن از حکومت وقت خواستار تشکیل عدالت‌خانه برای نیازها و تقاضاهای عمومی مردم شدند. برای پایان دادن به تظاهرات مردم، شاه قول داد به مطالبات آنها را رسیدگی کند. اما بعد از پایان تظاهرات، شاه اقدام به کیفر دادن به شرکت‌کنندگان کرد. در جواب این خشم و کيفردادن شاه، در سال ۱۹۰۶ قیام دیگری شروع شد. این بار مردم از کنار رفتن شاه از مقام خود و قبول کردن قانون اساسی سخن گفتند.

در سال ۱۹۰۷ در ایران مجلس اول برپا گردید و این علامت پیروزی انقلاب بود. در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ بزرگترین مرکز انقلاب شهر تبریز بود. این بار هم شاه با کمک خارجی‌ها در تبریز خونریزی کرد. انقلاب ایران تا سال ۱۹۱۱ تمام نشد. در طی این انقلاب قدرت شاه ضعیف شد. شاه ناتوانی‌های خود را قبول کرد و چشم امید به خارجی‌ها داشت و همه اینها باعث شد ایران مستعمره کشورهای امپریالیستی شود و ایران در قرن بیستم کشور عقب‌مانده و نیمه مستعمره‌ای باقی ماند.

## بخش سوم

### ایران در کتاب تاریخ جهان امروز<sup>۱</sup> (کلاس نهم)

در این کتاب به وضعیت ایران در جنگ جهانی می‌پردازد و به بی‌تدبیری حاکمان ایرانی در تشخیص موقعیت خود و ضعف در تصمیم‌گیری‌ها اشاره می‌کند. ایران با وجودی که اعلام موقعیت بی‌طرفی کرده بیشترین خسارت جنگ را متحمل می‌شود. از منظر تاریخ‌نویسان قزاق، انگلیس و روسیه و آلمان هدفی جز تجزیه ایران نداشتند و حاکمان ایرانی در ذهن خام‌اندیش خود با اعتماد به آنها موجب ویرانی ایران شدند. در صفحه ۷۴ به بعد کتاب می‌خوانیم؛

«با وجود این که ایرانیان در جنگ جهانی سیاست بی‌طرفی داشتند اما سرزمین آنان مرکز رقابت کشورهای دو اتحادیه بود.<sup>۲</sup> در سال ۱۹۱۴م. ارتش ترک‌ها استانهایی از ایران مثلاً آذربایجان را فتح کردند و تبریز و اورمیه را زیر دست خود گرفتند. در سال ۱۹۱۵ ارتش روسیه حمله علیه ترک‌ها را آغاز نمود و آنها را از آذربایجان بیرون راند. سال ۱۹۱۵ براساس توافق مخفی بین روسیه و انگلستان، ایران به دو قسمت تقسیم شد. در اوایل ۱۹۱۷

<sup>۱</sup> مؤلفان این کتاب؛ گ. کاجاحمتاف، ا. شوپگاف، م. غویایدولینا - سال انتشار ۲۰۰۹

<sup>۲</sup> منظور متحدین و متفقین است.

فاتحان، ایران را به سه کشور تقسیم کردند. در جنوب، انگلستان، در شمال ارتش روسیه و در غرب آلمان‌ها قرار گرفتند. در سال‌های جنگ، اقتصاد ایران رو به وخامت نهاد و بین مردم بیماری‌های واگیری رواج یافت.

### رشد جنبش استقلال طلبانه عمومی

جنبش استقلال طلبانه مردم ایران علیه کشورگشایان خارجی شروع شد. در راسرهربریاين جنبش‌ها، جنبش شمال میرزا کوچک خان بود. وی طرفدار آزادی بود. گروهی که وی تشکیل داد «جنگلیان» نام داشت. انگلیسی‌ها به بهانه مبارزه با ارتش ترک و آلمان سال ۱۹۱۸ شمال غرب ایران را فتح کردند و در نهم اوت سال ۱۹۱۹ پیمان حمایت از ایران را با قرار شروطی امضاء کردند. این شروط ناعادلانه بود و باعث جنبش استقلال طلبانه مردم آذربایجان ایران، گیلان و خراسان شد. در آن وقت روس‌ها با پیروزی بر مخالفان خود به بندر انزلی رسیدند. ارتش روسیه را رئیس نیروی دریای خزر راسکولنیکوف و معاون مرکز قفقاز آرجانیکیدزه هدایت می‌کرد. کوچک خان از آنها درخواست کمک تسلیحاتی کرد. روس‌ها ایران را تکیه‌گاهی در شرق می‌دانستند و لذا تقاضای کوچک خان را قبول کردند و تسلیحات به ایشان دادند. کوچک خان کمک صمیمانه روس‌ها را - چرا که علاقه داشتند جنبش کوچک خان به پیروزی برسد - قبول کرد. روس‌ها با عجله شوراهای کمونیستی در آذربایجان تشکیل دادند و به ایران بردند.<sup>۱</sup>

۵ ژوئن سال ۱۹۲۰ جمهوری گیلان اعلام شد. برای اداره این جمهوری تازه تأسیس کوچک خان را دعوت کردند. چهارم اوت سال ۱۹۲۱ جمهوری شوروی گیلان اعلام شد. اما این حکومت مصنوعی را ارتش مصنوعی<sup>۲</sup> سرخ نتوانست حمایت کند. وقتی ارتش شاه نزدیک گیلان رسیده بود رؤسای جمهوری شوروی گیلان به سمت روسیه فرار کردند. بدین ترتیب ارتش شاه انقلاب گیلان را نابود کرد و حرکت و عملیات ساختن حکومت شورایی کوچک خان انجام نشد.»

در صفحه ۷۵ به چگونگی رشد سیاسی و اقتصادی ایران پس از جنگ و پس از به روی کار آمدن رضاشاه توجه شده است.

«چگونگی رشد سیاسی و اقتصادی ایران بین سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۳۵»

<sup>۱</sup> شاید منظور کادر اصلی شوراهای کمونیستی ایران بود که برای آموزش به روسیه برده می‌شدند. البته ممکن است منظور بازگشت روس‌ها به سرزمین خود پس از تشکیل شوراهای کمونیستی در ایران باشد.

<sup>۲</sup> حکومت جمهوری سوسیالیستی گیلان نوعی کپی برداری از روسیه شورایی بود.

اصیل‌زادگان ایران برای محکم کردن سیاست خود قدرت را از دست قاجاریان به شاه<sup>۱</sup> منتقل کردند. پالکونیک<sup>۲</sup> رضاخان لقب پهلوی گرفت و قدرتی جدید از خاندان شاهنشاهی را شروع کرد. حکومت جدید به ترتیب و نظم امور پرداخت. در سیاست خارجی نزدیک شدن به آلمان را می‌پسندید. روسیه و انگلستان سیاست نزدیک شدن به آلمان را پشتیبانی نمی‌کردند. رضاشاه به‌قصد قوی کردن اقتصاد ایران از کارخانجات بزرگ و کوچک پشتیبانی کرد. با سرمایه‌گذاری آلمان می‌خواست چند کارخانه بسازد. به ساختن جاده و راه آهن پرداخت. با حمایت انگلستان شرکت‌های نفتی رشد یافتند. بین شرکت انگلستان و ایران قرار داد بسته شد. بر طبق این قرارداد شرکت‌های انگلیسی از فروش هر تن نفت بایست به ایران مالیات بپردازند. در جریان جنگ حرکت و عملیات مخفی آلمانی‌ها در ایران افزایش یافت. روس‌ها از ایران می‌خواستند تا عملیات آلمانی‌ها را قطع کنند ولی ایران گوش به آنان نمی‌کرد.

بیست‌وپنجم اوت سال ۱۹۴۱ روس‌ها از شمال به سرزمین ایران وارد شدند و از سمت جنوب نیز انگلیسی‌ها آمدند. این حادثه در تاریخ ایران به نام «حادثه شهریور» به یاد مانده است. بدین ترتیب روس و انگلیس از دو طرف ایران را فتح کردند. رضاشاه مجبور شد که از مقام خود کنار رود و تخت شاهی را به پسرش که ۲۲ سال داشت واگذار کند. در نهم سپتامبر سال ۱۹۴۳ ایران وارد جنگ با آلمان شد.»

در صفحه ۲۱۰ به ایران پس از جنگ جهانی دوم می‌پردازد. بحران فزاینده و گرانی و بی‌سامانی از ویژگی‌های این مقطع تاریخی ایران است. خشکسالی و قحطی و بیکاری این دوره را بسیاری از پیران امروز به یاد دارند. نتیجه این فشار اجتماعی، قیام‌ها و اعتراضات خیابانی فزاینده بود. همین امر خود بحرانی دیگر بود که هر گونه مدیریت درست را از حاکمان سلب می‌نمود.

«ایران بعد از جنگ دوم دنیا

بعد از جنگ دوم ایران با بحران شدید روبرو شد. گرانی کالاها و غذا و کمبود کالاهای مصرفی، خشکسالی در روستاها مردم را به وضع سختی انداخت. از سوی دیگر بیرون راندن انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها از ایران هزاران ایرانی‌ا بیکار گذاشت. جنبش استقلال‌طلبی جهانی در ایران نیز تأثیر کرده بود و احساسات ضدامپریالیسم مردم ایران بیدار شده بود. جنبش‌های ایران بین سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۲ علیه شرکت نفت ایران و انگلستان بود. از سال ۱۹۵۳ این شرکت‌ها ۴۵۴ میلیون تن نفت تولید کردند و ۵ میلیارد دلار سود به دست آوردند در حالی که مبلغ مالیات که باید می‌پرداخت فقط ۸ درصد بود.»

<sup>۱</sup> رضاخان

<sup>۲</sup> Полковник به زبان روسی یعنی سرهنگ.

به دنبال چنین وضع نابسامانی اندیشه انقلاب سفید مطرح می‌شود. در صفحه ۲۱۰ این کتاب، سبب به وجود آمدن انقلاب سفید و نتایج عملی آن بدین گونه تشریح می‌شود.

«در نتیجه قیام ارتش در سال ۱۹۵۳ کشور ایران به قدرت های غرب نزدیک شد. قرارداد ایران و بغداد امضاء شد<sup>۱</sup>. نشانه نزدیک شدن به غرب در این موارد دیده می‌شد؛ فقط در بخش‌های نظامی ایران ۴۶۰۰ نفر امریکایی کار می‌کردند این مستشاران در داخل کشور آداب و رسوم غرب را رواج دادند. امریکایی‌ها برای کاهش تب جنبش‌ها، رفرم را مصلحت وقت دیدند. سال ۱۹۴۲ رفرم شروع شد. بعدها این رفرم را «انقلاب سفید» نامیدند. براساس این رفرم در طی سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۷۴ رشد اقتصاد، تنظیم مسائل ارضی و رشد بهداشت پزشکی باید انجام می‌پذیرفت. سال ۱۹۷۳ به زنان ایران حق رای در انتخابات دادند. عنصرخاص این رفرم، مسائل ارضی بود. بر طبق این بخش از رفرم، زمینداران بزرگ می‌بایست به خانواده های بی زمین، زمین بفروشدند. در نتیجه این رفرم تقریباً ۲,۲ میلیون و دویست هزار خانوار زمین‌دار شدند».

در صفحه ۲۱۱ به انقلاب اسلامی مردم ایران می‌پردازد.

«ماه فوریه سال ۱۹۷۹ انقلاب ایران به پیروزی رسید و قدرت شاه نابود شد. در ایران رژیم جمهوری اسلامی ایران اعلام شد و برطبق قانون اساسی ۱۹۷۹ رهبر دینی خمینی بود. آداب و رسوم اسلام زنده شد و ایرانیان بر طبق قانون اسلام زندگی می‌کردند.

نگاه تاریخ‌نویسان روس و قزاق به تاریخ و حوادث پس از انقلاب اسلامی نیز خواندنی و شنیدنی است. یکی از حوادث مهم پس از انقلاب جنگ تحمیلی بود. تحلیل این تاریخ‌نویسان مبتنی بر اطلاعات رسانه‌های جهانی و هم‌سو با آنان است. جنگ ایران و عراق را نه یک تجاوز و زیاده‌خواهی یکسویه بلکه ناشی از مناقشات مرزی قلمداد می‌کند. از دولت موقت و دولت بنی‌صدر و دولت میرحسین چندان سخنی به میان نمی‌آید؛ اما از دولت هاشمی رفسنجانی به عنوان دولت سازندگی و حمایت‌کننده از بخش خصوصی یاد می‌شود. دولت خاتمی نیز دولت موفق در جذب سرمایه‌ها و اعتبارات خارجی و ایجاد فضای صلح و ثبات و حل مناقشات بین‌المللی معرفی می‌شود. بیشترین روابط ایران و قزاقستان نیز در دوره دولت هاشمی و خاتمی معرفی می‌شود. از صفحه ۲۱۱ به بعد کتاب می‌خوانیم:

«ایران در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰

---

<sup>۱</sup> راجع به این قرارداد هیچ اطلاعی به دست نیامد.

در ایران بعد از انقلاب، اقتصاد اسلامی مطرح گردید. حکومت جدید از کارخانجات و بخش خصوصی شروع به پشتیبانی کرد. در سال‌های ۱۹۸۰ ایران می‌خواست مسائل مرزی را با توسل به جنگ حل کند.<sup>۱</sup> جنگ ایران و عراق ۱۹۸۰-۱۹۸۸ هشت سال طول کشید. در اثر جنگ چندین ده و شهر خراب شد. انقلاب ایران ضدامریکیان بود و به همین دلیل تا الان در روابط ایران و امریکا بهبودی حاصل نشده‌است. در جریان سال ۱۹۹۰ اداره سیاسی کشور دچار تحولات زیادی شد. دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی تمام شد و به جای وی پنجم اوت سال ۱۹۹۸ محمد خاتمی به ریاست جمهوری رسید. بعد آمدن خاتمی سرمایه‌گذاری خارجی با مجوز رسمی آزاد شد. تمام دارایی‌های خاندان پهلوی به انجمن «بی‌بختان»<sup>۲</sup> واگذار شد. در سال ۱۹۸۰ اقتصاد ایران نزول کرد. تولیدات داخلی کاهش یافت. این بستگی به رشد سریع جمعیت داشت. جمعیت ایران در سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۶ به ۶۱ میلیون نفر رسید. در نتیجه وضع مردم خراب‌تر شد. بعد از تمام شدن جنگ برای بازسازی اقتصاد و روبه‌راه کردن وضع مردم، رفرم لازم بود. رئیس جمهوری اسلامی محمد خاتمی اقدام به تحولاتی برای رشد اقتصادی کرد. با کمک سرمایه‌گذاران خارجی و استفاده از اعتبارات خارجی کارخانه‌های جدیدی ساختند. برنامه‌ای ۵ ساله برای رشد اقتصادی تنظیم شد. خاتمی در سیاست خارجی از صدور انقلاب اسلامی دست کشید. وی برای برقرار کردن روابط با کشورهای خارج به روسیه، انگلستان و فرانسه سفر رسمی کرد. وی سیاست امریکا و اسرائیل را فاش کرد تا تولید اتم در ایران ادامه پیدا کند. در ماه اکتبر سال ۱۹۹۲ رئیس جمهوری قزاقستان نظربایوف به کشور ایران سفر رسمی داشت. برای بهینه‌سازی روابط دو کشور راه باز شده بود. سال ۱۹۹۳ سفر رفسنجانی به آلمانی و متقابل آن سفر نظربایوف به تهران نشانه روابط خوب دو کشور بود. وضع خوب ایران ناگهان در جریان انتخابات پارلمانی متغیر شد. اختلاف نظر بین کانسرواتورها<sup>۳</sup> و رفرم‌کنندگان پدیدار شد. سال ۲۰۰۷ نظربایوف با احمدی نژاد و خامنه‌ای (رهبر انقلاب) ملاقات کرد و قراردادهایی امضاء شد. طبق این قرارداد پس از این دو طرف می‌توانند از راه‌ها و جاده‌های یکدیگر برای حمل و نقل استفاده کنند.

---

<sup>۱</sup> این یعنی ایران آغاز کننده و ادامه دهنده جنگ هشت ساله بوده‌است. تبلیغات مسموم و یک جانبه دشمنان ایران بیش از آن که تصور می‌کنیم در بین ملل دنیا تأثیرگذار بوده‌است. لازم است مقامات مسئول ایرانی نسبت به اصلاح وضع موجود و اعتراض شدید به قزاق‌ها مسئله را پیگیری نماید.

<sup>۲</sup> منظور کمیته امداد است.

<sup>۳</sup> محافظه کاران

در روابط سیاسی بین‌المللی هر دو رئیس‌جمهور نظر واحدی دارند<sup>۱</sup>. در جریان گفتگوهای طرفین درباره برنامه اتمی ایران، رئیس‌جمهور قزاقستان اخطار کرد که برنامه اتمی ایران باید زیر نظر «ماپاته»<sup>۲</sup> باشد. ماه اکتبر سال ۲۰۰۸ پنج دولت درباره ساحل دریای خزر با هم ملاقات کردند. در این نشست راجع به نحوه استفاده همسایگان خزر از منابع دریا گفتگو نمودند.

## بخش چهارم

### ایران در کتاب تاریخ دنیا<sup>۳</sup> (کلاس ۱۰)

در این مقطع تحصیلی به دانش‌آموزان درباره تاریخ معاصر ایران به خصوص ایران در قرن بیستم و وضع نابسامان آن مطالبی آموخته می‌شود. در صفحه ۱۲۲ می‌خوانیم:

«ایران در اوایل قرن ۲۰

در اوایل قرن ۲۰ ایران کشور عقب مانده بانسانه کاپیتالیستی بود. جمعیت ایران به بیش از ۱۰-۱۲ میلیون افزایش یافت. ایران از ملیت‌های زیاد تشکیل شده بود. بجز فارس‌ها در سرزمین ایران قبیله‌های دیگری چون؛ لرها، کردها، بلوچ‌ها، بختیاری‌ها، ترکمن‌ها، عرب‌ها زندگی می‌کنند. صنعت و شغل قبیله‌ها دامداری بود. از لحاظ سیاسی قسمت اول<sup>۴</sup> در نفوذ روس‌ها و قسمت دوم<sup>۵</sup> در نفوذ انگلیسی‌ها بود. حکومت ایران در جنگ جهانی نخست سیاست بی‌طرفی را گرفت. با وجود این که زمین‌های ایران محور رقابت کشورهای اتحادیه‌ای جنگی شد. در اوایل سال ۱۹۱۷ کشور ایران در زیر نظر و نفوذ سه کشور خارجی بود.

(۱) سمت جنوب \_\_\_\_\_ ارتش انگلستان

(۲) سمت شمال \_\_\_\_\_ ارتش روسیه

(۳) سمت غرب \_\_\_\_\_ ارتش آلمان

در کتب پیشین، مختصر این مطالب به دانش‌آموزان آموخته شده بود در این کتاب مطالب مبسوط‌تر گفته می‌شود. در ادامه به بحث رشد جنبش‌های استقلال‌طلبانه مردم ایران اشاره می‌شود. در رأس آنها جنبش میرزا

<sup>۱</sup> با توجه به تاریخ تالیف کتاب منظور آقای نظریایف و آقای احمدی نژاد است.

<sup>۲</sup> منظور از «ماپاته» پیمان ام‌پی‌تی است.

<sup>۳</sup> مؤلفان؛ ک. کاجاحمتا، اچوپکوف، اقوبایدولینا - سال انتشار ۲۰۰۸

<sup>۴</sup> ممکن است منظور شمال ایران باشد.

<sup>۵</sup> منظور جنوب ایران است.



کوچک‌خان و جنبش گیلان مورد بررسی قرار می‌گیرد. نکته جالب این است که در تمام مواردی که از دولت‌های موقت جنگلی و گیلان یاد می‌شود از آنها با اصطلاح مصنوعی و ساختگی نام برده می‌شود.

«رشد جنبش استقلال‌طلبانه

بعد تمام شدن جنگ جهانی اول ارتش آلمان و ترکان به سرزمین خود بازگشتند. روس‌ها نیز از سمت شمال بیرون رانده شدند. ۵۰۰۰۰ نفر ارتش انگلستان سعی کردند که نفوذ خود از دست ندهند. سال ۱۹۱۸ در ایران گروه وثوق‌الدوله از انگلیسی‌ها پشتیبانی کردند. نهم اوت سال ۱۹۱۹ قرارداد ایران و انگلستان امضاء شد. طبق قرارداد دولت را انگلیسی‌ها اداره می‌کردند. ارتش و اقتصاد دولتی ایران به حمایت انگلستان درآمد. تا زمانی که قرارداد در مجلس به تصویب نرسیده بود، انگلیسی‌ها ادارات را ریاست می‌کردند. این قرارداد بی‌عدالتی و نارضایتی بین مردم را موجب شد.

آذربایجان، گیلان، خراسان اولین مرکزهای جنبش استقلال‌طلبی بود. هدایت جنبش شمال ایران به دست کوچک‌خان بود. در آن زمان روس‌ها به دنبال شکست‌خوردگان گواردیای سفید<sup>۱</sup> به بندر انزلی رسیدند. کوچک‌خان از آنها تقاضای کمک تسلیحاتی کرد و روس‌ها تقاضای آنها را قبول کردند. حکومت شوروی خیلی زود در قسمت آذربایجان ارتش تشکیل داد و به زودی به ایران اعزام نمود. چهارم اوت سال ۱۹۲۱ جمهوری شوروی گیلان تشکیل شد؛ اما این دولت مصنوعی را ارتش مصنوعی شورایی نتوانست حمایت کند. وقتی ارتش شاه سمت گیلان رسیده بود همه رؤسای حکومت گیلان به روسیه فرار کردند. بدین ترتیب تشکیل حکومت شورایی ساختگی به ناکامی رسید. ماه دسامبر سال ۱۹۲۱ ارتش کوچک‌خان، با هدایت کمونیست‌ها، حیدر<sup>۲</sup> را کشتند. ارتش شاه با استفاده از همین اختلاف نظر علیه نیروهای آزادی خواه دست به حمله زد. سال ۱۹۲۱ کوچک‌خان تحت تعقیب قرار گرفت. سال ۱۹۲۲ ارتش شاه به قیام‌های آذربایجان و خراسان را خاتمه داد. بدین ترتیب اولین جنبش استقلال‌طلبی مردم ایران بی‌نتیجه ماند.

«رشد سیاسی و اقتصادی سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۴۵»

بیست‌وششم فوریه سال ۱۹۲۱ در زمان جنبش مسکو بین دو کشور قرارداد دوستی امضاء شد. طبق این قرارداد حکومت شوروی از شروط زمان پادشاه سرکشی کرد و از ساختمان‌ها و اعتباری سرکشیدند<sup>۳</sup> و کالاهایی را که آن وقت از ایران برده بودند پس دادند. مبلغ کالاهای پس داده شده بیش از ۶۰۰ میلیون روبل بود. انگلیسی‌ها

<sup>۱</sup> ۴۴۴

<sup>۲</sup> منظور حیدرعمواوغلو متحد اولیه میرزا کوچک خان است که در جلسه انقلابی در یاسی‌خان رشت با طراحی میرزا کوچک‌خان غافلگیر و کشته شد.

<sup>۳</sup> این بخش برای من نامفهوم باقی ماند. معلوم نشد به کدام واقعه اشاره می‌کند.

تشکل نظامی ناراضیان را از بین افسران ملی به وجود آوردند. فرمانده دیویزیون<sup>۱</sup>، پالکاونیک رضاخان، آزاد کردن ارتش از چنگال انگلیسی‌ها و استقلال نظامی را وظیفه اصلی خود می‌دانست.

بیست‌ویکم فوریه سال ۱۹۲۱ در تهران انقلاب رخ داد و قدرت به دست گروه بورژوازی درآمد. برای حکومت جدید، رضاخان به عنوان وزیر نظامی تعیین شد. گروه بورژوازی بعد از قوی شدن در صدد تصاحب تمام قدرت تمام برآمدند. با هدایت رضاخان سال ۱۹۲۱ رفرم نظامی صادر شد.

سال ۱۹۲۲ قوام‌السلطنه به حکومت جدید- که طرفدار گروه‌های بورژوازی و فئودالی بود- رسید. وی از طرف آمریکا به همکاری با میلیسپا<sup>۲</sup> دعوت شده بود. میلیسپا از اقوام بانک داران آمریکا بود. وی در شرکت‌های نفتی آمریکا نفوذ فراوان داشت. میلیسپا ادارهٔ خراج و جمع‌آوری مالیات و بودجه دولت ایران را عهده‌دار بود. ایران زیر نظر شرکت‌های آمریکا درآمد بود و بدین گونه می‌خواست که امتیازات انگلیسی‌ها را تضعیف کند.

رضاخان با اتکاء به نیروی ارتش سیاست مطیع کردن قبیل‌ها و متحد ساختن آنها با قدرت مرکزی را در پیش گرفت. به این منظور در سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۳ عملیات مطیع کردن قبایل تالش، شاهسون، خلخال، ماکین<sup>۳</sup> شدید شد. در سال ۱۹۲۳ به دست اسماعیل سمیدکوم<sup>۴</sup> قیام کردها را نابود ساخت. بعد از قوی شدن رضاخان تحرک وی برای گرفتن قدرت از دست قاجاریان زیاد شد. سال ۱۹۲۳ احمدشاه قاجار، رضاخان را به مقام نخست وزیری پذیرفت.

رضاخان بعد از تثبیت کردن مقام خود راجع به گرفتن قدرت از دست احمدشاه اندیشید. سی‌ویکم اکتبر سال ۱۹۲۵ مجلس ایران به جای احمدشاه، رضاخان را انتخاب کرد. رضاخان به نام پهلوی قدرت را به دست گرفت و امور مملکت را منظم کرد. در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۳۰ رضاشاه برای مدرن کردن ایران رفرم‌های بورژوازی را صادر کرد. برنامه‌های قانون مدنی و کیفرجنایتکاران اجراء شد و منابع ارضی را تثبیت کرد و محاکم را از دست

---

<sup>۱</sup> لغت فرانسوی به معنی واحد نظامی، لشکر (معین، مدخل دیویزیون)

<sup>۲</sup> در آغاز نفوذ آمریکا در ایران و پیش از آن که سفارت آمریکا در ایران تاسیس شود انگلیسی‌ها حافظ منافع آمریکا در ایران بودند - سپردن گوسفند به دست گرگ - تا این که اولین نماینده آمریکا یعنی شوستر به ایران آمد. او با بی‌اعتنایی به سفرای روس و انگلیس دشمنی آنان را برانگیخت چون شوستر با بهائیت ارتباط داشت سفیر انگلیس از این طریق او را بین ایرانیان بد نام ساخت. با فشار روس و انگلیس آمریکا مجبور به بازگرداندن شوستر شد. آمریکا که تسلیم این دو قدرت شده بود بجای شوستر شخصی به نام کالدول را به سمت وزیر مختار به ایران فرستاد. او یک فراماسونر بود و نتوانست در ایران کاری انجام دهد. سر انجام آمریکا میلیسپا را به تهران فرستاد تا در صنعت نفت ایران نفوذ کند. اما حوادثی که در زمان او اتفاق افتاد روابط ایران و آمریکا را تیره کرد.

<sup>۳</sup> ماکو

<sup>۴</sup> اسماعیل آقا ملقب به سردار نصرت معروف به سیمکو و مشهور به سیمیتقوی با دفع عثمانی‌ها از منطقهٔ سلماس به شهرت رسید و همزمان با قدرت گرفتن روس‌ها در ایران از جانب آنان به مقام فرماندهی نیروهای مرزی سلماس نایل شد. وی زندگی پر فراز و نشیبی داشته است. وی در بین کردها محبوبیت خاص دارد. دربارهٔ مطلب مورد اشاره در متن به تحقیق دقیق‌ترین است.

روحانیون و دینداران خارج ساخت و به جای آن محکمه مدنی به وجود آورد. سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۷ تصرف غیرقانونی زمین محدود شد و زمین‌های فئودال‌ها تثبیت شد. سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۷ برای تقویت فرمانداران ده‌ها و روستاها آنها را به ردیف مأموران دولتی درآورد. برای وصل کردن ده‌ها و شهرها جاده‌ها و راه آهن زیادی ایجاد کرد. از سال ۱۹۲۸ قانون لباس پوشیدن با الگوی اروپا را صادر نمود. در شهرها، مدارس و دبیرستان‌های آمیخته دختران و پسران باز شد. تا سال ۱۹۳۵ نام رسمی کشور «فارس» بود از آن به بعد آن نام به «ایران» عوض شد. نام‌گذاری به صورت گروه اصلی زادگان نابود شد و رسم نامیدن با فامیل به کار آمد.<sup>۱</sup> در نتیجه رفرم جدید، روحانیون نه تنها از حق داشتن محاکم بلکه از داشتن زمین‌ها هم ممنوع شدند.<sup>۲</sup> با سرمایه‌گذاری آلمانی‌ها چندین کارخانه ساخته شد. سال ۱۹۳۳ بین شرکتهای نفتی با ریاست انگلیس و ایران قراردادی با امتیازات جدید امضاء شده بود. طبق قرارداد انگلستان از فروش هر تن نفت به ایران چهار شیلینگ بایست پرداخت می‌کرد.

در سیاست خارجی، ایران نزدیک بودن به آلمان را می‌پسندید. در اکثر کارخانه آلمانی‌ها کار می‌کردند. آلمانی‌ها به ایران تسلیحات دادند و به بهانه استفاده از تکنیسین‌ها هزاران جاسوس آلمان به ایران آمدند. آلمان و ایران از نظر پشتیبانی از «اصل‌زادگان» هماهنگی بودند.<sup>۳</sup>

در جریان جنگ جهانی دوم عملیات جاسوسی زیاد شد. دوازدهم ژوئیه سال ۱۹۴۱ بین حکومت شوروی و انگلستان برای متحد شدن در جنگ با آلمان تفاهم نامه‌ای امضاء شد. رئیس جمهور شوروی به طرف ایرانی نامه‌ای راجع به قطع کردن عملیات جاسوسی آلمانی‌ها در ایران نوشت. اما طرف ایرانی به این درخواست بی‌اعتنائی کرد.

بیست و پنجم اوت سال ۱۹۴۱ از سمت شمال روس‌ها و از سمت جنوب انگلیسی‌ها به ایران سرازیر شدند. در همین سال رضاخان مجبور بود از مقام خود کناره گرفته و از کشور خارج شود. پسر ۲۲ ساله رضاخان یعنی محمدرضا پهلوی به تخت ایران نشست. نهم سپتامبر سال ۱۹۴۳ ایران جنگ با آلمان را شروع کرد و گروه‌های ضد هیتلر در ایران متحد شدند.

## بخش پنجم

<sup>۱</sup> منظور شیوه نام‌گذاری از مدل عربی که فرزندان با ابن و بنت به پدر و مادر نسبت داده می‌شدند و نام خانوادگی وجود نداشت به شیوه امروزی تغییر یافت.

<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد منظور موقوفات باشد که از دست روحانیون خارج شد.

<sup>۳</sup> منظور ایرانی‌ها و آلمانی‌ها در اصل از یک نژاد و یک تاریخ بودند. به نژاد پرستی و برتر بودن نژاد ژرمن اشاره می‌کند.

## ایران در کتاب تاریخ جهان<sup>۱</sup> (کلاس ۱۱)

در کتاب تاریخ این مقطع که سال آخر دبیرستان است به ایران توجه زیادی شده است. بیشترین مطالب این بخش متوجه ایران پس از جنگ جهانی است. از دوره پهلوی به عنوان دوره ترقی سیاسی و اقتصادی ایران یاد می‌شود. مهم ترین ویژگی این دوره قطع دست بیگانگان از نفت ایران و ملی شدن صنعت نفت به دست محمد مصدق است. به لحاظ فضای سیاسی داخلی از رژیم پهلوی به عنوان رژیم مستبد و خودکامه یاد می‌شود. علت پدید آمدن انقلاب اسلامی نیز فقر و تنگدستی مردم ذکر می‌گردد. از صفحه ۱۸۲ به بعد این کتاب می‌خوانیم:

«رشد ایران بعد از جنگ دوم جهانی

بعد از تمام شدن جنگ دوم جهانی اقتصاد ایران ضعیف شد و صادرات کالا کم و قیمت کالا گران شد. وضع معیشتی جامعه کاهش یافت. حاکمان ایران به جستجوی راهی برای بیرون شدن از بحران بودند. به این منظور اقدام به ملی کردن صنعت نفت ایران کردند. در آوریل سال ۱۹۵۱ پارلمان ایران قانون "ملی کردن نفت" را تصویب کردند و اجرای آن را به عهده حکومت مصدق که در سال ۱۹۵۳ تشکیل شده بود گذاشت. ملی کردن نفت مخالفت خارجیان را موجب گردید؛ چرا که این قانون دست شرکتهای خارجی را از نفت ایران قطع می‌کرد. در مقابل کشورهای خارجی برای ابراز نارضایتی روابط دیپلماسی خود با دولت محمد مصدق را قطع کردند.

شاه ایران آن زمان محمد رضا پهلوی با کمک نظامیان و امریکاییان علیه نخست وزیر به دشمنی برخاست. سال ۱۹۵۳ محمد مصدق تحت تعقیب قرار گرفت و مجبور شد در زندان برای دو سال بماند. تمام قدرت به شاه برگشت. حکومت جدید روابط با انگلستان را از نو سامان داد. بدین گونه با شرکتهای غربی کاملاً هماهنگ شد. سال ۱۹۵۳ ایران با کنسرسیوم بین‌المللی قرارداد امضاء کرد. ایران نفع خود را از فروش نفت افزایش داد ولی کشورهای خارجی فرصت فروش نفت ایران به بازار بین‌المللی را ندادند. مبارزه علیه اتحادیه های آزادی قوی تر شد و در ایران رژیم مطلق العنان پا گرفت. شاه شخص اول مملکت در کشور شد. وی بدون مشورت با پارلمان، نخست وزیر و دیگر وزیرها را خود تعیین کرد.

## انقلاب سفید

در اوایل سال ۱۹۶۰ شاه در ایران "انقلاب سفید" را اعلان کرد. مقصد این رفرم از بین بردن روابط فئودالی در ده ها و رشد اقتصاد بود. هم رفرم زمینی که محدود کردن زمین با ملی نمودن و به صورت اعتباری واگذار کردن آن ها به دهقانان برای ۱۵ سال بود. رفرم در کارهای دهقانان به نتیجه خوبی نرسید و فقیران زیاد شدند و

۱. ت. ت. سادقوف، ر. ر. قایربکوف، س. و. تیمچنکا - سال انتشار ۲۰۰۸

مجبور بودند برای جستجوی کار به شهر منتقل شوند. دیگر رفرم هاعبارت بود از؛ ملی کردن جنگلها و دادن حق رأی به زنان در انتخابات و خصوصی سازی و شخصی کردن اداره های دولتی بود. اکثر درآمد حاصل از فروش نفت برای سرمایه گذاری به مواد معدنی و برای خریدن ابزار خارجی و اجیر کردن متخصصین از خارج صرف شد. کارخانجات گاز و ساخت ماشین آلات پدید آمد. ایران از کشوری کشاورزی به کشوری کشاورزی صنعتی تبدیل شد. رفرمهای انجام شده بیشتر به نفعشاه و نزدیکان شاه بود و همین باعث فقر مردم شد. سال ۱۹۷۵ ایران از سیستم چند حزبی به سیستم تک حزبی عوض شد. بالاخره گروه های ضد سیاست شاه بسیار شد.

در صفحه ۱۸۴ و در ادامه بحث چنین آمده است؛

«انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی ایران

سال ۱۹۷۸ انقلاب ضد رژیم شاه شروع شد و در آن همه گروه های مردم ایران شرکت کردند. در رأسشعارهای انقلاب و دعوت مردم به آن، نابود کردن رژیم شاه و از بین بردن فاصله بین ثروتمندان و فقیران و دور انداختن سرمایه های خارجی، همچنین جایگزین کردن ارزشهای اسلامی بود. سال ۱۹۷۹ شاه از کشور فرار کرد و حکومت به دست حکومت موقت افتاد. آنها قدرت را به دست رهبر انقلاب یعنی آیت الله روح الله موسوی خمینی دادند. در همین سال در ماه اوریل کشور ایران به نام جمهوری اسلامی ایران تغییر نام داد. سال ۱۹۷۹ قانون اساسی جدید تصویب شد.

بر اساس قانون اساسی مقام قانون گذاری پارلمان است. یک دفتر رئیس جمهوری هم وجود دارد. قانون اساسی ایران شکل اداری اسلامی را به وجود آورد. در رأس حکومت ایران رهبر است و وی مستقیم با امر الله کار می کند. رهبر حق تعیین کردن رئیس جمهوری را دارد. پارلمان زیر نظر شورایی است که از ۱۲ نفر با مقام «آیت الله» تشکیل شده<sup>۱</sup> کنترل می شود. بر طبق قانون اساسی فعالیت سیاسی احزاب در ایران واتحادیه های غیر اسلامی ممنوع است. تا الان هم حتی روحانیون مسائل ارضی را حل نکردند. ۸۰ درصد زمین ها مثل قدیم الان هم در دست ثروتمندان است و ۲۰ درصد آنها در دست روحانیون است. و مسائل اقوام و نژادها هم حل نشده است. کردها و ترکمن ها و بلوچ ها از حکومت ایران، خودمختاری می طلبند.

در ادامه و در صفحه ۱۸۵ می خوانیم:

«ایران در هفتادمین سال قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱

---

<sup>۱</sup> منظور شورای نگهبان قانون اساسی است.

جنگ ایران و عراق سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ به اقتصاد ایران زیان بزرگی وارد کرد و بیش از ۶۰۰۰۰۰ نفر شهید شدند. حکومت ایران با مشکل رو به راه کردن اقتصاد و پیدا کردن راه برای خروج از بحران مواجه بود. سال ۱۹۷۹ پس از تعیین رفسنجانی برای حل این مشکلات، استفاده از سرمایه گذاری خارجی به راه افتاد و متخصصین از خارج برای آموختن تکنولوژی جدید دعوت شدند. تغییرات در قانون اساسی ایران اعتبار و نفوذ رئیس جمهور را بالا برد. وی برای تثبیت احزاب و اتحادیه ها تلاش شد.

پس از رفرم اقتصادی، ایران کشور لیدر در خاورمیانه شرق شد. در سال ۱۹۹۸ سید محمد خاتمی رئیس جمهوری شد و رفرم را ادامه داد. ولی نتوانست نفوذ روحانیون را ضعیف کند و سیستم ایران را عوض کند. روحانیون سرانجام بر وی پیروز شدند.

در سال ۲۰۰۵ با کمک سنت گرایان محمود احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور تعیین شد. وی در راه تقویت اقتصاد به گرفتن کمک از سنت گرایان تمایل داشت؛ چون وی خودش از شرکت کنندگان فعال «انقلاب اسلامی» بود. بعد از تعیین رئیس جمهوری ایران تمام قدرت اداری به دست سنت گرایان برگشت. بعد از آمدن احمدی نژاد سیاست خارجی ایران فعالتر شد. نیروی ارتش ایران روز به روز قوی تر شد.

جهانیان انتظار دارند که ایران اتم را در جهت صلح به کار برد. به این خاطر آمریکا به سازمان ملل متحد از ایران شکایت کرد که ایرانیان اسلحه اتمی میسازند. طبق قرارداد سال ۲۰۰۶ سازمان ملل متحد ایرانیانحتی به قصد صلح هم نمی توانند اورانیوم را غنی سازی کنند. ایران در حال توسعه خدمات اتحادیه ای محلی است. در سال ۲۰۰۵ ایران به مقام کنترل کننده اتحادیه شانگهای نائل شد.

ایراندر سیاست خارجی آسیای مرکزی همیشه نفوذ خاص داشته و دارد. سال ۱۹۹۲ بین قزاقستان و ایران قرارداد امضاء شد. همکاری اقتصادی و تجارتي مهمترین نقطه این قرار داد می باشد.»

## منابع

ایران در زمان ساسانیان؛ کریستین سن، مترجم رشید یاسمی، بهزاد: تهران ۱۳۹۰

تاریخ ایران؛ حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی، نگارستان کتاب، تهران ۱۳۸۹

خراسان و ماوراءالنهر؛ الکساندر مارکویچ بلنیتسکی، مترجم پرویز ورجاند، مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی: تهران ۱۳۷۱

فرهنگ روسی فارسی؛ گرانت و سکانیان، بشارت: تهران ۱۳۸۲

فرهنگ فارسی؛ محمد معین، امیر کبیر: تهران ۱۳۷۵

کتاب سال هفتم تاریخ جهان؛ مؤلفان س. ماشیمایف، س. تاریبایف، م. ماژنوا، و. تکاچنکا: ۲۰۰۷

کتاب سال هشتم تاریخ جهان؛ مؤلفان: ن. الدابک، ک. کاجاحمولی، م. ماکاشوا، ک. بایزاکووا: ۲۰۰۸

کتاب سال نهم تاریخ جهان؛ مؤلف ان این کتاب؛ گ. کاجاحمتاف، ا. شوپگاف، م. غوبایدوللینا: ۲۰۰۹  
کتاب سال دهم تاریخ جهان؛ مؤلف ان؛ ک. کاجاحمتاو، ا. چوپکوف، ا. قوبایدولینا: ۲۰۰۸  
کتاب سال یازدهم تاریخ جهان؛ مؤلفان ت. ت. سادقوف، ر. ر. فایربکوف، س. و تیمچنکا: ۲۰۰۸  
لغت نامه؛ علی اکبر دهخدا، چاپ دوم از دوره جدید: ۱۳۷۷

## فصل ۴

تعاملات زبانی و ادبی ایران و قزاقستان

## پیوندهای فرهنگی بین ایران و قزاقستان. نگاهی به اشعار نیما یوشیج و آبای قونانبايف سهیلا صلاحی مقدم<sup>۱</sup> و حسین نوین رنگرز<sup>۲</sup>

زبان قزاقی، به گروه زبان‌های ترکی تعلق دارد زبان ادبی معاصر قزاقی در نیمه دوم قرن بیستم در سایه فعالیت ادبای روشنفکری همچون «آبای قونانباي اولی» شکل گرفت. آباي در سال ۱۸۴۵ میلادی به دنیا آمد و در سال ۱۹۰۴ درگذشت. او بنیانگذار ادبیات رئالیستی و واقع‌بینانه و نوین قزاقستان است. این شاعر و اندیشمند اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نهضتی فرهنگی را آغاز کرد و در ترقی زبان قزاقی تأثیر گذاشت. او در مدرسه امام رضای شهر سیمی زبان عربی و فارسی را فرا گرفت و با ادبیات کلاسیک ایران از قبیل آثار فردوسی و سعدی و نظامی و حافظ آشنا شد همزمان ادبیات روسی را نیز فرا گرفت. آباي آثار شاعران بزرگ روس همچون پوشکین و لرماتوف را به قزاقی ترجمه کرد. دیوان شعر او حاکی از اندیشه عمیق فلسفی و رئالیستی است. نیما یوشیج بنیانگذار شعر نوی آزاد در ایران، در سال ۱۲۷۴

---

<sup>۱</sup>استادیار دانشگاه الزهراء(س)

<sup>۲</sup>دانشیار دانشگاه محقق اردبیلی؛ drnovin@yahoo.com



هجری شمسی به دنیا آمد و در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در گذشت (مطابق با ۱۹۵۹ م) انقلاب ادبی نیما در فرم بیرونی و فرم درونی، شیوه معنپردازی ساختار زبانی، و انقلاب در جهان‌بینی شاعرانه قابل تأمل است. در این مقاله سعی شده است بر مبنای ادبیات مقایسه‌ای<sup>۱</sup> که زیر شاخه ادبیات تطبیقی<sup>۲</sup> است و در پدید آمدن پیوندهای فرهنگی و گفتگوی تمدن‌ها نقش بسزایی دارد. بعضی از اشعار رئالیستی این دو شاعر دوران‌ساز مورد بررسی قرار گیرد. هر دو شاعر به انسان به عنوان یک موجود ارزشمند نگریسته‌اند، نوآوری را ارج می‌نهند و به عدالت اجتماعی پایبندند. اخلاق را در زندگی بشر بسیار مهم شمرده و عشق را تبلور ناب زندگی او قلمداد می‌نمایند. با توجه به این نکات مکتب رمانتیسم را در نگاهشان به انسان و رشد خلاقیت او و مکتب رئالیسم را در توجه‌شان به جامعه و واقعیت‌های اجتماعی می‌توان مشاهده کرد.

**کلید واژه‌ها:** پیوند فرهنگی، آرای فونانبایف، نیما یوشیج، ادبیات مقایسه‌ای.

#### مقدمه

معنی «فرهنگ» در کتب لغت که از واژه farhang در زبان پهلوی گرفته شده به معنی دانش، خرد، آداب، عادت رایج در جامعه است. ماتیو آرنولد، شرق‌شناس و شاعر انگلیسی که تحت تأثیر رستم و سهراب فردوسی، منظومه رستم و سهراب را سروده است، می‌گوید فرهنگ هر آن چیزی است که در جهان اندیشیده شده و گفته شده است. وی کلیه دستاوردهای هنری و فکری را فرهنگ می‌داند. فرهنگ را بعضی مترادف تمدن گذاشته‌اند و آن را کلیت پیچیده‌ای از دانش‌ها و آداب‌ها و باورها می‌دانند که انسان به عنوان عضوی از جامعه فرا می‌گیرد. پس فرهنگ امری فراگرفتنی است. فرهنگ پویاست و تغییر می‌کند، رشد می‌کند، شاید چند چیز متناقض در یک فرهنگ دیده شود. فرهنگ امری «بر ساخته»<sup>۳</sup> است، نجومیان این تعریف را از فرهنگ ارائه می‌دهد: «فرهنگ نوعی فضای انتزاعی است که مستخرج از کنش‌ها و ساختارهای زبانی است: یک تفکر انتزاعی براساس آنچه در اطرافمان هست می‌سازیم. فرهنگ شبکه نشانه‌ای ساخته دست انسان است که انسان را در نگاه به زندگی کمک و راهنمایی می‌کند».

مطالعات فرهنگی فهم و تبیین دینامیک فرهنگ است. در مطالعات فرهنگی همه نوع رویکردی باید بررسی شود از حوزه تحقیق هیچ موردی نباید کنار گذاشته شود. تحلیل هویت به عنوان یک فرایند فرهنگی یکی از اهداف مطالعات فرهنگی است. در مطالعه فرهنگی، ادبیات تطبیقی یا مقایسه‌ای که در حوزه نقد ادبی است، یکی از روش‌های سودمند است. مطالعات فرهنگی سرشت بینا رشته‌ای دارد بنابر این می‌توان دو شاعر یا دو نویسنده

<sup>1</sup> Contrastive Literature

<sup>2</sup> Comparative Literature

<sup>3</sup> constructed

را از جهات گوناگون با هم مقایسه کرد و نتیجه کار در مطالعه فرهنگی دو جامعه، دو ملت، دو زبان، دو ادبیات مهم خواهد بود در این تحقیق، شعر آبای قونانبايف بنیانگذار ادبیات معاصر قزاقستان و نیما یوشیج پدر شعر نوی معاصر ایران مورد بررسی قرار گرفته است. این دو شاعر بزرگ هم در فرهنگ و هویت ملی کشورشان تأثیر بسزایی داشته‌اند در فرهنگ قزاقی، آبای قونانبايف چنین نقشی را دارد.

## آبای قونانبايف

«آبای»، شاعر و متفکر بزرگ قزاقستان، در سال ۱۸۴۵ میلادی در دامنه کوههای چنگیز حومه شهر «سیمی پلاتینسک» واقع در شمال غرب قزاقستان در خانواده‌ای ثروتمند و ارباب به دنیا آمد. اسم کوچک او ابراهیم بود اما مادرش او را «آبای» صدا می‌زد که معنی آن در زبان قزاقی «تیز هوش و اندیشمند» است شاعر بعداً به همین نام مشهور شد. آبای از اوان کودکی توسط مادر بزرگش خانم «زیره» با افسانه‌ها، قصه‌ها و تاریخنامه‌ها شفاهی قوم قزاق که اکثراً منظوم بودند آشنا شد و کم کم علاقه به شعر در قلب او جای گرفت طوری که در مدت کمی صدها بیت از «آقن‌ها»<sup>۱</sup> محلی را که از مادر بزرگ خود شنیده بود به خاطر سپرد.

«آبای» تحصیلات ابتدایی خود را نزد معلمان خصوصی در خانواده شروع کرد و از سن ۸ سالگی دانش آموز مدرسه «امام احمد رضا» در شهر سیمی پلاتینسک شد. پنج سال تحصیل در این مدرسه و آشنایی با علوم دینی و ادبیات شرق بویژه ادبیات کلاسیک ایران و خواندن اشعار شاعران بزرگ ایران مانند فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی و نظامی، میل و رغبت او را به سرودن شعر بیشتر کرد و نیروی شاعری را در وجودش قدرت بخشید. آبای هنگام تحصیل در این مدرسه، آموزش نظم عربی و ترکی را نیز شروع کرد. او آثار فضولی و زهیرالدین بابر را از روی متن اصلی خواند و اولین بار عروض را که از شعر فارسی اخذ کرده بود، در شعر قزاقی مطرح کرد. لغات فارسی زیادی از این طریق وارد زبان قزاقی شد آبای به داستانهای هزار و یکشب نیز علاقه داشت. او به همراه با این زبان‌ها، زبان روسی را نیز آموخت. به اجبار پدر مدرسه را بعد از پنج سال ترک کرد و مجبور شد به چادرهای ایلی خود بازگردد. (همان، ص ح)

پدر آبای سردار ایلی «تابکتین» قزاق بود بنابراین، آبای مجبور بود که برای مبارزاتی آماده شود. و آماده رهبری ایلی شود. در آن زمان قزاق‌ها به صورت قبیله‌های کوچک زندگی می‌کردند آبای از همان ایام جوانی، در جریان زد و خوردها و مناقشات قبیله‌ای قرار گرفت و روزگار سیاه مردم قزاق را درک کرد. بیسوادی و پائین بودن فرهنگ مردم در گوشه‌ای از کشور روسیه تزاری برای او دردآور بود. و دائم در این فکر بود که چگونه مردش

<sup>۱</sup> شاعرانی که بدون سواد شعر می‌گویند.

را از بدبختی نجات دهد. او فهمیده بود که بی‌سوادی توده‌های مردم همراه با جنگ‌های قبیله‌ای نتیجه‌ای جز تیره‌روزی ایشان نخواهد داشت. پس او به تحصیل همت گماشت و در جوانی به عنوان واعظ و سخن‌شناس و ادیب شهرت یافت. او هزاران بیت از حماسه‌های شفاهی را از حفظ داشت و برای مردم می‌خواند او بی‌عدالتی مالکان را نسبت به مردم رعیت بی‌بضاعت نشان می‌دهد. آبای درد آنها را احساس می‌کرد و از ایشان به طرق گوناگون حمایت می‌کرد. او حتی با پدر خود نیز در دفاع از مردم زجر کشیده شلاق خورده، به خاطر عدالت و حقیقت مخالفت کرد. و بعد کاملاً از پدر جدا شد و پیروی از روش پدر را نپذیرفت.

او زبان روسی را کامل فرا گرفت چرا که می‌گفت در مبارزه علیه بی‌عدالتی‌ها که بر مردم مسلمان قزاق از طرف حکومت تزاری رفته، باید زبان آنها را آموخت چرا که کلیدی است برای گشادن گره‌ها. او متوجه شد که سیاست روسیه تزاری در قزاقستان سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» است پس سعی کرد چشمان مردم را به حقیقت باز کند. وی ایشان را به سوی سواد و آگاهی و وحدت فراخواند.

تحصیل و ژرف‌نگری در آثار روسی و آشنایی و دوستی با علمای خاورشناس روس، بر جهان‌بین آبای تأثیر گذاشت. بسیاری از دوستان روس آبای، کسانی بودند که از روسیه رانده شده بودند. آنها عقیده داشتند که در مبارزه علیه حکومت تزاری با سواد کردن مردم اهمیت ویژه‌ای دارد.

آشنایی و بررسی آثار پوشکین، لرمانتوف، تولستوی و دیگر شاعران و نویسندگان روس باعث شد با پشتکار بیشتر مردم را به این امر ترغیب کند. مردم قزاق دارای ادبیات شفاهی پر محتوایی هستند ولی آشنایی با زبان و ادبیات روسی که ادبیات کتبی غنی‌ای دارند می‌توانست در پیشرفت فرهنگ کوچ‌نشینان قزاق تأثیر فراوان داشته باشد، که داشت. آبای با دانستن زبان روسی با آثار شاعران و نویسندگان دیگر جهان چون گوته (آلمانی)، بایرون (انگلیسی)، آدام میسکوویچ (لهستانی)، اسپینوزا، داروین آشنا شد.

این آشنایی مایه گسترش جهان‌بینی و عمق بخشی به کار ادبی او شد. او می‌خواست جهانی بیندیشد. او طی سال‌های ۱۸۸۲ و ۱۸۸۶ میلادی غیر از سرودن اشعار، کتب نویسندگان بزرگ روس را به زبان قزاقی ترجمه کرد و این ترجمه‌ها به سرعت میان توده‌های مردم منتشر شد. او با دید رئالیستی رنج‌ها و دردهای مردم و فساد جامعه را مورد بررسی و انتقاد قرار می‌داد و اختلاف طبقاتی و مناسبات ظالمانه اجتماعی جامعه‌اش را با تمام وجود درک می‌کرد و در بوته نقد می‌گذاشت که در آثارش هویدا است. نزد مردم‌مان بیسواد کوچ‌نشین قزاق، آثار آبای به صورت شفاهی، زبان به زبان نقل می‌شد و ایشان مانند پند آن را حفظ می‌کردند.

به دلیل نبود امکانات چاپ دست‌نوشته‌های آبای، دست به دست می‌گشت و گاه دچار تحریف هم می‌شد. کتاب قره سوز (سخنهای سیاه) که به «اندیشه‌ها» ترجمه شده بهترین نمونه نثر آبای است. آقن‌ها، شاعران زن و مرد قزاق به دیدار او می‌آمدند و اشعار آبای را در دشتهای قزاقستان نقل می‌کردند و ترانه‌هایش محبوبیت

بیشتری می‌یافت. حاکمان وقت از نفوذ و قدرت و شهرت آبای در میان مردم می‌ترسیدند و او را زیر نظر داشتند با این حال پیروان و شاگردانش روز به روز زیادتر می‌شدند. سه فرزند، یک دختر و دو پسر داشت. یکی از پسرانش شاعر زبردستی شد و با مصلحت پدرش چند داستان حماسی از جمله کارنامه "امام شامیل" مبارز داغستانی را به نظم کشید.

فعالیت آبای و پیروان او علیه رژیم روسیه تزاری و فتوئدال‌های محلی بطور مستمر ادامه داشت. حاکمان چون از شورش مردم می‌ترسیدند، به صورت پنهانی و ناجوانمردانه به آزار و تهدید آبای پرداختند و پیروان او را دستگیر و شکنجه کردند تا جایی که در ۱۸۹۷ م. قصد جان او را کردند که موفق نشدند. تهمت‌های فراوان به او زدند. اما راه به جایی نبردند و آبای همچنان سرافراز راهنمای مردم خود بود تا راه نجات را به ایشان بنمایاند. در سال ۱۹۰۴ م. دار فانی را وداع گفت.

#### اشعار رئالیستی و تعلیمی و ظلم ستیزانه آبای

آبای به عنوان یک شاعر و متفکر مسلمان قزاق، به عقب‌ماندگی قوم و ملتش افسوس می‌خورد و آن را نتیجه بیسوادی و کم سوادی و جهل ایشان می‌داند. دور بودن از فضائل اخلاقی نیز بر نکبت جهل می‌افزاید:

ای قزاق ای خلق زحمت دیده‌ام!  
باد و بروت تو بر لبهات قفل زده است  
نیم‌رویت روغن و نیم دیگر، خون  
نیک را از بد، باز نمی‌شناسی  
نی به شب خوابی و نی در روز می‌خندی  
هین بس که خُلق نیکویی نداری  
می‌خورد بخل و حسد، جان تو را  
چون که یکدل نیستی با هم‌وطنان  
اسبه‌ایت برف‌سان آب گردند  
نیرویت را هر کجا به عبث می‌ریزی  
و عاقبت افتادن، و نالان  
در قعر مرداب فرو می‌روی  
و بدتر از بد می‌شوی (آبای، ۱۳۷۴: ۴)

در این شعر آبای به ملت خود هشدار می‌دهد که تا وقتی غرور بیجا، تشخیص ندادن سره از ناسره، نداشتن خلق نیکو، دائماً در حال جنگ و مجادله بودن، نبود وحدت در بین مردم، و هدر رفتن نیروها، وجود داشته باشد، جز فرو رفتن در مرداب شکست و تباهی نخواهد بود. اسب در این شعر استعاره از افتخار و پیروزی و پیشرفت کشور قزاقستان است. آبای، وحدت در بین قبائل را از مهم‌ترین اصول پیشرفت و ترقی کشورش می‌داند. در شعر بعدی آبای ملت قزاق را به تلاش مستمر همراه با تفکر تشویق می‌کند:

آری ز حدّ افزونند، اینگونه تهی مغزان

از رنج تلاش گریزانند

وامانده، سرمست خودآرایی

جز جلوه فروشی کار دیگر ندارند

خود پرور و غمازند، با کار نمی‌سازند

به جای سلام، سر مغرورشان را تکان می‌دهند

از این ده به آن ده می‌تازند (همان: ۵)

آبای نکته دیگری که تأکید می‌کند، پیروی از رهبری مقتدر و دانشمند و شجاع است تا بتوان به سر منزل مقصود رسید، در غیر این صورت توده ناآگاه به ناکجا آباد کشیده می‌شود و در نتیجه کشور به قهقراء فرو می‌افتد. در این شعر با تشبیهات و تمثیل‌های زیبایی مقصود خود را به روشنی بیان می‌کند تا بتواند بیشتر تأثیرگذار باشد.

ای درون سینهات امواج نور

سخن من گوش ده که درخور توست

آنکه قلبش بی‌فروغ آرزو و هدف است

گم گشته‌تر از مرده‌هاست

این سخن را همه پذیرفته‌اند

بی‌ره و بی‌رهبر به کجا می‌توان رسید؟

این توده گمراه که جز‌های و هوی ندارد

مردم اگر صلاح کار را بدانند

همچون دریایی پر گهراند

اقا، مردمی که سفره‌شان تهی است

چون لجن‌زاری با آب گندیده‌اند

مرغکانشان نغمه‌سرایي نمی‌کنند  
نونهالانش از عذاب فسرده‌اند  
چاروادار، زار و مریض  
تودهٔ مردم باید که با رهبر همراه شوند  
تا دست هدایت راهنما به سر منزل مقصود برساند  
این حقیقت را از من بشنو  
تا زنگ‌ها از آینه‌ات زدوده شود (همان: ۱۲)

تشبیه مردم پر تلاش که صلاح کار خود بدانند، آنان که بدانند و درک کرده باشند «به عمل کار برآید به سخنرانی نیست»، به دریای پر گوهر و مردمی فقیر که برای تغییر وضع خود هیچ تلاشی نمی‌کنند، به لحن زاری با آب گندیده، قابل توجه است.

در چنین محیطی مرغکان نغمه‌سرایي نمی‌کنند کنایه از رنج و سنگینی که بر فضای آنجا حاکم است. همچنین نونهالان و کودکان افسرده‌اند، هیچ شادی و شور و شوقی دیده نمی‌شود و چاروادار مجاز جزء از کل است و به همهٔ زحمتکشان و دامداران برمی‌گردد که زار و نزار هستند. در انتهای شعر دوباره تأکید بر این است که دست هدایت یک راهنمای خردمند می‌تواند یک قوم را به قلّهٔ عزّت و شرف برساند. آینه استعاره از وجود یک ملت است که با وجود یک رهبر مصلح زنگ‌ها و تیرگی‌ها از آن زدوده و پاک می‌شود.

شعر گفتم نه از برای نام  
نه برای افسانه خواندن  
شعر گفتم تا جوانان را  
راه نمایم به سوی جادهٔ روشنی  
این سخن را کسی که فطرت بیدار دارد می‌فهمد  
سخن نو را بشنو (همان: ۱۳)

در این شعر، هدف از شعر را نه فقط لذّت و نه فقط برای کسب شهرت، بلکه برای تعلیم و راهنمایی انسان‌ها به خصوص نسل جوان، می‌داند. کسی که فطرت بیدار دارد. سخنی نو از شاعری عالم و متعهد به مردم قزاق تقدیم می‌شود. در شعر دیگر «سخن فروشی» را محکوم می‌کند:

در بساطشان غیر گپ‌زدن چیزی نیست  
سخن فروشی و حرافی شغلشان است  
و من گریزان از مدح‌ها و وصف‌های بیهوده  
بر جمال حق نظر می‌کنم  
با کلید فطرت آراسته  
دری به روی راستی خواهم گشود. (همان: ۱۹)

شایسته بیان اینکه آبی، شاعری مسلمان و آگاه و متعهد است و اشعار فراوانی دارد که حاوی مضامین اخلاقی و عرفانی است. در همین شعر که مضمونی اجتماعی دارد و آن انتقاد از شاعران مداح و پر گو و گزافه‌گوست، در بخش پایانی شعر، روح پرستنده خود را که عاشقانه در محضر حق تعالی می‌بیند، نشان می‌دهد.

بر جمال حق نظر می‌کنم  
با کلید فطرت آراسته  
دری به روی راستی خواهم گشود...  
در شعر دیگری خطاب به این شاعران می‌گوید:  
چون به پشت سر نظر می‌اندازم، می‌بینم  
آن ناظران ساده‌جاهل  
آن تاجران حرف و سخن را که پس و پیش  
ژاژ درایی می‌کنند (همان: ۲۵)  
و بعد خطاب به رؤسای اقوام قزاق چنین می‌گوید:  
از بیم وحشت، حاکمان در تخت‌ها می‌لرزند  
گویا زندانیان شیطان حاکم‌اند  
حکم آنها ناعادلانه است

در حالی که خوبان، در رنج و اندوه به سر می‌برند، ظالمان و ستمگران ترکتازی می‌کنند و از این دنیا، جایگاهی سیاه و غیر قابل تحمل ساخته‌ایم:  
شام غم، برای آگه‌دلان و بخردان است  
دیوان و ددان بر روی پاکی خط کشیده‌اند  
یا رب، عجب دنیای شب‌پرور، خورشید‌گشی است.

او در برابر ریا و ریاکاران می‌ایستد، در برابر شاعران دروغین، زاهدان ریایی، حاجیانی که فقط نام حاجی را یدک می‌کشند:

به راستی آسان نیست  
به درون همه پی بردن  
کسی که خود را با فریب و فن  
خدای سخن می‌خواند  
کسی دیگر که تبهکار است  
ولی به چهره زاهد می‌نماید  
چه زاهدان ریایی که به حج رفتند  
برای نام و نان  
نه بهر آنکه واجب بود  
ادای فرض مسلمانی (همان: ۳۰)

آبای، در این شعر مفاخره‌ای دارد که البته برازنده اوست و گزاف نمی‌گوید:

در غم تیرگی‌های جهالت  
کلام آتشین خود را از غلاف بیرون کشیدم  
خواستم جهان را طرح نو دراندازم  
که من فرزانه‌ام، آزاد مردم

### اشعار رئالیستی نیما یوشیج

نیما یوشیج پدر شعر نئی معاصر ایران مضمون‌های اجتماعی و ظلم‌ستیزانه اشعارش را بدین گونه بیان می‌کند:  
فجایعی که در عالم رخ می‌دهد، بنابر این نگاه نیما علاوه بر ایران به کل جهان متمرکز می‌شود:

در سایه آن درخت‌ها چیست  
کز دیده عالمی نهان است  
عجز بشر است این فجایع  
یا آنکه حقیقت جهان است؟ (شعر نیما، ۱۳۶۳: ۳۵)



او نمی تواند نسبت به وضع حاکم بر جوامع بشری بی تفاوت باشد بنابر این زبان به اعتراض می گشاید در شعر «گرگ» که شعر نمادین است چنین می خوانیم:

به روی قله ها گرگ درنده  
رمه را در کمین بنشسته باشد  
شود گاهی عیان و گه خزنده  
به حيله چشم ها را بسته باشد (همان: ص ۱۱۸)

واژه «گرگ» و «رمه» دو نماد برای ظالم و مظلوم است که نماد پنهان و دور از ذهنی مبهمی نیست. در شعر «آی آدمها» نیما، رنج و اندوه خود را نسبت به اختلاف طبقاتی که در جامعه حکمفرماست و فقری که بعضی آدمها را مستأصل و درمانده کرده، نشان می دهد:

آی آدمها  
که بر ساحل نشسته شاد و خندانید  
یک نفر در آب دارد می سپارد جان  
یک نفر دارد که دست و پای دائم می زند  
روی این دریای تند و تیره و سنگین که می دانید (همان: ص ۱۱۸)

یک نفری که در آب دارد می سپارد جان همان انسان رنج کشیده ایست که در جامعه به او و به شرایط سخت زندگیش از طرف دیگر هموعانش اهمیتی داده نمی شود. «آب» و «دریای تند و تیره و سنگین» استعاره از جامعه ای است که چنین آدمهایی را در خود فرو می برد و در برابر فریادها و درخواست های او کر و گنگ است.

در شعر «می تراود مهتاب» نگرانی شاعر از غفلت و بی خبری و نادانی خفتگانی است که کنار او زندگی می کنند و همین خاریست در جگر نیما.

می تراود مهتاب  
می درخشد شبتاب  
نیست یکدم شکنند خواب به چشم کس و لیک  
غم این خفته چند  
خواب در چشم ترم می شکند  
نگران با من استاده سحر

صبح می خواهد از من  
کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر  
در جگر لیکن خاری  
از ره این سفرم می شکند (همان: ۲۰۱)

شخصیت بخشی<sup>۱</sup> در واژه «سحر» و «صبح» بر تأثیر و عمق شعر افزوده است سحر همراه با شاعر نگران این غفلت و نادانی آدم‌هاست و کنار او ایستاده در حالیکه شب به پایان می‌رسد و این نشانه امید شاعر به آینده است در سطر بعدی نیما از خواسته صبح می‌گوید که:

«صبح می خواهد از من

کز مبارک دم او

آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر»

امید روشنی و بوی بهبود ز اوضاع جهان را به ایشان خبر دهد.

در شعر «ناقوس» همین مضمون پر امید را می‌توانیم بیابیم که «کار جهان تغییر می‌کند و رو به روشنی و صبح می‌رویم»

او مژده جهان دگر را

تصویر می‌کند

از هر نوایش

این نکته گشته فاش

کاین کهنه دستگاه

تغییر می‌کند. (همان: ۲۶۲)

ناقوس می‌نوازد و مژده جهانی بدون ظلم و استبداد را می‌دهد. «کهنه دستگاه» استعاره از جهان دیرینه سال ماست.

در شعر «یا کشتگاه من» نیما یوشیج، داروگ را نمادی برای بیان اعتراض خود به وضعیت جامعه قرار می‌دهد. «خشکسالی» نماد فقر مادی و فکری آدم‌های جامعه است و شاعر منتظر باران است تا زمین بارور شود. داروگ قاصد رسیدن روزهای خوب و بارانی و شکوفایی است.

---

<sup>1</sup> personification

خشک آمد کشتگاه من  
در جوار کشت همسایه  
گر چه می‌گویند: می‌گریند روی ساحل نزدیک  
سوگواران در میان سوگواران  
قاصد روزان ابری! داروگ! کی می‌رسد باران؟ (همان: ص ۳۲۷)

در شعر «ققنوس»، ققنوس، خود شاعر است.  
که چون دردهای جامعه را حس می‌کند، نمی‌تواند با دیگر آدم‌های بی‌درد و خودخواه همراه باشد. لذا تنها و  
عزالت‌نشین است.

ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان  
آواره مانده از وزش بادهای سرد  
بر شاخ خیزران  
نیشسته است فرد  
بر گرد او به هر سر شاخی پرندگان (همان: ۲۲۳)

نشانه‌های سیال: وزش بادهای سرد، شاخ خیزران، فرونشستن، خواننده را به مفاهیم پیچیده‌تر می‌برد تا به عمق  
غم و تنهایی شاعر پی‌ببرد.

پرندگان استعاره از دیگر آدمیان است.

در شعر «کک کی» گاو بزی را می‌بینیم که در بیشه گم شده‌است اما از علف و آب کافی برخوردار است اما  
نعره می‌کشد.

دیری است نعره می‌کشد از بیشه خموش

«کک کی» که مانده گم

از چشم‌ها نهفته پری‌وار

زندان بر او شده‌است، علفزار

بر او که او قرار ندارد

هیچ آشنا گذر ندارد

اما به تن درست و برومند

«کک کی» که مانده گم

دیری است نعره می‌کشد از بیشهٔ خموش (همان: ۳۴۱)

«کک کی» در این شعر نماد انسانی است که از خویشتن خویش دور مانده، هویت خود را گم کرده در حالی که همهٔ ابزار رفاه و خوشی را دارد، اما دردمند و نالان است و دنیا برایش حکم زندان را دارد اشعار اجتماعی و رئالیستی دیگر نیما یوشیج نیز اهمیت خاصی دارند که در این مجمل نمی‌گنجد مانند شعر شب، در شب سرد زمستانی و سوی شهر خاموش.

### نتیجه‌گیری

از مقایسه آثار آبای قونانیف و نیما یوشیج به عنوان دو شاعر و متفکر جریان‌ساز در ایران و قزاقستان براساس ادبیات مقایسه‌ای و نتایج زیر به دست آمد:

الف. نیما یوشیج پدر شعر نوی ایران و پدیدآورنده انقلابی در جهان‌بینی شاعرانه در ایران و آبای پدر شعر معاصر قزاقستان و آغاز کنندهٔ نهضت فرهنگی و ترقی‌دهندهٔ زبان قزاقی است؛

ب. آشنایی هر دو با ادبیات جهان؛

ج. دیدگاه رمانتیکی و رئالیستی و تعلیمی در هر دو شاعر؛

د. در بعضی از اشعار آبای جنبهٔ احساسی و عرفانی دیده می‌شود؛

ه. آبای بیشتر به رنج‌ها و مشکلات قوم قزاق پرداخته و نیما هم به سرزمین خود و هم به دنیایی که در آن زندگی می‌کند توجه دارد و دردها را واکاوی می‌کند.

### منابع

آبای، ۱۳۷۴، نگاهی به زندگی و آثار آبای بنیانگذار ادبیات نوین قزاق، مترجم، فرزانهٔ خجندی انتشارات سروش، تهران.

پور نامداریان، تقی، ۱۳۷۷، خانه‌ام ابری است شعر نیما از سفت تا تجدد، انتشارات سروش، تهران.

جنتی عطایی، ابوالقاسم، ۱۳۶۳، نیما یوشیج زندگانی و آثار او، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران.

ستاری، حلال، ۱۳۸۳، هویت ملی و هویت فرهنگی، نشر مرکز، تهران.

صالحی امیری، سید رضا، مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی.

صلاحی مقدم، سهیلا، ۱۳۸۶، بررسی تطبیقی بین جلال‌الدین محمد مولوی و ویلیام بلیک، انتشارات سوسن، تهران.

میلیر، اندرو، ۱۳۸۵، درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، مترجم جمال محمدی، انتشارات ققنوس، تهران.

نجومیان، امیر علی، ۱۳۹۲، نگاهی دیگر به ادبیات تطبیقی، مجله پژوهش‌های ادبی.

## عناصر فارسی موجود در اصطلاحات دینی زبان قزاقی ژیکبایوا آیگل<sup>۱</sup>، بورانبایوا آیمان<sup>۲</sup>

در سال‌های اخیر فعالیتهای مختلف برای گسترش کاربرد علمی و تخصصی زبان رسمی قزاقی انجام شده است. یکی از این فعالیتهای را می‌توان کارهای پژوهشی-علمی در زمینه ساخت و ترکیبات اصطلاحات جدیدی برای ایجاد عبارات و واژگان تخصصی، کاربردی، رسمی و ساخت فرهنگ لغات حوزه‌ای-تخصصی در شأن زبان رسمی قزاقی دانست. ولی در تمام این فعالیتهای علمی-پژوهشی که در این راه صورت می‌گیرد متأسفانه دیده می‌شود که به نقش کلمات و عناصر زبانی فارسی و عربی موجود در قزاقی که با گذشت زمان حالت و هویت اصطلاح پیدا کرده‌اند به اندازه‌ی کافی دقت نشده و اهمیت داده

---

<sup>۱</sup> دانشگاه فارابی، آلماتی، قزاقستان

نمی‌شود. در حالی که این امر ضرورت نقد و بررسی کلمات عربی و فارسی در شکل‌گیری و گسترش اصطلاحات قزاقی را مطرح می‌کند. در این مقاله، از عالمان و پژوهشگران قزاق با اشاره به آثار علمی و تحقیقی آنها در زمینه فرهنگ لغت زبان قزاقی و عناصری که از زبان‌های فارسی و عربی اقتباس شده بحث خواهد شد. با تأمل کوتاه بر تاریخ گذشته درباره عوامل تاریخی- فرهنگی موثر بر روابط بین زبان قزاقی و فارسی بحث می‌شود. همچنین به چند مورد از اصطلاحات دینی موجود در زبان قزاقی که در حال حاضر بین مردم قزاق در محاورات روزمره تداول دارد اشاره می‌شود. معنی و مفهوم این اصطلاحات در فرهنگ‌های لغت قزاقی و فارسی به طور مقایسه‌ای تحلیل و تجزیه می‌شود. ضمناً، به دگرگونی‌های آوایی، معنایی و ساختارهای اصطلاحات فارسی در قزاقی اشاره خواهد شد.

**کلید واژه‌ها:** مطالعه واژه‌های اقتباس، روابط تاریخی- فرهنگی، اصطلاحات دینی

شکل‌گیری و ساختن اصطلاحات و واژگان ملی مناسب با زبان دولتی رسمی قزاقی دارای اهمیت ویژه‌ای است. در این خصوص فعالیت‌هایی مانند درجه‌بندی و تقسیم‌بندی اصطلاحات ترجمه شده از زبان روسی، تهیه و ساختن فرهنگ لغت حوزه‌ای- تخصصی به صورت جدی و گسترده در حال انجام است. همراه با این فعالیتها، فعالیت‌های شخصی و فردی از طرف نویسندگان و شخصیت‌های اجتماعی هم به این موضوع توجه کرده، کاربرد اصطلاحات در رشته‌های مختلف علمی-تخصصی را موضوع بررسی‌های فردی قرار داده‌اند. در تمام این فعالیت‌ها به ریشه کلمات عربی و فارسی که در طول زمان شکل اصطلاح و واژه را به خود گرفته اند توجه کافی نشده، مانند گذشته به دادن اطلاعات تکراری و سطحی کفایت شده‌است.

کلمات عربی و فارسی یکی از منابع مهم اصلاح‌سازی و واژه‌سازی‌های ملی قزاق است و همین نشان‌دهنده این است که در این زمینه محققان و پژوهشگرانی که آگاهی به زبان عربی و فارسی دارند باید فعالیت داشته باشند. به این ترتیب لازم است نقش عناصر عربی و فارسی در ساخت و پیشرفت و گسترش اصطلاحات قزاقی جداگانه تحت بررسی و تحقیق قرار گیرد. به این صورت، در درجه‌بندی و تقسیم‌بندی اصطلاحات قزاقی کلمات عربی و فارسی نخستین بار جداگانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت. در واژه‌شناسی (اصطلاح‌شناسی) اصطلاحات اقتباس شده دارای اهمیت و ویژه‌ای هستند. امروزه که مفهوم و معنی اصطلاحات به طور سریع و گسترده دگرگون می‌شود. اصطلاحاتی که در گذشته و قدیم اقتباس شده‌اند در شکل‌گیری واژگان ملی نقش بزرگی بازی می‌کند.

واژه‌های قرض گرفته شده (اقتباس) از عربی و فارسی موجود در گنجینه‌ی لغات قزاقی یکی از پایه‌های مهم زبان ادبی قزاق نیز می‌باشد که این واژه‌ها از طرف برخی از عالمان زبان‌شناسی قزاق در بعضی از کارهای تحقیقی- پژوهشی شرح داده می‌شوند.

کلمات عربی و فارسی موجود در زبان قزاقی به طور جداگانه و مستقل از هم بررسی نمی‌شود. در این مورد می‌توان از کارهای علمی عالمان و دانشگاهیانی مانند ر. سزدق (۱، ۲، ۳)، ل. رستموف (۴)، اونداسنوف (۵) بحث کرد. همچنین جا دارد که از پایان‌نامه‌ها و رساله‌های ژ. یسنغلیوا (۶)، ب. ژوباتووا (۷) نام برد که در آنها عناصر زبان‌های عربی و فارسی در آثار نویسندگان مختلف قزاق در دوره‌های متفاوت تحت تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند.

سزدق در بررسی‌های علمی خود با تمرکز بر عناصر عربی و فارسی آثار آبای خصوصیات کاربردی و علمی آنها را به طور دقیق نشان می‌دهد. وی گوشزد می‌کند که عناصر عربی و فارسی را به‌طور جداگانه بررسی نکرده، بلکه آنها را به شکل «عربی - فارسی» و یا «زبان‌های شرقی» به طور موازی با یکدیگر در نظر گرفته است. (ص ۷۳، ۱). او اشاره می‌کند که بعضی از عناصر زبان‌های شرقی (عربی - فارسی) که در دوره آبای در زبان قزاق استفاده می‌شده‌است، امروزه از زمره عناصر کهنه و دیرین (ارکایک) زبان به شمار بیایند؛ سزدق نشان می‌دهد که آبای در نوشته‌های خود مفاهیم و اصطلاحات عربی را بدون ترجمه به قزاقی به صورت و قالب اصلی یعنی عربی استفاده کرده، همچنین بیان می‌کند که این کلمه‌های شرقی در آثار آبای عمدتاً مربوط به حوزه آموزش، دانش، علم، فرهنگ و دینی است (ص ۹۳، ۱). سزدق یادآوری می‌کند زبان آثار آبای با مرحله شکل‌گیری و به‌وجود آمدن این اصطلاحات به طور مستقیم ارتباط دارد: زبان پدیده ای است که با زندگی جامعه آمیزش دارد. در زبان آبای (سبک آبای) واژه‌هایی (مانند پادشاه، محکمه و حکومت حاکم که مربوط به سیستم اداری است و واژه‌هایی مانند شعریت، عیب، صلوات، جزا، عرض و گواه) که در زمینه روابط حقوق و دادگاهی (قضایی) است، عناصری در زمینه اقتصادی و روابط اجتماعی مانند (بازار، سودا، سوداگر، پول، فایده و قرض)، عناصر زبانی در زمینه گسترش و ترویج آموزش و علم و دانش (مانند: مدرسه، استاد، شاگرد، علم، علما، عالم، صورت، قلم، سیاه، کاغذ) نشان می‌دهد که آبای آنها را با معنی و مفهوم خاص به عنوان اصطلاح استفاده کرده‌است.

در اصطلاح‌شناسی (واژه‌شناسی) قزاقی پژوهشگرانی مانند او آیتبای، ب قالییف، ش. قورمانبای اولی که درباره ویژگی‌ها و خصوصیات کلمه اصطلاحات نظریات ویژه‌ای هستند. نقد و بررسی مومن ووف درباره سبک و زبان روزنامه‌ای و واژه‌های سیاسی - اجتماعی استفاده شده در آن را که از لحاظ کاربردی و عملی بررسی می‌کند، می‌تواند از هر لحاظ برای شرح و تحقیق هنجارهای رایج زبان اساس و پایه به شمار آید (ص ۴، ۸). او آیتبایف در تحقیقات و آثار علمی خود که اصطلاحات و واژه‌های عربی و فارسی موجود در زبان قزاق را بررسی می‌کند معتقد است که در مرحله تبادل و اقتباس کلمات و عناصر عربی و فارسی در زبان قزاقی، زبان‌های ازبکی و تاتاری نقش عمده ای داشته‌اند. به نظر ایشان به مرور زمان مرحله به مرحله این پدیده از

طریق زبان اوزبکی و تاتاری به وقوع پیوسته است. وی تأکید می‌کند که اکثر این واژه‌ها مربوط به زمینه‌های دینی، اجتماعی، سیاسی، علمی و دیگر زمینه‌های موجود در زندگی روزمره مانده کارهای دستی و تولیدی هستند. قسمتی از این عناصر در زبان قزاقی هویت و خصوصیات قزاق دریافت کرده‌اند. (اولاد، دولت، وقت، خلق). اما بعضی از آنها نتوانسته اند با زبان قزاقی و قواعد زبان قزاق هماهنگ شده یا ترکیب گردند (مانند عبرت، غیبت، اجتهاد، محروم). او آیتبایف واژه‌های عربی و فارسی را در پربار شدن و متنوع شدن ترکیبات لفظی اصطلاحات یکی از منابع مهم و اصلی به شمار می‌آورد. اگر دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که در مراحل زندگی روحانی و معنوی واژه‌های مورد نیاز مان را واژه‌ها و اصطلاحات اقتباس شده از عربی رفع می‌کند. این اصطلاحات آنقدر در عمق و ریشه زبان ما جایگزین شده‌اند و با خصوصیت و قواعد زبان قزاقی هماهنگی پیدا کرده‌اند که امروزه ما آنها را به عنوان عنصر بیگانه زبانی نمی‌شناسیم. چونکه آنها به این وسیله هویت قزاق گرفته‌اند و سرچشمه و منبع خاص برای شکل‌گیری و بوجود آمدن اصطلاح‌شناسی (واژه‌شناسی) قزاق به حساب می‌آیند (ص ۹۹، ۹).

زبان علم و دانش با اینکه در کارهای تحقیقاتی مقایسه، علمی و رساله‌ها و پایان‌نامه‌های مختلف از اهمیت جایگاه و ویژگی کاربردی عناصر عربی و فارسی در نظام اصطلاحاتی قزاقی بحث و شرح می‌شود، اما عناصر شرقی که یکی از کانالهای اصلی اصطلاح‌سازی به شمار می‌آید تا کنون به طور جداگانه و مستقل موضوع تحقیق و بررسی قرار نگرفته‌است. در این مورد قورمانبای اولو معتقد است که هنوز حد و مرز تأثیری متقابل بین اصطلاحات اقتباس شده و اصطلاحاتی که براساس زبان ملی ساخته شده‌اند مشخص نشده‌است. برای همین کارهایی را که در این راستا باید انجام داده شود را بیان می‌کند. به نظر او فعالیت‌هایی که در این زمینه باید انجام شوند: عبارتند از ساختن و فراهم آوردن پیکره کامپیوتری، تحلیل و تجزیه ی اصل و ریشه ی اصطلاحات که فقط با این طریق می‌توان تأثیر عناصر اقتباس شده را به طور واضح و دقیق نشان داد (۱۰).

س. آیس ژانوف در اثر علمی خود به نام «اصطلاحات فلسفی در زبان قزاقی» از اصطلاحات اقتباس شده بحث می‌کند. او اشاره می‌کند که اصطلاحات اقتباس شده در زبان قزاقی به طور دقیق و جدی هدف تحقیق و پژوهش قرار نگرفته‌است، همچنین وی معتقد است که این موضوع به زبان‌شناسان قزاق واقف به زبان عربی و نیز به متخصصان قزاق سایر حوزه‌های واقف به زبان و فلسفه عرب مربوط می‌شود. وی به ویژگی کثرت اصطلاحات اُمونیمی عناصر شرقی موجود در ترکیب بنیه اصطلاحات فلسفی و قدیمی و کهنه بودن معنا و مفهوم اصطلاحی آنها اشاره می‌کند (۱۱).

یکی از تألیف‌هایی که در زمینه اصطلاحات فلسفی ساخته شده از عناصر اقتباس شده از عربی و فارسی مقاله علمی «آ. ی. یسن قولوف» با همکاری «ن. آشمبایووا» است. مؤلفان واژه‌نامه‌ای را که بیش از ۱۲۰۰ اصطلاح



تشکیل شده را تجزیه و تحلیل کرده‌اند و مشاهده کرده‌اند بیش از ۵۰ اصطلاح از ریشه عربی و فارسی سرچشمه گرفته‌اند (ص ۸۸، ۱۲).

آ. ی. یسن قولوف در مقاله ی خود به نام «اصطلاحات اقتباس شده و طریق ساخت آنها» از نقش گسترده و مهم عناصر اقتباس شده از عربی و فارسی مانند کِر/گِر (قلمکار)، خور (منصبخور)، خانه (کتابخانه، آسخانه) و یت (ادبیات، مدنیت) در ساخت اصطلاحات مختلف بحث می‌کند.

همه رساله‌ها و پایان‌نامه‌هایی که در مورد اصطلاحات تخصصی زبان قزاقی نوشته می‌شود حتماً بر عناصر اقتباس شده از زبان عربی و فارسی تکیه کرده و درباره آنها بحث می‌کنند. کمبودها و اشتباهاتی که در این بررسی‌ها و تحقیقات به چشم می‌خورد نشان می‌دهد که این گونه پژوهش‌ها نیازمند نگاهی تخصصی است.

همزمان با این باید گفت که عمده مقاله‌هایی که در بیان مفهوم واژه‌های کهنه و دیرین واژه‌های قزاقی نوشته شده‌است شامل واژه‌های عربی و فارسی نیز می‌شود، عناصر عربی و فارسی از لحاظ آوایی و ساختاری (صرفی) با خصوصیات زبان قزاق هماهنگ شده و برای همین خود را از دست داده‌اند. در زبان قزاقی کنونی ریشه اصلی عناصری مانند دوره، مکان، بها، خُلق، حق، اصل، زمان، اولی، آخری، باغ، ذات، تاریخ، دنیا، فکر، پای، حاکم، در زبان‌های شرقی بوده‌است. اکثر اصطلاحات و عباراتی قدیمی و دیرین ادبیات قزاق ریشه و منشأ عربی و فارسی دارند.

### ارتباط زبان قزاقی با زبان فارسی

به نظر ل. رستموف ۱۵ درصد گنجینه لغات زبان قزاق را واژه‌های عربی و فارسی تشکیل می‌دهد (۴). در طول ۱۰-۱۵ سال اخیر این رقم مشخص است که تغییر یافته است. زیرا در سیستم خبرگزاری عمومی جمعی قزاق عناصر شرقی استفاده بیشتر و گسترده‌تری پیدا کرده‌است. البته اینگونه تحولات دلایل مخصوص به خود را دارند.

جایگیری و جایگزینی عناصر اقتباس شده در زبان، در نتیجه ی روابط فرهنگی رخ می‌دهد؛ روابط مستقیم و مهاجرت، همسایگی و همنشینی از جمله علل تبادلات گسترش زبانی هستند و ترویج نسخه‌های خطی و متونی که دارای اعتبار و ارزشی فرهنگی-اجتماعی هستند نیز در این میان مهم است. همه اینها باعث تغییر و دگرگونی ارتباطات گفتاری و عناصر زبانی می‌شوند. اینگونه تبادل و دگرگونی، البته که یک طرفه و یک جانبه صورت نمی‌گیرد. در نتیجه روابط فرهنگی هر دو طرف تحت تأثیر تبادل عناصر فرهنگی قرار می‌می‌گیرند.

بنابراین علت وارد شدن عناصر فارسی به زبان قزاقی را باید در عوامل تاریخی - فرهنگی جستجو کرد. منابع بسیاری در این خصوص نوشته شده‌است. در منابع تاریخی به طور مشخص و واضح از روابط بین اقوام ترک، عرب و ایرانی بحث می‌شود. این روابط در واقع براساس زبان فارسی برقرار می‌شده‌است. ورود عناصر فارسی

به زبان قزاقی از زمان‌های خیلی دور و دیرین یعنی از هنگام روابط تاریخی ایران - ترک و قبل از ورود عرب‌ها آغاز می‌شود. منابع و آثار تاریخی فراوانی که در این زمینه وجود دارد که سندی بر این ادعاست. حتی این مسئله که در قدیم اقوام ساکن منطقه ی قزاقستان به چه زبانی صحبت می‌کردند تا کنون مورد کشمکش و بحث می‌باشد. اقوام مختلفی که در سرزمین اوراسیا زندگی می‌کردند به طور پیوسته با اقوام دیگر در ارتباط بوده‌اند. برای اینکه تاریخ و زمان ورود عناصر عربی و فارسی به زبان قزاقی را بدانیم لازم است تاریخ روابط مردم قزاق با مردم ایران و اعراب را بررسی کنیم. عالمان و پژوهشگران تاریخ آغاز روابط بین مردم قزاق و اعراب را مربوط به ورود و گسترش دین اسلام در بین مردم قزاق می‌دانند. در قرن هشتم (میلادی) در نتیجه توسعه ترویج دین اسلام، ادبیات دینی در بین مردم از طریق قصه‌ها و داستانهای دینی موجب برقراری ارتباطات روحانی و معنوی شد، از طرف دیگر، در نتیجه ی روابط اجتماعی - فرهنگی موجود بین اقوام ترک و مردم ایران این ارتباطات عمیق‌تر شد. البته روابط بین دو قوم ترک و ایران به دوره قبل از اسلام باز می‌گردد. منابع و آثار تاریخی زیادی که نشان‌دهنده همسایگی و نزدیکی قدیمی اقوام ترک با اقوام ایرانی را است وجود دارد. قسمتی از عناصر فارسی موجود در زبان قزاقی (ترکی) که مربوط به زندگی روزمره و معیشت مردم است در زبان قزاقی کنونی هنوز هم مترادف قزاقی خود را نیافته است. سزدق سبب آن را این می‌داند که آن عناصر (فارسی) در طول زمان کاربرد، عناصر بیگانه دیگر را از زبان قزاق بیرون رانده‌اند. همچنین به نظر اسفندیاروف «اقوام ماساگیت (نام طایفه سکاها) در قسمت شمال شرقی دریای خزر و جنوب آمودریا و سیردریا زندگی می‌کردند، مسلماً باید کوچ‌نشین ایرانی زبان بوده باشند که در سایه همسایگی و روابط نزدیک با اقوام ترکی - مغولی که در شمال شرقی قزاقستان زندگی می‌کردند، باعث ورود عناصر ایرانی به زبان آنها شدند. از آن موقع این اقوام واژه‌های ایرانی را در زبان خود استفاده می‌کنند. یعنی خیلی از واژه‌های فارسی که در زبان قزاق جا گرفته و ادغام شده‌اند از زمان‌های قدیم و دیرین وارد زبان قزاق شده‌اند» (ص ۶۶، ۱۳). گروهی از اقوامی که در قرون چهارم - ششم قبل از میلاد در شمال سرزمین قزاقستان کنونی زندگی می‌کردند فارسی زبان بوده‌اند (ص ۴۵، ۱۴). همینطور، نقش اقوام سغدی که در قرن یکم میلادی در منطقه ی ژتی سو اقامت می‌کردند، در ورود عناصر فارسی به زبان قزاق (ترکی) بسیار با اهمیت است (ص ۱۸، ۱۵). همچنین نظریه‌هایی وجود دارد که زبان سغدی را در قرون هفتم - نهم میلادی از مرو تا مغولستان، از شمال خوارزم تا هند به عنوان زبان بین‌المللی اقوام مطرح می‌کند (ص ۵۶، ۱۶).

به نظر ایرانشناس معروف برتلس روابط اقوام ترک و ایرانی قدمتی حداقل ریشه دو هزار ساله دارد. برای همین موقعیت‌ها و حوادث مشابه و مشترک فراوانی در تاریخ و فرهنگ این دو قوم دیده می‌شود (ص ۷۲، ۱۷). منابع تاریخی زیادی روابط اقوام ترک را با قوم ایرانی را از طریق زبان سغدی نشان می‌دهد. سغدی‌ها با اقوام ترک

روابط اقتصادی یعنی تجاری و بازرگانی داشته‌اند و حفاظت و حراست جاده ابریشم تماماً در دست سغدی‌ها بوده‌است (ص ۴۳۰، ۱۸). هنوز هم اثر فرهنگ سغدی در زبان ترکی به صورت لغات پایه حفظ شده‌اند. رسبرکنووا در تحقیقات و پژوهش‌های خود به عناصر حفظ شده در توپونیم‌های<sup>۱</sup> جنوب قزاقستان اشاره می‌کند: «امروزه اثر فرهنگ سغدی به صورت لغات پایه در سیستم توپونیمی منطقه جنوب قزاقستان کنونی مشاهده می‌شود. در قرون اولیه و حتی قرون وسطی در قلمروی آسیای مرکزی و جنوب شرقی قزاقستان توپونیم‌های ایرانی (سغدی) تداول و ترویج گسترده‌ای داشته‌اند. حتی اسم بعضی از شهرها و مناطق جغرافی با عناصر سغدی نامیده شده‌است: - کات، کیت، کنت، کاند، ده، دیه به معانی کلی مسکن و یا سکونت. در حال حاضر در قزاقستان جنوبی اسم‌های جغرافی با ترکیب کنت/ قند مانند: شِمکِنت، مانکِنت، سوتکِنت، قومکِنت و ترکیب و یا پسوند اُز- اوز: کاندوز/ قاندوز که می‌شود به معنی مسکن قوم اوزوز وجود دارد (ص ۲۶، ۱۹). کلمات شهر، آرنا، نان، فایده، مرد (ص ۹۳-۹۴، ۲۰)، آرات (ص ۵۶، ۲۰) هم باقی مانده‌ای از زبان‌های ایرانی در لغات پایه می‌باشد.

در زمینه روابط دیرین تاریخی- فرهنگی اقوام ترک با اقوام ایرانی می‌توان به کارهای بارتولد<sup>۲</sup>، برتلس<sup>۳</sup>، اورانسکی برخورد کرد. همچنین قشقری (قرن یازدهم میلادی) در فرهنگ لغات خود از روابط ترک‌ها و اقوام ایرانی سغدی بحث می‌کند و از مردم شهرهای طراز، بالاساغون، ایسفیدجاب که به دو زبان سغدی و ترکی صحبت می‌کردند اشاره می‌کند (ص ۵۴۵، ۲۱).

در قرن هشتم میلادی زبان سغدی در قزاقستان مرکزی تأثیر و نفوذ داشت و به تدریج جای خود را به زبان فارسی- دری سپرد. بعد از قبول دین اسلام در این منطقه زبان عربی با زبان فارسی- دری به طور هم زمان مورد استفاده قرار گرفت و فقط قدرت و نفوذ خود به رقابت و تلاش پرداخت. زبان فارسی- دری زبان ادبیات و زبان شعر بود، و زبان عربی که زبان قرآن است به عنوان زبان دین اسلام مورد استفاده قرار می‌گرفت. از وقتی تأثیر و نفوذ دین اسلام و فرهنگ در این منطقه قوی شد و گسترش یافت، عناصر عربی در زبان قزاقی (ترکی) وارد شدند و رواج یافت. در اینجا زبان فارسی نقش زبان واسطه و میانجی را بازی کرد. یعنی زبان عربی به تدریج به وسیله زبان فارسی وارد زبان ترکی شد. به این ترتیب، زبان فارسی بین اقوام ترک زبان ادبیات و شعر شمرده شد و زبان عربی به عنوان زبان علم و دین صاحب اعتبار شد.

<sup>۱</sup> (اسم nym + مکان toponyms)

<sup>۲</sup> واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد (Bartold Vasily Vladimirovich) معروف به «ویلهلم بارتولد»، (۱۸۶۹ - ۱۹۳۰) ترکشناس و ایرانشناس نامور روسی

<sup>۳</sup> یوگنی ادواردوویچ برتلس (Evgeny Edvardovich Berthels)، (دسامبر ۱۸۹۰-اکتبر ۱۹۵۷)، خاورشناس روس و از برجسته ترین کارشناسان ادبیات

ملل آسیای مرکزی و صاحب پژوهش‌های فراوان در ادب و تصوف ایرانی و تاریخ فرهنگ و ادبیات آسیای مرکزی

از روابط فرهنگی ترکی (قزاقی) و فارسی در قرون وسطی محمد حیدر دولات در کتاب «تاریخ رشیدی» خود بحث می‌کند. اسلام ژمنی در نقد و بررسی این اثر پربها، قرون دهم - دوازدهم میلادی را قرون طلایی ترک-عرب-ایران شمرد و در پیشرفت و شکوفایی اقوام ترک - عرب و ایران این دوره را دوره ی رنسانس به حساب می‌آورد. در این زمان در سرزمین توران: ترکستان، بالاساغون، طراز، سمرقند، در ایران: اصفهان، نیشابور، ری، در سرزمین عرب: بغداد، شام و مراکز علمی مصر در خود را به روی دانشجویان و شاگردان این سه قوم گشاده باز کردند (ص ۲۷۹، ۲۲). ادیبان عصر میانه (قرون وسطی) ایران، ترک، عرب براساس جهان بینی اسلامی به یکدیگر دارای ارتباط قوی داشته اند. به این دلیل در این دوره عالمان، دانشمندان و حکمرانان بسیاری واقف به هر سه زبان وجود داشتند. به عنوان مثال: محمد حیدر دولات در بارهٔ معاصر خود سعید خان می‌گوید که «او فارسی-ترکی را بدون اشتباه، صحیح و درست می‌نوشت». در آن دوره کسانی را که با زبان عربی، فارسی، ترکی مخلوط صحبت می‌کردند به قول ابن بطوطه «الوان زبان» و آثاری که به سه زبان نوشته شده را «لامعات» می‌گفته‌اند (ص ۲۸۰، ۲۲). محمد حیدر دولات یکی از شخصیت‌های مشهور و سرشناخته در دورهٔ خود به شمار می‌آید، نوشته شدن تاریخ فرزندان چنگیزخان یعنی مغولان به فارسی از طرف او در آن دوره یک امر طبیعی به حساب می‌آید.

آثار تاریخی نوشته در این قرون همزمان با اینکه دوره ی چنگیزخان و تاریخ مغولان را تخت بررسی قرار می‌دهند تاریخ اقوام ترک را نیز بر می‌گیرند. آثاری مانند: «تاریخ جهانگشای جوینی» (۱۲۷۹ میلادی) عطا ملک جوینی و «جامع التواریخ» رشیدالدین همدانی که به زبان فارسی نوشته شده‌اند (ص ۲۸۰، ۲۲).

اسلام ژمنی با اشاره به جایگیری زبان عربی و فارسی هم در رشته ی تاریخ و هم در ادبیات قزاق بر این عقیده است که شکل‌گیری این پدیده در فرهنگ اقوام ترک در نتیجه ی تأثیر زبانی و ادبی عربی و فارسی می‌باشد (ص ۲۸۱، ۲۲). آثار تاریخی نوشته شده به فارسی نه تنها در مورد تاریخ اقوام ترک، بلکه درباره ی عناصر فرهنگی آنها نیز معلومات و اطلاعات می‌دهد. به عنوان مثال مفهوم عناصری مانند: قیمر، قونالغی، ساوون که ویژه ی اقوام کوچ‌نشین ترک می‌باشد و تا کنون هم دارای اهمیت و کاربرد هستند. در «تاریخ رشیدی» بیت هایی به زبان ترکی نیز وجود دارد. این اثر از لحاظ تحقیقات علمی و پژوهشی درباره ی تأثیرات متقابل بین زبان عربی-ترکی-فارسی و عناصر اقباس شده منبع بزرگ و غنی برای پژوهشگران می‌باشد. در نتیجه ی چنین تأثیرات متقابل، تبادل عناصر زبانی صورت می‌گیرد. در این دوره (قرون وسطی) ورود واژه‌های ترکی به زبان فارسی و بر عکس یعنی ورود واژه‌های عربی و فارسی به زبان ترکی هویت یک امر و پدیده طبیعی به خود گرفته بود. به این ترتیب بین قرون دوازدهم- شانزدهم میلادی در سایه ی دین اسلام بین اقوام ترک، عرب و ایرانی رابطه ی قوی و ریشه دار معنوی- فرهنگی شکل گرفت (ص ۲۸۷، ۲۲).

ادبیات اقوام ترک در این دوره (قرون وسطی) براساس فصاحت و بلاغت زبان عربی پیشرفت کرد. شعر سرودن بر وزن عروض، شرح نویس همانند شاعران ایرانی بر شعر، پخش و ترویج متون ادبی دست نویسی شده و در دیگر موارد مشابه که شاعران ترک نیز همت و کوشش خود را در آن زمینه نشان داده اند. دانشمندان و عالمان ترک در آثار خود شهر های ترکی و فارسی را هم زمان و باهم استفاده کرده‌اند. در قرن پانزدهم میلادی دانشمند ترک احمد خدایداد طرازی تئوری ادبیات ترک را با ادبیات فارسی و عربی به طور مقایسه ای نقد و بررسی کرده و در کتاب خود به نام فنون البلاغه مطرح می‌کند (ص ۲۹۰، ۲۲).

تبادل و تأثیر متقابل عربی- فارسی- ترکی در قلمرو دشت قبیچاق در آثار و یادگارهای تاریخی نیز دیده می‌شود. از آثار مهم و با ارزشی این دوره می‌شود شجره نامه ی قادرعلی جلایری به نام "جامع التواریخ" (قرن هفدهم میلادی) نام برد. به نظر پژوهشگران این اثر نسخه ی ترجمه شده ی رشیدالدین همدانی از فارسی به ترکی می‌باشد. ۵۲ در صد شجره نامه را عناصر عربی و فارسی تشکیل می‌دهد. واژه‌های عربی الاصل: قوم، مملکت، دولت، ولایت به عنوان اصطلاح استفاده شده‌است. درباره ی خصوصیات و اهمیت واژه‌های عربی و فارسی‌استفاده شده از طرف قادرعلی جلایری ر. سزدق توضیح می‌دهد که: - تعداد کلمات عربی در این اثر از آثار تاریخی ترکی قرن های وسطی کم نیست و وجود کلمات فارسی هم به این اندازه می‌باشد- یعنی این اثر هماهنگ و مناسب با ویژگی‌های دوره ی خود نوشته شده‌است. از طرف دیگر اکثر قسمت های این اثر جلایری مربوط به ترجمه ی آن از فارسی می‌باشد، یعنی نویسنده تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته است. که این تأثیر را می‌شود از استفاده شدن پی در پی و نوبتی کلمات فارسی و ترکی هم معنی متوجه شد: اگر گاهی مؤلف شکل و هویت کلمه را در اصل متن فارسی حفظ کرده و به شکل فارسی " امر هزار" استفاده کند، در جای دیگر آن را به شکل ترکی قزاق مین بگی می‌نویسد. مثلاً به کلمات ترکی مانند: کُپ، تئل، یکینشی، بولک، اُروغ، اوغول، یخشی، ئولوغ با اینکه خوب واقف است و به جا استفاده کردن آنها تسلّت دارد، بعضی اوقات به جای آنها عنصر های مترادفشان در فارسی را: بسیار، لفظ، دوم، قسم، نسل، فرزند، خوب، بزرگ استفاده کرده‌است. کاربرد بعضی از این عناصر گاهی بیشتر از عناصر ترکی می‌باشد (ص ۸۹، ۲۳). تأثیر زبان فارسی در آثار و کارهای علمی قزاق مانند شجره نامه ی قادرعلی جلایری در قرن هفدهم میلادی نشان می‌دهد که شجره نامه نویسان ترکی از نمونه ها و آنگو های زبان فارسی استفاده کرده‌اند.

با ضعیف و سست شدن خلافت عرب ها قلمرو استفاده و کاربرد زبان عربی هم به مرور زمان کمتر و تنگتر می‌شود. هم زمان با این وضعیت، زبان فارسی به مرور زمان در سیستم اداری وهم در ادبیات جایگزین زبان عربی می‌شود. آثار تاریخی در قرن های وسط و اوراق دولتی و رسمی سیستم اداری به زبان فارسی نوشته

می‌شود. کاربرد و تداول زبان فارسی برای انجام کارهای اداری ثبت اوراق رسمی و دولتی در آسیای مرکزی تا آخر قرن نوزدهم میلادی ادامه داشته‌است.

در طول تحقیقات و پژوهش متوجه رابطه‌ی نزدیک و عمیق زبان قزاقی و فارسی می‌شویم، در نتیجه‌ی همسایگی دیرینه‌ی دو ملت، از فارسی کلماتی که مربوط به زندگی اجتماعی و روزمره هستند استفاده‌ی گسترده دارند اخذ شده، مخصوصاً بعد از اسلامیت شکل فارسی کلمات دینی کاربرد بیشتری پیدا می‌کنند. دلیل اصلی این مورد اینست که ترویج اسلام و مذهب حنفی که یکی از چهار مذهب اهل سنت می‌باشد، به زبان فارسی صورت می‌گرفته است. تفسیر و تشریح اصول دین اسلام به زبان فارسی بوده، به همین سبب اصطلاحات دینی فارسی تا کنون در تداول و کاربرد گسترده می‌باشد.

با تحلیل و بررسی اصطلاحات دینی و حوضه‌ی کاربرد آنها در متن‌های دینی، اصطلاحات دینی در زبان قزاق را به ۲ دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱/ اصطلاحات دینی که منشأ عربی دارند. ۲/ اصطلاحات دینی که منشأ فارسی دارند. در ردیف اصطلاحات دینی که منشأ فارسی واژه‌های: خدای، پیر، روزه، بهشت، نماز، آقشام، گناه، گناهکار، دوزخ، پیغمبر، خفتن، پیشینه، را جای داد که مردم آنها را به طور گسترده استفاده می‌کنند. جا دارد که در اینجا بر هر کدام از این واژه‌ها توضیحی و شرحی داده شود:

**نماز.** اسم. ۱- سرفرود آوری برای تعظیم، سجده. ۲- عبادت مخصوص مسلمانان که بطور واجب پنج بار در شبانه روز ادا می‌کنند (ص ۴۸۱۰، ۲۵). **نَماز**-اسم، عربی: ۱. یکی از ارکان دین اسلام می‌باشد. برای رضای خدا و بندگی به او روزی ۵ بار مسلمانان به صورت عملی و جسمی با خواندن آیات و دعا در موقع و ساعت مشخص باید انجام دهند: "روزه، نماز، زکات، خج بدون شک عمل بست که اگر می‌خواهی انسان خوبی باشی همه را باید انجام بدهی. اگر برای آغاز این چهار فریضه به عمل نیاید، دیگر اعمال بعدی که انجام می‌دهی نتیجه‌ی پربار و خوبی نخواهد داد" (آبای، ص ۴۶۹، ۲۶). این شرح از فرهنگ لغت ادبیات قزاق اقتباس شده‌است. همانطور که دیده می‌شود کلمه‌ی نماز در اینجا به عنوان یک عنصر عربی داده شده‌است و متوجه می‌شویم که چنین اشتباهاتی در فرهنگ لغت وجود دارد.

کلمه‌ی **نماز** در زبان فارسی با عنصر زبانی دیگر ترکیب شده و به صورت واژه‌ی مرکب مانند:

**نمازخوان.** اسم فاعل. نمازی که نماز خواند. نماز گزار (ص ۷۷۵، ۲۷).

**نمازخوان.** نمازخوان کسی است که دین اسلام را با جان و دل قبول کرده و یکی از فرایض دین

اسلام یعنی نماز خواندن را انجام می‌دهد: «گفتم: چند بیت، نماز خوان ها زیاد می‌دهند، زود برو!

در شهرت نماز!» (بابالار سوزی، ص ۴۷۲، ۲۶).

نمازِ شام. کلمه ی مرکب. نمازیست که در غروب خورشید خوانده می‌شود (ص ۴۸۱۰، ۲۷). نمازِ شام - موقع و وقت خواندن نماز شام، آقشام: «بعد از نماز شام، موقع نزدیکی خفتن به گوشه پهلوان صدایی آمد» (باتیرلار ژیری، ص ۴۷۲، ۲۶).

جانماز. اسم مرکب. قالیچه و یا گلیمی که بر کف اتاق یا زمین برای خواندن نماز پهن می‌شود. گلیم یا قلیچه‌ای که روی آن نماز می‌خوانند (ص ۱۲۱۲، ۲۵). ژاینماز. اسم. دینی. وقتی که نماز می‌خوانند آن را به طرف مکه یعنی قبله پهن می‌کنند. قسمت بالای سر این گلیم با نقش و شکل گمبد و مسجد تزیین می‌شود: «اگر پیر بگوید که جانمان را با شراب بشویی، قلب پاک راه را می‌داند» (ش. قدایردی، ص ۵۸۶، ۲۶).

در زبان قزاق به ۳ ودعه از ۵ وعده ی نماز با کلمات فارسی گفته می‌شود.

آقشام: آق - سفید، واژه ی ترکی، شام واژه ی فارسی، اسم مرکب: ۱- اول شب، فلق، هنگام غروب، شامگاه (ص ۷۴، ۲۵؛ ص ۱۴۱، ۲۷). در فرهنگ لغات قزاق کلمه ی آقشام را: اسم. ۱/ موقعی که هوا شروع به تاریکی می‌کند و روشنایی رو به تاریکی می‌رود: «در افق هنوز سفیدی روز تماماً گم نشد» (س. سیفلین). ۲/ اسم دینی. غروب آفتاب، نمازی که موقع غروب آفتاب خوانده می‌شود: «امروز هم همانطور اذان خوانده شد، بعد از خواندن اقشام افراد زیادی که در خانه ی شالماتای بودند برای افطار نشستند» (ژانسوگوروف، ص ۲۸۷، ۲۶).

پیشین نماز. اسم مرکب: ۱/ امام جماعت، امامی که رهبری نماز را می‌کند. ۲/ نماز ظهر (ص ۹۴۱، ۲۵؛ ص ۷۴۱، ۲۷). بسین نماز: دینی. دومین نمازی که در طول روز خوانده می‌شود. وقتی که خورشید از وسط آسمان رد می‌شود: «وقتی که صحبت ریش سفید ها تمام شد، موقع خواندن بسین نماز (نماز ظهر) هم شده بود» (ی. اسنبرلین، ص ۲۹۸، ۲۶).

خفتن. مصدر فعلخوایدن. نماز خفتن. عبادت شب (ص ۱۴۳۱، ۲۷؛ ص ۶۰۰، ۲۵). قُپتان: اسم، دینی. ۱- آخرین نمازی است که در طول روز خوانده می‌شود. آخرین نماز از ۵ وعده نماز. یعنی پنجمین نماز. «نماز شام شد. غروب شد، موقع خفتن شد» (آلپامیس). ۲- موقع و زمان خواندن نماز عشاء (بین ساعت ۱۱-۱۰ شب). «بعد از گذشت وقت نماز، هنگامیکه وقت عشاء می‌شود آق برن را بست، به کمر نیزه بست» (ژامبول - ص ۴۵۷، ۲۶).

مثال‌هایی که در بالا ذکر شدند، همراه با فقط شکل و دید اصلی خود در زبان فارسی با قواعد صوتی و آوایی زبان قزاق هماهنگ شده‌اند.

در زبان‌شناسی معاصر نظریه‌هاییا. ک. گرت، ا. ف. کارسکی، گ. پاوسکی، گ. ف. براندت که: فقط بررسی و مطالعه‌ی نشانه‌ها و ویژگی‌های معتلق به عناصر اقتباس شده را موضوع تحقیقی می‌دانستند، اهمیت خود را از دست دادند، در زبان‌شناسی معاصر اکنون، مشکلاتی را که عناصر اقتباس شده در زبان در موقع هماهنگی و آمیزش مواجه شوند را بررسی می‌کند. با تمام این‌احوال بعضی از محققان به ویژگی بیرونی این عنصرها توجه کرده، معتقد هستند که می‌شود آنها را دسته‌بندی و مشخص کرد. در زبان‌شناسی این ویژگی‌ها: ۱- ویژگی صوتی (فونتیک)، ۲- ویژگی گرافیکی، ۳- ویژگی اسبیبی (مورفولوژیک)، ۴- ساختاری واژه‌ها، ۵- ویژگی سیتاکسی (نحوی)، ۶- سمانتیکی (معنایی، معناشناسی) هستند. بعضی از خصوصیات سیستم صوتی و آوایی زبان قزاق در نتیجه‌ی روابط مختلف با فرهنگ و اقوام مختلف دچار دگرگونی‌های مختلف شده و شکل گرفته است (ص ۵۲، ۳). عناصر شرقی (عربی، فارسی) در زبان قزاق با اینکه در حد مشخص و معینی ادغام شده و آمیزش پیدا کرده‌اند ولی باز هم دارای از خصوصیات هستند که می‌شود آنها را عناصر دیگر قزاق جدا کرد و تشخیص داد.

از خصوصیات صوتی و آوایی واژه‌های اقتباس شده از عربی و فارسی می‌شود ویژگی‌هایی را نام برد که زبان قزاقی فاقد آنهاست. کلماتی که در زبان قزاقی با صدای پ شروع می‌شوند از زبان فارسی و عربی وارد شده‌است. در فرهنگ لغت تعداد این کلمات ۹۹۱ نشان داده شده‌است. که همه‌ی آنها اقتباس شده هستند (ص ۶۷، ۲۴) مانند: پی‌یش، پایدا، پارز، پاییز، پیکیر، پرزنت، پایم، پافر، پئر پرشته، پتوا، پیتشا، پرمین، پارق، پاراق. یکی از راه‌های تشخیص کلمات اقتباس شده‌ای که با پ شروع می‌شود اینست که هر کدام از آنها دارای شکل‌هایی که با ب شروع می‌شود هستند. اغلب، صدای ب و پ سر کلمات هم در گفتاری هم در نوشته باهم قاطی می‌شوند: پیش-بیش، پایم-بالوان، پالوان-بارابار، پاراپار، باتسای-پاتسای، بله-پله، بویدا-پیدا، بالاو-پالاو، بتوا-پدوا، بی‌یل-پی‌یل، بنده-پنده، بسم‌الله-پسم‌الله و غیره (ص ۶۷، ۲۴).

**بهشت.** (در زبان فارسی میانه به معنی بهترین جهان). اسم مرکب. جای خوش آب و هوای خوش و فراخ نعمت و آراسته که نیکوکاران پس از مرگ در آن مخلد باشند؛ جنت، فردوس، خلد (ص ۶۱۳، ۲۷؛ ص ۴۲۵، ۲۵). پی‌یش. اسم. ۱-دینی. مکانی خوشی در آن دنیا، جنت. "ملا‌ها می‌گویند که اگر نماز بخوانی به بهشت (پی‌یش) می‌روی، کی می‌داند" (أ. سرسبایف). ۲- مجازی. چیزی عالی و خوب، راحتی و رفاه. "همیشه سالن باز ایستگاه قطار مانند خویشاوندی در سکوی ایستگاه با آغوشی باز منتظر است، بهترین مکان خانه‌ی دوست، راحتی مثل بهشت" (ک). سالیقوف، ص ۳۴۹، ۲۶).



پاک. صفت. ۱- بی آرایش، پاکیزه، نمازی، طاهر. ۲- ساده و بی آموزش، صافی، بی غل، بی غش، بی آمیغ، ویژه، محض، لب. ۳- روشن، رخشان، درخشان. ۴- آنچه که کثیف نباشد، شفاف ۵- حیاض. ۶- بی گناه، پاکدامن (ص ۶۶۶، ۲۵؛ ۵۳، ۲۷). پَک (ایرانی). صفت. معمولی: بی گناه و خطا: «هر سه زن زیبارویان اوق ژتپس را با پاکی و تمیزی -معصومیت دوست داشته بودند» (آ. نورشایقوف). ۲- تمیز، کثیف نشده، خراب نشده: «آیالا به خاطر اینکه خودش ساده و معصوم بود به حرف های فریب آور ثوریه خانم (خاله ثوریه) با تمام وجود باور می کند» (آتوقپینوف. ص ۳۳۲، ۲۶).

پروردگار. اسم فاعل. ۱- پرورنده، تربیت کننده، پرورش دهنده، مربی. ۲- پادشاه. ۳- یکی از نام های باری تعالی، رب، حق، صانع. ۴- رب النوع (ص ۷۶۴، ۲۵). پروردگر. اسم: «به خاطر پول و سوسه نخواهد شد. جوانمردی مانند تو را پروردگار با من مواجه کرد به حق خدای یگانه من می خواهم (دعا می کنم) قبول کن به خاطر قولم دست را دراز کن» (آبای، ص ۳۴۰، ۲۶). پروردگر. اسم. دینی. سازنده والله، خدا: «اوه! گفت: ای پروردگار با ناامیدی و خستگی، انگار شبانه ی خانه با سروصدا افتاد» (آ. بوکی یف. ص ۳۴۰، ۲۶).

پری. اسم. ۱- جن. ۲- مؤنث جن. ۳- روح پلید، دیو. ۴- (استعاره) زن زیبا. (ص ۷۶۹، ۲۵؛ ص ۲۹۹، ۲۷). پری. (ایرانی). اسم. افسانه. ۱- اعتقاد دینی، در آبهای آسمانی زندگی می کند و دارای قدرت پلید خبیث می باشد: «در چنان جایی سایه ی چیزی دیده می شود، مثل اینکه تکان خورد. این چیست؟ اگر بگم که حیوانیست، انگار که چمبر زده نشسته، بگم که پرنده است جثه اش بزرگ، جن است؟ یا اینکه پری؟ یا اینکه شیطان؟» ۲- مجاز. دیوانه و کم عقل: «هنگامیکه او به این دهات آمد به همراهی آمده بود. از دهات قزل قاینار با سرعت و عجله و سروصدا اسب سواری به طرف آق تومار، بوکن شه رد شدند. آنها: «جوانانی نورسیده، پریهای جوان و کم عقل مانند دالبای و ژاقای بودند» (م. عوضوف). ۲- مجاز. دختر زیبا و قشنگ: «با چشمانی مانند گوهر، سخنی مانند بلبل، یک پری که از جان گرانتر است. با صورتی مانند ماه، با اخلاقی عالی که او را از دیگران برتر می کند» (ش. قودای بردیف. ص ۳۶۱، ۲۶).

پیر. صفت، اسم. ۱- سالخورده، کلان سال، مسن، معمر، شیخ. ۲- دیرینه، کهنه، قدیم. ۳- مراد، مرشد، شیخ. ۴- ملا ی اسماعیلیان. ۵- روحانی، موبد، راهنما (ص ۸۸۴، ۲۵، ص ۷۸۴، ۲۷). پیر (عربی). اسم. دینی. رهبر جمع دینی: «همه گفتند که او پیر ماست، حضرت، دارای عقل دانا و علم بود. قبل از همه غمخواری مردم را می کرد.» (کردری ابوبکر). ۲- افسانه. «اولیا. کسی که انسان ها

را شفا می‌دهد: عزیزم، دعای پیران نصیب اجدادت شده» (ژ. آیماوتوف). ۳- مجازی: تکیه گاه، پشتوانه، پناهگاه: «پیر من سویی‌بای است» (ژامبول، ص ۴۲۲، ۲۶).

**پیشانی.** اسم مرکب. جزو فوقانی چهره بعد از رستنگاه موهای سر تا سطح افقی مماس بدو کمانه ابرو که انرا سطح افری‌اک نامند. پیشانی ۱/۳ سطح چهره را تشکیل می‌دهد. از پاز پیشانی به پایین سطح چهره را صورت نامند (ص ۹۰۹، ۲۵؛ ص ۷۰۹، ۲۷). **پِشِنِه** (ایرانی، پیشانی). اسم. تقدیر نوشته شده: «هر چه بر سرم می‌آید از تقدیری است که بر پیشانی ام نوشته شده» (ش. آلدیک اوئی. ص ۶۶۸، ۲۶).

**پیغمبر.** صفت فاعلی. ۱- پیغام گزار، پیام ده، رسول. ۲- فرستاده ی خدا، نبی، رسول. ۳- پیغمبر اسلام (ص ۹۴۴، ۲۵). **پایغامبار** (ایرانی، پیغمبر: پیغام، خبر و حامل برنده ی آن). اسم. ۱- سفیری که، به مردم در باره واقعت و بودن الله خبر می‌دهد. آنها را به قبول وجود یگانگی خدا دعوت می‌کند: «صاحب این سه که گفته شد اول از همه پیغمبران است. بعداً اولیاء بعد از آنها حاکمان و در آخر مسلمان کامل» (آبای). ۲- حضرت محمد (ص)، پیغمبر: «همه ی مردم پیغمبر ندیدند. خصوصیات و ویژگی پیغمبر مانند تو است» (م. ژومابایوف. ص ۲۷۱، ۲۶).

کلمه **پِنْدِه** (بنده) در زبان قزاق کاربرد گسترده و فعالی دارد و ریشه ی فارسی دارد. **پنده.** اسم. ۱- برده، عبد، عیید. ۲- نوکر، چاکر، خدمتکار ۳- مطیع، فرمان بردار. ۴- من، این جانب، نویسنده، گوینده (ص ۵۸۸، ۲۵؛ ص ۳۱۸، ۲۷). **پِنْدِه.** اسم. ۱- جاندار، زنده، انسان: «برای کسی که داناست مگر چاره نیست؟ بنده اگر بگردد مگر راه پیدا نمی‌کند؟» (ش. قودای بردیف). ۲- دینی. برده ی الله: «هزار بار شنیدم همانطور بود، تمام مردم، انگار برده ی پادشاهند. فقیر بودن هم ثروتمند بودن هم، همه از خداست. فقط الله است که رزق بنده را می‌دهد» (کِرِدِرِی اَوَبَکیر. ص ۳۵۰، ۲۶).

در طول تحقیق و بررسی مان متوجه شدیم که در فرهنگ لغات زبان قزاقی عناصر اقتباس شده از فارسی بعضی کلماتی که ریشه ی فارسی دارند به عنوان عناصر عربی نشان داده شده‌اند. برای اینکه در آینده از پیش آمد چنین اشتباهات جلوگیری شود بر این عقیده هستیم که در تنظیم فرهنگ لغات متخصصان زبان هم باید استفاده شود.

در بیست سال اخیر تاریخ قزاقستان وقایع تاریخی زیادی روی داده است. فرهنگ معنوی مردم قزاق بعد از سال‌های از سال‌های استعمار و سختی دوباره زنده شد. همچنین دلایل جانگیری فعالیت‌هایی که در اصطلاح شدن و شکل‌گیری عناصر شرقی شروع شده را می‌توان به طور ذیل نشان داد:

- قوی شدن و شعور ملی؛ علاقهٔ پیشتسازی در ساختن زبان علمی-مّلی؛ بازگشت قزاق‌های مقیم خارج به وطن، در نتیجهٔ ادغام شده و آمیزشی آنها در فعالیت‌های اجتماعی- فرهنگی تأثیرات ویژگی زبانی آنها؛ کنجکاوی و علاقهٔ روشنفکران قزاق که از ادبیات و فرهنگ آشنایی دارند به عناصر زبان شرقی؛ عناصر عربی و فارسی را به عنوان واژه‌های دیرین و کهن استفاده کردن؛ از پسوندها و عناصر قواعد زبان‌های عربی و فارسی در ساختن و ترکیب واژه‌های جدید قزاق استفاده کردن.

#### ادبیات علمی

- Syzdyqova R. Abai shygarmalarynyn tili. – Almaty: Gylym, 1968. – 332 b.
- Syzdyqova R. . Qazaq adebieti tilining tarixi. – Almaty: Ana tili, 1993. – 320 b.  
Syzdyqova R. . Yasauı «Hikmetterining » tili. – Almaty: Sozdik-Slovar, 2004. – 552 b.
- Rustemov L. Z. Qazirgi qazaq tilindegi arab-parsy kirme sozderi. – Almaty: Gylym, 1982. – 160 b.
- Ongdasynov N. Arabsha-qazaqsha tusindirme sozdik. 2 tomdyq. –A.: Mektep, 1984 – 1989. -255b.
- Esenaliev Zh. Abay shygarmalarindagi arab, parsy sozderining qoldanu ereksheligi (filol. Gyl. kand. diss. ). –Almaty: 1993. – 147b.
- Zhubatova B. Qzaq qissa-dastaryndagy arab, parsy sozderi (filol. gyl. kand. diss. ). –Almaty, 2002. – 150 b.
- Uali N. Qazaq soz madenietining teoriyalıq: filol. gyl. d-ry diss. –Almaty: 2007. – 334 b.
- Aytbayuly. Qazaq sozi. -Almaty: Rauan, 1997. – 240 b.
- Qurmanbayuly Sh. Qazaq leksikasining termindenu urdisi: filol. Gyl. D-ry diss. Almaty, 1998, - 250 b.
- Aliszhanov S. Qazirgi qazaq tilindegi filosofiyaliq terminologiy. –Astana, 2002. – 160 b.
- 1Esenqulov A. ,Ashimbaeva N. Kirme sozderden zhasalghan filosofiyaliq terminder // Terminder zhane olarding audarmalary. Almaty: Gylym, 1990. 86-93-b.
- Syzdyq R. Abay zhane qazaqting ulttyq adebi tili. –Almaty: Arys, 2004. – 616 b.

- QazSSR tarihi. 1-t. –Almaty: 1957. 45-bet.
- Bernsham A. N. Pamyatniki stariny Talasskoi doliny. – Alma-Ata, 1941. – 65 s.
- Baipakov K. M. , Erzakovich L. B. Drevnie goroda Kazaxstana. – Alma-Ata: 1971. – 212 s.
- Bertels E. E. , Istoriya tadjihsko-persidskoi literatury. –Moskva: Vostochnaya literatura, 1960. – 560 s.
- Bartold B. B. Raboty po istorii i filologii tyurskix i mongolskix narodov\ . – M.: Vostochnaya literature, 2002. – 757 s.
- Rysbergenova K. K. Istoriko-lingvisticheski analiz toponimov Uzhnogo Kazahctana. – Almaty: Gylym, 2000. – 153 s.
- Oranski I. M. Iranskie yazyki v istoricheskom osvesheny. – Moskow: Nauka. 1979. – 238 s.
- Gafurov B. G. Tadjhiky. Drevneishaya, drevnyya i srednevekovaya istoriya. - Moskow: Nauka. 1972. – 658 s.
- Zhemenei I. Muhammad Haidar Dulat (1499-1551) tarihshy-qalamger. – Almaty: Zerde,2007. -360 b.
- Syzdyqova R. , Qoigeldiev M. Qadyrgaly by Qosymuly zhane onyn zhylnamalar zhynagy. – Almaty, 1991. – 270 b.
- Myrzabekten S. Qazaq tilinin fonetykasy. Oqu quraly. – Almaty: Qazaq universitety, 2004. – 277 b.

فرهنگ‌ها

- Moin Mohammad. Farkhang-i farsi. J- 1,2,4. -Tehran, Sepehr, 1375.
- Qazaq adeby tilinin sozdigi. 1,3, 5, 10,11,12 - T. Almaty: Arys baspasy, 2006.
- Dekhoda Aly Akbar. Logatname-ye Dekhoda. J – 2, 11, 12, 13, 21, 37, 48. Tehran: Sirys, 1375.

## شباهت‌های فکری بین شاهنامه فردوسی و آثار آبای

بولاتبک باتیرخان<sup>۱</sup>

در بین قزاق‌ها اولین کسی که به فرهنگ شرق - به معنای وسیع - توجه داشته آبای بوده‌است. آبای زمانی که در مدرسه احمد رضا واقع در شهر «سیمی» درس می‌خواند با آثار شاعران فارسی، عربی و ترکی زبان آشنا می‌شود و زمانی که بزرگتر می‌شود و دو باره آثار شاعران را ورق می‌زند و می‌خواند، از جمله کسانی که تحت تأثیرش قرار می‌گیرد فردوسی است. کومیسبایف می‌گوید: «ما تا کنون فکرمیکردیم که آبای داستان اسکندر را از نظامی گنجوی الهام گرفته ولی در مورد آن دلیلی نداشتیم؛ در واقع جنگ بین خوبی و بدی که در این داستان شکل گرفته در واقع قبل از نظامی و اسکندر نامه او در آسیای مرکزی وجود داشته‌است. در زمان آبای چندین نسخه از شاهنامه به زبان قزاقی وجود داشته و غیر ممکن است که وی یکی از آنها را نخوانده باشد»<sup>۲</sup>.

فردوسی در قرن دهم میلادی و آبای در قرن نوزدهم متولد شد. وی اسکندر ذوالقرنین را در سرزمین خود ترقی داد و سرود. زندگی نامه فردوسی قرن‌هاست که به یک اسطوره تبدیل شده و آبای یک قرن پیش، مردم سرزمینش را با اشعار زیبایش متحیر کرده‌است. وی فردوسی را استاد خویش دانسته است:

Фзули, Шәмси, Сайхали  
Навои, Саади, Фирдоуси,  
Хожа Хафиз - бу Һәммәси

---

<sup>۱</sup>بولاتبک باتیرخان استادیار دانشگاه ملی آبای email:bolatkazakh@gmail.com

<sup>۲</sup>آبای و شرق، کومیسبایف، ص ۲۴

# Мәдәт бер я шагири фариад<sup>1</sup>

ترجمه:

فضولی، شمسی، صیقلی،

نوایی، سعدی، فردوسی،

خواجہ حافظ، همگی

مدد ده، یا شاعران، فریاد!<sup>2</sup>

بین شاهنامه فردوسی و آثار آبای شباهتهای فکری زیادی وجود دارد. آبای با ترجمه های منشور و منظوم شاهنامه به زبانهای ترکی آشنایی داشته است و به قول «مختار اوئضاف» آبای منظومه های زیادی مانند شاهنامه، لیلی و مجنون و کوراوغلی را برای دیگران حکایت می کرد. همو در مورد این که اشعار کلاسیکی شرقی چه جایگاهی در ادبیات آبای داشته است، می نویسد: «از میان تمام فرهنگ قدیمی شرق، آبای فقط اشعار کلاسیکی شرقی (عربی- فارسی و جغتایی) را به عنوان غذای روحی خویش انتخاب کرده است. وی با شایستگی تمام اشعار جاودانه فردوسی، حافظ، سعدی، نظامی، نوایی، فضولی را ستوده است».

یکی از داستانهای شرقی که آبای آن را به رشته نظم کشیده «داستان اسکندر» است. اگر چه وی این داستان را از شاهنامه فردوسی برگرفته و ترجمه کرده است ولی این ترجمه، ترجمه لفظ به لفظ نیست. آبای فقط فرازهایی از آن را ترجمه کرده و مطالبی را از خود به آن افزوده است. اینک خلاصه داستان اسکندر را از زبان آبای می خوانیم:

«اسکندر، دلاوری بیست و یک ساله است که جانشین پدرش، فیلیپ، می گردد و:

Сұмдықпен әскер жиып қаруланды,  
Жақын жерге жау болып тұра аттанды.  
Көп елді күтінбеген қырды, жойды,  
Ханды өлтіріп, қаласын тартып алды.  
Жазасыз жақын елдің бәрін шапты,  
Дарияның суындай қандар ақты  
Шапқан жердің бәрін де бодан қылып,  
Өкіметпен қолына тартып апты.<sup>3</sup>

<sup>2</sup> دیوان آبای، ص ۱۰

<sup>3</sup> همان

<sup>1</sup> دیوان آبای، ص ۲۶۳

ترجمه: با گزری سپاهی جمع‌آوری و تجهیز نمود. از روی دشمنی بر همسایگان حمله ور شد. مردمان بسیاری را که از حمله انتظار نداشتند، به خاک و خون کشید و خان را کشته و شهر را تصرف کرد. به مردمان هم‌جواریش بدون هیچ بهانه‌ای تجاوز کرد و خون‌های بسیاری چون سیل جاری شد. هر جای که تصرف کرده افراد زیادی را به اسارت گرفته و همه آنان را غارت و چپاول نمود.

با پیروزیها، حرص او به جهانگیری بیشتر می‌شد و همه از او شکست می‌خوردند تا این که به بیابان بی‌آب و علفی رسیدند و همگی احساس تشنگی کردند. اسب اسکندر مرد ولی او متوجه چشمه‌درخشانی شد و از آب آن خورد. وی فرمان داد دوازده ماهی را در آن آب بیاندازند تا طعم و بوی آب تغییر کند. سپس اسکندر همه را به خوردن آن آب دعوت کرد. اسکندر در پی یافتن سرچشمه آب و فتح آن، فرمان حمله را صادر کرد. سرچشمه در کوهی بلند بود و آب از دژی در بسته از کوه سرچشمه می‌گرفت. کوشش اسکندر برای باز کردن در بی‌نتیجه ماند. چندین بار حمله کرد و خواست که در را بگشاید. از آن سوی در آوایی شنید که می‌گفت: این دژ منتهی به سوی خداست.

اسکندر خود را قیصر معرفی می‌کند ولی صدا، پهلوانی را در پیروزی بر نفس می‌داند و بس. اسکندر از دربان نشانه‌های می‌طلبد تا بیانگر ادعای اسکندر در این ملاقات باشد و دربان نیز دستمالی برایش پرتاب می‌کند که جمجمه‌ای را در میان دارد. اسکندر با دیدن تحفه خشمگین می‌شود و آن را به سویی پرتاب می‌کند. ارسطو که در این جا دوست و رفیق خردمند اسکندر نامیده می‌شود آن جمجمه را برمی‌دارد و به شاه می‌گوید که در این جمجمه پندی است. وی از اسکندر می‌خواهد که در ترازویی جمجمه را با طلا بسنجد؛ هر قدر که طلا و جواهر در کفه دیگر ترازو می‌نهند باز کفه جمجمه سنگینی می‌کند. اسکندر علت را جویا می‌شود و از چیزی که بتواند بر آن سنگینی کند سؤال می‌کند.

ارسطو مشتی خاک را بر گرفته و به سوی جمجمه پرتاب می‌کند در این هنگام کفه جمجمه بالا می‌رود و سبک می‌شود. اسکندر سخت متعجب می‌شود و در خلوت راز این معما را از وی می‌پرسد. ارسطو می‌گوید: چشم انسان حریص و سیری‌ناپذیر است؛ مگر این که خاک آن را پر کند. ارسطو آنچه را که در پیش دروازه‌طلایی و آن دستمال و جمجمه به اسکندر نشان داده شده بود، برای او عبرتی می‌داند. اسکندر هم این کار را پند و امر الهی تصور می‌کند و به سپاهیان‌ش دستور رفتن از آن جا را می‌دهد. آبای آزمندی انسانها و گذر سریع عمر، روسیاهی فرد بی‌حیای بی‌ایمان، زشتی فخرفروشی و فریفته شدن به گفته‌های زیردستان و ژاژخودستایی را در پایان این داستان گوشزد می‌کند.

همانطوری که در شاهنامه آزمندی اسکندر مورد نکوهش قرار گرفته و جهان هستی اعم از زندگان و مردگان، مرغان، درختان و حتی موجودات بی‌جانی چون چشمه و کوه همه بر آزوی شورش آورده‌اند تا آزمندی وی را نکوهش کنند و او را از سرانجام تلخ این صفت مهلک باخبر سازند که حرص و آز انسان حدی ندارد، هر چه قدر صاحب مال و مقام دنیوی باشد باز هم در فکر تحصیل آن است و هر چه به دست آورد باز می‌طلبد و در نتیجه جز خاک چشم او را چیزی پر نمی‌کند؛ در داستان اسکندر آبابی هم مهمترین بخش و محور اصلی همان نکوهش آزمندی اسکندر است. در پندهای حکیمانه برهمن به اسکندر می‌خوانیم:

«...پرسیدکز خواب بیدار کیست؟	به روی زمین بر گنهکار کیست؟
که جنبندگانند و چندی زیند	ندانند کاندرا جهان بر چیند
برهمن چنین داد پاسخ بدوی	که ای پاک دل مهتر راستگوی
گنهکارتر چیز مردم بود	که از کین و آزش خردگم بود
چو خواهی که این را بدانی درست	تن خویشان را نگه کن نخست
که روی زمین سر به سر پیش تست	تو گویی سپهر روان خویش تست
همی رای داری که افزون کنیم	ز خاک سیه مغز بیرون کنیم
روان تو را دوزخ است آرزوی	گر زین سخن باز گردی به خوی
دگر گفت بر جان ما شاه کیست؟	به کژی به هر جای همراه کیست؟
چنین داد پاسخ که از است شاه	سرمایه کین و جای گناه
پرسید خود گوهر از بهر چیست؟	کش از بهر بیشی نباید گریست
چنین داد پاسخ که از و نیاز	دو دیوند بیچاره و دیو ساز
یکی را ز کمی شده خشک لب	یکی از فزونی مست بی‌خواب شب
همان هر دو را روز می‌بشکرد	خنک آنک جانش پذیر خرد» <sup>۱</sup> .

در ادامه «اسرافیل (ع)» فرشته بزرگ الهی نیز زبان به سرزنش افزودن طلبیهای اسکندر می‌گشاید:

<sup>۱</sup> شاهنامه، حمیدیان، ج ۷، صص ۶۶ و ۶۷



<p>برافراخته سر زجای نشست          که فرمان یزدان کی آید که دم          چو رعد خروشان فغان برکشید:          که روزی به گوش آیدت یک خروش          به رفتن بیارای و بر بند رخت<sup>۱</sup></p>	<p>سرافیل را دید صوری به دست          پر از باد لب، دیدگان پر زغم          چو بر کوه روی سکندر بدید          که ای بنده از چندین مکوش          که چندین مرنج از پی تاج و تخت</p>
--	--

اما اسکندر سرنوشت خویش را در اشباع و اقناع کردن روان آزمند خود می‌داند. وی در پاسخ به اسرافیل (ع) می‌گوید که تقدیر من چنین است و مرا برای این کار آفریده اند:

<p>که بهر من این آمد از روزگار          نبینم همی آشکار و نهان<sup>۲</sup></p>	<p>چنین پاسخ داد پاسخ بدو شهریار          که جز جنبش و گردش اندر جهان</p>
--	---

همچنین در شاهنامه به شاه کشی، غارت و جهانگردی اسکندر نیز اشاره شده است:

<p>سکندر شد و ماند ایدر سخن          نگر تا چه دارد ز گیتی به مشیت          شد آن شارسنجانها کنون خارستان          سخن ماند از و اندر آفاق و بس<sup>۳</sup>.</p>	<p>«چنین است رسم سرای کهن          چو او سی و شش پادشا را بکشت          برآورد پرمایه ده شارسنجان          بجست آنچه هرگز نجستست کس</p>
--	---

و ظاهراً چشمه‌ای که اسکندر سر و تن را در آن می‌شوید و قصد رسیدن به سرچشمه آن را می‌کند برگرفته از همان آب حیوان شاهنامه است که در شاهنامه تنها خضر بدان می‌رسد و سر و تن را در آن می‌شوید. اسکندر در میانه راه را گم می‌کند و اجازه آگاهی از آن به او داده نمی‌شود که این نشانگر وجود یک امر غیبی و فرا واقعیتی در داستان است:

<sup>۲</sup> همان، ص ۸۳

<sup>۳</sup> همان، ص ۸۳

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۱۱

«چو لشکر سوی آب حیوان گذشت  
 چو از منزلی خضر برداشتی  
 همی رفت ازین سان دو روز و دو شب  
 سه دیگر به تاریکی اندر دو راه  
 پیمبر سوی آب حیوان کشید  
 بر آن آب روشن سر و تن بشست  
 بخورد و برآسود و برگشت زود.  
 خروش آمد «الله اکبر» ز دشت  
 خورشها ز هر گونه بگذاشتی  
 کسی را به خوردن نجنید لب  
 پدید آمد و گم شد از خضر، شاه  
 سر زندگانی به کیوان کشید  
 نگهدار جز پاک یزدان نجست  
 ستایش همی بآفرین بر فزود...»<sup>۱</sup>

ارسطو در این داستان چون ارسطاطالیس شاهنامه است هر چند که خود شاهنامه نیز از منابعی چون اسکندرنامه‌ها بهره گرفته است.

چنان که از داستان اسکندر «آبای» بر می آید وی ماجرای دروازه طلابی و ارسطو و دستمال و... را خود به اصل داستان افزوده است؛ در صورتی که در داستان اسکندر فردوسی چنین ماجرابی وجود ندارد. شاید به جرأت بتوان گفت که آبای در این داستان کوشیده است خصوصیات اخلاقی و رفتاری اسکندر از جمله: خودخواه و حریص و حسود و طمعکار بودن وی را بازگو نماید که در عین حال مختصر و جالب است. داستان دیگر آبای «مسعود» نام دارد. ماجرای این داستان در زمان «هارون الرشید» و در شهر بغداد رخ داده است:

Я, Алла, құрметіне достың Махмұт,  
 Тілге яр бер, білінсін тұғры мақсұт.  
 Һаруан-Рашид халифа заманында  
 Бағдатта бар бір жігіт бар аты Масғұт.<sup>۲</sup>

ترجمه: یا الله به حرمت دوستت محمود زبان مرا در بیان هدفم یاری کن. در زمان هارون الرشید در بغداد جوانی به اسم مسعود زندگی می کرد.

آبای این داستان را براساس قصه‌های عربی سروده و در آن زندگی عرب‌ها را به نحو احسن به تصویر کشیده است. هدف اصلی وی بیان بی عدالتی‌های موجود در جامعه است. وی معتقد است که تنها خود انسان است که می تواند به کمک ایمان قلبی به خدا با مشکلاتی که با آن رو در روست مبارزه کند. بنابراین انسان باید ایمانی

<sup>۲</sup> همان، ص ۸۱

<sup>۱</sup> دیوان آبای، ص ۲۶۸

قوی و راسخ داشته باشد تا در مقابل بی‌عدالتی‌های موجود قد علم کند و دچار وسوسهٔ دیو نفس نگردد. این داستان پر از پند و اندرز است. وی توانسته است با زبانی شیوا مردم قزاق را با مردم عرب و شیوهٔ زندگی آنها آشنا کند و پیام خود را که عبارت از معرفت انسان، عشق و محبت و دوستی و ایمان می‌باشد به ملت قزاق برساند. اینک خلاصهٔ این داستان:

«در زمان خلیفه هارون الرشید جوانی به نام مسعود در بغداد می‌زیست. روزی از شهر خارج شد در راه با یک واقعهٔ دردناک مواجه شد و آن این که: دزدی ظالمانه اموال پیرمرد بیچاره‌ای را می‌دزدید. پیرمرد (خضر) داد و فریاد می‌کشید و از مردم کمک می‌طلبید. کسی هم برای نجات او نمی‌شتافت. مسعود با خود گفت که این مرد هر کسی که باشد به او کمک می‌کنم و به یاری‌اش می‌شتابم. در این حال مسعود به دزد حمله‌ور شد:

Масғұтты ұры шапты қылышпенен,  
Тәуір-ақ жан сақтапты жұмыспенен .  
Есен-аман шал дағы құтылыпты,  
Масғұттан жау қашқан соң ұрыспенен<sup>1</sup> .

ترجمه: دزد مسعود را با شمشیر زد، و با این کار مسعود جان سالم به در برد. و پیر مرد هم امان یافت، وقتی که دشمن با نبرد از دست مسعود گریخت.

پیرمرد (خضر) به مسعود رو کرد و گفت: «ای جوان برومند حقاً که فردی دل‌آور و شجاع هستی. خدا تو را از خیر جوانمردی‌ات بهره‌مند کند. تو مرا از مرگ نجات دادی. خدا جزای خیرت دهد. پیرمرد در ادامه افزود:

Бай емен,батыр емен,хан емеспін,  
Атақты артық туған жан емеспін .  
Себеп болып айырдың мені ажалдан,  
Жақсылықты білмейтін шал емеспін .  
Мен-бір шал дүниеде жиһан кезген,  
Ертең түсте кетемін шаһаріңізден .  
Ертерек пәлен жерден тосып тұрып,  
Алып қал бір базарлық,жаным бізден<sup>2</sup> .

<sup>۳</sup> همان، ص ۲۶۸

<sup>۱</sup> دیوان آبا، ص ۲۶۹

ترجمه: پولدار، پهلوان و خان نیستم، ونه فردی معروف و نه فردی غیر عادی. تو باعث نجات من از مرگ شدی و من پیر مرد قدر شناسی نیستم، بلکه پیری دنیا دیده ام که فردا ظهر از شهرتان می‌روم. جانا در فلان جا پیش از ظهر منتظرم باش، تا از من تحفه ای بگیری.

جوان سحرگاه برخاست و به آن مکان رفت و دید که پیر منتظر اوست. پیرمرد دست مسعود را گرفت و به خانه مخروبه‌ای در آن حوالی برد. وی وقتی وارد آن خرابه شد درختی خمیده دید که بر فرازش سه میوه رسیده وجود داشت، یکی از آنها سفید، دیگری سرخ و سومی هم زرد بود. پیرمرد به او می‌گوید که تو یکی از آنها را انتخاب کن تا من برایت بچینم؛ پیرمرد به وی می‌گوید:

Ағын жесең, ақылың жаннан асар,  
Сарыны алсаң, дәулетің судай тасар,  
Егерде қызыл жеміс алып жесең,  
Ұрғашыда жан болмас сенен қашар<sup>1</sup>.

ترجمه: اگر میوه سفید بخوری عقلت از دیگران فزون‌تر یابد، و اگر زردش را بگیری چشمه دولتت بجوشد، و وقتی که میوه سرخ خوری اندر میان زنان بسیار محبوب خواهی شد.

مسعود جوان میوه سرخ را بر می‌گزیند و علت انتخاب خود را این طور بیان می‌کند:

Мен болсам егер ағын жемек дедім,  
Ақылды болдым елден бөлек дедім .  
Мен ақылды билемен не қылсам да,  
Ақыл мені билесе керек дедім .  
Сарыны жеп, мен болсам байдың өзі,  
Аузына тамам жанның болдым сөзі .  
Пәленшеден бір нәрсе алсақ-ау деп,  
Тігілер жан біткеннің маған көз .  
Қызылды жесем, мені әйел сүйер,  
Арамдыққа жүрмесем, не жан күйер?  
Ұрғашы да көп жан ғой, досым болса,  
Деп едім бір пайдасы маған тиер<sup>2</sup> .

<sup>2</sup> همان، ص ۲۶۹

<sup>3</sup> همان، ص ۲۷۰

ترجمه: گفتم اگر از سفیدش بخورم و در عقل و هوش از همه برتر شوم، در این صورت عقل بر وجودم حاکم خواهد شد. و اگر از زردش بخورم ثروتمند شده و بر دهان تمام مردم خواهم افتاد و همه در طلب گرفتن چیزی از من خواهند بود. و چنانچه از قرمزش میل کنم زن مرا دوست می‌دارد و اگر از کارهای بد پرهیز کنم، بالاخره از خوبی آنها سودی به من خواهد رسید.

مسعود در ادامه می‌گوید که من این انتخاب را از روی هوی و هوس نکردم بلکه با تأمل و هوشیاری این کار را انجام دادم. پیرمرد (خضر) به خاطر آن حسن انتخاب، وی را تحسین می‌کند و سعادت و خوشبختی وی را خواستار می‌شود و قول می‌دهد که او را از دعای خیرش محروم نکند.

از دعای خضر، مسعود وزیر خلیفه می‌شود و شبی در خواب همان پیرمرد (خضر) را می‌بیند. پیر خبر از بارانی می‌دهد که عقلها را زایل خواهد کرد. به مسعود می‌گوید که آبی در آن هنگام برای خود مهیا کند. مسعود، خلیفه را در جریان می‌گذارد پس از بارش باران نشانه‌های بی‌خردی در مردم ظاهر می‌گردد ولی آنان خردورزی شاه و وزیر را نامعقول می‌یابند و مصمم به کشتن آن دو می‌شوند. سرانجام آن دو برای رهانیدن جان خودشان ناچار می‌شوند که از همان آب دیوانه کننده بخورند و دیوانه شوند.

آبای این پیروی شاه و وزیر از دیوانگان را نمادی برای پیروی از حرف و راهنمایی عوام معرفی می‌کند:

Көптің бәрі осындай, мисал етсең,  
Көп айтты деп алданып, уағда күтсең .  
Ғәпіл боп көп нәрседен бос қаласың .  
Аңдамай көп сөзімен жүріп кетсең<sup>1</sup> .

ترجمه: در مثل، بیشتر مردم چنین هستند و تو هرگز از سخنان مردم مغرور مشو و هرگاه حرف مردم را دنبال کنی از خیلی چیزها غافل خواهی ماند.

با توجه به موضوع و محتوای داستان مسعود به این نتیجه می‌رسیم که این داستان بر چهار محور اصلی دور می‌زند:

۱- یاری رساندن به مظلومان ستمدیده

۲- ارتباط با عالم بالا به واسطه حضور حضرت خضر در داستان

۳- توجه به کثرت زنان و تأثیر آنان در کارهای مردان

۴- خواب و ارتباط آن با عالم بالا و حقایق

<sup>1</sup> دیوان آبی، ص ۲۷۳

همچنین روح شرقی حاکم بر این منظومه را آشکارا می‌بینیم. به نظر می‌رسد در بخش پیشنهاد خضر، یکی از میوه‌های سفید، زرد و سرخ را به مسعود - که سفید عقل افزا و زرد مال افزاست و اما سرخ نفرت زنان را زایل می‌کند - نگرشی به عوالم فرا واقعی قابل مشاهده است.

البته مضامین داستان مسعود آبی و نتایجی که از آن برای ما متصور است می‌تواند اندیشه‌های فردوسی در شاهنامه را برای خواننده متجلی سازد و همو - خواننده - تناسبی بین آن دو برقرار کند. ما در این جا به یکایک این تناسبها اشاره می‌کنیم:

۱- اگر در داستان آبی، مسعود یار و یاور مظلومان ستمدیده است، در شاهنامه هم «بهرام گور» و «کیخسرو» همین خصلت پسندیده را دارند. چنانچه در داستان پادشاهی کیخسرو می‌خوانیم:

چو تاج بزرگی به سر بر نهاد  
از وشاد شد تاج و او نیز شاد  
به هر جای ویرانی آباد کرد.  
دل غمگنان از غم آزاد کرد<sup>۱</sup>...

و یا در پادشاهی بهرام گور:

چو بر تخت بنشست بهرام گور  
پرو آفرین کرد بهرام و هور  
پرستش گرفتند آفریننده را  
جهاندار و بیدار و بیننده را  
خداوند پیروزی و برتری  
خداوند افزودنی و کمتری  
خداوند داد و خداوند رای  
کزویست گیتی سراسر به پای...  
چنین گفت بهرام کای سرکشان  
ز نیک و بد روز دیده نشان  
ز بد روز بی‌بیم داریمتان.  
به بدخواه حاجت نیاریمتان<sup>۲</sup>.

۲- درباره ارتباط با عالم بالا به واسطه حضور حضرت خضر می‌توان به یاری خواستن زال از سیمرغ برای درمان زخمهای رستم و رخس اشاره کرد. توضیح این که وقتی رستم درگیر پیکار با اسفندیار گردید و زخمهای فراوانی بر داشت نومید به نزد زال آمد و از او چاره جست و زال نیز سیمرغ را فراخواند و از وی یاری خواست. سیمرغ به نزد آنان شتافت و رستم و رخس را درمان کرد و تیرها را از بدن آن دو بیرون کشید و راز کشتن اسفندیار را که جفت خود وی را نیز کشته بود (خوان پنجم اسفندیار) به رستم آموخت که چگونه چوبی را برگزیند و چشم اسفندیار را نشانه گیرد.

<sup>۱</sup> شاهنامه، ج ۴، ص ۹

<sup>۲</sup> شاهنامه، ج ۷، ص ۳۰۴

کمان برگرفتند و تیر خدنگ  
 ز پیکان همی آتش افروختند  
 دل شاه ایران بدان تنگ شد  
 به تیری که پیکانش الماس بود  
 چو او از کمان تیر بگشاد شست  
 بدو (زواره) گفت رو پیش دستان بگوی  
 نگه کن که تا چاره کار چیست؟  
 بدو گفت زال ای پسر گوش دار  
 یکی چاره دانم من این را گزین  
 گر او باشدم زین سخن رهنمای  
 بردند از روی خورشید رنگ  
 به بربر زره را همی دوختند  
 بروها و چهرش پراژنگ شد...  
 زره پیش او همچو قرطاس بود  
 تن رستم و رخس جنگ نجست  
 کزین دوره سام شد رنگ و بوی  
 برین خستگیها برآزار کیست...  
 سخن چون به یادآوری هوش دار  
 که سیمرغ را یار خوانم برین  
 بماند به ما کشور و بوم و جای...<sup>۱</sup>

۳- توجه به کثرت زنان و تأثیر آن در کارهای مردان، یادآور ازدواجهایی است که در شاهنامه صورت گرفته است.

بهرام گور شبانه با هر چهار دختر آسیابان زناشویی آغاز می‌کند:

...چو آمد به نزدیکی دختران  
 از آن دختران آنکه بد نامدار  
 یکی مشک نام و دگر سیسنگ  
 بر شاه رفتند با دست بند  
 یکی چامه گفتند بهرام را  
 بدو (آسیابان) گفت بهرام کاین هر چهار  
 بدو گفت هر چهار جفت تواند  
 نگه کرد جای از کران تا کران  
 برون آمدند از میانه چهار  
 یکی نام نار و دگر سوسنگ  
 به رخ چون بهار و به بالا بلند  
 شهنشاه با دانش و نام را...  
 به من ده و زین بیش دختر مکار  
 پرستارگان نهفت توند...<sup>۲</sup>

همچنین بهرام گور سه دختر برزین دهقان را در یک شب توأمان به عقد ازدواج خویش در می‌آورد:

<sup>۱</sup> فرهنگ نامهای شاهنامه، رستگار ص ۵۸۹؛ شاهنامه، ج ۶، صص ۲۸۶-۲۹۴

<sup>۲</sup> شاهنامه، ج ۷، صص ۳۳۲-۳۳۳

...بدو (بهرام) پیر گفت این سه دختر چو ماه  
 تو را دادم و خاک پای تو اند  
 مهین دخترم نام ماه آفرید  
 پسندیدشان شاه چون دیدشان  
 به راه کیومرث و هوشنگ شاه  
 همه هر سه زنده برای تواند  
 فرانک دوم و سیوم شنیلید  
 ز بانو زنان نیز بگزیدشان<sup>۱</sup>

اما در مورد تأثیر زنان در کار مردان می‌توان به «گردآفرید اشاره کرد که پس از گرفتار شدن همسرش «هجیر» در دست سهراب سخت خشمگین می‌شود و برای رزم با سهراب پیش او می‌رود و مردانه می‌جنگد. ولی چون توان برابری با او را ندارد کلاهی خود را بر می‌دارد تا سهراب بداند که هم رزم او یک زن است...

چو آگاه شد دختر گزدهم  
 چنان ننگش آمد ز کار هجیر  
 بپوشید درع سواران جنگ  
 نهان کرد گیسو به زیر زره  
 فرود آمد از دژ به کردار شیر  
 به سهراب بر تیر باران گرفت...  
 که سالار آن انجمن گشت کم  
 که شد لاله رنگش به کردار قیر  
 نبود اندر آن کار جای درنگ  
 بزد بر سر ترگ روی گره  
 کمر بر میان بادپایی به زیر...  
 چپ و راست جنگ سواران گرفت<sup>۲</sup>

۴- خواب و ارتباط آن با عالم بالا و حقایق: خواب و خوابگزاری یکی از عناصری است که در شاهنامه مورد توجه قرار گرفته، مخصوصاً خواب گزاری بوذرجمهر. ما این عنصر را بیشتر در داستان زال مشاهده می‌کنیم. وقتی سام از زال سیمرغ پرورده جوان دل نگران است، شبی در خواب می‌بیند که مردی سوار بر اسب به وی مژده داد که زال پسری برومند و پرآوازه شده‌است. وی از خواب بیدار می‌شود و از موبدان می‌خواهد که خوابش را برای وی گزارش کنند و ایشان وی را به جهت رها کردن فرزند سرزنش می‌کنند و او را به پیمان شکنی با یزدان متهم می‌سازند:

<sup>۱</sup> شاهنامه، ج ۷، ص ۳۴۵

<sup>۲</sup> شاهنامه، ج ۲، ص ۱۸۵ و ۱۸۴



ز کار زمانه بر آشفته بود  
یکی مرد بر تازی اسب دوان  
بران برز شاخ برومند او  
ازین در سخن چندگونه براند  
خردتان برین هست همداستان  
زبان برگشادند بر پهلوان  
چه ماهی به دریا درون با نهنگ  
ستایش به یزدان رسانده‌اند  
چنان بی‌گنه بچه را بفگنی؟  
که اویست بر نیکویی رهنمای<sup>۱</sup>.

شبی از شبان داغ دل خفته بود  
چنان دید در خواب کز هندوان  
ورا مژده دادی به فرزند او  
چو بیدار شد موبدان را بخواند  
چه گویند گفت اندرین داستان  
هر آن کس که بودند پیر و جوان  
که بر سنگ و بر خاک شیر و پلنگ  
همه بچه را پرورانده‌اند  
تو پیمان نیکی دهش بشکنی؟  
به یزدان کنون سوی پوزش گرای

سام بار دیگر خوابی می‌بیند که موبدی نزد وی آمده و او را به خاطر رها کردن فرزند ملامت می‌کند:

دل و دیده شسته ز شرم خدای  
تو را ریش و سر گشت چون خنگ بید  
که در تنت هر روز رنگی ست نو...  
چو شیر ژیان کاندرا آید به دام  
سران سپه را همه بر نشانند  
که افکنندگان را کند خواستار<sup>۲</sup>

که ای مرد بی‌باک ناپاک رای  
گر آهوست بر مرد موی سپید  
پس از آفریننده بیزار شو  
به خواب اندرون بر خروشید سام  
چو بیدار شد بخردان را بخواند  
بیامد دمان سوی آن کوهسار

داستان مسعود آبای شبیه داستانهای هزار و یک شب بوده و از نظر محتوایی با داستان «اسکندر و حکیم» الهی‌نامه عطار هم‌خوانی دارد<sup>۳</sup>.

سومین داستان آبای «عظیم» نام دارد. این داستان به یکی از داستانهای «هزار و یک‌شب» شبیه است. متأسفانه این داستان ناتمام مانده و یا حفظ نگردیده است. ظاهراً آبای این داستان را - چنانچه از محتوای داستان بر می‌آید - با دخل و تصرف از داستان «حسن بصری و نور السنّا» ی «هزار و یک شب» ترجمه کرده است<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۱

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۴۳-۱۴۲

<sup>۳</sup> قصص و تمثیلات مثنوی‌های عطار نیشابوری، صنعتی‌نیا، صص ۶۶-۶۴

<sup>۴</sup> هزار و یک شب، ترجمه عبداللطیف طسوجی تبریزی، ج ۱، صص ۱۸۰ تا ۲۵۴

نام عظیم در «هزار و یک شب» «حسن» و نام پیرمرد «بهرام مجوسی» است. در این داستان حسن شغل زرگری دارد.

### نگاهی به مشترکات فرهنگی ایران و قزاقستان (واژگان و ضرب‌المثل‌ها)

جو ما دیلوا- غینی<sup>۱</sup>

ایران و قزاقستان از دیرباز دارای روابط گسترده سیاسی و فرهنگی بوده‌اند. جاده‌ی ابریشم از هزاران سال پیش این دو منطقه را به یکدیگر پیوند زده، و از سوی دیگر در روزگار کنونی، دریای خزر مرز مشترک دو

---

<sup>۱</sup> استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی قزاقستان (فارابی)

کشور است که این دو سرزمین را هر چه بیشتر به هم نزدیک کرده است. در زبان‌های رایج در کشور قزاقستان صدها واژه مشترک با زبان فارسی کاربرد دارد و نویسندگان و شاعران بزرگی چون آبی قونبایف در آثار خود به شاعران زبان و ادبیات فارسی اشاره‌های زیادی کرده‌اند. مقایسه بین زبان‌ها و اصولاً علم زبان‌شناسی در تمدن گذشته زیاد مورد توجه نبود و ظاهراً برای اول بار، اعراب به این مهم پرداخته‌اند. ظاهراً دلیل این کار لزوم آموزش زبان عربی به غیر عرب‌های تازه مسلمان و منع ترجمه قرآن به زبان‌های آنها بوده است. امیرعلی شیر نوایی از وزرا و سخن‌سنان اسلامی کتابی نوشت به نام محاکمه اللغتین و در آن پس از بحث و بررسی درباره زبان فارسی و ترکی، زبان ترکی را بر فارسی ترجیح داد. با این وجود زندگی هر قوم، نمایشگر سنت‌ها، آداب و رسوم هر قوم است و شناخت هیچ قومی بدون شناخت فرهنگ آن قوم میسر نیست. در این مقاله کوشیده‌ام با بررسی اصطلاحات و واژگان و ضرب‌المثل‌های مشترک قزاقی و فارسی، گامی در جهت شناخت آداب و رسوم و فرهنگ این دو قوم بردارم. امیدوارم نتیجه این مقاله به پیوند و نزدیکی این دو قوم کمک نماید.

## واژگان مشترک

در زبان‌های دو کشور واژه‌های مشترک بسیاری می‌توان یافت. برخی از محققان تعداد این واژه‌ها را به سه هزار می‌رسانند که می‌تواند به روشنی از مشترکات فرهنگی دو ملت حکایت نماید. در بین این واژه‌ها، بسیاری از آنها به مسایل اسلامی و دینی مرتبط است که تعدادی از آنها عبارتند از:

ایمان [iman]، دین [din]، مسلمان [musulman]، زکات [seket]، عید [ait]، فرشته [perishte]، دوزخ [tosagh]، خدا [ghuday]، ملا [mplla]، مسجد [meshit]، قربان [ghurban]، مرده [murde]، گناه [kuna]، قبر [ghabir]، دیندار [dindar]، اذان [asan]، تابوت [tabit]، برکت [bereket]، نماز [namas]، حق [xagh] و غیره. در داخل پراکنش تلفظ این واژه‌ها در زبان قزاقی آمده است.

بعضی از اصطلاحات مربوط به دین اسلام، در زبان‌های قزاقی و فارسی یکی است.

مثلاً «وقت نماز» در قزاقستان دقیقاً با همین تلفظ رایج است [namas uaghiti]

روزه ماه مبارک رمضان را در عربی «صوم» و در فارسی «روزه» می‌گویند. در زبان قزاقی به این واژه «ارازا» [orasa] گفته می‌شود که ظاهراً صورتی دیگر از همان روزه است:

[otis kun orasanin bir aiti bar]، سی روز روزه یک عید دارد، یعنی آخر روزه عید است.

تلفظ اصطلاح «عید قربان» در زبان قزاقی «قوربان عید» [ghurban ait] است.

گفتنی است که واژه‌های مربوط به دین اسلام به زبان قزاقی بیشتر از عربی وارد شده است.

## ضرب‌المثل‌ها

یکی از علایق من در امر پژوهش پرداختن به ضرب‌المثل‌ها و مثلهاست. بیشتر ضرب‌المثل‌های مشترک بین جامعه قزاقستان و ایران ضرب‌المثل‌هایی است که به نحوی با مسائل دینی سر و کار دارند. به عنوان نمونه تعدادی از مثل‌های قزاقی که واژه خدا در آنها بکار رفته است عبارتند از:

خدا [ghuday]

[basti Bergen ghuday, asti da beredi] خدا که سر داد، غذا هم می‌دهد.

[uade- ghuday sosi] وعده، حرف خداست.

[sprlik korgendi ghuday koredi] خدا زور دیده را می‌بیند.

[ghudayda korikkannan korikpa, korikpagannan korik] نترس از کسی که از خدا می‌ترسد، بترس از آن که از خدا نمی‌ترسد.

واژه «قرآن» در مثل‌های قزاقی زیاد بکار نرفته. دکتر کنسبیاف در فرهنگ «اصطلاحات زبان قزاقی» تشبیهی مثل گونه را که در زبان مردم قزاقستان رایج است یاد می‌نماید: [ghuran sosindey] مثل / حرف (سخن) قرآن. در بعضی از کتاب‌های ادبی از عبارت [paigambar sosindey] مثل / حرف (سخن) پیامبر، هم استفاده می‌شود. در زبان فارسی واژه «قرآن» در تعبیری مثلی آمده‌است: هفت قرآن در میان. معمولاً این ضرب‌المثل را به منظور احتراز از مصیبت و چشم زخم به کار می‌برند.

واژه «شیطان» [shaitan] که مرتبط با قرآن است، در مثل‌های هر دو زبان بسیار آمده‌است.

این موارد، نمونه‌هایی از مثل‌هایی است که عقاید مذهبی در آنها بصورتی منعکس است. قزاق‌ها درباره رفتار آدم بد اخلاق می‌گویند:

[kyimsis shaitannan kyimdi shaitan zhaman] آدم شیطان بدتر است از خود شیطان.

در میان نفرین‌های زبان هم واژه «شیطان» آمده‌است: [shaitan algir] تو را شیطان ببرد.

در زبان فارسی هم مثل‌هایی چون: گوش شیطان کر و چشم شیطان کور، شیطان را درس دادن، شیطان گوش زده است، فراوان آمده‌است.

اسامی امامان شیعه فقط در ضرب‌المثل‌های فارسی آمده‌است اما در فرهنگ قزاقی نمودی ندارد. ضرب‌المثل‌های قزاقی بیشتر با واژه‌های فرشته [perishte]، پیغمبر [paigambar] می‌آید.

#### ◆ ضرب‌المثل‌های اجتماعی

تعدادی دیگر از ضرب‌المثل‌های مشترک قزاقی و فارسی را می‌توان در گروه ضرب‌المثل‌هایی با ویژگی‌های ملی و فرهنگی جای داد. این ضرب‌المثل‌ها حاوی نکات فرهنگی و اجتماعی مشترکی هستند که در هر دو

تمدن رواج دارند. گاه ترکیبات در این ضرب‌المثلها مشترک هستند و گاه تنها یک واژه مشترک دارند. تعدادی از این ضرب‌المثلها عبارتند از:

فارسی	قزاقی
پیش از آخوند منبر مرو (آخوند: مقام دینی در ایران است یعنی ملا)	من چه گویم قابوزم چه می‌گوید (قابوز: اسباب بازی ملی قزاقی است)
صد دینار جگرک سفره قلمکار نمی‌خواهد (قلمکار: یک نوع پارچه دست بافته است. در ایران قلمکار اصفهانی به بهای گران ارزیابی می‌شود)	دزدیده شده گله نیست، دنبال گشته سزا نیست (باریمتا یعنی بدون اجازه گله دیگر را تصاحب کردن)
مستوری بی بی مریم از بی چادری است (چادر: لباس زنان ایران است)	اگر نخ ارشیق (دوک) قطع می‌شود دختر شوهر کرده بر می‌گردد (ارشیق: دستگاه نخ پیچان قدیمی قزاق است.)
تف بالاسر به ریش بر می‌گردد (سر بلا: آدم متکبر است.)	زن درگذشت، دست قمچی (تازیانه) شکست (قمچی را شکستن برای قزاق اعتقاد بد است.)
آفتابه لگن هفت دست شام و ناهار هیچ چیز (آفتابه: لگن و سبوی کوزه) که در قدیم برای دست شستن قبل از غذا استفاده می‌شد.	اگر نخ الوان (رنگارنگ) کسی را ندزدیدیم دعوا با من چه کار دارد (نخ الوان (رنگارنگ): در سنت قزاق جای خاصی دارد. وقتی که برای راه رفتن بچه به وسیله نخ الوان بنخو قیچی می‌کردند.)
مثل جاجیم (جاجیم: نمد سفت است که زیر پا می‌گذارند.)	آدم تیر چشمه دیوار را شاخ می‌زند (تیر چشمه: آدم ناامید شده است.)
اگر صدتا پسر بزایی یکیش آقا رضا همیشه (این ضرب‌المثل درباره امام رضا، امام هشتم شیعیان است. آرامگاه او در شهر مشهد است که به منزله حج کوچک ایرانی‌هاست.)	سیزده ساله صاحب خانه است (قزاق‌ها در قدیم برای پسر سیزده ساله زن می‌گرفتند.)
اگر لر به بازار نرود بازار می‌گندد (لرها یکی از اقوام کوچ نشین ایران هستند. ضرب‌المثل درباره سادگی و بی‌ریایی این قوم است.)	
اینجا کاشان نیست که کپ با فعله باشد (این ضرب‌المثل یادگار سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران است که زمینداران بزرگ بر مردم حاکم بودند.)	

### ◆ ضرب‌المثل‌هایی با موضوع خانواده و زن

خصوصیات و ویژگی‌هایی را می‌بینیم که قابل توجه و بررسی است. در بسیاری از ضرب‌المثل‌های قزاقی مقایسه بین مرد و زن وجود دارند.

مرد امان خانه، زن نظم خانه.

قدر مرد در قوت، قدر زن در کار.

ولی اینگونه برابر نهادی مرد و زن در زبان فارسی به چشم نمی‌خورد. ظاهراً در سرزمین ایران هم به پیروی از فرهنگ عربی، نقش زن در جامعه ضعیف‌تر و کمتر از سهم مرد است و این مسأله در ضرب‌المثل‌های فارسی به چشم می‌خورد:

زنان را همین بس بود یک هنر  
نشینند و زاینند شیران نر  
یا زن بلاست هیچ خانه بی بلا نباشد.  
در ضرب‌المثل‌های فارسی بیشتر اخلاق و رفتار ناپسند زنان نمایان است.  
زن سلیطه سگ بی‌قلاده است.  
زن نداری غم نداری.  
اگر زن بد را در شیشه هم کنند کار خود را می‌کند.

اینگونه نقش نفی زنان در ضرب‌المثل‌های قزاقی کمتر دیده می‌شود. مواردی چون ضرب‌المثل، موی زن طولانی است اما عقلش کم است، به ندرت در زبان قزاقی کاربرد دارد.  
ضرب‌المثل‌های فارسی زن را به عنوان پرورش دهنده بچه، گوش دهنده به حرف‌های مرد و انجام دهنده کارهای خود می‌داند و حال آنکه در ضرب‌المثل‌های قزاقی، زن باهوش و فراست و انجام کارهای بزرگ توصیف می‌شود. در ضرب‌المثل‌های فارسی پدر صاحب خانه است همانند: پدر خدای کوچک است. اما در زبان قزاقی نبود مادر بیشتر موجب غم و اندوه سایر اعضای خانواده می‌شود: یتیم بی‌پدر، یتیم با شرف است یتیم بی‌مادر همیشه غصه دار است. یا خدایا اگر پدرم خواهی بگیر اما مادرم را زنده بگذار. یا مرگ پدر ویرانگی کوه بلند است و مرگ مادر خشکیدن چشمه در کوه است.  
با بررسی که انجام دادم مشخصات ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات مربوط به مادر و احترام و حرمت او در هر دو زبان فراوان است:

مهربانی و مواظبت مادر از بچه مادر را دل بسوزد دایه را دامن (فارسی)

دل مادر با بچه‌اش - دل بچه در بیرون

در ضرب‌المثل‌های فارسی زن و مادر را اغلب ضعیف و بی‌پشت و پناه وصف می‌کنند حال آنکه در زبان قزاقی اینطور نیست. به نظر می‌رسد با وجود آنکه هر دو کشور دارای دین مشترک می‌باشند ولی دارای ویژگی‌ها و خصوصیات متفاوت فرهنگی در نوع نگاه زن به مادر و همسر می‌باشند.

### جشن‌های دینی و مذهبی

یکی دیگر از اشتراکات دو فرهنگ را باید در جشنها و اعیاد و مراسم دینی و مذهبی دید. در قزاقستان اعیاد مذهبی و دینی چندان فراوان نیست و عید قربان نیز از امسال به تعطیلی‌های رسمی کشور افزوده شده است. البته روزهایی چون روز تولد پیامبر اسلام و عید فطر در بین مردم جایگاه خوبی داشته و مردم با احترام به آنها

می‌نگرند. البته در این وضعیت متفاوت است و جشنهای مذهبی و اعیاد اسلامی در ایران با شکوه و عظمت گرامی داشته می‌شود.

### نتیجه‌گیری

ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات و واژگان مشترک، آینه‌ی تبادل فرهنگی و اشتراکات اجتماعی دو قوم و تمدن است، ایران و قزاقستان از دیرباز دارای اشتراکات سرزمین و فرهنگی طولانی و دامنه‌داری می‌باشند. بخشی از این اشتراکات را می‌توان در ضرب‌المثل‌های این دو زبان جست و ضرب‌المثل‌های فراوانی در دو زبان وجود دارند که دارای مفاهیم مشترک و واژگان همسان می‌باشند. با بررسی این ضرب‌المثل‌ها، اشتراکات فراوانی را در میان این دو فرهنگ یافتیم. البته این پایان راه نیست و می‌توان مقاله‌های متعددی در باب ضرب‌المثل‌های مشترک این دو زبان نگاشت و از زوایای گوناگون آن‌ها را بررسی کرد.

## وضعیت زبانی قزاقستان

ابوالقاسم گلرو مفرد<sup>۱</sup> و رضا امیدی مفرد<sup>۲</sup>

جمهوری قزاقستان یکی از کشورهای وسیع منطقه آسیای مرکزی است که دارای قومیت‌های گوناگون با زبان‌های متفاوت می‌باشد. ویژگی چند قومیتی قزاقستان در هنر و فرهنگ این کشور نیز بازتاب یافته است. در این جمهوری حدود یک‌صد گویش رایج توسط اقوام مختلف به کار برده می‌شود و بخش قابل توجهی از ارتباطات به وسیله زبان روسی انجام می‌پذیرد. این زبان ابزار اصلی روابط ملی در این جمهوری بوده و عملاً در تمام حوزه‌های کشور به کار می‌رود. زبان فارسی نیز در بین مردم قزاقستان دارای پیشینه‌ای درخشان می‌باشد. جمهوری قزاقستان سال‌هاست که به آموزش زبان فارسی در سیستم آموزش عالی خود پرداخته است. بر کسی پوشیده نیست که زبان به عنوان عنصر مهم ارتباطی، نقش ویژه‌ای در تبادلات فرهنگی میان ملل مختلف را دارا می‌باشد. هدف از این پژوهش بررسی میزان به کارگیری زبان‌های فارسی و روسی در جمهوری قزاقستان می‌باشد.

**کلید واژه‌ها:** قزاقستان، زبان روسی، تبادلات فرهنگی، زبان فارسی

### مقدمه

زبان مقوله‌ای است که از دیرباز مورد توجه زبان‌شناسان و فلاسفه هر عصر قرار داشته است. اگر زبان نباشد، یا به عبارت بهتر کلماتی برای اندیشه انسان وجود نداشته باشد، تنها چیزی که باقی می‌ماند احساس است. الکساندر تالستوی، نویسنده برجسته روس می‌گوید: «زبان، خمیر مایه افکار، ایده‌ها و احساساتی می‌باشد که طی نسل‌های مختلف در میان یک قوم و ملت شکل گرفته است». زبان روسی یکی از زبان‌های اسلاوی شرقی و یکی از قدیمی‌ترین زبان‌های دنیا می‌باشد که برای اقوام روس حکم زبان ملی را دارد. از میان زبان‌های اسلاوی شرقی، زبان روسی رایج‌ترین زبان به شمار می‌رود، چرا که هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر تعداد افرادی که قادر به تکلم این زبان همچون زبان مادری هستند، جایگاه اول را به خود اختصاص داده است. زبان روسی با بیش از ۲۵۰ میلیون گویشور، حکم زبان مادری را برای جمعیت بیشماری از جمهوری‌های شوروی دارد. زبان روسی همواره به عنوان زبان واسط میان اقوام مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. مردم غیر روس اتحاد جماهیر شوروی، به‌خصوص جمهوری‌های بزرگ غالباً تسلط بیشتری بر نوشتار زبان روسی دارند تا زبان

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات روسیه، دانشگاه تهران [Abolghasemgolrou@mail.com](mailto:Abolghasemgolrou@mail.com)

<sup>۲</sup> کارشناس مترجمی زبان روسی، دانشگاه آزاد اسلامی



مادری خود. جمهوری قزاقستان با دارا بودن ۱۴۰ گروه قومی و وجود ۴۰ مذهب متفاوت، یکی از بزرگترین تنوعات قومی و مذهبی را در خود جای داده است.

#### ۱. اشتراکات فرهنگی

ایران و قزاقستان دو کشور همسایه در مرزهای آبی خزر، اشتراک‌های فرهنگی بسیاری در زمینه‌ی اصطلاحات زبانی و اعتقادات مذهبی دارند. سال‌های پس از استقلال فرصت مناسبی جهت بازشناسی و خودآگاهی برای ملت و دولت قزاقستان به وجود آورد و این کشور توانست ریشه‌های مشترک فرهنگی خود را با دیگر همسایگانش از جمله ایران مورد بازشناسی قرار دهد. در سال‌های اخیر ارتباطات فرهنگی ایران و قزاقستان افزایش داشته است که از آن جمله می‌توان به تبادل دانشجویان، ترجمه آثار و برگزاری همایش‌ها اشاره کرد. ارتباطات فرهنگی میان دو کشور سابقه دیرینه دارد. به گفته محققان ایران و قزاقستان حتی قبل از اسلام هم با یکدیگر ارتباط داشته‌اند. قزاقستان قبلاً جزء کشور شوروی بوده است پس از فروپاشی شوروی و استقلال، برنامه این کشور برقراری ارتباطات نزدیک با تمام کشورهای همسایه بوده است که ایران هم از این قاعده مستثنی نبوده است. در سال ۱۹۹۱ قزاقستان به عنوان یک کشور مستقل اعلام شد و از آن پس رابطه این دو کشور همسایه نزدیک شد. سفارت اسلامی ایران در قزاقستان و همچنین سفارت قزاقستان در ایران تاسیس شد. با تاسیس سفارت و نزدیک شدن روابط این دو کشور زمینه تبادل اطلاعات و توسعه سازمان‌های مختلف در این دو کشور ایجاد شد و ایران و قزاقستان در زمینه‌های مختلفی چون سیاسی، اقتصادی و مخصوصاً فرهنگی و علمی با هم همگام شدند. آموزش زبان فارسی در قزاقستان از سال ۱۹۸۹ شروع شده است. در سال ۱۹۹۱ رئیس دانشگاه الفارابی با چند هیئت به ایران آمد که در پایان سفر قراردادی در مورد تبادل دانشجویان میان دانشگاه تهران و دانشگاه الفارابی امضاء شد. در حال حاضر این قرارداد وارد مرحله اجرایی شده است. اولین بار گروهی از دانشجویان قزاق در سال ۱۹۹۲-۱۹۹۱ به دانشگاه تهران و موسسه دهخدا اعزام شدند. ایران و قزاقستان به خاطر همسایگی نزدیک تعاملات فرهنگی و تجاری زیادی با یکدیگر داشته‌اند. ایرانیان و اقوام ساکن در آسیای مرکزی از دیرباز روابط گسترده‌ای با یکدیگر داشته‌اند. زمینه‌های فرهنگی نیز از سده‌ها پیش یکی از دریاچه‌های ارتباط این گروه‌ها با یکدیگر بوده است. متأسفانه پس از اشغال ۱۷ شهر قفقاز ایران این وابستگی و آمیختگی فرهنگی به دوری انجامید و امروزه نیازمند پیوستگی مجدد این فرهنگ و تمدن می‌باشیم. به طور کلی می‌توان گفت ایران با کشورهای: ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، ترکمنستان، تاجیکستان، کردستان، افغانستان و بلوچستان پاکستان یکی است و از دید نژادی آمیختگی دیرینه دارند و با کشورهای قزاقستان و قرقیزستان و ازبکستان پیوستگی دیرینه فرهنگی و تمدنی داشته است. اسلام از طریق ایران وارد کشورهای آسیای مرکزی

شده است. این امر باعث شد واژه‌های مذهبی زیادی از طریق زبان فارسی وارد زبان قزاقی شود. به گفته محققان بیش از سه هزار واژه فارسی وارد زبان قزاقی شده است. واژه‌هایی چون خدا، نماز، روزه، پیامبر. در فرآیند واژه‌سازی این پدیده بسیار به غنی‌سازی زبان کمک می‌کند. علاوه بر واژگان دینی گروهی از واژگان روزمره هم وارد زبان قزاقی شده است.

## ۲. زبان روسی

زبان روسی در خارج از مرزهای روسیه نیز به خوبی رواج دارد. به توجه به تعداد افرادی که این زبان را همچون زبان مادری می‌دانند، می‌توان گفت که زبان روسی جایگاه پنجم را به خود اختصاص داده است. این زبان در سال ۲۰۰۴ در بلاروس، قزاقستان و قرقیزستان به عنوان زبان رسمی تصویب شد. در بلاروس حدود ۹۷٪، در کشورهای بالتیک، اوکراین حدود ۸۰٪، در مولداوی، قزاقستان، قرقیزستان، گرجستان و ارمنستان حدود ۷۰٪ افراد به زبان روسی صحبت می‌کنند و یا می‌توانند صحبت کنند. طبق آمار، برای بیش از ۲۶ میلیون نفر این زبان، زبان مادری به شمار می‌رود و بیش از ۶۳ میلیون نفر پیوسته به این زبان صحبت می‌کنند. در اکتبر سال ۲۰۰۷، سازمان «نظارت اروپا آسیا» و «میراث اروپا آسیا» به کمک اداره اجتماعی سیرکون اقدام به تهیه آماری در خصوص وضعیت زبان روسی در جمهوری‌های شوروی نمود که طی آن ۱۵ هزار مصاحبه شونده از ۱۲ (به غیر از ترکمنستان و ازبکستان) کشور به سوالاتی در رابطه با استفاده از زبان روسی در ارتباطات مختلف از قبیل ارتباط با اعضای خانواده، دوستان، محل کار، محل تحصیل و ... پاسخ دادند. در ذیل به مرور نتایج تحقیقات در مورد جمهوری قزاقستان می‌پردازیم.

جدول ۱. میزان به کارگیری زبان روسی در خانواده

نام کشور	به زبان ملی	به زبان روسی	به زبان ملی و روسی
قزاقستان	۳۵٪	۴۳٪	۱۶٪

میزان به کارگیری زبان در خانواده می‌تواند به بهترین نحو ترسیم کننده حضور زبان در جامعه باشد. بنا به آمار اعلام شده توسط این سازمان، در نیمی از کشورها (لتونی، ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، تاجیکستان) زبان روسی عملاً از شکل زبان ارتباطی بین مردم خارج شده است. و برعکس در بلاروس قزاقستان و اوکراین اکثریت و یا حتی نیمی از جمعیت و یا در خانه به زبان روسی و یا هر دو زبان صحبت می‌کنند. در مولداوی، استونی، قرقیزستان و لیتوانی بین ۲۰ تا ۴۰ درصد در خانه به زبان روسی صحبت می‌کنند.

جدول شماره (۲) به بررسی میزان به کارگیری زبان روسی و ملی در سطح ارتباطات معمول با دوستان و آشنایان می‌پردازد.

جدول ۲. میزان به کارگیری زبان روسی در سطح ارتباطات با دوستان و آشنایان

نام کشور	زبان ملی	زبان روسی	زبان ملی و روسی
قزاقستان	٪۱۱	٪۳۳	٪۲۲

در حوزه تحصیل و کارهای گروهی، آمار مربوط به همین سازمان (از طرح جدول در اینجا خودداری شده است) نشان می‌دهد که در قزاقستان زبان روسی از جایگاه بالاتری برخوردار است و بررسی‌های مربوط به میزان تسلط به زبان روسی نیز شاهد آن هستند که در قزاقستان از ۵۰ تا ۸۴٪ جمعیت کاملاً به زبان روسی تسلط دارند.

جدول ۳. تنوع زبانی در مدارس ابتدایی

نام کشور	به زبان روسی	به زبان ملی	به زبان دیگر	به روسی، زبان دیگر ندارند
قزاقستان	٪۶۸/۷	٪۲/۸	٪۵/۴	٪۲۰/۵

با توجه به جدول شماره ۳ آمارها بیانگر این است که کودکان در قزاقستان در پایه ابتدایی که بهترین زمان برای یادگیری زبان‌های غیر مادری است بیشتر از جمهوری‌های دیگر به زبان روسی صحبت می‌کنند که این موضوع می‌تواند به گسترش و یادگیری این زبان در سطح کشور کمک شایانی کند.

طبق بند ۷ قانون اساسی جمهوری قزاقستان مورخ ۱۹۹۵، «در سازمان‌های دولتی و ارگان‌های خودگردان محلی» زبان روسی در کنار زبان قزاقی به کار گرفته می‌شود. در دوره کنونی قزاقستان بیش از ۱۰۰ زبان به کار گرفته می‌شود. اما آموزش حرفه‌ای در دانشگاه‌های قزاقستان بر مبنای دو زبان انجام می‌گیرد: قزاقی و روسی. صدها کتاب دوره‌ای به زبان روسی منتشر می‌شوند و تمام ابزارهای الکترونیکی رسانه‌های جمعی نیز از زبان روسی استفاده می‌کنند. تدریس در دانشگاه‌های قزاقستان هنوز به زبان روسی انجام می‌گیرد. زبان روسی درس اجباری در تمام مدارس تحصیلات عمومی قزاقستان است. علاوه بر آن، بیش از ۴۰ درصد تمام دانش‌آموزان

قزاقستان در مدارسی تحصیل می‌کنند که منحصرأً به زبان روسی تدریس می‌شود که به گفته این افراد این کار به خاطر منافع سیاسی نیست و می‌گویند: زبان روسی «ثروت عظیم ماست».

جایگاه رسمی زبان روسی در قزاقستان به ترتیب زیر مشخص است: «در سازمان‌های دولتی و ارگان‌های خودگردان محلی رسماً به طور موازی با زبان روسی است»

زبان روسی در قزاقستان موازی با زبان دولتی، تمام عملکردها را در بر می‌گیرد. «تنظیم اسناد به زبان دولتی و زبان روسی انجام می‌گیرد»؛ اجازه تخلف از حقوق شهروندان در زمینه زبان وجود ندارد؛ در دانشگاه‌ها، زبان روسی درس اجباری بوده و در فهرست دروسی قرار دارد که برای دریافت مدرک تحصیلی مهم می‌باشند.

### ۳. زبان فارسی

زبان فارسی در بین مردم قزاقستان دارای پیشینه‌ای درخشان می‌باشد بگونه‌ای که هم اکنون بیش از ۳۰۰۰ واژه فارسی در زبان قزاقی رایج است و تعداد زیادی از کتاب‌های خطی کتابخانه‌های قزاقستان را کتاب‌های فارسی تشکیل می‌دهد. در گذشته‌های نه‌چندان دور، زبان فارسی در میان بسیاری از مردمان سرزمین‌های شمال آفریقا، شبه‌قاره، آسیای مرکزی و قفقاز رواج داشت و امروزه نیز شماری از مردمان ساکن در حوزه شبه‌قاره هند، قفقاز و بین‌النهرین بدین زبان سخن می‌گویند. قزاقستان نیز یکی از این کشورهاست که از یک سو علاقه‌مندان به زبان و ادب فارسی در آن کم نیستند و از سوی دیگر، منابع و کتاب‌های دست‌نویس و خطی و چاپ سنگی بسیاری در کتابخانه‌های آن وجود دارد که می‌تواند منبع پژوهشی ارزشمندی برای فارسی‌زبانان این کشور در زمینه تاریخ و دیگر علوم باشد. فارسی برای قزاق‌ها بسیار اهمیت دارد زیرا اگر آن‌ها بخواهند با ادبیات کلاسیک آشنا شوند لازم است که پارسی را بدانند زیرا واژه‌های پارسی در آثار آن دوره بسیار دیده می‌شود. رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری، ماجراهای شاهنامه فردوسی، غزلیات حافظ، سعدی، مولانا، عطار، نظامی و ... در قزاقستان فراوان است و مردم نیز از آنان استقبال می‌کنند. شاعران دوره کلاسیک با شعرای ایرانی آشنایی داشته‌اند و از سوژه‌های آن‌ها استفاده می‌کردند. مثل آبای غلام بایف. شاه کریم قودای بردی منظومه‌ای دارد که لیلی و مجنون نظامی گنجوی را به شعر قزاقی بازگویی کرده است و این نشان می‌دهد که زبان پارسی همیشه در قزاقستان سابقه داشته است. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی بعضی از آثار معروف ادبیات فارسی به قزاقی ترجمه شد، مثلاً عارض ملا، شدی جهنگیر، ترمغن بت ایز تلاف کوشیدند شاهنامه را به نظم ترجمه کنند. در این دوره تعداد علاقه‌مندان به شعر فارسی بسیار زیاد بود و شاعران قزاقی علاوه بر زبان مادری به فارسی، عربی و روسی نیز مسلط بودند. شاعر بزرگ قزاق "آبای قونان بیاف" اولین بار اشعار خود را به پیروی از شاعران ادبیات کلاسیک ایران سرود و از آن‌ها الهام می‌گرفت به‌طوری‌که یک جا می‌گوید: فضولی - شمسی

- صیقلی - نوایی - سعدی - فردوسی - خواجه حافظ - همگی مدد یا شاعران فریاد. به تأکید نویسنده نامدار قزاقی "مختار اونصف"، آبی در جوانی به شدت تحت تأثیر شاعران شرقی قرار می‌گیرد و شعرها و داستانهای اساتید بزرگی همچون فردوسی، حافظ، نظامی، سعدی، رودکی و عطار و مولانا را از روی متن اصلی و گاهی ترجمه‌های جغتایی می‌خواند و حتی برای اولین بار عروض را در شعر قزاقی مطرح می‌کند. آبی، حافظ را استاد روحانی خود می‌داند و احترام و اردات خاصی به او داشت. اشعار برادر زاده او یعنی شاه کریم قودای بردی نیز از نظر معنی و مضمون بسیار شبیه به شعرهای حافظ است؛ شاید به این دلیل است که او اشعار حافظ را به قزاقی ترجمه نموده است. در دوران شوروی نیز شاعران قزاقی با ادبیات شرقی و غربی آشنایی داشتند و سعی می‌کردند آن‌ها را به قزاقی منتقل کنند. از قدیم زبان فارسی در قزاقستان وجود داشته است اما در بعضی دوره‌ها حضورش را کمتر و در برخی دوره‌ها بیشتر می‌بینیم. شعرای قزاقی دوره‌های قدیم‌تر، زبان پارسی را می‌دانستند و یا با ادبیات پارسی آشنایی خوبی داشتند. به طوریکه در مکتب خانه‌ها گلستان و بوستان را در کنار درس‌های دینی می‌خواندند، همین طور مثنوی، خمسه نظامی و داستانهای زیبای شاهنامه فردوسی را. بنابر این در قدیم این ارتباط ادبی وجود داشته است.

#### نتیجه

تجربه ادبیات جهانی شدن نشان می‌دهد که ادبیات ملی نمی‌تواند به طور مجزا از جریان کلی هنری رشد کند. هر ادبیاتی از دیگر ادبیات‌ها تأثیر گرفته و بر دیگر ادبیات‌ها تأثیر گذاشته است. ارتباط ادبی یکی از مهم‌ترین مسائل ادبیات‌شناسی است و آگاهی از تأثیر ادبیات‌ها بر یکدیگر برای ساختن نقشه کامل ادبیات ملی هر کشوری لازم می‌باشد.

زبان فارسی زبان شاعران مشهوریست که متعلق به دیروز و امروز و قطعاً فردا هستند. نسخ خطی به زبان فارسی، از چین و هند و پاکستان گرفته تا آسیای مرکزی و ترکیه و قفقاز و بالکان در کتابخانه‌های این کشورها وجود دارند و کتابت زبان فارسی و خوشنویسی، آثار هنری بدیعی ایجاد کرده است.

پس از انقلاب اکتبر و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، قزاقستان با عنوان جمهوری سوسیالیستی قزاقستان شوروی به یکی از جمهوری‌های آن تبدیل شد. با فروپاشی شوروی، قزاقستان به استقلال دست یافت.

زبان قزاقی که زبان مردم قزاق و زبان ملی این کشور است، زبانی است از زیرگروه شرقی زبان‌های ترکی‌تبار که خود زیر شاخه از زبانهای آلتای است. از نزدیکترین زبان‌ها به قزاقی، زبان کشور همسایه قرقیزی است. زبان روسی با توجه به سابقه تاریخی و حضور گسترده خود همچنان موقعیت زبان رسمی (در قانون اساسی قزاقستان از اصطلاح زبان ارتباطات بین‌المللی استفاده شده است) را حفظ کرده است.

در کل، بیش از ۹۰ درصد مردم قزاقستان به زبان قزاقی به عنوان امری ثانوی و درجه دو می‌نگرند و به این دلیل در رابطه با زندگی روزمره و خانواده مسائل مبرمی به وجود می‌آید. همچنین گزارش‌ها، بیانیه‌ها و بحث‌هایی در رسانه‌های گروهی پخش می‌شود که در آن‌ها طرح‌های افراطی در مورد زبان مطرح می‌گردد. این طرح‌ها و پیشنهادها معمولاً مسئله بیرون راندن کامل زبان روسی را از زندگی عموم مردم مطرح می‌سازد. مسئله بعدی، تقاضای اندک برای زبان قزاقی در جامعه مدرن می‌باشد. یکی از علل تقاضای اندک، در میان قزاقستانی‌های روسی زبان، این واقعیت است که عملاً تمام اطلاعات مورد نیاز آن‌ها به زبان روسی وجود دارد. مردم در قزاقستان، فقط به رسانه‌های گروهی روسی زبان علاقه نشان می‌دهند. کسانی که به زبان قزاقی صحبت می‌کنند، از اطلاعات، هم به زبان روسی و هم به زبان قزاقی استفاده می‌کنند. از این رو می‌توان گفت امروزه ساکنان روسی زبان کشور قزاقستان، انگیزه‌ای برای فراگیری تدریجی زبان قزاقی نداشته و زبان روسی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در زندگی مردم این کشور دارد.

#### منابع فارسی

سنایی مهدی، کرمی جهانگیر، ۱۳۸۷، روابط ایران و روسیه، موسسه فرهنگی مطالعاتی روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز  
شفیعی فرزانه، ۱۳۸۹، "نقش زبان روسی در همگرایی فضای پسا شوروی"، دوفصلنامه ایراس، شماره پنجم، بهار و تابستان، ۱۸۳-۲۱۶

#### منابع روسی

В русских школах Литвы сокращается число учащихся. Ibid

Алпатов В.М. 150 языков и политика: 1917-1997.-М.: институт востоковедения РАН, 1997.

Русский язык в Киргизии, 03 мая 2010, <http://www.vesti.ru/doc.html?id=356961>

Неделя русского языка в Абхазии, Михаил Аристов 6.10.2009, <http://rus.ruvr.ru/2009/10/06/1849511.html>

Языковая ситуация в Казахстане, Шаукенова зарема каукенова, <http://www.cessi.ru/index.php?id=169>

## Reflections of Persian in the 11th century Turkic Lexicon

Zifa Auezova<sup>1</sup>

### *Introduction*

The transition towards independent statehood since 1991 allowed the new nation states of the post-Soviet realm to revise considerable part of the legacy of social sciences and humanities, which had been influenced by the Soviet ideology (active from 1917 till 1991). One of the most fruitful areas of such revisions is historiography and, particularly, intellectual history of the newly independent nations, search for their roots and connections with neighbouring cultures, which had been omitted for various reasons in the discourses of the Soviet period. For Turkic-speaking peoples of the formerly Soviet regions, one of the significant sources, which has been re-discovered and popularized recently, is the oldest lexicon of Turkic dialects *Diwan Lughat at-Turk*, written by Mahmud al-Kashghari around 1074.

Compiled in Arabic rather as an encyclopaedia of Turkic culture, than a traditional bilingual lexicon, *Diwan* provides abundant evidences of diversity among various tribes, which had been speaking Turkic in the 11<sup>th</sup> c., as well as relations between Turkic tribes and their neighbours – Iranians, Chinese, Arabs, Indians and others. In this paper we'll focus on the evidences of interactions between Turks and Persians, as articulated by Mahmud al-Kashghari.

*Proverbs: “No Turk without a Persian” vs. “Strike a Persian in an eye”*

Judging by the *Diwan*, in the 11<sup>th</sup> c. there was a significant difference in the degree of involvement with Persians between western and eastern Turkic tribes. In his introduction to the *Diwan* the author explains the need for Muslims to learn the language of the Turks by the recent military triumph of Turkic tribes in Central Asia and the Middle East.

Oghuz Turks, who had previously been known primarily as mercenaries in the armies of Muslim rulers, formed a powerful army guided by the representatives of the Seljuk dynasty and took under control vast territories between Khorasan and

---

<sup>1</sup> -Lecturer, Program Director, Eurasian Perspective

the Mediterranean Sea. Seljuks earned the title of the Sultans of Islam under the Abbasids. Eastern Turkic tribes guided by the Qarakhanid dynasty defeated the Samanids and took control of a big part of Central Asia.

Mahmud al-Kashghari dedicated his treatise to the Abbaside caliph al-Muqtadi (1075-1094), obviously expecting that the interest within the caliphate towards the Turkic language would grow in view of the changing role of the Turks in the Islamic world.

Oghuz Turks had been neighbours with Persians for long time and were closely related in everyday life and work as, for example, mercenaries in Persian armies. Close involvement of Turks and Persians with each other is related in a proverb illustrating the lexical entry “tat” (translated as “a Persian”, but also as “an Uighur”):

tatsiz turk bulma: s bashsiz burk bulma: s

Literally this proverb should have been translated as: “There is no Turk without a Tat (Persian), there is no headdress without a head”. However, the author provides a comment, which shifts the main focus from Persians to Turks, saying: “There is no Persian without a connection to a Turk, like there is no headdress without a head” (DLT, P. 407). This proverb must have been popular among the Oghuz Turks: eastern Turks, according to the author, were less involved with the Persians.

During the lifetime of Mahmud al-Kashghari (who mentions his east-Turkic origins in the text of his treatise), the image of the Persians in the eyes of the Qarakhanid Turks was less positive. In the end of the 10<sup>th</sup> c. Qarakhanids defeated the Samanids and put an end to their rule in Transoxania. In the eyes of the author’s tribesmen, Persians were associated primarily with the Samanids, who had been seen by Turks as invaders on their age-old lands. It was most probably an east-Turkic source that provided Mahmud al-Kashghari with the following two proverbs:

tatig ku: zra: tika: nik tubra:

“(Strike) a Tat (a Persian, or Uighur) in an eye, and a thorn in a root.”

qilij tatiqsa: i: sh yunjir, er tatiqsa: et tunjir



“When a sword rusts a warrior is in a trouble,

when a Turk acts as a Tat (a Persian, or Uighur) his flesh acquires a (different) scent.” (DLT, P. 406-407).

As we can see, the proverbs demonstrate a wide range of Turks’ attitudes towards those who were called “tat”: from articulated hostility to neighborly friendship. This diversity of attitudes can to a certain extent be compared to the way Turks were seen by Persians in the same 11<sup>th</sup> century, when Kashghari wrote his *Diwan*. In the well-known *Qabus-Nama* written by Keikavus ibn Iskandar ibn Qabus ibn Wushmgir ibn al-Ziyar one can come across the account of general qualities of slaves representing various Turkic tribes. Remarkable is that the Oghuz as well as Qypchaq slaves, who had been better known to Persians than people from more eastern tribes, were characterized as “ill-natured”. While slaves from Khotan, Qarluq and Tibet were described as the best.

#### *Influence of Arabic lexicography*

Introducing the language of Turks to readers Mahmud al-Kashghari compares it to the Arabic: according to him, Turkic and Arabic are equal “like two (equally strong) racing horses” (DLT P.4). Defining the structure of his treatise, the author says that his initial intention was to build it following the model of al-Khalil known from his *Kitab al-‘Ayn*. For Kashghari this meant in the first instance the inclusion of both used and non-used, but morphologically possible forms (*muhmal*). However, finally the author decided to focus only on the used words, explaining this choice by his strive for a lighter and more elegant structure.

Perhaps the reference to Al-Khalil ibn Ahmad (d. between 170/786 and 175/791) was made by Kashghari in order to emphasize the importance of his treatise: Khalil’s dictionary gave a start to the development of the lexicographic tradition in Arabic, and Kashghari could have envisaged the same role for his own treatise within the Turkic lexicography. However the comparison of the *Diwan Lughat at-Turk* with Arabic dictionaries shows that Kashghari followed a most recent model, namely those set forward in the treatise *Diwan al-Adab fi bayan lughat al-‘arab*, written by Abu Ibrahim Ishaq ibn Ibrahim al-Farabi (d. 961). Al-Farabi was a lexicographer of Turkic origin, and one can suggest that Kashghari at a younger age could have met his disciples and even studied under their supervision. The

most important features of al-Farabi's influence can be seen in the structure of Kashghari's *Diwan*: he fully accepts al-Farabi's classification of Arabic words and adapts it to the Turkic with necessary extensions. And, like al-Farabi, he systematizes the lexical material according to the so-called "rhymed order", when words within chapters are organized alphabetically according to the last *harf*.

The lexicographic concept of al-Farabi seems to have had influence not only on early-Turkic, but also early-Farsi lexicography. Persian scholar and poet Asadi Tusi compiled the earliest extant dictionary of Farsi *Loḡat-e fors* around 1066, a few years prior to Kashghari's *Diwan Lughat at-Turk*. Like al-Farabi with Arabic and later Kashghari with Turkic, Asadi was introducing the spoken and literary language organizing his lexical material in alphabetic order by final, not initial, letter. Also the title of his dictionary reminds the title of al-Farabi's treatise in choosing for the term "lughat", or "loghat".

Speaking of the Arabic influences on Persian lexicography it is common to refer in the first instance to Abu Nasr Isma'il ibn Hammad al-Jawhari (d. between 1002 and 1008), the author of the famous Arabic dictionary *Taj al-Lughā wa Sihah al-'Arabiya*. Born in Farab in Turkestan, al-Jawhari studied Arabic in Baghdad and Hijaz and settled in Khorasan, where he wrote his *Sihah*. His dictionary with about forty thousand entries served as one of the most important sources and models for later dictionaries of Arabic, - also in organizing the material in an alphabetical order by the last consonant of the root. Obviously, Asadi Tusi as well as his later followers such as Moḥammad Hendušāh Naḳjavāni, the author of *Şeḫāḥ al-fors* (1328), and others were acquainted with the *Sihah* of al-Jawhari. Taking into consideration that al-Jawhari was a nephew and disciple of al-Farabi, one can see that in the 11<sup>th</sup> c. both Turkic and Persian lexicography had common prototypes and sources of inspiration within Arabic lexicography represented in the first instance by al-Farabi's *Diwan al-Adab* and, in the second, by al-Jawhari's *Sihah*.

#### *Viewing Persian influence on Turkic dialects*

Introducing various Turkic tribes to the readers of his dictionary Mahmud al-Kashghari refers in the first instance to their dialects. According to the author who himself was most probably of a Khaqani origin, the most elegant Turkic is those of

the Khaqaniya, or Qarakhanides. In the chapter dedicated to the description of Turkic dialects the author asserts that the most eloquent and elegant speakers can be found among the tribes, “which speak only one language, do not mix with Persians and don’t accept foreign habits” (DLT P.24).

The dialects of Yaghma, Tukhsi and tribes living in the valleys of the Ila, Ertys, Yamar and Etil rivers are characterized as the most correct. Sometimes Kashghari refers to these people as to “real Turks” in contrast to those whose dialects differ, the latter are in most cases Oghuz and Qypchaq. E.g., “Turks call a traveller yalkin, and they (Oghuz and Qypchaq) say alkin. Turks call warm water yiligh su: w, and they say iligh...Turks call a pearl yinju: , and they jinju: ” (DLT P.26).

Oghuz Turks were the most familiar Turkic tribe in the Islamic world because of their conquests and the status of the Sultans of Islam acquired by their leaders. Kashghari pays a special attention to the detailed description of this tribe, providing a list of its clans and pictures of brands to mark their cattle. No other tribe is described in such a detail. However, in linguistic hierarchy Kashghari sees the Oghuz dialect as less interesting, in the first instance, because of its exposure to the Persian influence. The author calls several loan-words from the Persian, such as *gazar*, *aftaba*, *qalida*, *uran*, and says: “having mixed with Persians, they forgot some of their words and replaced them by the Persian” (DLT P. 217).

#### *Epic: Shah-Nameh in a Turkic perspective?*

In spite of critical perception of Persians as invaders in Transoxania, the interest towards the Persian language, poetry and even the mode of organizing the administrative infrastructure led to the preservation of Persian traditions in these areas by the Qarakhanids. Literary plots of the famous Shah-Nameh seem to have had fascinated also the author of the Diwan Lughat at-Turk.

Mahmud al-Kashghari lived in the time when the popularity of the ancient Iranian epic Shah-Nameh was growing within the whole Islamic world due to its new literary form in early Modern Persian created by brilliant poet Ferdowsi (lived between 932-941 and 1020-1026). Having planned to compile a treatise on Turkic language for non-Turkic Muslims, Kashghari appealed to common heroes and plots, which could be familiar to those who read Shah-Nameh, - and associated Turan with the history of Turkic tribes.

Kashghari refers to some characters from the heroic part of Shah-Nameh dedicated to the exploits of Rostam. According to the legends preserved in Shah-Nameh, Iranians and Turks were descendants of two brothers, Iraj and Tur, sons of the King of the World Fereydun. Tur, together with his brother Salm, killed Iraj, dooming thus his descendants to eternal hostility with the descendants of Iraj.

According to the Shah-Nameh, King Afrasiab was the most prominent descendant of Tur and a warrior of Turan. In the eyes of Persians, Afrasiab was a servant of the evil spirit Ahriman who supported him in his struggle against Iranians. However, in the Diwan Lughat at-Turk Afrasiab embodies an ideal ruler of the Turks, a powerful defender of his folk. Mahmud al-Kashghari refers to Afrasiab quoting elegies in Turkic, dedicated to a powerful ruler.

In the lexical entry to the word udhlak, “time” (DLT, P. 64) he quotes the following:

Udhlak qamugh kawradi:

Ardam arigh sawradi:

Yunjigh yawuz tawradi:

Ardam baki: jartilu: r

The translation says: “The Time worsened, the virtue decreased, the weak and idle came to power, when the Prince of Virtue died.” The author adds: “It is about King Afrasiab.”

In the entry to the word alb, “brave man, hero” (DLT, P. 33) Kashghari mentions that Afrasiab was known among the Turks as the legendary ruler Alb Ar Tunga:

Alb Ar Tunga: uldi mu:

I: si: z azhun qaldi: mu:

Udhlak u: jin aldi: mu:

Amdi: yurak yirtilu: r

The translation says: “Is King Afrasiab dead? Is the stormy and sinful world left alone? Has the ill fate taken revenge of him? The heart is breaking of grief about his rule and anger with the fate.”

The name of Afrasiab is mentioned several times in entries related to the names of tribes or geographical locations. In the entry to the word jaruq (a Turkic tribe) Kashghari says that this tribe was located in Barjuq, “a city of Arfasiab, where he seized Bizan, the son of Nabuchodonosor” (DLT, P.191). If this is about famous Nabuchodonosor, who according to the sources, died around 1124 BC, then the lifetime of Afrasiab should have been related also to the late 12<sup>th</sup>-early 11<sup>th</sup> c. BC. In this entry Kashghari does not mention the Turkic name Alb Ar Tunga.

### *Conclusion*

This review of several utterances of cultural and intellectual synthesis between the speakers of Turkic and Persian in the 11<sup>th</sup> century contains examples of rather diverse attitudes towards each other, depending on the origins, education and career of certain Turks or Persians.

The treatise of Mahmud al-Kashghari provides for a rather detailed insight into the way of perceiving a neighbour culture in the second half of the 11<sup>th</sup> century by a part of Turkic-speaking intellectuals. And may be, most exciting are the routes of the ancient Iranian epic plots in the Turkic cultural consciousness, which can be seen as the unconditional acceptance of the idea of common origins despite the linguistic differences.

### **Literature**

Text of the Diwan Lughat at-Turk and its translations:

Kashgharli Mahmud. Divanu Lugati ‘t-Turk. Tipkibasim/ Facsimile, Kultur Bakanligi, Ankara 1990. (Facsimile of the manuscript)

Mahmud al-Kashghari. Compendium of the Turkic Dialects (Diwan Lughat at-Turk)/ Edited and translated by R. Dankoff, in collaboration with J. Kelly. Harvard University, 1982-1985.

Mahmud al-Kashghari. Diwan Lughat at-Turk. Translated into Russian with introduction by Zifa Auezova. Index by R. Ermers. Almaty “Daik-Press”, 2005.

### **Related research**

Brockelmann, C. Mitteltürkischer Wortschatz nach Mahmud al-Kashgharis Divan Lughat at-Turk. Budapest-Leipzig, 1928.

Clauson G. An Etymological Dictionary of the Pre-Thirteenth-Century Turkish. Oxford, 1972.

Ermers Robert. Arabic Grammars of Turkic. Leiden/ Koln. 1999.

Light Nathan. Slippery Paths: Turkic Literature and the Politics of Culture in the Islamic World. 1998.

Schimmel A. Turk and Hindu: A poetical image and its application to historical fact.//Islam and Cultural Change in the Middle Ages. Ed. By S. Vryonis. Wiesbaden, 1975. P. 107-126.

Talmon Rafi. Arabic Grammar in its Formative Age. Kitab al-‘Ayn and its attribution to Khalil b. Ahmad. Leiden/ Koln, 1997.

Древнетюркский словарь. Под ред. В.М.Наделяева, Д.М.Насилова, Э.Р.Тенишева, А.М.Щербака. Ленинград, 1969.

Кононов А.Н. Махмуд Кашгарский и его «Дивану Лугат ат-Турк». Советская Тюркология. 1972. Т. 1.

Стеблева И.В. Развитие тюркских поэтических форм в XI веке. Москва, 1971.

Халидов А.Б. «Диван Лугат ат-Турк» в сравнительном освещении с его арабским прототипом. Советская Тюркология. 1984. Т.4. С. 85-90.

## **The Kazakh poem about Rustam <sup>1</sup>**

U.K. Kumisbayev

“Kissa-and Rustam” came out as an individual edition in Kazan by the Printing-Office of the Imperial University in 1901. The book was published due to the private means of Ismagul Nazhimidin uly Shamsidin. It is written so on the title page thereof. The title page bears also the surname: Abdisalam Katiev. It is probable that is not an author but more likely a scribe or a typographer of the edition.

“Kissa-and Rustam” written in Kazakh begins with a common introduction covering two pages. First, it is referred to the four prophets, then to Iskander, Lukpan-Hakim, Ibn Sin, Hodja Ahmed Jassavi followed by the Kazakh celebrities, khans, sultans, steppe bogatyrs, and orators. After that the author comes to the story about Rustam and narrates how a dastan (heroic poem) was created on an eastern subject.

It turns out that the author of “Kissa-and Rustam” was a Kazakh poet Serdaly, whereof the introduction of the book expressly states. The author writes: “I’ll begin a story about Rustam, before that Kissa wrote about Zarkum but a certain Mavlekey-Nogai published it in his own name. If this thing reaches Kazan and is published by the printing-office, it is undesirable to do the book in the combined Kazakh and Nogai languages because there is a language difference between them. Now I’ll write about Rustam, let Mavlekey feel ill at ease. I have been worked on this piece of work over two years throughout the day and night. Let the narratee enjoy, my name is Serdaly”.

Now everything becomes clear. “Kissa-and Rustam” was undoubtedly written by Serdaly – the author of a number of dastans on eastern subjects. He was a literate akyn and read eastern books in the original.

In his processing of tunes from “Shah-Name”, Serdaly is not hortatory, nor religious, and he does not force his ideas on the reader. He narrates about feats of the Iranian and Turanian bogatyrs in simple phrase in the manner of the Kazakh national epos. He creates a national adaptation as if adapting to local habits carrying the action into the local ground. The main basis is taken from “Shah-Name”, but we will see no word-for-word similarities and repetitions in the Kazakh version. First, an excursion is made into the historical domain of the ancestry of the bogatyr Rustam followed by the short episode about the birth of the future batyr (bogatyr), and then Rustam’s actions are narrated.

---

<sup>1</sup> Professor of the Al-Farabi Kazakh National University, DLitt Almaty City, Republic of Kazakhstan; email: arabkaznu@mail.ru

It is batyr Rustam, who is in the centre of attention of the Kazakh dastan. A combat between Shakhrap, the son of Rustam, and the daughter of Iran is depicted with interest and dynamic expression. First, the young bogatyr does not know that he combats with the woman. The enemy retreats step by step, the enemy's helmet falls down from the head – and Shakhrap recognizes by long hair that it is a woman, who is standing in front of him. Then the retreat follows. The author narrates that Rustam having lost his horse – Rakhsh walks in the steppe. Suddenly he catches sight of a fortress. The King of Samarkand meets the Iranian bogatyr honourably and gives his daughter Takhmina in marriage to him. Then Rustam finds his favourite horse. Rustam lives during six months in the city. The King's daughter – Takhmina has a baby on the way. Rustam leaves for his native land, Iran.

Takhmina gives birth to her son. Seven days later she calls him Shakhrap (Sukhrab). Forty days later, the child is given a lion heart to eat and a messenger is sent to Iran to bring joyous news to Rustam of the birth of his son. As a gift for the joyous news, Rustam causes ten camels saddled with gold to be sent to Samarkand. Shakhrap grows. When he reaches the age of fourteen, twenty boys fail to wrest him down, so much that he became strong. Throughout the entire Samarkand there is no man of muscle to thrash him. So, the glory of Shakhrap increases. He gets his army together to make a war against Iran. The King of Aphrasiyap rejoices that the man is found at last who will be able to oppose the menacing Rustam. The Turanian King instructs Human: to use all efforts so as the son could not recognize his father. Let a combat take place. Keikaus writes a letter to Rustam that the enemy is close and Iran must be saved. It's just the Iranian bogatyr Rustam, who can avert a calamity. There occurs a conflict between Keikaus and Rustam. There is such scene in "Shah-Name" of Firdousi as well. Rustam cites everything that he did for Keikaus for that period but he got no awards. The King asks pardon the bogatyr. The Iranian bogatyrs are glad that Rustam will vindicate the honour of his country.

At night, Rustam stealthily finds way into the Shakhrap's camp. A combat between the father and the son is depicted in a masterly fashion. Shakhrap is defeated and he is killed by his father, who first did not recognize his son. The irreparable thing occurs. Having understood that, Rustam retires away from people.

One day he sees a dream. In his dream, some Iranian comes to him and says that he must return to Iran. The famous bogatyr should not live such a vagabond life. After that, Rustam overcomes several difficulties. After a while, a rumour about the death of Rustam is blazed in Turan and Iran, and of course, the Turanians rejoice to hear the news but the Iranians grieved. But it is false news.

Further on in the Kazakh text, the following words occur: "Rum", "Russia", "Mongol", "China", "Kipshak", "Africa", "Tashkent", "Astaryakhis", "Adai" that is



an innovation introduced by the Kazakh poet Serdaly. Feats of Rustam's sons Zhakrid, Zhakhangez and Faramruz are narrated. They win Turanian bogatyr on the battlefield. Those parentheses are created by the Kazakh poet, and they are not available in "Shah-Name". The departure of Rustam from Iran is explained by the author by the fact that, while Shakhrap was dying, Rustam sent a messenger to the King Keikaus requesting him for the remedy "nom" retrieving people from certain death but is refused. And his son dyes. Struck with sudden grief, Rustam leaves Iran for eighteen years. He hides away from people under the name of Zandarzama.

The son of Rustam Zhakhangez, having learned of that, vindicates the honour of the Turanians: he captures eighteen Iranian bogatyr. The Iranians are sad about that event. Now Faramruz must be at war against his brother Zhakhangez. Their grandfather Nariman cries, he warns his grandsons and reminds them of the death of the young Shakhrap. Bloodshed is prevented.

And Rustam is a horse again. The bogatyr of Iran are very glad, they are: Kurai, Tauys, and Keusa. He comes back to Iran at the will of his people, who truly love and respect him. Under his command, they win the King of Maghrib – Darap. After the victory, Rustam is honourably met in Iran. The wholeretinue headed by the grandfather of Rustam - Zalem meet midway their favourite bogatyr, the Iranian cry with joy like children. The scene of their meeting is depicted pathetically. Once again Serdaly demonstrates his poetic skill. "Nobody cried like the grandfather with his grandsons, even mountains and stones cried. When Rustam saw his grandfather Zal, he went to him like a breeze", - the author writes. A feast is held, and celebrations last ten days. Then again, battles begin against the Turanians, who is led by Aphrasiyap. The Turanians are defeated. In the honor of the victory, a feast of the Iranians lasted six months. Rustam gives gold and things to the poor people. The batyr meets his mother Rudiya and his sister Kaushapbanu. At that, "Kissa-and Rustam" of the Kazakh akyn comes to an end.

The expansion of subjects from "Shah-Name" of Firdousi in the Kazakh literature is very interesting. A clear example is Serdaly's "Kissa-and Rustam". The main basis is fully taken from "Shah-Name", and there are all Iranian characters but no word-for-word similarities or repetitions are available. The author conveyed the plot in his own way, based on which he created a piece of work having preserved the general subject of "Shah-Name". "Kissa-and Rustam" should never be deemed to be a direct translation of the source, it is more likely an altered version of the well-known tune in his own way. Prior to the revolution, many Kazakh akyns and singers handled foreign materials just so.

The author of "Kissa-and Rustam" – Serdaly Myrzaly uly came from the Kokchetav Oblast, and he was a contemporary of Akhanseri, a famous Kazakh

poet and composer. "Kissa-and Rustam" consists of four thousands of lines. The dastan was written with a hendecasyllabic.

At the end of the poem, the following lines are given, which somewhat puzzle the readers. They are:

This thing was written by the mullah Husaiyn, so I am called, I'll die but my words won't die, my little brother Fazyl, if you go to the town, please give it to the publisher.<sup>1</sup>

(Interlinear translation)

One is tempted to ask a question, where from the name of the mullah Husaiyn penetrated into the text? Because it is known from the introduction that the author of "Kissa-and Rustam" is Serdaly. But Husaiyn was not even a translator. He was just a scribe, the publisher of Serdaly's work. But in those Kazakh books, which were published before the revolution, a publisher and a collector were also regarded as authors and they put their names of title pages. "It would be blasphemous and insulting for the true author – Serdaly to believe the words of Husaiyn and to attribute the work to him"-, M. Karatayev writes and the theorist of literature Baidildayev.<sup>2</sup> Thus, it is uncontroversial that Serdaly wrote his poem on his own based on the tunes of a work of a medieval Persian author.

---

<sup>1</sup>"Kissa-and Rustam", Kazan, 1901, p.p. 78-79

<sup>2</sup>History of the Kazakh Literature, V. II, Beginning of XX century (in Kazakh). Alma-Ata, 1965, p.314

## Development of the author's concept of the art world "ABAI" tragedy and "ABAI" screenplay

Tusupova A. K. and Zhalalova A. M. <sup>1</sup>

### Abstract

Annotation. Attention to culture, respect for the historical heritage, a fruitful dialogue with intellectuals is the maturity indicator of the state thinking. Kazakhstan becomes the participant of international relations, thus it must present itself as a country with a long history, strong historical traditions and identity of national thinking.

**Key words:** Alash Orda, Nayryz celebration, a tremendous shift, Cul-Teghin.

During the 20 year period of Kazakhstan independence the development of the country culture has three stages. At the first stage, the revival of the historical memory of the period from 1989 to 1995 took place. For the first time in 70 years the works by Shakarim Kudaiberdiev and Magzhan Zhumabayev, Zhusipbek Aimaurov and Ahmet Baitursynov, Alikhan Bukeykhanova and Mirzhakyp Dulatov were published. Alash Orda brilliant activists' names were revived, it's worth emphasizing that up until recently, even two decades ago, it was forbidden to mention the names. In the same period of time, the names of Kazakh khans, biys, batyrs came back from oblivion, as well as folk customs and traditions like Nayryz celebration, which had been virtually erased from the people's memory, were revived. The second stage of development can be described as 'the ethnic group and the world'. At this stage for the first time in hundreds of years the attention and interest of the world community was attracted to the outstanding names and memorable dates of the Kazakh culture and literature. From 1995 to 2002, under the UNESCO auspices the anniversaries of Abai, Mukhtar Auezov, Zhambyl, Makhambet and a number of other figures who contributed to the development of the world culture were celebrated.

The anniversaries of Abai and Makhambet were celebrated significantly. If earlier Abai was known only by the epic Mukhtar Auezov "The Path of Abay", in the independent Kazakhstan the bright, large-scale celebration of the poet's 150th anniversary was organized, Abai and Shakarim's memorial complex was built, their unique works were translated into foreign languages. At this period the copy of Cul-Teghin inscription was made and installed in L. Y. Gumilyev University hall. The event is a symbolic act that demonstrates the respect and revival of our history. It demonstrates that we perceive ourselves as the Old Turkic Khaganate successors and that we are proud to be the ones in the third millennium.

---

<sup>1</sup>Abai Kazakh National Pedagogical University, Kazakhstan, Almaty

Thus, the era of Kazakhstan independence is Kazakh national culture renaissance, which took place against the background of globalization and the growing strength of Kazakhstan's sovereignty at the regional and global level. ”[1, p. 19]

Auezov's poetic images' generalizations well demonstrate the phenomenon and originality of Kazakh poetry, reveal the artistic sources, which remain important for many centuries. And we agree with Zaki Akhmetovich Akhmetov, member of the National Academy of Sciences of Republic of Kazakhstan, outstanding Kazakh literary scholar, who considers that: ‘monumental image of Abai in the epic must be seen in close connection with the bright original creative personality of Auezov. Undoubtedly, the literary image of Abai, being an artistic reproduction of a real historical figure, however, is a representation of the spiritual world of the epic author. The rich inner world of Auezov as literary artist, his profound knowledge of the historical life of Kazakh people and the development of Kazakh spiritual, poetic culture, are able to comprehend all the facets of the versatile activity of Abai and embody in the artistic image his own concept of a historical figure. ’ [2, p. 32]

Poetry is always connected to the topic of the future of the Kazakh steppe, since the main strong interest of Auezov is the fact of awareness, comprehension of Abai's attitude to reality. Mukhtar Auezov cognized the artistic depth of Abai, the figurative-rich meanings and opportunities of the Kazakh language, He skillfully managed to show Abai as a unique creative personality, as the poetry of Abai is perfect - his poems give birth to a thought, and thoughts show amazing art form. In Abai's poetry there is no vague word and his poems rhyme is full of meaning. His rhyme is the rhythm, which controls the organization of words. ‘Personality of Abai with all his historical and artistic features was interesting to me to implement my idea, first of all, because it allowed me to focus on the the image of the conflict of frontier and historically progressive, just emerging initiation with the old obsolescent, still very strong tradition’ - wrote Mukhtar Auezov. [3, p. 441]

Abai tried to convey his understanding of philosophy, religion, history, and his view on the development of the world. Of course, the poetics of Abai is distinctive, and like any other great artist you can judge him as Pushkin said: ‘by law created by the artist’. All created by Abai is artistic, unique and is surprisingly in tune with our time, the issues addressed in his works stay sharp and up to date, and we can still look for answers in a complex poetic world of Abai. It is no accident that in the works by Auezov much attention has been paid to understanding and assessing the poetry and its role in human mental activity. The beauty in the form of poetry, as it follows from the arguments of the writer, influence the emotional world of a man, awakens his imagination and leads to further learning. Poetry promotes the development of the mind and sharpens the intellectual intuition, and always Auezov considering poetry manifests harmony of aesthetic and ethical principles. In the report prepared for M. O. Auezov's 90th anniversary famous Kazakh poet

Olzhas Suleimenov said: "Lights need support, leading lights can do without it. But before you go up to the sky of the national culture, this fragile light should show the diamond hardness, as on its way it encounters with the anthracite dark of our consciousness, enlightening us and dies, or enlightening us and goes into immortality. This is what Mukhtar's fate told us." [4, p. 13]

Mukhtar Auezov's creative activity demonstrates a tremendous shift in the importance of the creative personality in the spiritual life of the community, artistically refracted in all his works, and creativity itself was disclosed by him as an activity that can give a person a new look at the world and himself, can lead the person to the top truths of being inaccessible by other ways of knowledge. In drama Auezov started to use the implication. The word "implication" was introduced to the art by Stanislavsky. In Kazakh dramatic concept the implication is associated with Auezov's drama. Dramatic art is not dialogues and monologues. The real drama always has the implication. Auezov needs the reticence of the text to help an actor to present the immanent psychological pattern of a role more precisely. And that embodies highly theatricality of Auezov's plays. Fullness of life feelings expressed by the new drama means of the poetic language is found in Abai tragedy.

In Abai tragedy the time is the period of 1896-1904, the venue is Chingistau steppe. Abai Kunanbaev is 50 years old in the tragedy. The first act of the tragedy begins with the scene of chasing Aidar (akin, Abai's student) and Zura. Zura is Aidar's bride, a young widow, they are caught by an angry crowd. Aidar and Zura are under threat of execution. Abai stops the execution and requires court examination. Before the court in the sixth scene a blind woman - akin Zeinep comes. She comes from the Alatau mountains because she hears calling Aidar's songs, but when she arrives she understand that isn't a song, it is 'a spiritual moan'. The determination of Abai and his supporters to fight for Aidar and Zura till the end gave a especial dramatic impact to the tense moment, but Abai's ability to see that love illumines Aidar pushes Abai who stogly appreciates Aidar's poetic gift, to awaken again his poetic gift:

Abai: May you be happy! We praise love. It is life blossoming. And you blossoming bush, should make up a beautiful song. In my opinion, right now...

Aidar: You are right, Abai-aga. These difficult days a song is moaning in my heart. I want to sing about Enlik and Kebek. About their sad fate, as you told us yesterday.

Abai: Pearl rises from the sea bottom by waves, a pure song arises from the depths of the soul excited... Write Aidar, write about Enlik and Kebek!...

After the trial where Abai was the defendant, Aidar says that make up 'Enlik and Kebek' poem.

Abai said, "the akyn's soul is his song."

Aidar: 'It has made up itself, when I was waiting for the sentence; and our fates are similar. The thoughts are running so fast when there is frost behind your back... (laughs). And if you call me an ant carrying grain, and I've decided to drag it up to you and show off.'

In tragedy Auezov shows Aidar poetic transformation, which occurs, as it would seem, at the wrong time. He received magical power and vision. The gloomy world appears new the way it's never been seen before, the life reveals its completely different quality which has been hidden before. At the moment of poetic inspiration Aidar escapes the power of everyday routine. The world transformation takes place, an attempt to re-create it comes, the tragic love story of Enlik and Kebek reveals the hidden essence of the events and dark remnants discovered by the artist.

And finally, in "Abai" tragedy there come Auezov's most interesting ideas of the mission and originality of Aidar's poem:

Magavya: What a high flight is in his song, what a smooth running!

Kokpay: It can fly over the mountains at full speed! Zeinep-apa, has he nourished a good horse?

Kerim: Abai said: "Light-headed people praise before the time, and harum-scarums take adulation for the truth."

Kokpai: Well, let it say by the harum-scarum Zeinep.

Zeinep: I'm easy with the tongue, I'm close to the heart. "Let the song spread wider" - said Abai about these verses. Stormy wind whistles in his races. This race was in the famous Zhanak's songs. Help me learn by heart your song.

Magavya: Well, Aidar, congratulations!

Karim: I'd tell the story of Enlik and Kebek in a different way.

Aydar: Well, it's good that in a different way. Otherwise I would have been called Kerim, and you would have been Aidar!

Laughter.

Abai: Karim! You do not like the races of his horse, do you? So get ahead of him! Don't catch the crupper, do not shout out 'Where?'. Better tell me yourself: 'Hey, I've legged behind!' - and sing your song as you pull the whip! Forward, forward, overtaking each other - that is akyns' race to the future. This is not a race of grabbers, where everyone catches the rein of the one overtaking, to come first!

Take their seats. Yurtas are full of guests. The guests are served with kumys.

Zeinep: Uh, Abay! Maybe your horses are leaping forward, but all of them are limping!

Abai: Where, Zeinep? I do not see them limping!

Zeinep: What does the strong man talk about? He speaks about violence against powerless. What does the weak man talk about? He speaks about offense, which he is suffering of from the strong. This time I argue for women... Oh, akyns! You

sing a lot: I'm blazing and burning, but apparently, you see only happy women! Why are crying brides, moaning mothers, doomed to ignominious widow marriage keeping silent in your songs?

Baimagambet: What a speech! Well-aimed arrow!

Abai: You're right, Zeinep. You've found the aim in our chain armor. Great Pushkin managed to pass his voice to gentle Tatiana! And Tolstoy managed to understand the soul of a married woman! Nekrasov was able to cry about poverty and slavery of mothers! It is high time we should do the same... And Aidar's song is a holiday. It is a new year of our songs... That is why we are pleased. It is said, let the chick bump branches, but may it know the flight. Today the young eagle soared into the sky and showed how strong his wings are. (To Aidar). You revived Englik and Kebek for eternal life, and life will bless you. This is my congratulations to you all, Aidar's friends!

Aidar: Abai-aga! You have lifted me so high that my wings are ... weakening! (Abai and Aidar hug).

Kerim: 'Good luck and good fortune is the limit of intoxication' - said Abiy. Only one out of a thousand will keep his balance.

Aidar (laughing): Well, I am not a painter that painted his beard after the praise!

Kerim: Well, if it is so. To be honest, your poem...

Magavya: Kerim starts growling again! You'll see how the people will like it!

Kerim: And what will they hear? Harassment of customs. Insult to their ancestors. Where you lead by this song?

Aidar: Do you understand my poem this way?

Magavya: Yeah, come on, he is just jealous, Aidar, and that's it!

Kerim: Jealous? You are blind!

Baimagambet: Uh, heh, heh... Listen the tale. In one country which name was Germany lived two kuishis, music writers. One's soul emits a light, honey sounds were coming out of his fingers, That was hard for the other it was easy for him...

Orman: You talk about our Aidar?

Baimagambetov: His name was Mazar. Another kuishi made up music hard, he collected sounds like a stubborn bunch. His name was Salgeri. Abai said: 'Glory is a high rock, the falcon flies up on his wings, the snake crawls on its belly.

The fact that the Kazakh individual professional poetic tradition has evolved from the popular poetry, is well known. In the extract above Auezov's thoughts on poetry are polished and brought to perfection, the basic laws of Kazakh poetry, its amazing rhythm and intonation originality is vividly captured by the author. The poets that are listening to Aidar are excited by the freshness of sensations and spontaneous representation of the love story. Therefore, it allows them to feel the purity, lightness and transparency of his verse. The poets' observation revealed in vivid poetic epithets. Their names resonate, and finally - the words of Abai 'akyn's

fine art cannot be born in the smoke of bad soul. ' This opinions alignment gives a born to a new understanding of poetry. Aidar's poem captures the listeners by its unexpected form and yet iconic content, revealing the beauty of poetic pattern and their comparisons and contrasts. Hence, it is Auezov who discovered and skillfully demonstrated the moment of creative perception of art, when poetry makes you think and feel stronger than usual, think and feel for many others. Inexhaustible supply of energy, expressed as art lies in this diverse mix of human emotions and thoughts. The eternal theme of Mozart and Salieri is raised here by Auezov. Aidar's talent causes resentment and irritation of Kerim, but the young and eminent poets united by the poetic atmosphere point out the natural feelings, the heart beats and the traditional rhythm of the ambler, reproduced by Aidar in his poem. Abai's opinion as well as the opinions of his students and associates are expressed in the tragedy that reveal their unity and the unity of their hopes and aspirations. The movement of his soul, his mind, his concepts become clear to his friends. In "Abai" tragedy Abai's creative purview is not limited to the Kazakh poetry only, the mission of poetry is expressed in comparison with the world poetry.

In "Abai" tragedy the question of the authenticity of talent is not raised, but the cultural and historical tradition is obvious: 'This race was in the famous Zhanak's songs' - says Zeinep about Aidar's poem and about the creative search of the new poetry, contemporary to Abai. The author emphasizes that the main issue is not in the laws of poetry, but in real life, in the changes in the social life where poetry has received a different status than yesterday – it receives a different attitude, different requirements, creates another responsibility. These large changes are clearly presented in the sixth scene of the tragedy.

Abai: Karim! You do not like the races of his horse, do you? So get ahead of him! Don't catch the crupper, do not shout out 'Where?'. Better tell me yourself: 'Hey, I've legged behind!' - and sing your song as you pull the whip! Forward, forward, overtaking each other - that is akyns' race to the future. This is not a race of grabbers, where everyone catches the rein of the one overtaking, to come first!...

At the climax of the tragedy everybody again comes to art and poetry. There is a deep sense in this, people resort to poetry when making important decisions, people perceive the connection to poetry as a holiday in a hard time.

That's poetry that retains vivid complex of life unity in the tragedy. Maybe it is poetry that is given the opportunity to stop and look around. That is proved by Zeinep's felicitous remark: 'Oh, akyns! You sing a lot: I'm blazing and burning, but apparently, you see only happy women! Why are crying brides, moaning mothers, doomed to ignominious widow marriage keeping silent in your songs?' Here Auezov touches upon the global theme of art and poetry to the extent that everything is concentrated around Abai's personality, around the image of a



thinker, a creator, an artist. Auezov skillfully showed in 'Abai' tragedy that in a society when the value of a separate creative personality increases, poetry, art comes to life as well. Abai says in the play: 'And Aidar's song is a holiday. It is a new year of our songs... That is why we are pleased. It is said, let the chick bump branches, but may it know the flight. Today the young eagle soared into the sky and showed how strong his wings are. (To Aidar). You revived Enlik and Kebek for eternal life, and life will bless you... .'

It turns out that the language of poetry can display what is impossible to tell without a poetic image. Talking about Mozart and Salieri, Baimagambet – a steppe storyteller, uses a poetic idiom by Abai: 'Abai said: 'Glory is a high rock, the falcon flies up on his wings, the snake crawls on its belly. The more Salgeri climbed up the higher Mozar flew ahead of him. ' Poetry is born in the depths of the human and this is its highest mystery. All Aueziv's works about Abai crystallizes his right to the word of truth, his Abai never breaks with reality, he cares about ordinary people. And one more unusual characteristic of Abai that is emphasized by Auezov, is his ability to control his temper.

"Movies and literature, being independent, can develop in parallel" - wrote Mukhtar Auezov. [5] One of the brightest examples of recreating a living human being of Abai is 'Abai' screenplay by M. O. Auezov, two versions of which were published in Volume 19 of 50-volume academic edition of the collected works by M. O. Auezov. The script seems to be based on the same events as 'Abai' tragedy is, but all the storylines are significantly deepened, dialectically complicated in it. The script presents a more complex development of the characters and art and poetry issues are distinctively discussed in "Abai" script. With to mention that these ideas are not contained in the author's deviations, but according to the script the characters involved, the events, the conflicts are not only important in terms of overall plot development as a whole, but as a solution to a specific artistic, aesthetic problem. The issue of poet and poetry mission is differently incorporated into the script and it finds a new meaning. Abai is gaining a new meaningful characteristic, now he becomes the embodiment of a certain style of spiritual culture.

Cultural and aesthetic problem is solved not in discourse, as it is in the tragedy, but the problem is solved by the story itself and by the characters. The aesthetic aspect of the problem is expressed by words, it is dissolved in the images, situations, poetic speech.

Abai was more versatile and many-sided than many of his contemporaries, he was and remains a unique, versatile artist, who expressed more fully the era trends, who improved not only himself, but the life around.

In the first part of "Abai" script in a playful competition Azim, raising a hawk and getting control over his anger, says to Kokpai: 'but how little poet is in you...

Kokpay stopped: ‘What did you say?’ Azim responds quickly: ‘When would you realize that often unsaid has more poetry than Kokpai’s boring words?’

In the scene when Azhar listens to Aidar’s song, in the silence of the night the familiar tune of Tatiana is being heard. That same night Auezov described as the moment of Abai’s inspiration: ‘Looking at the dozy nature, in silent loneliness, Abai feels invincible power of the elements over him... He slowly selects words... On the water there is the Moon like a shuttle! The verse is coming out and answering to the mute, but imperious call of the nature. He wants to write down... but he has no paper. He gets up and draws with a stone on a rock... he repeats... But suddenly he bucks up and starts to listen to the alarming rustle of the night. A strange song is heard over the hill.’”

The beauty for Abai is not abstract, it is not a self-worth art forms, but it is a living concept that is directly connected with the man, his spiritual world, mind and feelings. Abai’s aesthetic ideal, as shown by Auezov, is not a frozen beauty, but it is interaction of consciousness, feelings and creativity. Abai said to Aidar: ‘It means that you and me sang the song improperly... We shouldn’t sing the song that accompanies to death, we must sing the one that brings back to life from the clutches of death.’ He says to Azhar: ‘Who has not suffered from the evil? But to lose hope is a weakness. If nothing is permanent in the world, why do you think that the evil is unavoidable? Isn’t the snowy frosty winter followed by the colorful sunny spring? I invoke you to it!...’ The phenomenon Abai talks about is difficult but the responsibility of the artist for all he has created is clearly expressed by all the nuances of his speech on that amazing, romantic and at the same time tragic night.

Auezov describes Abai not only as a genius of extraordinary creativity, a poet and composer, but he highlights the most important thing in his character which is his universal humanity. At that time the historical conditions set major life challenges to the art. Having creatively transformed the inherited legacy of Kazakh poetry, he discovered the limitless possibilities of literature. The spiritual content of ‘Abai’ screenplay is a new presentation of Abai’s personality by Auezov. And it builds the integral image of a thinker, poet and creator.

The quoted passages of the dialogue about the importance of the unsaid contain the philosophical lyrics full of consideration, allegory and significant omissions. Such lyrics come from the philosophical poetry of Omar Khayyam, Hafiz, Ibn Sina and it was taken up by Abai. Thus, in Abai’s poetry the implication prevails essentially over the pretty laconic text – the poet ‘pulls’ in meditation and ‘guessing’ of concealed meaning of the verse, as if making the reader his”co-author” of the poetic content if not the poetic form. If we consider that this attitude to the philosophical lyrics expressed by Azim is Auezov’s point of view, it becomes clear that Mukhtar Omarkhanovich who subtly and deeply grasped the poetry,

appreciated the poetry not only for its impressive direct impact, but for its ability to motivate to thinking. And that's why the poet and composer union in Abai proves the principle of harmony between music and poetry. Musical art penetrates the soul most. Due to the coverage of Abai image in the tragedy, in the literary script, as well as in 'The Path of Abai' epic Auezov as the artist gets an opportunity to understand and to show the originality of Abai's creative individuality in the historical context and in the process of his formation.

M. O. Auezov do not always speak about creativity directly, he usually talks by speeches of the characters, the clash of different opinions, the perception of poetry. The biased attitude to poetry provides its vivid development and the poetry is interpreted by different characters in different ways: it is interpreted narrowly and biasedly (Karim), it is interpreted widely, with a sense of tradition (Zeinep, Baimagambet). Auezov's vivid dialectical approach to poetry generated by the entire history of the Kazakh culture, the current approach to it as to the continuation of a very long search and disputes became the author's position, which has no doubt its strengths. The author's position is revealed in Auezov's interpretation of such a difficult concept as 'borrowing', 'influence' in poetry and art. By Abai's thinking about the poetry of Pushkin, Goethe, Lermontov, and by Baimagambet's free paraphrase of the Mozart and Salieri story, Auezov shows the importance of a literary epoch and national environment as well as the importance of a special type of creative thinking that is characterized by universality, flexibility, maturity and integrity – all these characteristics are belonged to a real poet only.

Abai's artistic image, his actions and deeds, his character, his spiritual character are considered by Auezov during most all his creative life. 'Abai' tragedy and 'Abai' literary script gives an idea of Abai's poetry which always excited Mukhtar Auezov. The works give the idea of interpretations of the problem, proposed in his works. Thanks to his art works about Abai the reader's (the spectator's) evolution in relation to poetry takes place, it does not weaken with the passage of time. Auezov subtly, unobtrusively attracts attention to the very complex, effectively inexhaustible problems of poetry. In each of his works about Abai the problems of poetry are raised in different ways and pointing out different aspects. But his idea that while there is an interest in poetry, and poetry is eternal.

#### Bibliography

- A. Kodar. Pulse of changes in Kazakh culture (for the 20th anniversary of Kazakhstan's independence. ) Tamyr 4 (29), A. , 2011.
- Z. A. Ahmetov. Poetics of the epic "The Path of Abai" in light of the history of its creation. A, Science, 1984.

- M. Auezov. As I worked on the novel "Abai" and "The Path of Abai" - in the book.: M. Auezov. Collected Works. 5 tome
- O. Suleimenov. Report on the celebrations of the 90th anniversary M. O. Auezov "Mukhtar Auezov and modern literature". A. , Science, 1989.
- M. Auezov. Literature and cinema. "Kazakhstanskaya Pravda", March 5, 1994.

## فصل ۵

گردشگری و توسعه ارتباطات بین دو ملت  
(زمینه‌ها و راهکارها)

## فصل ۶

جایگاه روابط فرهنگی در مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران و قزاقستان

## اهمیت همکاری قزاقستان و جمهوری اسلامی ایران در حل بحران زیست‌محیطی دریای خزر

الهه کولایی<sup>۱</sup>

تردیدی نیست که آثار عمیق و نافذ حضور فرهنگی و تمدنی ایران در بخش‌های گسترده‌ای از مرکز و غرب آسیا به چشم می‌خورد. فروپاشی نظام کمونیستی در اوراسیا، عرصه بازسازی روابط فرهنگی و تمدنی ایران را با اعضای پیشین اتحاد شوروی در این بخش از جهان ایجاد کرده‌است. بی تردید آسیای مرکزی که فرارود و ورارود هم به آن گفته شده، یکی کانون‌های اصلی شکوفایی و بالندگی تمدن ایرنی-اسلامی در طول قرون بسیار بوده‌است. البته حوزه تمدنی ایران یعنی ایران فرهنگی را باید از ایران سیاسی، به عنوان یکی از واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل کنونی جدا دانست. پنج جمهوری بازمانده از تجزیه و نابودی اتحاد شوروی به درستی عرصه تجلی میراث ارزشمند قرن‌ها روابط عمیق و گسترده مردم این سرزمین‌ها با ایرانیان هستند. قزاقستان یکی از این پنج کشور است که وسعتی بیش از اروپای غربی دارد. این کشور که دومین کشور پهناور در جامعه کشورهای هم‌سود است، منابع معدنی گوناگون و سرشاری را در خود جای داده است. هم‌جواری قزاقستان با ایران از راه دریای خزر اهمیت آن را برای ایران بیشتر ساخته است. این دریاچه که یکی از ارزشمندترین میراث‌های بشری است، به دلیل برجسته‌شدن مسائل سیاسی و اقتصادی، اینک با بحران جدی زیست‌محیطی روبه‌رو است. جامعه جهانی در دهه‌های اخیر شاهد تجربه‌های گرانمایی از همکاری کشورهای واقع در حوزه‌های تمدنی مشترک، برای حل و فصل مشکلات پیش روی مردم بوده‌است. اتحادیه اروپا در این حوزه تجربه‌های کارآمدی را به مردم جهان ارائه کرده‌است. در این منطقه از جهان نیز مردم کشورهای منطقه می‌توانند و باید با تمرکز بر سرنوشت مشترک و تهدیدهای مشترک فراروی خود برای رفع مشکلات عمومی به تلاش بپردازند. ایران و قزاقستان از امکانات و ظرفیت‌های چشمگیری برای عینیت‌بخشیدن به این وظیفه مهم منطقه‌ای و جهانی برخوردار هستند.

**کلید واژه‌ها:** ایران، قزاقستان، تمدن، فرهنگ، فرارود، اوراسیا، دریای خزر، محیط زیست

### مقدمه

جمهوری اسلامی ایران در منطقه‌ای استراتژیک، غرب آسیا را به آسیای مرکزی و جنوبی پیوند می‌دهد. همچنین از منابع غنی نفت و گاز طبیعی برخوردار است و نیز پرجمعیت‌ترین کشور منطقه با زیربنای صنعتی مناسب به-شمار می‌آید. در سراسر منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا، ایران تنها کشوری است که همه بنیانهای انسانی،

<sup>۱</sup> استاد دانشگاه تهران

محیطی، سرزمین، جغرافیا و منابع طبیعی لازم برای قدرتمند شدن و تولید دارد. تحولات نظام بین‌الملل بیانگر این است که کشوری نقش قدرت برتر جهانی را در سده بیست و یکم بازی خواهد کرد که بتواند بر منابع و خطوط انتقال انرژی جهان، به‌ویژه نفت و گاز، تسلط داشته باشد. ایران تنها کشوری است که امکانات ویژه‌ای برای انتقال انرژی از آسیای مرکزی به دریای عمان و خلیج فارس دارد. ایران با داشتن ۱۳۷/۶ میلیارد بشکه ذخایر نفتی معادل ۱۰ درصد کل منابع نفتی جهان در شمار چهار کشور اول است و با ۱۰۴۵ تریلیون فوت مکعب ذخایر گاز طبیعی بعد از روسیه، مقام دوم را دارد (EIA, 16/4/2010). ویژگی‌های جغرافیایی ایران یکی از مهمترین منابع تأثیرگذار بر سیاست خارجی این کشور است. نخست اینکه ایران کشوری بین‌المللی است و در معادلات جهانی نقشی برجسته ایفا می‌کند. دوم، در حوزه خلیج فارس، ایران مهمترین کشور از نظر استراتژیکی به‌شمار می‌آید. ایران تنگه‌هرمز گلوگاه نفت جهان را در اختیار دارد. سوم، ایران در مرکز تلاقی محورهای تولید و مصرف انرژی جهان قرار دارد. برآیند این سه ویژگی جغرافیایی، الزام یک سیاست خارجی برون‌گرا مبنی بر توسعه روابط با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. ج.ا. ایران یک رویکرد عمل‌گرایانه با رعایت ملاحظات سیاسی و فرهنگی را نسبت به جمهوری‌های آسیای مرکزی اتخاذ کرده است. هرچند در سال‌های گذشته، سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی ترکیبی از رهیافت‌های ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک و فرهنگی - تمدنی بوده است.

قزاقستان هم از نظر موقعیت ژئواستراتژیک از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است. این کشور، تنها جمهوری آسیای مرکزی است که با دو کشور بزرگ روسیه و چین مرز مشترک دارد و با دریای خزر هم‌مرز است. قزاقستان که به دلیل وجود گروه‌های تندرو در منطقه‌ای سرشار از چالش و تنش واقع شده است، با ویژگی‌های مهمی مانند سازگاری و هماهنگی قومی و نژادی، برخورداری از منابع طبیعی ارزشمند و ثبات سیاسی، نقش اساسی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کند. قزاقستان از نظر معادن و منابع طبیعی بین کشورهای مستقل هم‌سود (غیر از روسیه) مقام اول را دارد. این کشور از نظر منابع زغال‌سنگ، نفت و گاز بسیار غنی به‌شمار می‌آید. این کشور بالاترین ذخایر کشف‌شده نفت خزر را در اختیار دارد و با تولید روزانه یک میلیون و ۵۴۰ هزار بشکه نفت در روز مقام اول را در میان دیگر جمهوری‌های آسیای مرکزی دارد. قزاقستان با داشتن ذخایر احتمالی ۸۵ تریلیون فوت مکعب اولین کشور منطقه آسیای مرکزی از نظر ذخایر گازی است. حوزه نفتی کاشگان<sup>۱</sup> در قزاقستان یکی از بزرگترین حوزه‌های نفتی شده خارج از خاورمیانه و پنجمین حوزه نفتی بزرگ جهان است. مسیر این کشور یکی از گزینه‌های صادرات گاز از هر دو کشور ترکمنستان و ازبکستان است. دیدار رییس جمهور قزاقستان از ایران در نوامبر ۱۹۹۲ مهمترین سفر یک رهبر آسیای مرکزی به ایران بوده است. نظربایف به حرم امام رضا (ع)

<sup>۱</sup>. Kashagan



در مشهد رفت و اهمیت روابط مذهبی و مرکزیت مشهد در خراسان بزرگ را، که آسیای مرکزی جزئی از آن بوده است، یادآور شد. ( Banuazizi & Weiner, 1994: 211 نورسلطان نظربایف در کتابش «راه قزاقستان» به نخستین سفر خود به ایران اشاره کرده و مسیر ایران را یکی از راه های مهم انتقال کالاهای قزاقستان به بازارهای بین‌المللی و مانند پنجره‌ای به جهان معرفی می‌کند (لطفیان، ۱۳۹۰، ۱۲۳)

### میراث تاریخ و فرهنگ مشترک ایران و قزاقستان

پیوندهای تمدنی و فرهنگی در آسیای مرکزی می‌تواند به زمینه مناسبی برای توسعه روابط مودت‌آمیز میان کشورهای منطقه تبدیل شود. ایران و قزاقستان در بهره‌گیری از این منابع عظیم تمدنی می‌توانند نقش مؤثری را ایفا کنند. منطقه ورارود از دیرباز تحت نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی قرار داشت. با حضور اسلام در آسیای مرکزی، این منطقه وارد عصر جدیدی شد ولی نفوذ ایران بیش از پیش شدت یافت و فرهنگهای دیگر رو به افول نهاد. با گسترش اسلام در این منطقه، مبادلات فرهنگی و تعامل سازنده با فرهنگ ایرانی در ورارود ادامه یافت. از قرن دوم هجری اقتباس از تشکیلات و امور دیوانی ایرانیان گسترش یافت. با افزایش تعداد مهاجرین ایرانی، فرهنگ و زبان ایرانی به‌طور مستمر توسعه یافت. به بیان بارتولد شرق‌شناس مشهور روس، برخلاف مقاومت ترکان آسیای مرکزی در برابر نیروهای اسلامی، با توسعه نفوذ مسلمانان، فرهنگ ایرانی نیز گسترش یافت.

عده زیادی از ایرانیان که مسلمان شده بودند، با اعراب وارد آسیای مرکزی شدند. این عده نقش مهمی در فرایند توسعه فرهنگ و تمدن ایرانی در این منطقه داشتند. در دوره سامانی فرهنگ و تمدن ایرانی در ورارود و بخشهای جنوبی آن رواج عمیقی یافت. زبان فارسی در عصر سامانیان از نفوذ چشمگیری در سراسر ورارود برخوردار شده، هرچند در همان هنگام در بخشهایی از ایران، بسیاری از ایرانیان به عربی می‌نوشتند. در آستانه حمله مغول به ورارود، وجود دوازده کتابخانه عظیم که هر یک هزاران کتاب در خود جای داده بودند، بیانگر توسعه چشمگیر اجتماعی- فرهنگی ناحیه بود. در دربار پادشاهان سامانی افرادی از مذاهب گوناگون با آزادی کامل زندگی می‌کردند. کسی به دلیل عقیده و گرایش‌های مذهبی و دینی دچار محدودیت نمی‌شد. توسعه ادب و هنر ایرانی در ورارود و شمار شاعران پارسی‌گو در این دوران بیانگر توسعه نفوذ ادبی و فرهنگی ایران در این منطقه بود. دوران سامانی از نظر علمی و ادبی و اعتقادی بی‌گمان دوران طلایی تمدن ایرانی - اسلامی در ورارود بود. سعید نفیسی با توجه به شکوفایی کم‌نظیر تاریخی و فرهنگی در ورارود، آن را زادگاه اساطیر ایرانی و حماسه- های پرشور ایرانی خواند. او محل وقوع داستانهای شاهنامه را حوضه جیحون دانست. به نظر او با جرأت می‌توان ناحیه جیحون و ورارود گهواره فرهنگ معنوی ایران دانست. روابط فرهنگی ایران و آسیای مرکزی در دوران اسلامی شکوفا شد. هرچند پس از حاکمیت ترکان، آثار این سیاست از میان نرفت و بقایای تساهل مذهبی

سامانیان استمرار یافت، ولی نوعی تعامل عمیق در میان فرهنگ ایرانی-اسلامی و ترکی در طول قرون بعدی تا حمله مغول ادامه پیدا کرد. امپراتوری مغولها و تیموریان نیز به عرصه‌ای برای تعامل فرهنگی در دوسوی جیحون تبدیل شد. (کولایی، ۱۳۸۰) آنها نیز در جریان توسعه مبادلات فرهنگی-اجتماعی-سیاسی دوران خود، تحت نفوذ عمیق فرهنگ ایرانی-اسلامی بودند. در عصر شاهان تیموری ادب و هنر ایرانی در وجوه گوناگون آن درخشندگی بیشتری پیدا کرد، ولی پس از چندی با تجزیه و پراکندگی در این خاندان، محمد شیبانی فاتح ازبک در آغاز قرن شانزدهم میلادی هرات، بخارا و سمرقند را گرفت. پس از گذشت یک قرن جانشینان چنگیز بر نوادگان تیمور غالب شدند. پس از آن نیز تمدن ایرانی و تمدن ترکان، ایرانی شده و در ورارود و اطراف آن به حیات خویش ادامه داد. نفوذ فرهنگ ایرانی و اسلامی در متصرفات تیمورلنگ نیز مثال‌زدنی است. هرچند پس از تیمور تفرقه و تشتت سیاسی در ورارود ظاهر شد و در منطقه تجزیه سیاسی گسترش یافت، ولی پیوندهای فرهنگی پایدار ماند. جانشینان تیمور نیز توسعه فرهنگی منطقه را براساس تقویت هویت اسلامی-ایرانی دنبال کردند. ولی آنها نتوانستند وحدت ورارود را حفظ کنند و این منطقه در میان عده‌ای از خانها و ایران تقسیم شد. از قرون هجدهم و نوزدهم برتری روسها بر مسلمانان روندی پرشتاب یافت. دولت روسیه سیاست یکسان‌گردانی را در ورارود نیز دنبال کرد. روسها پیگیری شیوه‌های یک قدرت استعماری سنتی را هدف قرار دادند. ترکستان که روزگاری مهد تمدن ایران و اسلام بود، از دوران استحکام سیطره کامل روسیه، از تعامل با دیگر نقاط جهان جدا مانده، رکود فرهنگی، سیاسی، اقتصادی آن تداوم یافت. سیاست تفکیک نژادی و قومی گسترش یافت، محله‌های جداگانه برای روسها برای جدا ماندن از مسلمانان و کاهش بازتابهای این امتزاج افزایش پیدا کرد. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، ایجاد دولتهای جدید قومی در آسیای مرکزی این منطقه را وارد عصر جدیدی کرد (کولایی، ۱۳۹۱).

میراث عظیم فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی در دوران اتحاد شوروی مورد تهاجم وسیع قرار گرفت. فرهنگ جدید شوروی بر پایه ایستارهای روسی برای ساختن انسان جدید شورویایی جایگزین فرهنگ ایرانی و اسلامی در آسیای مرکزی شد. از این دیدگاه برای ساختن انسان جدید باید ارتباط او با گذشته تاریخی و فرهنگی‌اش قطع می‌شد. نابودسازی فرهنگ ایرانی-اسلامی در منطقه در طول دوران اتحاد شوروی به گونه‌ای قابل توجه ادامه یافت. ولی برخلاف حجم و میزان عظیم تلاشهای به‌کار گرفته‌شده، دین و فرهنگ سنتی و تاریخی منطقه از میان نرفت.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی با تجزیه و نابودی اتحاد شوروی و استقلال جمهوریهای آسیای مرکزی، میراث تاریخی-فرهنگی منطقه ورارود به ابزاری مناسب برای هویت‌یابی جدید تبدیل شد. پیوندهای تاریخی-فرهنگی دیرین در آسیای مرکزی و پیرامون آن، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بار دیگر پیوندهای فرهنگی آسیای مرکزی و ایران را آشکار ساخت. این پیوندها با ملاحظات منطقه‌ای و بین‌المللی درهم آمیخته است. پس از

فروپاشی، قزاقستان از اولین کشورهایی بود که تقاضای عضویت در سازمان کنفرانس اسلامی را مطرح کرد. پیوستن این کشور به سازمان همکاری اقتصادی (اگو) گام دیگری برای بازگشت آسیای مرکزی به جهان اسلام بود. (کولایی) توانایی‌های بالقوه اقتصادی این کشور جاذبه زیادی را برای جمهوری اسلامی ایران دربر داشته‌است. هر دو کشور برای افزایش و گسترش روابط خود با این جمهوریها برنامه‌های وسیعی را سامان دادند. پیوندهای عمیق و وسیع تاریخی و فرهنگی در آسیای مرکزی، در شرایط توسعه نفوذ طالبان به عرصه انتقال تهدیدهای امنیتی جدی تبدیل شد. هم‌تکمیلی فرهنگی و تاریخی پیرامون ورارود زمینه را برای بهره‌گیری از این ذخایر عظیم برای بازسازی هویت منطقه فراهم آورده است (کولایی، ۱۳۸۰: ۹۹-۷۰). نفوذ عمیق فرهنگ ایرانی - اسلامی که با امواج سهمگین اسلام طالبان مورد بهره‌برداری قرار گرفت، حفظ صلح و امنیت منطقه را بیش از پیش مهم ساخت. تقویت صلح و ثبات می‌تواند همه کشورهای منطقه را در بهره‌مندی از این توانایی‌های بالقوه یاری رساند. وجود یک دشمن مشترک ضرورت بهره‌گیری از میراث تجارب ارزشمند تاریخی و فرهنگی منطقه برای اعتلای آن را بیش از پیش روشن ساخت. تحقق این هدف در گرو گسترش همکاری کشورهای منطقه از جمله ایران و قزاقستان است. بهره‌نگرفتن از مزایای یادشده می‌تواند به ازدست رفتن فرصت‌ها و وارد آمدن زیانهای جدی به کشورهای منطقه بیانجامد.

به این ترتیب پیوندهای فرهنگی در آسیای مرکزی و ایران، می‌تواند به زمینه مناسبی برای توسعه روابط مودت-آمیز میان کشورهای منطقه تبدیل شود. به ویژه ایران و قزاقستان در بهره‌گیری از این منابع عظیم تمدن می‌توانند نقش مؤثری را ایفا کنند. توسعه روابط فرهنگی - اجتماعی در سطوح و اشکال گوناگون با توجه به نیاز قزاقستان و دیگر جمهوریهای آسیای مرکزی، آنها را در مسیر ملت‌سازی یاری خواهد کرد.

### رژیم حقوقی دریای خزر

پس از فروپاشی شوروی و پیدایی دولت‌های جدید در حوزه دریای خزر، تعاریف این کشورها از منافع ملی خود شرایط پیچیده‌ای را در این حوزه پدید آورد. قزاقستان با وجود کانال ولگا - دن که دریای خزر را از راه دریاهای بالتیک و سیاه به آب‌های آزاد مربوط می‌سازد، این پهنه آبی را دریای آزاد تلقی کرده و به استفاده از دریای خزر براساس کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها تأکید کرد. سپس در سال ۱۹۹۸ موافقتنامه دو جانبه‌ای را با روسیه و در سال ۲۰۰۱ با جمهوری آذربایجان امضا کرد. استراتژی قزاقستان در این مورد هم‌زمان از دو هدف ریشه می‌گیرد: اعمال اختیار در مورد طرح‌های خود در دریای خزر و پرهیز از درگیر شدن با روسیه. نورسلطان نظربایف رییس جمهوری قزاقستان در اوایل سال ۱۹۹۸ در دیدار با بوریس یتسین رییس جمهوری پیشین روسیه اعلام کرد: «حوزه بسیار غنی دریای خزر به‌طور بالقوه امکان برخورد و منازعه بین ملت‌ها را در

خود دارد، اما قزاقستان مطمئن است که می‌تواند اختلاف نظرهای خود را با روسیه حل کند» (روشندل، ۱۳۷۷، ۱۳). روسیه سیاست مشاع در سطح و تقسیم در زیر بستر را هدف قرار داده که «رژیم حقوقی دوگانه» برای این دریاچه خوانده شده است. روسیه، قزاقستان و جمهوری آذربایجان براساس قراردادی در سال ۲۰۰۳ با وجود اعتراض جمهوری اسلامی ایران ۶۴ درصد دریا را بین خود تقسیم کردند. اما هنوز رژیم حقوقی مورد توافق همه کشورهای ساحلی ایجاد نشده است. (کولایی، ۱۳۸۹، ۴۰۶-۳۹۱)

### انرژی و خطوط انتقال انرژی

در نخستین ماه‌های پس از فروپاشی شوروی، ساختن لوله‌های انتقال نفت و گاز حوزه خزر مسیر منطقی اقتصادی خود یعنی کوتاه‌ترین، ارزانه‌ترین و سریع‌ترین مسیر را جستجو می‌کرد. حتی کشورهای حوزه خزر به توافقی برای همکاری نیز دست یافتند. مسیر ایران کوتاه‌ترین، ارزانه‌ترین و سریع‌ترین مسیر انتقال نفت و گاز دریای خزر به بازارهای مصرف است. فشار آمریکا بر کشورهای منطقه، برخلاف منطق اقتصادی و همواره در جهت آن بوده که هیچ لوله نفتی یا مسیر ترانزیتی از ایران عبور نکند. توافق ایران و قزاقستان برای تبادل نفت، آشکارا سبب ایجاد زمینه گسترش روابط بین دو کشور می‌شود. بخش اصلی منابع نفتی از راه بندر نوروسیسک<sup>۱</sup> روسیه صادر می‌شود. در سال ۱۹۹۹ قرارداد ساخت یک خط لوله نفتی ۴۰۰ کیلومتری از نکا به تهران، به یک کنسرسیوم ایرانی - چینی واگذار شد. این خط لوله سبب افزایش ظرفیت معاوضه<sup>۲</sup> نفت قزاقستان با ایران شد. موضوعی که از سال ۱۹۹۶، به صورت متناوب و در سطح محدودی جریان داشته است نصیری، ۱۳۸۷، ۳۷۱-۳۶۹). معاوضه نفت تولیدی قزاقستان که از سال ۲۰۰۲ از پایانه نفتی نکا شروع شد، در ابتدا تنها ۱۶۰۰ بشکه در روز بود، اما بتدریج با بالارفتن توانایی‌های فنی و همچنین افزایش ظرفیت نفتکش‌های فعال در خزر در سال ۲۰۰۵ به ۴/۱ میلیون تن و در سال ۲۰۰۶ به ۴/۲ میلیون تن رسید. (وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷، ۱۲۰) با این حال قزاقستان از همه ظرفیت‌های ایران در این زمینه استفاده نکرده است. بخش اندکی از نفت قزاقستان به کمک کشتی‌ها از راه دریای خزر روانه بندر نکا در ایران شده و به خطوط توزیع نفت در شمال ایران تزریق می‌شود و مقدار معادل همان نفت گرفته شده بصورت متقابل از پایانه‌های نفتی ایران در جزیره خارک (خلیج فارس) به کشور قزاقستان تحویل داده می‌شود (Efgil&A. Stone, 2001: 356).

دولت‌های آسیای مرکزی پس از استقلال در رویارویی با مشکلات جدید و قدیم، سیاست‌های خارجی چندجانبه را دنبال کرده‌اند و روابط خوبی را با چین، اتحادیه اروپا، روسیه، ایالات متحد و سایر کشورها

<sup>۱</sup>. Novorossiysk

<sup>۲</sup>. Soap

سازمان داده‌اند. رییس جمهور قزاقستان در سخنرانی سال ۲۰۰۷ در سازمان ملل چنین مطرح کرد: "سیاست خارجی قزاقستان چندوجهی مانده و همچنین متوازن است که در رابطه همسایگی خوب با روسیه و چین و همکاری استراتژیک با ایالات متحد و همچنین همکاری چندجانبه با اتحادیه اروپا نشان داده می‌شود" (Nazarbaev, 2007). دیک چنی معاون رییس جمهور آمریکا در دیدار سال ۲۰۰۶ از قزاقستان گفت: "من بسیار به خود می‌بالم که استحکامی قوی بین قزاقستان و ایالات متحد وجود دارد، ما بسیار مفتخریم که شریک استراتژیک شما باشیم". چنی همچنین قزاقستان را به‌عنوان یک رهبر منطقه‌ای در اصلاحات سیاسی و اقتصادی مورد تقدیر قرار داد ((Kazakhembus, 9/05/2006). قزاقستان در آوریل ۲۰۰۷، اعلام کرد می‌خواهد به طرح ۶ میلیارد دلاری خطلوله گازی بپیوندد که حدود ۳۴۰۰ کیلومتر در طول دریای خزر ادامه می‌یابد. این طرح برای انتقال گاز آسیای مرکزی به اروپا با دورزدن روسیه است (Ria Novosti, 24/04/2007). هم‌زمان نظریات رییس جمهوری بیان داشت قزاقستان در طول همکاری با آمریکا، هرگز برخلاف خواسته‌های روسیه گامی برنداشته و همچنین بر ضد آمریکا و اروپا در جریان همکاری با چین و روسیه نیز گامی برنداشته است (Ria Novosti, 20/04/2007). آسیای مرکزی و قفقاز عرصه منافع ژئوپلیتیکی روسیه است. تلاش‌های غرب نیز در جهت کاستن از فشارهای روسیه که اکنون هم بر مسیرهای انتقال نفت و گاز منطقه مسلط است، چندان موفقیت‌آمیز نبوده‌است. کشورهای آسیای مرکزی هم در موقعیتی نیستند که بتوانند دست به تأسیس اتحادیه معتبری بزنند و فشار ژئوپلیتیکی روسیه را تعدیل کنند. تأکید سیاست خارجی قزاقستان به‌طور طبیعی بر حفظ گسترش روابط با سایر جمهوری‌های پیشین شوروی، به‌ویژه روسیه بوده‌است. روسیه بزرگ‌ترین بازار کالاهای قزاقستان و منبع مهمی برای ورود به عرصه فناوری جدید است. براساس نظرسنجی‌ای که در قزاقستان صورت گرفت، در حدود یک سوم از مردم این کشور خواستار اتحاد و همکاری نزدیک‌تر با روسیه هستند. این آمار نشان‌دهنده این واقعیت است که حدود ۳۰ درصد از مردم قزاقستان روس تبارند.

دریای خزر و سواحل جنوبی آن به‌دلیل برخورداری موقعیت مکانی خاص آن به‌عنوان وسیله ارتباطی و یک شبکه عظیم حمل و نقل که کشورهای آسیای مرکزی را به اقیانوس هند مرتبط ساخته؛ همچنین به‌عنوان یک ذخیره عظیم معادن نفت، آبیان دریایی آن اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. همین مسأله سبب توجه کشورهای فرامنطقه‌ای به این دریا شده‌است. مسائل زیست محیطی ساحلی چالش جدی برای دستیابی به توسعه پایدار در پیرامون این دریاچه شده‌است. از آنجا که آلودگی زیست محیطی دریای خزر به‌دلیل ورود مواد آلاینده از سواحل کشورهای حاشیه است، بنابراین همکاری کشورهای ساحلی می‌تواند از گسترش آلودگی با منشاء خشکی در آن جلوگیری کند.

## چالش‌های زیست محیطی دریای خزر

دریای خزر با نظام محیط‌زیست استثنایی، آبریان و جانداران گوناگونی را در خود جای داده است، ولی آنچه موجب اهمیت این دریا شد، منابع انرژی (نفت و گاز) آن است. این منابع در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، زمینه را برای شکل‌گرفتن رقابت‌های گسترده‌ای فراهم کرد و یادآور "بازی بزرگ" است. مسأله چگونگی بهره‌برداری از منابع انرژی ارتباط نزدیکی با خطوط انتقال آن از این منطقه پیدا کرده است. مسئله مهمی که می‌تواند حتی امنیت کشورهای ساحلی خزر را تهدید کند، شرایط زیست‌محیطی دریای خزر است. توسعه زیرساخت‌های فیزیکی شهری و دگرگونی خط ساحلی، بهره‌برداری نامناسب از منابع شیلات، فعالیت‌های کشاورزی با استفاده از آفت‌کش‌ها، کود و سایر مواد شیمیایی کشاورزی سبب بروز مشکلات زیست-محیطی در سواحل خزر شده است. این آلودگی به دلیل ورود فاضلاب و پساب‌های کشاورزی است. نبود مدیریت پساب‌های مراکز صنعتی سبب شده سالانه هزاران لیتر فاضلاب وارد دریای خزر شود. آلودگی دریای خزر ناشی از ورود آلاینده‌های با منشاء خشکی است. بنابراین برای کاهش مشکلات زیست‌محیطی این دریا باید اقدام‌های حفاظتی را از سواحل کشورهای حاشیه شروع کرد. همکاری‌های ساحلی با هدف کاهش مشکلات موجود در این دریاچه می‌تواند راهبردی مناسب برای کاهش مشکلات زیست محیطی دریای خزر باشد.

### ۱- پسماندهای خانگی، صنعتی، کشاورزی

بیشتر جمعیت دریای خزر در سواحل آن که طول آن در حدود ۶۸۰۰ کیلومتر است، در شمال، جنوب و غرب این دریا ساکن هستند. رودخانه ولگا با با بستر زهکشی به مساحت ۱۴۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع سالانه معادل ۲۴۰ میلیارد متر مربع آب دریای خزر را تامین می‌کند. بیش از ۹۵ درصد آلودگی دریای خزر به دلیل آلودگی رودخانه ولگا است. توسعه شهری در سواحل دریای خزر یکی از منابع آلوده‌کننده اصلی دریا است. حدود ۱۵ میلیون نفر در مناطق نزدیک ساحل زندگی می‌کنند که حدود ۱۰ میلیون نفر در سواحل ایران و جمهوری آذربایجان ساکن هستند. توسعه شهرنشینی و افزایش جمعیت مناطق ساحلی سبب افزایش فاضلاب و زباله شده است. آلودگی زیست محیطی دریای خزر از این جهت که بیشتر جمعیت جهان در نواحی ساحلی زندگی می‌کنند و بسیاری از صنایع در ناحیه ساحلی مستقر هستند، بسیار اهمیت دارد. آلودگی از راه سواحل به دریا وارد می‌شود. سپس از طریق دریا وارد مناطق ساحلی می‌شود. برای سهولت در حمل و نقل، بسیاری از صنایع در کنار ساحل ایجاد شدند. موادزاید و آلوده‌کننده از راه ۸۰ رودخانه از کشورهای حاشیه وارد دریای خزر می‌شود.

## ۲- آلودگی‌های نفتی

دکل‌های پوسیده، خاک و آب سمی، گودال‌های نفت و شعله‌های مهارنشده چاه نفت از نتایج فرعی استخراج نفت شوروی در منطقه دریای خزر بودند. با وجود سرازیر شدن میلیاردها دلار با سرمایه‌گذاری خارجی، بسیاری از چاه‌های نفت دوره اتحاد شوروی باقی مانده‌اند. استخراج نفت و گاز، همراه با انتقال و تولید صنعتی، منبع آلودگی هوا، آب و خاک در دریای خزر بوده‌است. آلودگی مناطق نفت‌خیز و پالایشگاه‌ها تا حد زیادی ناشی از به‌کارگیری فناوری قدیمی و ناکارآمد، بدعمل کردن تجهیزات و یا غفلت انسان است. با این حال، حتی فرایندهای مناسب برای استخراج نفت و گاز هم تاثیرهای محیطی دارند. صدای بلند ناشی از پژوهش‌های لرزه‌ای برای کاوش نفت و گاز می‌تواند تاثیرهای منفی بر موجودات زنده و به‌ویژه ماهی‌ها داشته باشد. حفاری چاه‌های نفت دور از ساحل سبب ورود مواد معدنی مختلف به محیط زندگی آبزیان می‌شود که شامل مواد غیرسمی مانند لجن و بریده تکه سنگ‌های ناشی از حفاری در آب و همچنین مایع‌های سمی می‌شود. نشت نفت از دکل‌های حفاری به‌صورت تصادفی یا انتشار فاضلاب و شستن کف اسکله شامل روغن‌های صنعتی مثل گریس، محلول چسب و مانند آن موجب آلودگی می‌شود.

سالانه هزاران تن مواد نفتی وارد دریای خزر می‌شود که تهدید جدی برای محیط زیست سواحل خزر است. از آثار مهم آلودگی آب با منشا نفت، آلودگی‌هایی است که موجب کاهش آبزیان دریایی و مرگ ماهیان می‌شود. نفت جذب پوست آبزیان دریایی می‌شود و مقداری نیز رسوب کرده و موجب آلودگی دریا می‌شود. بخشی نیز به شکل لایه نازکی در سطح دریا قرار گرفته از نفوذ نور خورشید جلوگیری می‌کند. میانگین تخلیه سالانه مواد نفتی به دریای خزر ۶۰۰۰۰ تن، سولفیت ۲۴۰۰۰۰ تن، کلرین را ۴۰۰۰۰۰ تن است. با توجه به بسته‌بودن دریای خزر همه آلاینده‌ها در حوضه دریا انباشته شده و موجب آلودگی سواحل می‌شوند آلودگی اتمسفر در سطح منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفته و مسئله حفاری در بستر عمیق دریاها مسئله آینده مجامع بین‌المللی است. آلودگی ناشی از فعالیت کشتی‌ها هدف اصلی اقدام حقوقی در سطح جهانی بوده‌است. کنوانسیون بین‌المللی ۱۹۵۴ برای جلوگیری از آلودگی نفتی دریاها، اولین مقررات جهانی را عرضه کرد که البته محدود به مبارزه با تخلیه عمدی در برخی مناطق در اقیانوس‌ها بود. تخلیه مواد زائد هم به‌گونه‌ای تنظیم مقررات جهان‌شمول دست یافته که در کنوانسیون ۱۹۷۲ جلوگیری از آلودگی دریایی ناشی از تخلیه مواد زائد و دیگر مواد بازتاب یافته است.

مسائل محیطی در انتخاب مسیرهای صادرکننده نفت و گاز منطقه نقش مهمی داشته‌اند. مسیرهای انتقال شرق به غرب نفوذ بیشتری دارند. در مجموع سلامت محیط‌زیست دریای سیاه و به‌ویژه تنگه بسفر عامل مهمی شده‌است که بر انتخاب مسیرهای نهایی به‌ویژه برای نفت تاثیر می‌گذارند. انتقال نفت و گاز از راه خط-

لوله، با امکان وجود نشت و ریزش، خطر زیادی به همراه دارد. در منطقه دریای خزر به دلیل کارشکنی، این خطرها بیشتر شده‌اند. برخی کشمکش‌ها در منطقه دریای خزر حل نشده باقی مانده‌اند. مشکل ایجاد امنیت در خطلوله‌ها در طول فاصله‌های طولانی، همچنین وابستگی اقتصاد کشورهایمانند جمهوری آذربایجان به درآمد این صادرات، سبب می‌شوند خطلوله‌های نفت و گاز هدف اصلی کارشکنی قرار بگیرند. گروه‌های جدایی‌طلبی که یک خطلوله نفت یا گاز را مورد هدف قرار می‌دهند، می‌توانند سبب بروز فاجعه در محیط‌زیست شوند. زیرا انفجار در یک خطلوله موجب نشت زیادی می‌شود. واردکردن این‌گونه خسارت‌ها تاکنون در خط لوله‌های باکو- نووروسیسک در چین و باکو- سوپسا در گرجستان موجب بروز مشکلات جدی شده‌است. در این رابطه روند رو به گسترش و بی‌رویه فعالیت‌های لرزه‌نگاری، حفاری و اکتشاف در بستر دریای خزر و تردد نفت‌کش‌ها در این منطقه مشکلات زیست‌محیطی را تشدید کرده‌است. بخشی از موادنفتی واردشده در دریای خزر به سرعت تبخیر شده، وارد هوا می‌شود و آن را هم آلوده می‌کند. بخش دیگر هم بر روی آب شناور می‌ماند و خوراک ماهیان و سایر آبزیان می‌شود. در این میان پوست ماهیان و کف دریا نیز از آلودگی‌های نفتی در امان نخواهد بود. در همه کشورهای حاشیه دریای خزر، به منظور توسعه فعالیت‌های کشاورزی و اقتصادی دخالت‌هایی نامعقول در اکوسیستم دریای خزر و حوزه آبریز آن صورت گرفته است که آثار زیان‌بار و جبران‌ناپذیری بر تنوع زیستی و محیط زیست این دریا گذاشته است. آلودگی نفتی برای پرندگان که از ماهیان دریای خزر تغذیه می‌کنند نیز خطرناک است و موجب مسمومیت آنها و در بلندمدت و سبب از بین رفتن ماده عایق بدنشان و سرمازدگی می‌شود.

### ۳- آثار زیست‌محیطی گردشگری ساحلی

مناطق ساحلی به‌طور فزاینده‌ای به عنوان مقصد گردشگران مطرح است که به دلیل مزایای هوای معتدل، سواحل بی‌نظیر به‌طور چشمگیری مورد توجه گردشگران قرار گرفته است. نبود سیستم مناسب فاضلاب برای هتلها و مکانهای گردشگری موجب آلودگی آبهای زیرزمینی را از طریق فاضلاب و رودخانه، دریاچه و ساحل می‌شود. فعالیت‌های گردشگری مانند حمل و نقل قایق‌های موتوری گردشگران، ریخته‌شدن سوخت قایق‌ها به دریا، تمیزکردن قایق‌ها و ریختن آب کثیف آن به دریا، به‌ویژه در بنادر بسته که سیستم چرخش آب کند است، موجب آلودگی سواحل می‌شود. افزایش فعالیت‌های انسانی در مناطق ساحلی و رعایت‌نکردن اصول حفاظت از محیط زیست، سبب افزایش حجم مواد زاید در سواحل می‌شود. روش دفن زباله به علت بالابودن سطح آب زیرزمینی سبب آلودگی آبهای زیرزمینی نواحی ساحلی می‌شود. ایجاد کارخانه‌های تولید کمپوست نیز باوجود هزینه‌های بسیار زیاد، هنوز نتوانسته است، این مشکل را حل کند. علاوه بر آلودگی‌های صنعتی که از راه رودخانه‌ها به دریا می‌ریزند، فاضلاب‌های شهری و روستایی نیز که از راه چاه‌های جذبی، به دریا وارد می‌شود.



#### ۴- هجوم گونه‌ای مهاجم دریایی

دریای خزر به سبب تنوع گونه‌ای منحصر ارزش‌های اکولوژیکی و اقتصادی بسیار دارد. میان کاهش ذخایر ماهی کیلکا و حضور شانه‌دار مهاجم در خزر رابطه علی وجود دارد. صنعت صیادی در سواحل جنوبی خزر در سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳ متحمل خسارتی بالغ بر ۹۶۲/۵ میلیارد ریال شده است. این خسارت مبلغ هنگفتی است که بر جامعه ساحل‌نشین و سرمایه‌گذاران در این بخش و نیز دولت تحمیل کرد. پیامدهای اجتماعی آن مانند بیکاری، مهاجرت رخ نشان داده است. بنابراین اقدام سریع جهت کاهش آثار این تهاجم به‌طور خاص و در کل تبیین و اجرای قوانین عملی برای مبارزه با تهاجم گونه‌های غیربومی به اکوسیستم‌های دریایی ضرورت دارد. دریای خزر از راه کانال ولگا - دن با اقیانوس‌ها جهان رابطه دارد که سبب ورود گونه‌های مهاجم از راه آب توازن کشتی به دریای خزر شده است. مسدود شدن مسیر مهاجرت تخریب و کاهش مناطق تخم‌ریزی طبیعی سبب شده است که تخم‌ریزی طبیعی بعضی از گونه‌های خاویاری کاملاً از بین برود (پور کاظمی ۱۳۸۷: ۷۶) در کشورهای حاشیه دریای خزر به‌منظور توسعه فعالیت‌های کشاورزی و اقتصادی دخالت‌های غیرمعتولانه در اکوسیستم دریای خزر و حوضه آبریز آن صورت گرفته، که آثار زیان‌بار و جبران‌ناپذیری بر تنوع‌زیستی و محیط‌زیست این دریا گذاشته است (کولایی، ۱۳۷۵: ۲۹۴-۲۸۳).

#### ۵- مشکلات زیست‌محیطی نوسان آب دریای خزر

یکی از مشکلات مناطق ساحلی دریای خزر افزایش ارتفاع سطح آب دریای خزر، تأثیرهای مخرب آن بر تأسیسات نیروی دریایی، بندری و شیلات، صنایع کشتیرانی، حمل و نقل، نیروگاه برق نکا، ناحیه‌های مسکونی و نیز صدمات جبران‌ناپذیر محیط‌زیست ساحلی است. افزایش آب دریای خزر با پیشروی به داخل خشکی همراه است و سبب شده تا هزاران کیلومتر از خشکی در خط ساحلی به زیرآب رود. بسیاری از مزارع کشاورزی، مراکز مسکونی، جاده‌ها دچار آبگرفتگی شدند. این موضوع سبب شد مواد آلاینده خشکی وارد آب شود. بالا آمدن آب خسارات زیست‌محیطی و اقتصادی زیادی را به کشورهای ساحلی تحمیل می‌کند. از جمله موجب انتقال مواد آلوده‌کننده صنایع و تولیدات نفتی در مناطق ساحلی به دریا و کاهش مواد غذایی ماهیان گردید. آثار زیست‌محیطی بالا آمدن آب دریا خزر عبارتند از:

- ۱- تخریب واحدهای مسکونی و تجاری و اداری کنار سواحل و به زیرآب رفتن زمین‌های کشاورزی. ۲
- اختلال در سیستم دفع‌زباله و آب‌های سطحی. ۳- ورود آلودگی سطحی سواحل به دریای و تشدید آلودگی میکروبی آب‌های ساحلی. ۴. بالا رفتن میزان مواد مغذی درون آب سواحل و تکثیر آبزیان مخرب دریایی. ۵ تغییر شرایط زیست‌محیطی سواحل و اکولوژی خاص و تهدید زیست‌گاه‌های حاشیه دریا ۵- ورود آب‌های شور به

تالاب‌های کنار دریا و شور شدن اراضی کنار ساحل، زمین‌های کشاورزی. ۶- افزایش میزان فرسایش زمین‌های ساحلی. (سعید صبایی، ۲۶: ۱۳۸۶)

مدیریت زیست‌محیطی در سواحل دریای خزر نیازمند رویکرد فرابخشی و جامع در چارچوب مدیریت یکپارچه است. از آن جا که دولت‌ها تنها بازیگر فعال در مدیریت سواحل نیستند، باید شرایط و امکانات را برای مشارکت بخش غیردولتی و خصوصی در سطح ملی و منطقه‌ای فراهم کرد و می‌تواند برای حل مشکلات آینده نیز پاسخ ارائه دهد. این مشکلات ناشی از نبود مدیریت فرابخشی و منسجم در سواحل دریای خزر است. مدیریت یکپارچه مناطق ساحلی به عنوان رویکردی جدید مطرح شده است که می‌تواند سبب کاهش مشکلات زیست‌محیطی در دریای خزر شود. این رویکرد مبتنی بر اصول توسعه پایدار است که سبب ایجاد تعادل بین توسعه اقتصادی و حفاظت از محیط زیست مناطق ساحلی می‌شود. مدیریت یکپارچه سواحل فرایندی مستمر برای ترویج توسعه پایدار است. مدیریت یکپارچه مناطق ساحلی با نگاهی فرابخشی به مشکلات محیط‌زیستی رویکرد موثری در کاهش مشکلات زیست‌محیطی دریای خزر است.

با توجه به وضعیت ویژه دریای خزر به نظر می‌رسد رسیدن به توافق کامل میان کشورهای ساحلی در بهره‌برداری از منافع مشترک و مقابله با تهدیدهای مشترک ناشی از خطرهای زیست‌محیطی، شرط لازم و ضروری بهره‌برداری از منابع انرژی دریای خزر است. در این زمینه تجارب موفق در دریاچه‌های مشابه در جهان وجود داشته است که می‌تواند الگوی مناسبی در این زمینه قرار گیرد، ولی برخی از کشورهای ساحلی مانند جمهوری آذربایجان سیاست نگران‌کننده‌ای را به اجرا گذاشته‌اند و آن باز کردن پای بیگانگان به حوزه دریای خزر برای تقویت مواضع خود است. با توجه به اینکه هنوز یک نظام حقوقی مورد اجماع دولت‌های ساحلی برای دریای خزر وجود ندارد و خطر زیست‌محیطی شدیدی این حوزه آبی را تهدید می‌کند، هر مذاکره‌ای در مورد مسائل حقوقی، باید شامل حل نگرانی‌های زیست‌محیطی این دریا نیز بشود.

### برنامه محیط زیست دریای خزر<sup>۱</sup>

با توجه به شرایط نامطلوب زیست‌محیطی دریای خزر و اهمیت فراوان این اکوسیستم دریایی در کنار اقدام‌های کشورهای ساحلی، در سطح جهانی سازمان‌های بین‌المللی وابسته به سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا، اقدام‌هایی را در این منطقه به عمل آوردند. اتحادیه اروپا با تأسیس مراکز موضوعی منطقه‌ای دریای خزر در چهار کشور روسیه، قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان فعالیت‌های زیست‌محیطی خود را

<sup>۱</sup>. Caspian Environment Programme (CEP)

در حدود سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۸ شروع کرد که ادامه دارد. به موازات اتحادیه اروپا، برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد (یونپ) با همکاری دیگر سازمان‌های بین‌المللی از جمله برنامه عمران ملل متحد،<sup>۱</sup> صندوق جهانی تسهیلات زیست‌محیطی<sup>۲</sup> و بانک جهانی<sup>۳</sup> در آوریل ۱۹۹۵ هیاتی را برای بررسی به منطقه فرستاد.

یونپ با برقراری نشست‌های گوناگون با کشورهای منطقه، در نهایت برنامه ویژه‌ای را با همکاری کشورهای ساحلی برای دریای خزر به نام «برنامه محیط زیست کاسپین» که به‌اختصار «سی ای پی» نامیده می‌شود، پایه‌گذاری کرد. برنامه محیط‌زیست خزر پس از اولین نشست کمیته راهبردی آن در مه ۱۹۹۸ در رامسر ایران رسمیت یافت و با تامین بودجه از طرف یونپ، صندوق جهانی تسهیلات زیست‌محیطی و برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد (یونپ) کار خود را به‌طور رسمی شروع کرد.<sup>۴</sup> تا پیش از تشکیل برنامه محیط‌زیست خزر، به‌دلیل قرار نداشتن ایران در چارچوب کمک‌های برنامه تأسیس اتحادیه اروپا<sup>۵</sup> در عمل برنامه محیط‌زیست اتحادیه اروپا بدون حضور ایران در جمع کشورهای ساحلی شکل گرفته بود. با ورود برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌المللی یکپارچگی برنامه محیط‌زیست خزر با همکاری همه کشورهای ساحلی صورت واقعی به‌خود گرفت. جمهوری اسلامی ایران نیز به‌وسیله حمایت‌های مالی صندوق جهانی تسهیلات زیست محیطی و برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد (یونپ) به برنامه محیط‌زیست خزر پیوست.

برنامه محیط‌زیست خزر، یک برنامه بین‌دولتی میان کشورهای ساحلی آن (جمهوری آذربایجان، ایران، ترکمنستان، روسیه، قزاقستان) برای حفظ محیط‌زیست این دریا است. سازمان‌های بین‌المللی از منبع مالی صندوق تسهیلات زیست‌محیطی بین‌المللی در سال ۱۹۹۸ بودجه‌ای حدود ۸/۵ میلیون دلار در اختیار این طرح قرار دادند که تا سال ۲۰۰۲ به‌طور کامل هزینه شد. از سال ۲۰۰۲ به‌دلیل توفیق این برنامه، بودجه جدیدی به میزان ۶ میلیون دلار از طرف صندوق تسهیلات زیست‌محیطی بین‌المللی به این برنامه تخصیص داده شد. اتحادیه اروپا نیز به‌عنوان همکار دیگر این برنامه حدود ۶/۵ میلیون یورو در مرحله اول و مبلغی در همین حدود در مرحله بعدی در اختیار برنامه محیط‌زیست خزر گذاشت (Caspian Environment Program, 2005). مبلغی که از صندوق تسهیلات محیط‌زیست جهانی در اختیار برنامه گذاشته شد، از راه برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد، بانک جهانی و برنامه توسعه سازمان ملل هزینه می‌شود. برنامه محیط‌زیست

<sup>۱</sup>. United Nations Environment Programme (UNEP)

<sup>۲</sup>. Global Environment Facility (GEF)

<sup>۳</sup>. World Bank (WB)

<sup>۴</sup>. «محیط‌زیست دریای خزر»، سایت [www.caspianenvironment.org](http://www.caspianenvironment.org)

<sup>۵</sup>. EU/TACIS

خزر، متشکل از یک کمیته راهبردی<sup>۱</sup> و یک دفتر هماهنگی<sup>۲</sup> است. مراجع ملی<sup>۳</sup> این برنامه در هر پنج کشور، سازمان محیط‌زیست آنها در رده‌های وزارتخانه و معاون رئیس‌جمهور هستند. علاوه بر کمیته راهبردی، مراجع ملی و مرکز هماهنگی در هر یک از کشورها، یک کارشناس مشارکت مردمی نیز وجود دارد، چرا که این برنامه معتقد است مشارکت مردمی در این برنامه بسیار موثر و مهم است. مرکز هماهنگی برنامه در مرحله اول در باکو شروع به کار کرد و در سال ۲۰۰۳ به ایران منتقل شد.

پس از اولین نشست کمیته راهبردی برنامه محیط زیست خزر در مه ۱۹۹۸ در رامسر، این برنامه به صورت رسمی شروع به کار کرد. با استقرار مرکز هماهنگی در باکو فعالیت‌های این برنامه صورت عملی به خود گرفت. از آن هنگام تا امضای سند این طرح توسط ۵ کشور عضو و به‌منظور جلوگیری از وقفه در پیشرفت کار، صندوق جهانی تسهیلات زیست‌محیطی و برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد با تخصیص بخشی از بودجه به‌عنوان اختیار پیشرفته<sup>۴</sup> در آوریل ۱۹۹۹، کار ساماندهی و استقرار مراکز موضوعی منطقه‌ای را که در زیر چتر مالی صندوق جهانی تسهیلات زیست‌محیطی و برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد قرار می‌گرفتند، سرعت بخشید. مراکز تازه‌تأسیس عبارت بودند از: مرکز پایش آلودگی، مرکز تلفیقی مدیریت سواحل، مرکز مقابله اضطراری در دریا در جمهوری اسلامی ایران و مرکز موضوعی منطقه‌ای تنوع‌زیستی در جمهوری قزاقستان. پیش از آن، این چهار مرکز همراه مراکز دیگر که با حمایت مالی برنامه تأسیس اتحادیه اروپا در منطقه ایجاد شده بودند، تعداد کل مراکز موضوعی منطقه‌ای را به‌حدود ۱۰ مرکز افزایش دادند.

با وجود تاخیر در شروع کار مراکز موضوعی زیر پوشش صندوق جهانی تسهیلات زیست محیطی و برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد، مراکز مستقر در ایران توانستند با سرعت بیشتری در مقایسه با سایر مراکز، فعالیت‌های خود را انجام دهند. در ایران نیز مراکزی برای رسیدگی به این موضوع فعال شد. اهداف اساسی برنامه محیط‌زیست خزر عبارتند از:

۱- توسعه سازوکار هماهنگی و مدیریت محیطی دریای خزر: این بخش از راه ایجاد مراکز موضوعی منطقه‌ای<sup>۵</sup> در کشورهای ساحلی و تهیه برنامه‌کاری و اجرای برنامه‌ها توسط این مراکز موضوعی انجام شده‌است. از مراکز موضوعی منطقه‌ای مرکز مدیریت داده‌ها و اطلاعات کنترل آلودگی‌ها در جمهوری آذربایجان، پایش آلودگی‌ها، مدیریت جامع مناطق ساحلی و فوریت‌های دریایی در جمهوری اسلامی ایران،

1. Seeting Committee

2. Program Coordination Unit

3. National Focal Points

4. Advanced Authorization

5. Caspian Regional Thematic Centres (CRTCs)

اولویت تنوع گونه‌ای و نوسانهای سطح آب در قزاقستان، بیابان‌زدایی ساحلی و توسعه پایدار انسانی و بهداشتی در ترکمنستان و مدیریت منابع زنده و چارچوب‌های حقوقی، مقررات و اقتصادی در روسیه مستقر است،  
۲- بررسی و تشخیص موضوع‌های زیست‌محیطی با ماهیت فرامرزی، تعیین اولویت‌ها و تدوین برنامه‌کاری راهبردی منطقه‌ای<sup>۱</sup> و تهیه برنامه اقدام ملی،<sup>۲</sup>

۳- تقویت چارچوب‌های مناسب حقوقی، قانونی به منظور اجرای برنامه‌کاری راهبردی در دریای خزر،

۴- تشخیص اولویت‌های زیست‌محیطی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های اولویت‌دار.

مهم‌ترین فعالیت‌هایی که برنامه محیط‌زیست خزر در ۱۰ سال گذشته داشته، عبارتند از:

- تعیین و اولویت‌بندی مشکلات زیست‌محیطی دریای خزر،

- تدوین برنامه عمل استراتژی،

- تعیین ۴ اولویت ملی و منطقه‌ای برای دریای خزر،

شامل:

- مدیریت ماهیگیری پایدار (با تأکید بر احیای ذخایر تاس‌ماهیان دریای خزر)،

- حفاظت از تنوع‌زیستی و جلوگیری از ورود گونه‌های مهاجم به این دریا،

- مدیریت پایدار مناطق ساحلی،

- آلودگی‌ها به‌ویژه سموم آلی و آلاینده‌ها با منشاء سرزمینی (کشاورزی). (Caspian Sea Environment

National Report, 1998)

علاوه بر برنامه محیط‌زیست خزر، سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان جهانی غذا و کشاورزی<sup>۳</sup> به صورت محدود در برخی از نشست‌های مربوط با ماهیان خاویاری دریای خزر حضور داشته‌اند. به‌ویژه در قطعنامه‌های کنوانسیون حفاظت از گونه‌های زیستی در حال نابودی (سایتس) به‌روشنی از سازمان جهانی غذا و کشاورزی درخواست شده در تدوین برنامه مدیریت ماهیگیری ماهیان خاویاری دریای خزر و همچنین ارائه راهکارهای فنی مشارکت حضور فعال داشته باشد. در این زمینه فائو اقدام‌هایی مانند برگزاری نشست کارشناسی در مورد پیوسته‌شدن گونه‌های تجاری آبزیان به ضمایم حفاظت از گونه‌های زیستی در حال نابودی (سایتس) در ۲۸-۲۵ مه ۲۰۰۷ در مقر سازمان جهانی غذا و کشاورزی در رم برگزار کرد، حتی روش ارزیابی ذخایر ماهیان خاویاری را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. سپس به درخواست وزارتخانه‌های کشاورزی جمهوری آذربایجان، ایران و قزاقستان، طرحی برای ارائه خدمات فنی برای مدیریت ماهیان خاویاری دریای

<sup>۱</sup>. Regional Strategic Action Programme (RSAP)

<sup>۲</sup>. National Action Plan (NAP)

<sup>۳</sup>. Food and Agriculture Organization (FAO)

خزر تصویب شد. با وجود آماده‌بودن اعتبار سازمان جهانی غذا و کشاورزی، به‌علت استقبال‌نکردن برخی از کشورهای حاشیه دریای خزر (به‌ویژه روسیه) تا پایان سال ۱۳۸۶ هیچ‌گونه اقدام مثبتی در پیشبرد این طرح صورت نگرفت (پورکاظمی، ۱۳۸۷-۱۳۸۶، صص ۱۲-۱۳).

### کنوانسیون محیط‌زیست دریای خزر

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای همکاری کشورهای ساحلی دریای خزر، تهیه متن «کنوانسیون محیط‌زیست دریای خزر» بوده‌است که با همکاری و حمایت جمهوری اسلامی ایران انجام شد. این کنوانسیون که به «کنوانسیون تهران» مشهور است چارچوب حقوقی حفاظت از محیط‌زیست دریای خزر را مشخص می‌کند، پس از برگزاری چندین نشست، در ۴ نوامبر ۲۰۰۳ در تهران به امضای نمایندگان کشورهای ساحلی رسید. این کنوانسیون به تصویب مراجع داخلی کشورهای ساحلی رسید و در اوت ۲۰۰۶ اجرایی شد. کنوانسیون محیط‌زیست دریای خزر شامل شش بند مقدماتی و ۳۷ ماده است. در بندهای مقدماتی، تخریب وضعیت محیط زیستی دریای خزر به دلیل آلودگی‌های ناشی از فعالیت‌های انسانی مانند رهاسازی مواد زاید و مضر، زباله‌ها و دیگر آلاینده‌ها به‌دریا و مناطق اطراف آن مورد توجه قرار گرفته و ضرورت حفاظت از منابع زنده دریا برای نسل‌های فعلی و آینده یادآوری شده‌است. در این بخش با تأکید بر تأثیر محیط‌زیست دریا بر ویژگی‌های اکولوژیک آن و نوسانهای سطح آب دریا، اهمیت حفاظت از محیط‌زیست دریایی و همکاری طرف‌های متعهد به کنوانسیون با یکدیگر و نیز با سازمان‌های بین‌المللی مربوط تصریح شده‌است.

### نتیجه

پیوندهای تمدنی و فرهنگی میان جمهوری اسلامی ایران و جمهوری قزاقستان شرایط مناسبی را برای همکاری‌های منطقه‌ای فراهم آورده است. فروپاشی اتحاد شوروی جایگاه ایران را در میان کشورهای آسیای مرکزی برتری بخشید. بازار این کشور برای ارائه تولیدات صنعتی و غیرصنعتی ایران مناسب است. علاوه بر آن، بهره‌برداری از ذخایر نفت آسیای مرکزی و دریای خزر و لزوم حمل و نقل آن از منطقه محصور در خشکی آسیای مرکزی به بنادر و ارسال به بازارهای جهانی، ارزش و اهمیت جایگاه سرزمینی ایران را به عنوان مسیر ارتباطی کوتاه و مطمئن منتهی به آب‌های آزاد ارتقا بخشید. دو کشور از امکانات و ظرفیت‌های خوبی برای گسترش همه‌جانبه روابط سازنده و پرسود برخوردار هستند. با این حال ایران و قزاقستان نتوانسته‌اند جایگاه مهمی در روابط اقتصادی یکدیگر پیدا کند. خطوط انتقال انرژی قزاقستان کم و بیش در کنترل روسیه قرار دارد. روابط

ایران با جمهوری قزاقستان، فقط از آسیب‌رسیدن به روابط موجود جلوگیری کرده، اما نتوانسته آن را از سایه دشمنی آمریکا و نگرانی روسیه دور سازد.

ایران و قزاقستان با بهره‌مندی از میراث ارزشمند تمدنی و فرهنگی مشترک، این فرصت را در شرایط پس از فروپاشی اتحاد شوروی به دست آورده‌اند که با گسترش همکاری با یکدیگر در برابر چالش‌های منطقه‌ای به موفقیت‌های پرثمری برای مردم دو کشور دست‌یابند. تجربه ارزشمند کشورهای اروپایی در مهار آلودگی‌های زیست‌محیطی راهی پرامید را در پیش‌روی مردم منطقه قرار می‌دهد. آنها توانسته‌اند با استفاده از پیوندهای فرهنگی و تاریخی و در بستر تمدنی خود با چالش‌های گوناگون در مسیر توسعه با موفقیت به نتیجه برسند. تا بتوانند توسعه پایدار را برای حفظ محیط‌زیست و تامین حقوق آن به همراه تامین حقوق همه مردم تجربه کنند. مردم کشورهای ساحلی دریای خزر نیز باید با پرهیز از تکرار فاجعه زیست‌محیطی دریاچه آرال، راه‌حل‌های مناسب و کارآمد را برای مهار آلودگی‌های زیست‌محیطی دریای خزر پیدا کنند. همکاری ایران و قزاقستان در این مسیر کارساز و نتیجه‌بخش خواهد بود.

#### منابع

- پورکاظمی، محمد، «منابع زنده دریای خزر و کنوانسیون محیط زیست»، دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال اول، شماره ۱، زمستان و بهار ۱۳۸۷-۱۳۸۶، صص ۲۰-۱
- روشندل، جلیل، «نظامیگری در دریای خزر، گرایش برخاسته از فقدان رژیم حقوقی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هفتم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۷۷، صص ۲۰-۱۱.
- لطفیان، سعیده، قزاقستان- تحولات سیاسی، سیاست‌های خارجی و امنیتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰
- کولایی، الهه و امیر ابراهیمی، «تبیین ژئوپلیتیکی روابط ج. ا. ایران و قزاقستان»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۲، صص ۸۱-۴۹
- کولایی، الهه و مهناز گودرزی، «بحران زیست‌محیطی در دریای مازندران و نقش کنوانسیون تهران در مقابله با آن»، علوم محیطی، سال ۷، شماره ۱، پاییز ۱۳۸۸، صص ۹۵-۶۹
- کولایی، الهه، محمد مودب، سازمان همکاری اقتصادی، دستاوردها و چشم اندازها، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۸
- کولایی، الهه، سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی، چاپ دوم، تهران: سمت، ۱۱۳۹
- کولایی، الهه، «فعال کردن شورای کشورهای ساحلی دریای خزر، گامی در مسیر تحکیم صلح و امنیت منطقه‌ای»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۷۵، صص ۹۴-۲۸۳.

- Banuazizi, Ali&Myron Weiner (1994), **The New Geopolitics of Central Asia and its Borderlands**, Bloomington Indiana University Press.
- Caspian Environment Program**, (An Introduction to the Caspian Sea and the Caspian Environment Orograme), I. R. Iran, Artemis Creative Designers Co. Ltd, 2005
- “Caspian Sea Environment National Report”, 1998, (I. R. Iran National Report), 2. 24. 2002, at: [www.caspianenvironment.org/reports.htm](http://www.caspianenvironment.org/reports.htm), (Accessrd on: 5 Apr. 2007)
- EIA (2010),”Iran Energy Data, Statistics and Analysis - Oil, Gas, Electricity, and Coal”, available at: <http://www.eia.doe.gov/emeu/cabs/Iran/pdf.pdf> (16/4/2010).
- Efegil, Ertan& Leonard A. Stone,”Iran’s Interests in Central Asia: a Contemporary Assessment”, **Central Asian Survey**,Vol. 20, No. 3, 2001
- Koolae, Elaheh and Mohammad Hossein Hafezian),”Islamic Republic of Iran and the South Caucasus”, **Iranian Studies**, Vol. 43, No. 3, 2010, pp. 391-406
- Kazakhembus (2006), Cheney Tells Nazarbayev: ”We Are Proud to Be Your Strategic Partner”, Released weekly by the Embassy of the Republic of Kazakhstan to the USA and Canada, available at: **www.kazakhembus.com**, Vol. 6, No. 18, May 9, 2006.
- Nazarbaev, Nursultan,”Annual Address to the Nation by the President of the Republic of Kazakhstan 2007,” the Embassy of the Republic of Kazakhstan in the United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland, February 28, available at: <http://www.kazakhstanembassy.org.uk/cgi-bin/index/283> (accessed on: September 2007).
- RIA Novosti (2007),”Kazakh Diversification of Oil Routes Not against Moscow,” RIA Novosti, April 20, 2007, available at: <http://en.rian.ru/world/20070420/64054881.html>.



## قبیله‌گرایی قزاق، ویژگی‌های آن و احتمالات ممکن

مهدی سنایی

گزارش‌های تحلیلی در مورد قزاقستان اغلب زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و تاریخی را شامل می‌شود. اما زمینه دیگری نیز وجود دارد که با وجود اهمیت فراوان، کمتر مورد توجه قرار گرفته و آن عبارت است از روابط درونی و قومی قبایل و ایلات قزاق. در حالیکه بدون توجه به این موضوع، هر گونه پژوهش در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشور بدون در نظر گرفتن همه عوامل تأثیرگذار صورت گرفته است. در حالی که قلمرو اصلاحات گسترش می‌یابد و روند انتقال به اقتصاد بازار تسریع می‌شود، جامعه قزاقستان نسبت به خصوصیت سنتی خود نیز وفادار مانده است. مطالعه و تدقیق اجتماعی در زمینه سیستم‌های جزء (جوز)، قبیله و ایل‌گرایی قزاق بسیار دشوارتر از آن است که در ابتدا به نظر می‌آید. زیرا از آنجا که تاریخ تقسیم قوم قزاق و تاریخ پیوستن قبایل و ایل‌های متعدد قزاق به یکدیگر به عنوان ملیت در هیچ منبعی کاملاً بیان نشده است، پدید آمدن جزء مبهم است. هدف از تحقیق کنونی آن است که مشخص کند:

۱- آیا کلیشه و چهارچوب‌های قبیله، ایل و جزء مغلوب شده‌اند؛ یا این یک روند انتقالی است که ادامه

دارد؟

۲- اگر این یک روند انتقالی در پدیده جزء و قبیله - ایل است، آیا این امر بر حیات جمهوریها تأثیر

خواهد گذاشت؟ و چگونه؟

تقسیم جزء (جوز) و تقسیمات ایلی - قبیله‌ای قزاق‌ها: نگاهی به گذشته تاریخی

در گذشته و در جریان یک تحول تاریخی طولانی در دشت‌های کنونی قزاقستان، قبیله از خانواده‌های مستقل که هر یک دارای گوسفندان خود بودند شکل گرفت. قبیله‌ها مبتنی بر شیوه تولید چادرنشینی و صحرانشینی بودند. این خانواده‌ها به تنهایی نمی‌توانستند ادامه حیات دهند و به دلایل اقتصادی، امنیتی و انگیزه‌های دیگر در گروه‌های مهاجر متحد می‌شدند. این گروه کوچک از خانواده‌ها و قبایل در ذهن چادرنشینان به عنوان نتیجه تقسیم‌بندی یک خانواده ابتدایی تلقی می‌شد و همین ذهنیت، زمینه فکری یک جامعه قبیله‌ای با وحدت ریشه‌ای را فراهم می‌نمود.

در واقع این قبایل دارای ساختارهای کامل قومی بودند که در طی قرون به تدریج شکل گرفتند. اتحاد گروه‌های ناهمگون، شجره‌نامه آنان را به سوی یک جد واحد ترسیم می‌کرد که در نهایت به رشد اندیشه وحدت و خویشاوندی منجر می‌شد. علیرغم این احساس وحدت، چادرنشینان به صورت مشخصی تفاوت‌هایی میان خون و روابط شجره‌نامه‌ای احساس نمودند. بنابراین ساختار قومی مردم قزاق بر یک سیستم سه‌گانه مبتنی شد:

سطح اول، روابط خونی (خاندان): جامعه‌ای که مبتنی بر سنت‌های پدرسالاری است و شکل قدرت در آن عبارت است از بنیاد ارشدیت، عقیده و روابط خونی.

سطح دوم: یک جامعه شجره نامه‌ای مبتنی بر سلسله مراتب و روابط قبیله‌ای در سطح جامعه قبیله‌ای. شکل قدرت در این سطح عبارت است از راهنمایی‌های رهبران قبیله و خاندان، ایدئولوژی، ریشه مشترک خانواده‌ها و قبایل.

سطح سوم: سیستم اشتراکی قومی مبتنی بر ماهیت نظامی و سیاسی. شکل قدرت عبارت است از خانان، عقیده، بالا بردن شجره نامه تا جد اولیه مشترک (نیای مشترک).<sup>۱</sup>

سازمان عمومی و سیاسی چادرنشینان نتیجه طبیعی روابط صمیمی و ساختار اقتصادی ویژه چادرنشینی بود و با آنچه که در مرحله اشتراکی اولیه وجود داشت یکسان نبود. ساختار قبیله‌ای و اصول سازمانی آن در شرایط خاص زندگی چادرنشینی بسیار مناسب و منحصر به فرد بودند. در چنین شرایطی با دشواری‌های موجود که برخی قبایل تخریب و در داخل قبایل همسایه حل می‌شدند، برخی قبایل جدید پدید آمده و در چهارچوب این قبیل جوامع شجره‌نامه‌ای در می‌آمدند. در طول قرون متمادی شدت حوادث تاریخی موجب مهاجرت مداوم قبایل بوده‌است. نتیجه این مهاجرت‌ها دسته‌بندی و همچنین اتحاد ایل‌های مختلف در یک قبیله واحد بوده‌است. در واقع تحرک و تغییر اعضای ایل‌ها و قبایل برای چادرنشینان بسیار حیاتی است و قابلیت زیست و دوام همه مردم به تغییرات دائم در ترکیب و ساختار آن بستگی دارد. فقدان فرصت شکل‌دهی اتحادیه‌های قبیله‌ای و ایلی جدید برای چادرنشینانی که استقلال خود را از دست داده‌اند، موجب رکود می‌شود و آسایش و امنیت آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

برای هر قبیله و در داخل آن؛ برای هر طایفه‌ای راه‌های مخصوص مهاجرت وجود داشت که به صورت تاریخی و محیطی شکل گرفته بودند. همچنین سرزمین‌هایی به عنوان چراگاه‌های فصلی هر قبیله که بر یک گردش چهار دوره‌ای در طول سال استوار بود؛ خواب زمستانی، چراگاه‌های بهاری، گردش تابستانی و چراگاه‌های پاییزی.

به طور کلی مجموعه‌ای از عوامل همچون سازمان اجتماعی انعطاف‌پذیر که در مرکز آن گروه‌های محلی، طوائف و قبایل بودند، تحرک و تغییر داخلی آن، تجزیه دوره‌ای قبایل به طوائف کوچک‌تر که بستگی به توسعه جمعیت داشت، استفاده جمعی از سرزمین، درآمیختن روحیه جمعی با عناصری از ناهمگونی اجتماعی همراه با عواملی چون سرزمین مشترک، قراردادهای اقتصادی، روابط خونی و خانوادگی و افسانه‌ها تقویت و تحکیم شد که همگی ایده نیای مشترک برای اعضای یک طایفه و قبیله را ثابت می‌کرد.

<sup>۱</sup>. Asfendiarov S. D. Istorii Kazakhstana s drevneishikh vremen. Vol. 1. Moscow - Alma-Ata, 1935, p. 82; Iudin V. P. Ordy: Belaia, Golubaia, Seraia, Zolotaia

موقعیت ژئوپولیتیک سرزمین میانه و همچنین پیشرفت نظام‌مند قبایلی که از جهت سیاسی، اقتصادی و جمعیتی قوی بودند، ضرورت تأسیس یک سازمان قبیله‌ای بزرگ‌تر را ایجاد نمود. این سازمان می‌بایست عامل متحدکننده‌ای باشد که سیاست داخلی و خارجی چادرنشینان را تنظیم نماید. به این ترتیب در دشت‌ها اتحادیه‌های سیاسی شروع به پدید آمدن کردند: اتحادیه‌های قبیله‌ای و سپس اتحادیه‌های طایفه‌ای که در واقع شکل اولیه حکومت‌های آینده بودند. این گونه تشکلیها به وسیله رهبران کاریزمایی (خانها) - که معمولاً بسیار با نفوذ و مؤثر بودند و در مجلس سران قبیله و طایفه برگزیده می‌شدند - سرپرستی می‌شد.<sup>۱</sup> نقش اساسی این رهبران، تنظیم سیاست خارجی بود. در داخل قبایل، این رهبران نقش اصلی را در همگرایی و توسعه روحیه تمرکزگرایی داشتند.

وجود تقسیمات قومی در گذشته‌ی برخی جوامع مشاهده شده‌است؛ برای مثال قبایل روم باستان،<sup>۲</sup> اتحادیه‌های قبیله‌ای شمال آمریکا و برخی قبایل آفریقا. اما تنها قزاق‌ها هستند که تقسیم قبیله‌ای را به صورت آشکاری تا زمان حال نیز حفظ کرده‌اند. مسئله جزء در تاریخ قزاقستان یکی از پیچیده‌ترین مسائلی است که تا به حال نیز تفسیر مناسبی از آن ارائه نشده‌است. صرف‌نظر از سنت‌های قومی و افسانه‌ها (که رقمشان به بیش از هشت نوع می‌رسد)، دیدگاه‌های مختلفی در مورد شکل‌گیری جزء وجود دارد. بهترین و قابل اعتمادترین نظریه متعلق به «اس. اسفندیاروف»<sup>۳</sup> است. وی معتقد است شرایط تاریخی اقتصاد چادرنشینانی موجب شکل‌گیری این سه جزء شده‌است. به نظر وی در قزاقستان از جهت شرایط اقتصاد چادرنشینانی و چراگاهی سه منطقه طبیعی وجود داشت: بخش غربی کشور با قشلاق کردن در سواحل و دیگر رودهای دشت و اردوهای تابستانی در شمال شرقی (منطقه آکتوبینسک فعلی)، بخش میانه با قشلاق در «ساری - سو»، «چو» و سرزمین‌های پهناور سیردریا و اردوهای تابستانی در طول «ایشم»، توبول و ایرتیش و نهایتاً بخش شرقی یعنی «جیتی سو»<sup>۴</sup> فعلی و در بخش شرقی سرزمین سیردریای قبلی.<sup>۵</sup>

کارشناسان و مورخین دیگر قزاقستان و آسیای مرکزی نظیر «ب. بارتولد»<sup>۶</sup> و «م. پ. ویاتکین»<sup>۷</sup> به اتحاد و پیوستگی اقتصادی در تقسیم جزء اشاره نموده‌اند. علاوه بر این، تقسیم جزء پایه‌های فرهنگی، زبان‌شناسی، محیطی، جغرافیایی و سیاسی نیز دارد. اکثر دانشمندان و کارشناسان ادبیات قزاقی معتقدند که سه گویش محلی

<sup>۱</sup>. А. Т. Талеубаев, Ж. К. Касымбаев, М. К. Койгелдиниев, Е. Т. Калиева, Т. Т. Далаева, перевод с казахского языка С. Бакенова, Ф. Сугирбаева. — История Казахстана. Изд-во «Мектеп», 2006 г. 240 с

<sup>۲</sup>. لفظ trib نیز منشاء رومی دارد.

<sup>۳</sup>. S. Asfendiyarov

<sup>۴</sup>. Zhetyssu

<sup>۵</sup>. Asfendiyarov, p. 127 and: Kazakhstan, Tsentralnaia i Sredniaia Aziia v XVI-XVIII vekakh. Alma-Ata, 1983, p. 148

<sup>۶</sup>. B. Bartold

<sup>۷</sup>. M.P. Viatkin

در قزاقستان وجود دارد؛ گویش‌های غربی، جنوبی و شمال شرقی. نواحی گویش‌های مختلف قزاقی با مرزهای موجود جزءها مطابقت می‌کند.<sup>۱</sup> در شرایط حاضر نیز قزاقستان عملاً شامل سه بخش سرزمینی می‌باشد:

۱ - قزاقستان غربی و شمال غربی با استپ‌های هموار و گسترده و سطح پایین.

۲ - قزاقستان شمالی و مرکزی با دشت‌ها، چراگاه‌های فراوان و کوه‌ها.

۳ - قزاقستان جنوبی و جنوب شرقی با رودها، دریاچه‌ها، چراگاه‌ها و کوه‌ها.<sup>۲</sup>

در طول زمان این گونه قلمروهای طبیعی به صورت مناطق اقتصادی درآمد: قزاقستان غربی و شمال غربی (جزء کوچک) با پرورش گله و زراعت نیمه ایستا، قزاقستان شمالی و مرکزی (جزء متوسط) با پرورش گله چادرنشینی و قزاقستان جنوبی و جنوب شرقی (جزء بزرگ) با کشاورزی و پرورش گله.

باید توجه داشته باشیم که وقتی از تقسیم آماری یک واحد اجتماعی به شماری از تشکلهای اجتماعی ثابت بر پایه یک مدل سه جزئی از روابط درونی اجتماعی گفتگو می‌کنیم، به صورت طبیعی در مورد تقسیمات سرزمینی این جامعه گفتگو می‌کنیم. این گونه تشکلهای ضرورتاً تشکلهای سرزمینی است که به صورت طبیعی پدید می‌آید و این تشکلهای نویددهنده تقسیم شکلی و اداری یک ارگانیزم عام است. بر همین اساس انواع جدید روابط اصولی و سیاسی شکل می‌گیرند. برخلاف واحدهای جغرافی - اجتماعی (تشکلهای دولتی کشاورزان ساکن)، مرزهای سرزمینی واحدهای مردمی - اجتماعی (چادرنشینان)، مرزهای خود قبیله نبودند. یک قبیله به عنوان یک واحد اجتماعی بزرگ به واحدهای کوچکتری تقسیم می‌شد که از سلسله مراتبی شکل گرفته بودند. کلیشه‌های موجود در چنین جامعه‌ای عضویت یک فرد را در این یا آن واحد و در عین حال در یک ارگانیزم اجتماعی تعیین می‌کند. به عبارت دیگر قدرت سیاسی در درجه اول به توانایی‌های فردی بزرگان طایفه و قبیله بستگی دارد؛ ولی در عین حال این قدرت سیاسی مستقیماً به شمار و اهمیت قبیله یا طایفه‌ای که به آن متعلق هستند مرتبط است.

بنابراین حس آگاهی (هوشیاری) طایفه - قبیله و جزء در رفتار اجتماعی برخی رهبران گروه‌های نخبه مجسم می‌شود که شکلی از مبارزه برای قدرت است. بر این اساس در هر طایفه یا قبیله از سوئی شرایطی وجود دارد که اقتضای آن حفظ وحدت قومی و قبیله‌ای است و از سویی نیز کم و بیش گرایش‌های گریز از مرکز قوی وجود دارد. نزاع میان این دو گرایش متناقض با رقابت‌های سیاسی بین رهبران قبیله و طایفه پیچیده‌تر می‌شد؛ یعنی زمانی که برخی از آنها در تلاش برای حفظ نفوذ طایفه به هر وسیله و از این طریق حفظ نفوذ خود در پی ایجاد همبستگی بودند و برخی از آنان در تلاش برای به دست آوردن قدرت یا استقلال به دنبال واگرایی و عدم وحدت بودند؛ اما به عنوان بخشی از یک ساختار سیاسی بزرگ‌تر، زیرا در سطح پایین‌تر، گروه‌های وابسته

<sup>۱</sup>. Толеубаев, Ibid

<sup>۲</sup>. Asfendiarov, Ibid, p. 148

و غیر وابسته به صورت طبیعی براساس منافع اقتصادی متحد می‌شدند. همچنین در سطح پایین‌تر، واحدهای قبیله‌ای به وسیله منافع سیاسی و نظامی (جدای از منافع اقتصادی) به هم پیوسته می‌شدند و به وسیله خویشاوندی، شجره نامه و ازدواج‌های درون قومی متحد می‌شدند. ارتباط واقعی تنها در خانواده‌ها و گروه‌های خانواده‌ای معنی عملی داشت. ولی خویشاوندی شجره نامه‌ای تنها تا زمانی معنی‌دار بود که می‌توانست به عنوان شکل ایدئولوژیک، محافظ منافع سیاسی واقعی و راه مؤثرتری برای مشروعیت بخشیدن به روابط قدرت و حکومت باشد. اینها واقعیات موجود در سیستم عملی دسترسی به قدرت بودند. علاوه بر سازمان‌های قبیله‌ای و طایفه‌ای، در ساختار عمومی قوم قزاق یک طبقه‌بندی پیچیده دیگر نیز وجود داشت. اینگونه گروه‌ها<sup>۱</sup> (که به خط اصلی شجره قومی پیوسته نیستند)، به صورت کاملاً جداگانه وجود دارند و با گروه‌های قبایل و طوایف مختلط شده و ساختار عمومی اقوام را شکل می‌دهند.

ماهیت عناصر سازمان اجتماعی چادرنشین و سهم این عوامل در جریان عملکرد آن در شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مختلف، متفاوت است. در طول دوره‌های زمانی، استقرار ساختار اجتماعی چادرنشینان اساساً با توجه به منافع اقتصادی پایه‌گذاری شد. در این گونه دوره‌ها، قراردادهای سازمانی در داخل قبایل و طوایف کاملاً ضعیف شد و اهمیت روابط سرزمینی افزایش یافت. تشکلهای قبیله‌ای مشترک قدرت، رو به ضعف گذاشته و حتی از میان برداشته شدند. مسائل جاری توسط مهم‌ترین اعضا و قبایل و با شرکت سران شاخه‌های فرعی حل می‌شد. در طول دوره‌های غیر مستقر (زمان جنگ‌ها و مهاجرت‌ها)، سازمان اجتماعی چادرنشینان کاملاً بازسازی می‌شد: منافع سیاسی و اقتصادی نقش برجسته‌ای می‌یافتند و منافع اقتصادی شامل منازعات درون قبایل و طوایف کاملاً بی‌اهمیت می‌شدند. بنابراین وحدت قبایل، طوایف و کلیه چادرنشینان افزایش می‌یافت و یک سازمان اداری با قدرت متمرکزتری ظاهر می‌شد.

بدنه اجتماعی قبیله‌ای جلوه خاصی داشت که تمام منطقه و حتی جوامع دولتی را تحت تأثیر خویش قرار می‌داد. بنابراین شکل‌های «جزء» و قبیله - طایفه‌ای به صورت حیاتی درآمدند و حتی در دورانی که مردمان مسکون شدند نیز جایگاه خود را حفظ کردند. ایده اصلی روابط سیاسی قزاق‌ها در بقای یک تعادل مستدل و معقول میان ساختار قبیله‌ای و سازمان دولتی نهفته است. چنین تعادلی در جریان پیوستن قزاقستان به روسیه به هم خورده بود؛ یعنی زمانی که تفرقه در میان نخبگان سیاسی جامعه قزاق به یک مبارزه میان قدرت‌های قبیله‌ای و سرانجام مبارزه میان جزءها منتهی شده بود. جریان نفوذ از پیش طراحی شده‌ی روسیه به قزاقستان از اوایل قرن هیجدهم میلادی آغاز شد و در دو جهت ادامه یافت: در غرب قزاقستان، قزاقستان شمالی و شرقی (جزء

---

<sup>۱</sup> مانند: Толубаев, Ibid :tore (Торе). kozha (Ходжа). tolenguts (Толенгит)

متوسط). پس از آنکه قزاقستان کاملاً به روسیه پیوست، طوایف و قبایل به سرعت تقویت شدند و روابط قومی و قبیله‌ای احیاء و فعال شدند.<sup>۱</sup>

تقسیم سرزمینی که توسط مدیریت استعماری و ویژگی سلطه‌طلبانه‌اش در ارتباط با سرزمین‌های جزء و طایفه-قبیله‌ای اتفاق افتاد، موجب نزاع میان قبایل و طوایف شد که نتیجه منفی آن تا به امروز مشاهده می‌شود. سیاست مهاجرت‌های اجباری (جابه‌جا کردن) حکومت تزار، احساس همبستگی میان قبایل و طوایف را جریحه‌دار نمود؛ زیرا مردم به صورت مستقیم یا غیرمستقیم فراق سرزمین خود را تحمل می‌کردند که ظهور آن در احساس همدردی برای خویشان، اعضای قبیله و سرنوشت عمومی قوم بود. این گواهی دیگر بر این واقعیت است که ورود از خارج به جریان طبیعی اغلب نتیجه عکس می‌دهد که عبارت است از: تجزیه قراردادهای اقتصادی طبیعی میان جزءها و در اندرون آنها و در نتیجه، درگیری شخصی و داخلی بزرگان قبیله و طایفه، منازعات قبیله‌ای و تفرقه و جدایی. به عنوان مثال تا اواسط قرن نوزده مجادله میان جزء کوچک و متوسط برای چراگاه‌های واقع در بخش شرقی ناحیه اورنبورگ حل شده بود. همچنین مجادله بین جزء متوسط و برخی قبایل جزء بزرگ در رابطه با سرزمین‌هایی در طول رودخانه باکاناس<sup>۲</sup> (لیسی، کاراتال و غیره)<sup>۳</sup> تنها در اوایل قرن بیستم پایان یافت. نتیجه اصلی تحول تقسیم جزء و طایفه - قبیله، این واقعیت است که علیرغم تغییرات ساختاری و کارکردی که به وجود آمده است، آنها باقی مانده‌اند و عملاً ابتدا به صورت یک سیستم سیاسی و سپس اقتصادی به هم پیوسته شدند. آنها هنوز به عنوان بخشی از سیستم دولتی قزاق فعال هستند و وضعیت اجتماعی و سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

### سیستم جزء (جوز) و طایفه - قبیله، تحلیل وضعیت فعلی و ماهیت ملت قزاق

در طول دوره اتحاد شوروی جزءها، قبایل و طوایف موضوعاتی پنداشته می‌شدند که مشمول مرور زمان شده‌اند، به تاریخ تعلق دارند و باید مورد بررسی‌های قومیت‌شناسی و مردم‌شناسی قرار گیرند. در همین دوره مواردی مشخص از پراکندگی و عدم وحدت درون قومی که به وسیله مرکزیت سیاسی ایجاد می‌شد، دیده می‌شود. برای مثال در سال‌های ۶۵-۱۹۶۰ در جمهوری سوسیالیستی شوروی قزاقستان سه سرزمین شکل گرفته بود:

<sup>۱</sup>. Т. Умбеталиева, "Трайбализм в Казахстане. Родоплеменная дифференциация - основа политической системы", 03.01.2003, <http://www.centrasia.ru/newsA.php?st=1041591120>, и: Трайбализм, Национальная идеология и Будущее нации, Зира Наурызбаева, "Алтын Орда", 2002, 19 апреля, <http://otuken.kz/index.php/mythzira/56>

<sup>۲</sup>. Bakanas

<sup>۳</sup>. Lepsy, Karatal

۱- قزاقستان غربی، شامل آکتیوینسک، گوریف، مناطق اورالسک و سه ناحیه صنعتی با مرکزیت آکتیوینسک.  
۲- قزاقستان میانی مشتمل بر کوکشه تاو، پاولودار، قزاقستان شمالی، مناطق تسلینوگراد و یک ناحیه صنعتی با مرکزیت تسلینوگراد.

۳- سرزمین قزاقستان جنوبی شامل جامبول، چیمکنت، قزل آورده با مرکزیت چیمکنت.<sup>۱</sup>

صرف نظر از تصمیماتی که در راستای پیاده کردن اصلاحات ارضی گرفته می‌شد، دلیل موجه دیگری برای اینگونه تقسیم‌بندی‌ها و سازماندهی سرزمینی جمهوری دیده نمی‌شد و روشن نیست که بر چه اساسی یک منطقه در این و یا آن سرزمین قرار داده شد؟ در حقیقت اینگونه اقدامات از جانب حکومت مرکزی در مقابل گرایش‌هایی جهت داده شده بود که در جمهوری‌های شوروی پس از دوره حکومت خروشچف وجود داشت. اینگونه اصلاحات سازمانی و سرزمینی منجر به عدم وحدت داخلی در جمهوری قزاقستان شد که نهایتاً موجب شد تلاش‌ها برای دستیابی به تمرکزگرایی نسبی بی‌حاصل شود. به هر حال این هدف تحقق یافت و از اواسط دهه ۱۹۶۰ این پدیده به عنوان بوروکراسی موروثی ظاهر شد (ماکس وبر چنین نامید) و مبتنی بود بر تجدید حیات روابط جزء و قبیله - طایفه‌ای در حال انهدام. البته نقش جزء و طایفه - قبیله بسته به طرف‌های موجود در پروسه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، در سطح ظاهر احساس نمی‌شد و دارای یک ویژگی پنهان بود. در شرایط توتالیتاریزم، تحمیل یک موقعیت نامناسب منجر به اعاده یک هویت و استثنای مطلق یک شخص، گروه، قوم و در مورد اخیر، جزء، قبیله یا طایفه می‌شود. این هویت، مبتنی بر اصل «ما» و «بیگانه» است. در جامعه قزاقستان در ورای برابری رسمی، یک نوع نابرابری تاریک وجود داشت که به تدریج کارکرد اصلی را نابود و جایگزین می‌کرد. علاوه بر این با در نظر گرفتن جامعه قزاقستان، نوعی همزیستی بین حاکمیت موجود و سیستم بوروکراتیک با منافع جزء و قبیله - طایفه به وجود آمد که یکی از منابع بحران سیستمی در جامعه شد. پس از به دست آمدن استقلال، این موضوع به جد مورد انتقاد قرار گرفت. زیرا دستیابی به استقلال واقعی و شناسایی قزاقستان به وسیله جامعه جهانی به عنوان یک موضوع برابر روابط بین‌الملل و نیز تأمین امنیت اقتصادی و سیاسی کشور در درجه اول اقتضا می‌کند که تعادلی میان نیروهای داخلی ایجاد شود. اما سیستم جزء و طایفه - قبیله‌ای نیز گرایش به حفاظت آشکار دارد و دلایل آن چنین است: تنزل اقتصادی، عدم تعادل اجتماعی، عدم ثبات سیاسی، بحران ارزشهای اخلاقی و معنوی. علاوه بر این اسکان بخشی از جمعیت محلی در شهرها و تفاوت‌های منطقه‌ای در توسعه اقتصادی نیز در این امر مؤثر است.

تعدد جزءها و قبایل، یک ارزش سنتی است که به عنوان نتیجه عملی یک نیاز اجتماعی تلقی می‌شود. گسستن پیوندهای وراثت تاریخی و فرهنگی، ورشکستگی نزدیک‌ترین دیدگاه‌ها در زمینه «کامیابی عمومی» و نومی‌دی

<sup>۱</sup>. Топеубаев, 247 с

اجتماعی راه را برای مردم باز نمود که به صورت فعال، گذشته خویش را جستجو کنند و براساس عقاید و ارزش‌های پیشین خود زندگی کنند. بنابراین جریانی که هم اکنون در جزءها، قبایل و طوایف در حال اتفاق افتادن است می‌تواند چنین شمرده شود: ابتدا دوام شکل‌های سنتی در روابط افراد که از سطح خانواده آغاز می‌شود. دوم ضعف یا حتی نبود ساختارهای سیاسی - حزبی در جامعه که در نتیجه آن، شخصیت‌ها بیشتر از سازمانها بیانگر منافع گروه‌های اجتماعی هستند.

در جامعه قزاق تا زمان حاضر، قلمروهای متعدد جزءها چارچوبی برای منطقه بندی فرهنگی - اجتماعی ایجاد نموده‌اند و از پیش، کلیشه‌هایی را برای رفتار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردمی که در این مناطق زندگی می‌کنند، تعیین می‌نمایند. براساس نظر کارشناسان، دلیل اصلی اعتماد به نفس و خودپسندی قبیله - طایفه، منافع قومی و سرزمینی است. برای فهم مکانیزم روابط جزء و قبیله - طایفه می‌بایست آن را در چهارچوب کلیت جامعه و سیر تحولات آن بررسی نمود. البته روابط جزء و قبیله - طایفه چندان قانونمند نیست؛ اما یک مسأله روشن است و آن اینکه در زمان حاضر محیط اجتماعی درونی جامعه قزاق شامل سیستم‌های جزء و طایفه - قبیله‌ای است که وضعیت فعلی آن با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شود:

۱- نفوذ و تأثیر پنهان؛ اما مؤثر بر پروسه‌های اجتماعی که در گردش خود، نابرابری طبیعی و اجتماعی مردم را تشدید می‌کند. برای مثال در تحقیقی که از سوی انستیتوی رشد قزاقستان صورت گرفته است در پاسخ به این سؤال که به نظر شما تقسیم جزء و قبیله - طایفه چگونه بر حیات سیاسی اجتماعی دولت قزاقستان تأثیر می‌گذارد؟ ۳۸/۶ درصد جواب‌دهندگان معتقدند تأثیر منفی دارد، ۳۱/۸ درصد معتقدند تأثیر منفی بیشتر از مثبت است و ۱۳/۶ درصد برعکس این پاسخ را دادند، ۶/۸ درصد ادعا کردند که هیچ‌گونه تأثیری ندارد و همین تعداد پاسخ ندادند؛ ۲/۳ درصد نیز تأثیر مثبت را علامت زدند.

۲- یکی از ویژگی‌های عمومی روانشناسی جزء و قبیله توسط قدرت و سطح مشارکت در سیستم تقسیم کالاهای مادی و سایر کالاها تعیین می‌شود.

۳- درگیر شدن ساختار جزء و قبیله - طایفه در سیستم اداری دولت، که امکانات لازم را برای استفاده معقول از همه مکانیزم‌های اداری دولت فراهم می‌نماید. برای مثال ۳۴/۱ درصد از متخصصین فکر می‌کنند که منافع جزء در سیاستهای حکومت در کشور مستولی می‌شود، ۴۰/۹ درصد منافع جزء را غیر قابل توجه می‌دانند و ۱۸/۲ درصد معتقدند این گونه منافع وجود ندارد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. Нуртай Мустафаев, Лицо трайбализма, 15 февраля 2010, <http://zonakz.net:8080/articles/28222?mode=reply>, и: Умбеталиева, Ibid

و همچنین گزارشهای موجود در راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قزاقستان، ۱۳۷۶



نیازهای مختلف که به صورت جداگانه شکل گرفته‌اند، اصولاً به وسیله گروه‌های فشار به سوی سیستم عمومی جهت می‌یابد؛ گروه‌هایی که منافع متفاوتی را مورد نظر قرار می‌دهند. از این دیدگاه همه منافع سازمان‌یافته مستقیم به دو گروه تقسیم می‌شوند: منافع رسمیت‌یافته (شکل‌گرفته) و منافع سستی و اشتراکی (غیر متشکل). منافع جزءها و قبایل از نوع دوم است. گروه‌های متشکل و رسمی (سازمان‌های عمومی یا واحدهای شخصی) عموماً منافع‌شان را از طریق کانال‌های رسمی (که برای همین منظور تأسیس شده‌اند و یک مرکز و ستاد تخصصی، اهداف سیاسی و اقتصادی روشن و عملکردهای مشخصی دارند) تعیین و تعقیب می‌نمایند؛ ولی فعالیت گروه‌های غیر متشکل (در این مورد قبیله - طایفه) از طریق کانال‌های غیر رسمی است و ویژگی‌های زیر این گروه‌ها را از سایرین متمایز می‌کند:

۱- نامنظم بودن طبقه‌بندی منافع.

۲- نبود فعالیت سازمان‌یافته و وسایل مشخص.

۳- عدم وجود جانشینی و توارث در ساختار محلی.

برای دستیابی به منافع جزء و قبیله - طایفه از این راه‌ها استفاده می‌شود: تأثیر مستقیم بر مقامات رسمی و تأثیر غیر مستقیم بر آنان از طریق ایده‌های عمومی و همچنین اشخاص. براساس یک نظرسنجی از کارشناسان، ۲۹/۵ درصد آنان معتقدند تقسیمات جزء و قبیله‌ای در سیاست کشور کاملاً مؤثر است، ۴۷ درصد معتقدند که تأثیر زیادی در اقتصاد و بهداشت ندارد و ۳۴ درصد معتقدند تأثیر این پدیده در آموزش و فرهنگ کاملاً مؤثر است و ۳۷ درصد تأثیر آن را در علم تأیید می‌کنند. این کارشناسان حضور نمایندگان هر جزء را در قلمروهای متعدد تخمین می‌زنند. بر این اساس حضور نمایندگان جزء بزرگ در حوزه سیاست ۷۷/۳ درصد، جزء کوچک ۱۵/۹ درصد و جزء متوسط کاملاً کم یعنی ۶/۸ درصد است. در قلمرو اقتصاد جزء بزرگ ۵/۵ درصد، جزء متوسط ۲۹/۶ درصد و جزء کوچک ۲۲/۷ درصد حضور دارند. شرایط مشابهی نیز در بخش فرهنگ به چشم می‌خورد. براساس نظر کارشناسان ۴۳/۲ درصد از هنرمندان از جزء بزرگ، ۳۶/۴ درصد از جزء متوسط و ۳۴/۱ درصد از جزء کوچک هستند. در بخش علوم ۷۰/۵ درصد دانشمندان و کارمندان علوم از جزء متوسط هستند، ۴۰/۹ درصد از جزء کوچک و ۹/۱ درصد از جزء کوچک. در بخش آموزش جزء بزرگ ۶۱/۴ درصد را اشغال کرده، جزء متوسط ۴۵/۵ درصد و جزء کوچک ۱۱/۴ درصد. نهایتاً سهم جزء متوسط در بهداشت ۴۰/۹ درصد، جزء کوچک ۳۴/۴ درصد و جزء بزرگ ۳۱/۸ درصد است. چنانکه می‌بینیم در اکثر موارد ابزار اصلی نفوذ بر نخبگان سیاسی هنوز به صورت شخصی و روابط قبیله - طایفه است (این اهرم‌ها معمولاً توسط گروه‌های غیر متشکل استفاده می‌شوند)؛ به همین دلیل اعضای ساختار سیاسی کشور تنها نماینده گروه خاصی از منافع هستند و این مهم‌ترین کانالی است که می‌تواند به طور مؤثر مورد استفاده محافل ذینفع قرار گیرد.

یکی از عواملی که میزان تأثیر اصلاحات دولت را تعیین می‌کند، مسئله پرسنل و کارمندان است. جواب پاسخ‌دهندگان به این سؤال: آیا تقسیم طایفه - قبیله قزاق‌ها بر سیاست کارمندان در دولت تأثیر می‌گذارد؟ در سطح کل جامعه چنین بوده است: ۳۸ درصد بله تأثیر دارد، ۳۸/۶ درصد بله بیشتر از نه، ۱/۴ درصد بر عکس، ۲/۳ درصد جواب منفی. در سطح منطقه پاسخها چنین بوده: ۵۹ درصد جواب مثبت، ۳۶ درصد بیشتر بله تا نه. این نشان می‌دهد که در سطح محلی سیاست پرسنل بیشتر وابسته به تقسیم طایفه - قبیله است و تحت تأثیر عوامل اجتماعی یا فرهنگی سنتی.

برای آنکه دریابیم چه مقیاسی برای راهیابی افراد به بدنه سیستم حکومتی وجود دارد، کارشناسان یک معیار با هشت جنبه را مطرح نموده‌اند. این یک ملاک چند بعدی ضد و نقیض است؛ اما ۷۵ درصد کارشناسان مهم‌ترین مقیاس را حمایت مقامات رده بالا می‌دانند و ۶۳/۶ درصد ارتباطات و روابط شخصی را نیز مؤثر می‌دانند.<sup>۱</sup> اساساً ویژگی شخصی - غیر رسمی به کارگیری نیروها و عملکرد نخبگان قزاقستان هر دو در سطح عمومی و سطوح محلی منتهی به این واقعیت می‌شود که واحدهای ساختاری واقعی که ماهیت اصلی نخبگان سیاسی را شکل می‌دهد، اغلب وضعیت قبیله - طایفه‌ای دارد. علاوه بر این در شرایط جایگزینی سریع موقعیت‌ها و وضعیت‌های خودی و آشنا، روابط جزء - قبیله‌ای و شخصی تقریباً تنها خاستگاه رفتار اجتماعی است که این روابط ریشه اغلب منازعات سیاسی، نقش‌ها و جابجایی اشخاص است. در سیاست همواره نوعی برخورد انتظارات شخصی و انگیزه‌های فردی وجود دارد که غالباً عامل اساسی در تعریف مکانیسم حرکت‌های سیاسی هستند؛ در حالی که روش جذب کارمندان براساس قواعد خون، تعلقات قبیله - طایفه‌ای و جزء، از پیش تعیین شده است. جریان تقسیم سنتی ساختار اجتماعی هر جامعه به سه سطح (سطح درون‌فردی یا روابط اجتماعی بین اشخاص، سطح درون‌گروهی که منعکس‌کننده ساختار روابط بین وضعیت‌های گروهی مختلف است، سطح درون‌سازمانی که منعکس‌کننده ساختار روابط بین جوامع سازمان یافته است) می‌تواند چنین توضیح داده شود که در جوامع آفریقایی - آسیایی هر سه سطح ذکر شده تحت پوشش روابط قبیله - طایفه‌ای قرار دارد.<sup>۲</sup>

در جمهوری‌های آسیای مرکزی و به‌ویژه قزاقستان این روابط تنها در سطح بین گروهی اتفاق می‌افتد. برای مثال در تاجیکستان رقابت سیاسی میان گروه خجند - کولابی‌های مولد ثروت که گرایش به تطبیق تدریجی ساختارهای عمومی موجود به روابط تجاری و بازار دارند و گروه پامیری - گرمسکایی، آن مقدار که از نزاع میان نیروهای محافظه‌کار و لیبرال دموکرات متأثر است، از اختلاف قبیله - طایفه‌ای متأثر نیست. شکل مسلط وضعیت اجتماعی در تاجیکستان، سنتی، انتقالی و دارای همزیستی است و موجب تسلط احساسات جمعی بر احساسات فردی می‌شود. می‌توان در ارتباط با سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی نیز چنین وضعیتی را شرح

<sup>۱</sup>. Ibid

<sup>۲</sup>. Умбеталиева, Ibid

داد. صحیح‌تر آن است که بگوییم خودشناسی جزء و قبیله - طایفه‌ای که یک مفهوم محلی دارد و به تدریج به گروه فشاری تبدیل می‌شود که با حوزه‌های اصلی سیاسی نیز مرتبط است، مبتنی بر ریشه و منشأ محلی و جزء - قبیله‌ای است که به صورت فعال تلاش می‌کند منافع خویش را با کمک نفوذ بر اولیای امور برآورده سازد.

براساس نظر پاسخ‌دهندگان، نمایندگان جزء بزرگ بیشتر از همه هواخواه سنت‌های جزء و قبیله - طایفه‌ای قزاق‌ها هستند؛ به ترتیب جزء بزرگ ۸۱/۸ درصد، جزء کوچک ۳۶/۴ درصد و جزء متوسط ۱۸/۲ درصد. انگیزه‌های غالب هواخواهی از تقسیم جزء و قبیله - طایفه‌ای از دیدگاه نمایندگان جزء بزرگ؛ دستیابی به نفوذ سیاسی ۷۲/۷ درصد، تلاش برای حفاظت موقعیت مسلط گروه طایفه - قبیله خود در زمینه‌های مختلف زندگی دولت ۶۵/۹ درصد، حفظ سنن اجتماعی - فرهنگی ۵۰/۶ درصد، طلب موقعیت برتر در اقتصاد ۴۸/۵ درصد و حفظ حافظه تاریخی ۴۳/۲ درصد است. انگیزه اصلی نمایندگان جزء متوسط براساس نظر کارشناسان؛ حفظ حافظه تاریخی و سنت‌های فرهنگی - اجتماعی ۵۶/۸ درصد است. علاوه بر این آرزوی موفقیت گروه طایفه - قبیله در زمینه‌های مختلف ۳۶/۴ درصد، موقعیت برتر در اقتصاد ۲۹/۶ درصد، نفوذ سیاسی ۱۵/۹ درصد و عده زیادی که پاسخ ندادند ۱۱/۴ درصد است. در مورد جزء کوچک؛ انگیزه حفظ حافظه تاریخی ۵۹/۱ درصد، حفظ سنن ۵۴ درصد، نفوذ در زمینه‌های مختلف ۳۱/۸ درصد، اقتصاد ۲۹/۶ درصد، نفوذ سیاسی ۲۷/۳ درصد و ۱۳/۶ درصد جواب ندادند.<sup>۱</sup>

### ساز و کارهای رسمی نفوذ بر ملت قزاق

اگر به دنبال درک ادامه حیات ساختار جزء و قبیله - طایفه باشیم، می‌توان مشاهده کرد که تکثیر این ساختار هنوز وجود دارد. به عنوان گواه می‌توان واقعیت زیر را مورد توجه قرار داد:

برخی نظریه‌ها معتقدند که در قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم در سه جزء قزاق ۱۱۲ قبیله، خاندان و طایفه (فرعی) وجود داشته‌است. اما براساس تحقیقات کنونی تعداد طوایف به ۱۵۹ می‌رسد و می‌تواند به این صورت تقسیم شوند: جزء بزرگ ۱۱ قبیله و ۵۴ طایفه، جزء متوسط ۶ قبیله و ۶۰ طایفه، جزء کوچک سه قبیله و ۲۵ طایفه است. نهایت این که در این دوره زمانی از قرن ۱۷ تا به حال تقسیمات قبیله - طایفه‌ای واقعاً وجود داشته‌است. در هر حال این استنتاج می‌تواند هم منطقی و هم فرضی باشد؛ اگر سوابقی در مورد تغییرات ساختاری در جانب قبایل و طوایف وجود نداشته باشد. در واقع بیش از تکثیر ساختار جزء و قبیله - طایفه سنتی، نکته‌ی مهم، تعدیل و تغییر آن است. شرایط برای گذر از جوانب منفی گرایشات جزء و قبیله - طایفه به

<sup>۱</sup>. Мустафаев, Ibid и: Умбеталиева, Ibid

و همچنین گزارشهای موجود در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قزاقستان، ۱۳۷۶

این شکل است: جامعه مجبور است به صورت جدی عقاید ثابت خود در مورد ماهیت جزءها و نقش آنها در رسیدن به رشد اقتصادی و توسعه سیاسی را مورد تجدید نظر قرار دهد. مهم این است که از نقش مثبت و منفی آنها در توسعه جامعه، ضرورت کاهش مسئولیت عقاید جزء و قبیله - طایفه و افزایش تأثیر اصلاحات با کمک تقسیمات داخلی سیاسی معقول آگاه باشد.<sup>۱</sup>

در پاسخ به یک سوال، کارشناسان سیاسی و اجتماعی این کشور اظهار داشتند که به نظر آنها روابط جزء و قبیله - طایفه به عنوان یک عامل در تقویت اتحاد ملی باقی خواهد ماند. البته به نظر ۷۶/۵ درصد شرکت‌کنندگان، این نوع روابط در جریانهای سیاسی داخلی ارزش جزئی دارد و تأثیر جدی بر روند قشربندی و طبقه‌بندی اجتماعی جامعه ندارد و روابط بین افراد را تحت تأثیر قرار نخواهد داد. به عبارت دیگر به نظر اغلب پاسخ‌دهندگان تقسیم جزء و قبیله - طایفه موجب محدودیت و نفی وحدت دولت نمی‌شود؛ بلکه عکس وحدت منافع را پیشنهاد می‌کند.

علاوه بر این، در مورد این پرسش که «آیا شما هرگز در جایگاه و فعالیت خود نفوذ جزء و قبیله - طایفه را احساس کرده‌اید؟» ۳۱/۸ درصد پاسخ داده‌اند بیشتر بله تا خیر، ۲۷/۳ درصد جواب مثبت داده‌اند و تنها ۴/۶ درصد جواب «کاملاً منفی» داده‌اند.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد اقداماتی که برای عبور از تأثیر منفی تقسیم جزء و قبیله کمک می‌کند به شرح زیر است:

- تشویق تحقیقات علمی در مورد تاریخ تقسیمات جزء - قبیله‌ای قزاق‌ها
- پوشش رسانهای در مورد وضعیت مدرن و گرایش‌های منفی گسترش تقسیم جزء و قبیله - طایفه
- ارزیابی دقیق تقسیم قومی قزاق‌ها
- شکل‌گیری مکانیزم‌های رسمی و قاعده‌مند روابط قبیله‌ای - طایفه‌ای
- تصدیق رسمی تقسیم طایفه - قبیله‌ای توسط حکومت
- اقدامات دیگری نیز پیشنهاد شده‌است، از جمله: مطالعه عمیق و آموزش تاریخ مردم قزاق، سیاست پرسنل که عینی‌ترین آنها حرفه‌گرایی است (تخصص‌گرایی) و بالاخره تقویت وحدت ملی قوم قزاق. همه اینها نشان می‌دهد که سه راه (اقدام) وجود دارد که به کمک آنها می‌توان زمینه‌های منفی عامل جزء و قبیله - طایفه را خنثی نمود و تعادل اجتماعی را حفظ کرد:

۱. کنترل و بقای نظم اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، سیاسی و غیره که شامل موارد زیر می‌شود:

- راهیابی فعال مکانیزم بازار و بازار رقابتی به زندگی اقتصادی - اجتماعی

<sup>۱</sup>. Asfendiarov, op. cit, p. 142

<sup>۲</sup>. Мустафаев, Ibid и: Умбеталиева, Ibid

- از بین بردن ناهماهنگی در توسعه اجتماعی و اقتصادی مناطق
- کاهش فاصله در توسعه شهر و روستا
- حمایت از سیاست چندحزبی و بر این اساس ارتقای فرهنگ سیاسی عمومی
- ۲. همگانی کردن گرایش‌ها و انگیزه‌ها برای اقدامات فرهنگی شامل:
  - گسترش طبقه مهم سیاسی یعنی طبقه متوسط
  - شکل دهی فضای وحدت قومی و هوشیاری قبیله‌ای و وطن پرستی عام
- ۳. همبستگی و همگرایی اجتماعی داخلی برای محو فشارهای اجتماعی شامل:
  - کاهش اختلاف میان سطوح درآمد طبقات مختلف اجتماع
  - بسیج اجتماعی نسل جوان<sup>۱</sup>

### عوامل همبستگی

احساس اتحاد نمی‌تواند یک فعالیت مردمی بی‌اساس و غیر داوطلبانه باشد که نیاز به انگیزه‌های محرک داشته باشد و با درخواست‌های عمومی مشخص ایجاد گردد. نیاز به حس وحدت خویشاوندی و همسایگی در دوران قدیم ظهور یافت و موجب ایجاد سیستمی از عقاید و آیین‌ها گردید. این سطح، اصول اشتراکی طایفه - قبیله و حس خودآگاهی آن است. شکل‌گیری وحدت هوشیارانه توده‌های عظیم مردم از نوع ملی - قومی نیز ریشه‌های عمیقی در دوران گذشته دارد؛ ولی همراه با نیازهایی برای وحدت بخشیدن به سطوح بالاتر و سازمان اجتماعی است. ویژگی خاص قومی زندگی مردم، نه تنها در کل سیستم روابط اجتماعی مردم یافت می‌شود؛ بلکه حتی در گروه‌های سرزمینی و اجتماعی مختلف نیز، در جامعه‌ای با روابط اجتماعی کلان و به هم پیوسته که هم معیارهای ملی عمومی و محدود اجتماعی و محلی را در خود دارد و هم قادر به حرکت از سطح محلی و محدود به سطح ملی و برعکس است، یافت می‌شود.

برای توسعه همه جانبه نیاز به یک رفتار وفق‌دهنده وجود دارد. ایده این رفتار، تشخیص و به رسمیت شناختن قابلیت ترکیب اصولی مبادی مختلفی است که زوایای مختلف زندگی عمومی را منعکس می‌کنند و در عین حال از دیدگاهی که عملکرد جامعه را به عنوان یک ارگانیزم واحد می‌داند، یکدیگر را تکمیل می‌نمایند. منافع فردی و جمعی، اهداف گروهی و واحدی، عوامل بازار و غیره نباید عواملی مطلق و متضاد باشند؛ بلکه باید همه با هم به عنوان عناصر سازنده این همبستگی پیچیده تلقی شوند. در این صورت ویژگی‌های غریب

<sup>1</sup>. Traditional Institutions in Modern Kazakhstan, Anuar Galiev, 1998, Slavic Research Center, <http://src-h.slav.hokudai.ac.jp/sympo/97summer/galiev.html>

و همچنین گزارشهای موجود در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قزاقستان، ۱۳۷۶

فرهنگی و قومی از حیات اجتماعی محو نمی‌شوند؛ اما جایگاه و نقش آنها تغییر می‌یابد و از حالت جامد، محافظه‌کار، کهنه و ساکن درمی‌آیند. ویژگی خاص فرهنگی - قومی در لایه‌های مختلفی از زندگی تولد می‌یابد. در این چارچوب، ماهیت اجتماعی در کل و ماهیت جزء و قبیله - طایفه‌ای به عنوان شکلی از ماهیت اجتماعی؛ تنظیم کننده مهم رفتارهای اجتماعی و خودآگاهانه است. البته این امر می‌تواند منفی یا مثبت باشد. ویژگی مثبت آن به شرح ذیل است:

ماهیت جزء و قبیله - طایفه‌ای باید محدوده‌ای فراخ‌تر و مفهومی اجتماعی - فرهنگی داشته باشد و به حفظ حافظه تاریخی کمک کند.

جهت منفی ماهیت جزء و قبیله - طایفه به شرح ذیل است:

مواردی که جدایی بین نظم عمومی اعلام شده رسمی و هنجارها و ایدئولوژی آن با سنت‌های مشترک موجود و غیر رسمی پدید می‌آید. از نظر ویژگی‌های قبیله - طایفه‌ای، پایان یافتن خصومت‌های داخلی جزء و طایفه - قبیله امکان‌پذیر نیست. بنابراین هر شکلی از شکل‌های آن که می‌تواند به عنوان یک عامل تفریق‌کننده درآید، می‌بایست از ویژگی‌هایی که از ماهیت همگرایی برخوردار هستند، کاملاً جدا گردد.

بر اساس تحقیقات روانشناسان متغیرهای مرتبط با این شرایط دو دسته‌اند؛ آنهایی که خصومت بین گروهی را افزایش می‌دهند و آنهایی که قادر به تضعیف آن هستند. مشخصه گروه اول این است که دارای قابلیت ترکیب اهداف گروه‌های مختلف نیست. ویژگی گروه دوم حضور اهداف عمومی‌تر است که می‌تواند تنش در روابط بین گروهی را محو یا حداقل کم کنند. از این دیدگاه می‌توان گفت که در جامعه قزاقستان متغیر نوع دوم وجود دارد و هیچکس نمی‌تواند حضور هدف مشترکی مانند انتقال قزاقستان به یک دولت قوی را انکار کند. مهم این است که مکانیزم‌های معین همگرایی اجتماعی داخلی تعریف شوند. برای این منظور لازم است حالت روانی - اجتماعی مردم و نیز نقش و جایگاه شهروند و فرد در جامعه متحول شود و فردگرایی معقول و فعالیت مدنی تقویت شود. همچنین جامعه باید از ذهن‌گرایی به فرم‌های رفتاری پذیرفته شده در جوامع متمدن منتقل شود. در این روش مهم آن است که هر شهروند قزاقستان درک نماید که تکیه به منافع فردی گروه‌ها و رهبران قبایل به سیستم دولت جوان این کشور ضربه می‌زند.<sup>1</sup>

## نتیجه‌گیری

تشخیص واقعیت درباره گذشته و فواید جامعه قزاق و تقسیم ضعیف ساختارهای سیاسی و اجتماعی آن بسیار مهم است. ویژگی اصلی نهادهای قبیله - طایفه‌ای این است که ویژگی‌های مشترک آنان طی مراحل

<sup>1</sup>. Ibid, and: Умбеталиева, Ibid.

شکل می‌گیرد. نهادهای سیاسی سنتی و تکمیل تاریخی آنان در بسترهای فرهنگی - اجتماعی و تاریخی آنان قابل درک است. برای قضاوت در مورد تکامل و تحول سیستم‌های جزء و قبیله - طایفه باید آنها را از دیدگاه گرایش‌های متضادی که در آنها به ارث گذاشته شده‌است مورد بررسی قرار دهیم. این گرایش‌های متناقض درباره مسائلی همچون تفکیک قبیله - طایفه‌ای، ارزش اجتماعی بنیادی این پدیده و نقش آن در جامعه، دولت و همچنین آینده آن به چشم می‌خورند. مسئله خودشناسی جزء و قبیله - طایفه‌ی قزاق‌ها در جامعه پذیرفته شده‌است و دیدگاه‌های کاملاً متضادی در مورد آن وجود دارد. برخی گمان می‌کنند که چنین موضوعی ساختگی است؛ در حالی که عده‌ای دیگر معتقدند تخمین صحیحی از تأثیر آن بر روند خودشناسی ملی و تأسیس سیستم دولت وجود ندارد. نتیجه اصلی تحقیق حاضر آن است که کارشناسان یک رهیافت منفی نسبت به تقسیم قبیله‌ای و جزئی قزاق‌ها دارند که تاریخ آن را اثبات کرده است:

- تقسیم جزء - قبیله‌ای بر زندگی عمومی و سیاسی کشور تأثیر منفی دارد.
- تأثیر این عامل در سیاست بسیار قویست؛ چنانکه ممکن است نتایج غیر قابل پیش‌بینی به بار آورد.
- حضور منافع جزء و قبیله - طایفه در حوزه‌های اقدام حکومت موجب کاهش تأثیر دستگاه دولت می‌شود.
- تقویت موقعیت برخی از جزء‌ها در ساختار دولت می‌تواند منجر به شکاف میان نخبگان ملی شود.
- نفوذ جزء و قبیله - طایفه موجب افزایش تأثیر روابط منطقه‌ای بر سیاست حکومت کشور می‌شود.
- سیستم اداری در عملکرد خود منافع جزء و قبیله را در نظر نمی‌گیرد.
- این عامل بر سیاست جذب کارمندان به خصوص در سیاست‌های محلی موثر است.<sup>۱</sup>
- حضور این عامل در صحنه‌های مختلف زندگی اجتماعی هماهنگ و متعادل نیست.
- جریان «اجتماعی شدن»<sup>۲</sup> جوانان قزاق تا حد زیادی ممکن است دستخوش نفوذ روابط جزء و قبیله - طایفه شود.

بنابراین و با توجه به یافته‌های بالا ذکر این نکته مهم است که پس از تجزیه جمهوری‌های شوروی، پیش‌بینی نکردن موضوع تقسیم جزء و قبیله به واحدها ممکن بود نتایج خطرناکی داشته باشد. بنابراین روند نوسازی قزاقستان با استفاده از تجربه جهانی و توسعه موازی جامعه تقسیم شده؛ به عنوان یک جریان دوجانبه، یکی از سناریوهای ممکن بود.

---

<sup>۱</sup>. Galiev, Ibid

<sup>۲</sup>. Socialization

## جایگاه دیپلماسی فرهنگی در روابط جمهوری اسلامی ایران و قزاقستان: بسترهای همگرایی و زمینه های واگرایی در آسیای مرکزی

مریم یاری<sup>۱</sup>

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و وقوع تحولات ساختاری در نظام بین‌المللی و تغییر و تحول در مناسبات دو و چندجانبه کشورها، به ویژه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، ضرورت توجه به ابزارهای جدید در برقراری تعاملات با هدف گسترش همکاری های منطقه ای و فرامنطقه ای مطرح گردید. به گونه ای که در حال حاضر، به کارگیری ابزارهای غیرنظامی به ویژه دیپلماسی فرهنگی، در تدوین راهبردهای جامع که مناسبات دو و چند سویه کشورها را به سمت همکاری و همگرایی بیشتر پیش ببرد؛ بیش از هر ابزاری، مورد توجه تصمیم گیرندگان سیاست خارجی کشورهاست. با این اشاره، در میان کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به کارگیری این ابزار (دیپلماسی فرهنگی) توسط دو کشور ایران و قزاقستان به عنوان کنش گرانی که قادر خواهند بود با بهره گیری از آن و با داشتن بسترهای گوناگون؛ زمینه همگرایی بیشتر را فراهم نمایند، مورد توجه خواهد بود. با توجه به اولویتی که دو کشور به دیپلماسی فرهنگی و راه کارهای تحقق آن در سیاست خارجی شان قائل هستند، می‌توان گفت که رسانه‌ها، برگزاری سمینارها و کنفرانسهای منطقه ای با محوریت ایران و قزاقستان و اتخاذ سیاستهای فرهنگی هماهنگ در سطح منطقه و واکنش هماهنگ در قبال تحولات منطقه و جهان و به ویژه جهت‌گیریها نسبت به قدرتهای بزرگ در منطقه و جهان و نحوه به کارگیری ابزارهای تبلیغاتی و فرهنگی، می‌توانند زمینه‌ساز همگرایی بیشتر این دو کشور باشند. علی‌رغم این بسترها برای همکاری و همگرایی در سیاست خارجی دو کشور عوامل مختلف منطقه ای و بین‌المللی وجود دارند که ممکن است در واگرایی در روابط دوسویه این دو کشور نقش داشته باشند. نگارنده در این مقاله در صدد است تا با توجه به ضرورت به کارگیری دیپلماسی فرهنگی به منظور گسترش زمینه های همگرایی در روابط خارجی ج.ا.ایران با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و به ویژه قزاقستان به این پرسش پاسخ دهد که «دو کشور ایران و قزاقستان چگونه خواهند توانست از دیپلماسی فرهنگی به منظور افزایش سطح همگرایی در سیاست خارجی دو سویه بهره مند گردند و با گسترش سطح آن در روابط با دیگر کشورها، زمینه های واگرایی را کاهش دهند؟» با توجه به ضرورت کاربرد تبیینی نظری و علمی به منظور ارائه تحلیل مناسب برای این مسأله در این مقاله و با تحلیل نظری ابعاد و اصول دیپلماسی فرهنگی دو کشور، بسترهای همگرایی مطرح گردیده و علاوه بر بیان زمینه های ایجاد کننده واگرایی در روابط دو سویه، راه کارهای برون رفت از چالش هایی که ممکن است زمینه های واگرایی بیشتر را فراهم کند، نیز ارائه می‌گردد. علاوه بر این، نگارنده بر آن خواهد بود تا با اشاره به انواع دیپلماسی و به عنوان نمونه دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی دو کشور، تأثیر گذاری آن بر روند

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران yari\_es85@ut.ac.ir



روابط دو کشور ایران و قزاقستان را نیز بررسی نماید. پاسخ احتمالی که نگارنده برای پرسش اصلی این پژوهش مطرح می‌کند این است که «با به کارگیری دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و قزاقستان قادر خواهند بود تا با ارتقای سطح اعتماد متقابل و تسری روابط مثبت و مسالمت آمیز و با به کارگیری توانمندیهای فرهنگی مشترک زمینه همگرایی بیشتر را فراهم نموده و در ادامه روند مناسبات با تعمیق روابط دو سویه زمینه های واگرایی و تقابل را در سیاست خارجی کاهش دهند.»

**کلید واژه‌ها:** دیپلماسی فرهنگی، قدرت نرم، همگرایی، سیاست خارجی، واگرایی.

## مقدمه

امروزه در عصر جهانی‌شدن با گسترش و پیشرفت فن‌آوریهای جدید ارتباطی، علی‌رغم چالشها و محدودیتهایی که در مسیر پیشبرد اهداف سیاست خارجی کشورها به ویژه در عرصه منطقه ای و جهانی وجود دارد، قدرت نرم و به کارگیری دیپلماسی فرهنگی همراه با تغییرات نسبی در نوع ارزشها و آرمانها در جامعه بشری و در مقایسه با سایر ابزارها و اهرمهای رایج در گسترش روابط بین‌المللی دولتها و حتی نهادهای غیر دولتی؛ می‌تواند زمینه ساز فرصت های بسیاری در ارتقای قدرت منطقه ای و فرامنطقه ای دولتها باشد. با این بیان، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان منطقه ای به لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مستعد در نگاه نخبگان سیاسی ج.ا.ایران دارای اهمیت اساسی می‌باشد. کشور قزاقستان نیز به عنوان کشوری که به لحاظ توانمندیهای دیپلماتیک و ظرفیتهای مساعد می‌تواند در ارتباط با جمهوری اسلامی ایران از طریق گسترش روابط دیپلماتیک و فرهنگی، سهم عمده ای در ارتقای قدرت منطقه‌ای کشور داشته باشد؛ مورد توجه کارگزاران سیاست خارجی ایران است. با عنایت به این بحث در این پژوهش، نگارنده بر آن بوده است که با بررسی مفاهیمی چون قدرت نرم و دیپلماسی فرهنگی، عناوین مربوط به عواملی که زمینه ساز همگرایی جمهوری اسلامی ایران و قزاقستان می‌باشند و همچنین عواملی که در واگرایی در مناسبات دو جانبه این کشورها موثر خواهند بود، را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

## قدرت نرم<sup>۱</sup> و دیپلماسی فرهنگی<sup>۲</sup> در سیاست خارجی<sup>۳</sup>

در دنیای امروز از بعد نظری ضرورت توجه به دیپلماسی فرهنگی، از جهت تأثیر و چیرگی فرهنگ بر مولفه‌های قدرت و امنیت و به ویژه با توجه به گسترش به کارگیری امکانات سرمایه داری و فن‌آوری بیش از پیش مطرح است.

---

<sup>۱</sup> Soft Power  
<sup>۲</sup> Cultural Diplomacy

<sup>۳</sup> Foreign policy

در این میان حکومتها به منظور نوسازی منابع سیاست خارجی از دیپلماسی فرهنگی به عنوان مهم ترین ابزار دیپلماسی عمومی<sup>۴</sup> بهره می گیرند تا بیش از جذب حکومتها قادر باشند که مردم ان کشورها به ویژه افکار عمومی شان را به خود متمایل سازند. دیپلماسی فرهنگی در صدد است تا روابط بهتری با دیگر کشورها پدید آید و دست کم با ایجاد بستر مناسب که مورد توجه کشورها باشد، بکوشد تا در سایر حوزه های سیاست، مانند بازدارندگی و امور فرهنگی، بیشترین رشد را داشته باشد. (ریوز، ۱۳۸۷: ۱۴۹) اکنون غالب کشورها در سیاست خارجی و بین المللی همواره در صددند تا با به کارگیری قدرت نرم افزارانه خود پاسخوی خواست های سیاست خارجی کشورها باشند و به عبارتی قدرت نرم دیگران را به پیروی و موافقت با هنجارها و نهادهای مورد نظر و دلخواه متقاعد سازند و دیپلماسی فرهنگی این توان را دارد تا باورهای افراد، گروه ها و جوامع را در بعد وسیع تری جذاب نشان دهد و یا مسیر پیشبرد اهداف و سیاست خارجی کشور را به سمتی رهنمون سازد که، در اولویتها و آرمان های افراد تحولات موثری ایجاد نماید. (رانفلت و آرکیلا، ۱۳۸۱: ۱۸۴). آنچه که باید در اینجا مدنظر قرار داد در زمینه تبیین تفاوت میان دو اصطلاح «دیپلماسی فرهنگی» و «روابط فرهنگی»<sup>۵</sup> است که جولی ریوز به خوبی این مورد را توضیح داده است. به نظر وی روابط فرهنگی با تکیه بر افراد و نهادهای غیر دولتی یا نیمه دولتی شکل می گیرید، اما دیپلماسی فرهنگی به عنوان فرآیندی قانون مند، تعریف شده، سیاسی، دولتی و هم چنین ساختاری به شمار می رود. (ریوز، ۱۳۸۷: ۸۷)

راهکار بهینه در ساخت نظری دیپلماسی فرهنگی، این است که در درجه اول نباید از توجه به نقش دولتها به عنوان کنش گران اصلی در روابط و سیاست بین الملل چشم پوشی نمود. علاوه بر این با توجه به نقش فرهنگ به عنوان عاملی کارکردی در پیدایی قدرت نرم و توان دستیابی به نتیجه خوشایند در صحنه روابط بین الملل، دیپلماسی فرهنگی قادر خواهد بود، تا با ایجاد رغبت و نه فشار و سخت گیری، به عنوان ابزاری کارآمد و قابل انعطاف در سیاست خارجی، زمینه ساز بهبود سطح مناسبات میان دولتها و همچنین افزایش تفاوتها میان ملت ها و ایجاد صلح و تامین امنیت در ابعاد مختلف بین المللی می باشد. (رانفلت و آرکیلا، ۱۳۸۱: ۱۸۴) این کار را می تواند از طریق گسترش مبادلات فرهنگی - هنری<sup>۱</sup>، توسعه همکاریهای علمی آموزشی، تعامل نخبگان جوامع، آموزش زبان، رفع موانع زبانی و شکل گیری بسترهای مناسب جهت افزایش درک متقابل بشری فراهم گردد. لذا با توجه به ناکارآمدی راهکارهای قدرت محور به منظور حل مناقشات و چالش های جهانی در تامین امنیت

<sup>۴</sup> - Public Diplomacy

<sup>۵</sup> - Cultural Relations

<sup>۱</sup> Artistic and Cultural Exchanges

ملی کشورها، بهره گیری از این پدیده را بیش از پیش در میان دولت ها مطرح کرده است. (حقیقی، ۱۳۸۸: ۳۴۳).

با بیان این ضرورت باید گفت که در ادبیات روابط بین الملل و سیاست خارجی تعاریف مختلفی از دیپلماسی فرهنگی ارائه شده است که می توان به مواردی از قبیل آنچه که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد بیان نمود. فرانک نینکوویچ دیپلماسی فرهنگی را تلاشی به منظور ارتقای سطح ارتباطات و تعامل میان ملل جهان به ویژه از طریق فراهم آوردن زمینه تدوین تفاهم نامه ها و توافقاتی براساس ارزش های مشترک میدانند. (Ninkovich, 1996: 3)

در تعریفی دیگر نیز، دیپلماسی فرهنگی بخش مهمی از دیپلماسی نوین کشورها را در شرایط کنونی نظام بین المللی تشکیل می دهد و هر روز بر اهمیت آن افزوده می شود. منظور از دیپلماسی فرهنگی به طور کلی، مبادله ایده ها، اطلاعات، هنر، نحوه زندگی، نظام ارزشی، سنتها و اعتقادات به منظور دستیابی به مفاهیم مشترک و تقویت تفاهم متقابل میان ملت ها و کشورهاست.

امروزه در عصر جهانی شدن<sup>۱</sup> دیپلماسی فرهنگی به عنوان رکن اصلی دیپلماسی عمومی و به منظور پیوند میان سطوح مختلف زندگی در سراسر جهان تبدیل شده است. با افزایش اهمیت قدرت نرم اصطلاح دیپلماسی فرهنگی با تعاریف متعدد و سردرگم کننده ای، مورد توجه قرار گرفته است. این اصطلاح با عناوین مشابهی چون؛ تبادل فرهنگی بین المللی<sup>۲</sup>، روابط عمومی فرهنگی<sup>۳</sup> و همکاریهای فرهنگی<sup>۴</sup> مواجه است. بنا به تعریف میلتون کامینگز (۲۰۰۳)، دیپلماسی فرهنگی به عنوان تبادل ایده ها، اطلاعات، هنر و دیگر جنبه های فرهنگی در میان ملت هاست، که به منظور ترویج درک متقابل جوامع، در سیاست خارجی و بین المللی، مورد استفاده قرار می گیرد. (Cummings, 2003: 1)

در عین حال در تعریفی از گیفورد مالون و همچنین میلتون کامینگز مطرح شده است که، دیپلماسی فرهنگی عبارت است از معماری یک بزرگراه دوطرفه به منظور ایجاد کانال هایی در معرفی تصویر واقعی و ارزش های یک ملت و همچنین تلاش به منظور دریافت درست تصاویر سایر ملت ها و فهم ارزش های آنها. (Malone, ۱۹۸۸: ۱۲) و یا دیپلماسی فرهنگی به عنوان مبادله ایده ها، اطلاعات، هنر، نحوه زندگی،

---

<sup>۱</sup> - Globalization

<sup>۲</sup> - International Cultural Exchange

<sup>۳</sup> - Public relations cultural

<sup>۴</sup> - Cultural cooperation

نظام‌ارزشی‌ستها و اعتقادات که به منظور دستیابی به مفاهیم مشترک و تقویت مفاهیم متقابل میان ملتها و کشورها کاربرد دارد. (Cummings, ۲:۲۰۰۳)

علاوه بر این باید گفت که در دیپلماسی فرهنگی، یک ملت ایده ای را به نحو بهتری از خود نشان داده است تا با الهام بخشیدن به سایر مردم در سراسر جهان علی‌رغم اختلافات سیاسی و ارضی شان در فعالیتهای فرهنگی به کار گرفته شود. از نظر سایکی (۲۰۰۲) دیپلماسی فرهنگی به منظور تبادل ایده‌ها، اطلاعات، هنر و فرهنگ و افزایش درک متقابل میان شهروندان کشورهای مختلف می‌باشد. او تأکید می‌کند که دیپلماسی فرهنگی را باید به عنوان دیدگاهی چندجانبه و به منظور جلوگیری از سیاست فرهنگی<sup>۱</sup> یک طرفه مانند اجبار و حتب برای ترویج زبان و فرهنگ خود باشد. (Saeki, 2005: 138&137)

به طور کلی در تعریفی جامع از دیپلماسی فرهنگی باید گفت که دیپلماسی فرهنگی عبارت است از تلاش یک کشور برای درک، مطلع ساختن، مشارکت دادن و تأثیرگذاری بر مردم دیگر کشورها و تبادل ایده‌ها، اطلاعات، هنر و دیگر جنبه‌های فرهنگی ملتها در راستای تقویت تفاهم متقابل؛ به ویژه در صورتی که دو کشور در مجاورت هم و در یک منطقه ژئوپلیتیکی قرار گرفته باشند. با این تعریف دیپلماسی فرهنگی به عنوان هدف اساسی یک کشور در ارائه دیدگاه صریح و موجه نسبت به فرهنگ ارزشی و رفتاری نظام به منظور تعامل میان کنش‌گران مختلف عرصه بین‌الملل اعم از دولت‌ها، سازمان‌های دولتی و غیردولتی، نهادهای جوامع مدنی و افکار عمومی است. در نتیجه با اشاره به این موضوع می‌توان گفت که نفوذ<sup>۲</sup> و اثرگذاری<sup>۳</sup> به عنوان دو هدف اصلی دیپلماسی فرهنگی به شمار می‌رود. (محمدی، ۱۳۸۹/۲/۲۸)

در دوران کنونی فرهنگ به عنوان قدرت نرم در سیاست خارجی مورد توجه بسیاری از تحلیل‌گران قرار گرفته است. لذا به آن عنوان دیپلماسی فرهنگی می‌دهند که به معنای استفاده از ابزارها و مکانیسم‌های فرهنگی برای معرفی و انتقال فرهنگ و تمدن یک سرزمین به سرزمین دیگر است. به نظر بسیاری از نظریه پردازان دیپلماسی فرهنگی نمونه‌ای بارز از اعمال قدرت نرم یک کشور است که به آن اجازه می‌دهد تا توان و امکان نفوذ در طرف مقابل را از طریق عناصری چون فرهنگ، ارزش‌ها و ایده‌ها فراهم کند. ژوزف نای نظریه پرداز قدرت نرم، این اصطلاح را در مقابل قدرت سخت به کار می‌برد که کاربرد و تحقق آن از طریق اعمال نیروی نظامی می‌باشد. (حسن‌خانی، همان)

---

<sup>۱</sup>- Cultural Policy

<sup>۲</sup>- Influence

<sup>۳</sup>- Impact

در تعریف دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران<sup>۱</sup> می توان گفت که عبارت است از تلاش، کوشش و اقدامات از پیش طراحی شده و سازمان یافته جمهوری اسلامی ایران برای تأثیرگذاری بر برداشتها، ادراکات، افکار، انگاره ها، آرمان ها، ارزش ها و باورهای ملت ها و کشورهای دیگر که به وسیله تبیین و ترویج و گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی بوده و همچنین به منظور درک و شناخت درست و صحیح از فرهنگ و تمدن سایر کشورها در تأمین و تحقق اهداف و منافع ملی است. فرهنگ و تمدن ایران و انقلاب اسلامی و شناخت و درک واقعی از فرهنگها و تمدنهای دیگر به منظور تأمین و توسعه منافع ملی.

لذا با این تعریف از دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران باید گفت که، دیپلماسی فرهنگی مستلزم تبیین و ترویج و گسترش عناصر، مولفه ها، ارزش ها و ابعاد و سطوح مختلف فرهنگ و تمدن اسلامی ایرانی و به ویژه آرمان های گفتمان انقلاب اسلامی به سایر ملتها به ویژه از طریق به کارگیری ابزارهای فرهنگی مناسب در آن کشورها می باشد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱/۲/۴)

### کاربرد دیپلماسی فرهنگی در روابط بین الملل<sup>۲</sup> و سیاست جهانی<sup>۳</sup>

با گسترش روابط میان ملتها و به ویژه همزمان با افزایش تعاملات و همکاریهای بین المللی و منطقه ای کشورها و شکل گیری بسترهای جدید رفع مسالمت آمیز منازعات دولتها و ملتها، در بسیاری از مناسبات دیپلماسی به عنوان راهبرد منطقی برای جایگزینی به جای زور به کار گرفته شد. از این رو این اصطلاح بیشتر به عنوان شیوه ای مسالمت آمیز در حل تعارضات و اختلافات بین المللی، همواره مورد توجه تصمیم گیرندگان سیاست خارجی بوده است و این شیوه اول از طریق ارتقای سطح مناسبات و تعاملات ملت ها و دولتها و دوم با رشد کیفی افکار عمومی<sup>۴</sup> و ارتقای سطح آگاهی های سیاسی ملت ها، کاربرد به مراتب بیشتری یافته است. (کاظمی، ۱۳۷۰: ۲۳) چرا که روابط و مناسبات دیپلماتیک جدید ضرورت همکاریهای اقتصادی، فرهنگی، علمی و فنی، ابزارها و نگرش های جدیدی را در این حوزه مطرح ساخته است. در نتیجه امروز در سیاست خارجی کشورها به ویژه کشورهایی که سیاست ها و تصمیم گیری هایشان در سطح منطقه و جهان دارای آثار قابل توجهی در ابعاد مختلف است و بر این اساس مهم ترین وظیفه سیاستمداران تسهیل ارتباطات بین فرهنگی<sup>۵</sup> می باشد. (راست و استار، ۱۳۸۱: ۲۰۹)

<sup>۱</sup> - Islamic Republic of Iran Cultural Diplomacy

<sup>۲</sup> - International Relations

<sup>۳</sup> - World Politics

<sup>۴</sup> - Public opinion

<sup>۵</sup> - Intercultural Communication

با تامل در آنچه که در بالا به آن اشاره شد، در تبیین کلی در راستای تحقق دیپلماسی فرهنگی و بهره‌گیری از عناصر اشتراکات فرهنگی در جهت ابلاغ پیام، ضرورت به کارگیری دو توان حائز اهمیت می‌باشد؛ اول توان داشته‌های فرهنگی و دیگری توان ابلاغ و بهره‌گیری از این داشته‌ها به ویژه در سطح بین‌المللی. لذا باید گفت که بی‌تردید داشته‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به منظور برخورداری از تأثیر پایدار در سطح بین‌المللی به ویژه در اوضاع کنونی، به گونه‌ایست که با داشتن پایداری و غنای محتوایی زمینه‌ساز اعتماد ملت‌هایی خواهد بود که، مخاطب این دیپلماسی می‌باشند. در این زمینه با توجه به توان جذب دیپلماسی فرهنگی، در صورتیکه دیپلماسی سیاسی<sup>۲</sup> بر پایه دیپلماسی فرهنگی باشد، امکانات بیشتری جهت تحقق اهداف کشور فراهم خواهد شد. (ابراهیمی ترکمان، ۱۳۹۱/۶/۲۰ : ۱۲)

### قدرت نرم و دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی

از دیرباز آسیای مرکزی به عنوان منطقه‌ای بوده است که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که از جایگاه ویژه‌ای به ویژه از بعد فرهنگی و تمدنی، برخوردار می‌باشد. در بحث قدرت نرم همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، ژوزف نای به عنوان نظریه پرداز این بحث در دوران جدید، کتابی تحت عنوان قدرت نرم، ابزاری برای موفقیت در سیاست جهان، بیان می‌کند که قدرت نرم یک کشور در مقابل قدرت سخت آن قرار می‌گیرد و علی‌رغم اینکه قدرت سخت مبتنی بر اجبار و زور است، قدرت نرم بر اقناع تأکید می‌کند و به نوعی در صدد جذب دیگران از طریق جذابیت می‌باشد. به عبارتی از منظر وی قدرت نرم همان جذابیتی است که یک کشور در نگاه سایرین از آن بهره‌مند خواهد بود. (نای، ۱۳۸۷: ۱۰۰-۱۰۳)

در نظام فکری و ارزشی یک کشور فرهنگ به عنوان سبک و شیوه‌ی زندگی است که چارچوب زندگی فردی و جمعی را ایجاد می‌کند. پیشینه روابط فرهنگی ایران و کشورهای آسیای مرکزی مربوط به دوران فرمانروایان هخامنشی و حتی قبل از آن می‌باشد. چنانکه داریوش در کتیبه معروف نقش رستم در کنار دیگر سرزمین‌های وابسته به امپراتوری خود، از سرزمین‌های بلخ، مسغد و خوارزم به نام شهرهای ایران یاد کرده است، که این موضوع از سوی بسیاری از مورخین و باستان‌شناسان یونانی و رومی نیز تأیید شده است. روابط فرهنگی ایران با کشورهای منطقه آسیای مرکزی به ویژه در دوران زمامداری اشکانیان و ساسانیان، استحکام بیشتری داشته است. در عین حال اوج روابط فرهنگی ایران و آسیای مرکزی در عصر تمدن اسلامی<sup>۱</sup>، با پیدایش

---

<sup>۲</sup> - Political diplomacy

<sup>۱</sup> - Islamic Civilization

دانشمندان و مخترعان و فلاسفه بزرگی چون ابوعلی سینا<sup>۲</sup>، فارابی<sup>۳</sup>، ابوریحان بیرونی<sup>۴</sup> و شاعرانی از جمله بلخی<sup>۵</sup> و رودکی<sup>۶</sup> می باشد. (جعفری دهقی، خلاصه ای از مجموعه مقالات، ۱۳۸۵)

با فروپاشی شوروی و طی تحولات تاریخی ناشی از حاکمیت مسأله نظام کمونیستی، نظام فکری و ارزشی و فرهنگی مردمان آسیای مرکزی دچار چالش های مختلفی گردید، که علی رغم این تحولات بسیاری از مبانی فکری بنیادین آنها همچنان حفظ گردید. با رهایی کشورهای تحت حاکمیت نظام کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی، زمینه های تعاملات فرهنگی و تمدنی بیشتر و در ابعاد گسترده تر با سایر کشورهایی که به نوعی در مجاورت این منطقه بودند بیش از پیش فراهم گردید. علاوه بر این گسترش روابط و مناسبات فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و کشورهای آسیای مرکزی همواره و به ویژه پس از انقلاب اسلامی در دستور کار مسئولین و کارگزاران سیاست خارجی کشور قرار گرفت. تا آنجا که کشور ایران از همان ابتدا به عنوان یکی از ۳ کشور نخست بود، که پس از به رسمیت شناخت استقلال این کشورها، سعی در گسترش روابط دیپلماتیک با آنان نمود و نمایندگی های فرهنگی در این کشورها ایجاد کرد. این اقدامات با توجه به امتیازات فرهنگی و تمدنی که جمهوری اسلامی ایران و ویژگیهای خاصی که در حوزه رابطه با کشورهای آسیای مرکزی داشته است، همواره منجر به نتایج مثبت و قابل قبولی به ویژه در ارتقای قدرت و اعتبار منطقه ای کشور ایران داشته است که می توان در مواردی از قبیل زیر اشاره نمود.

۱. مشترکات فرهنگی<sup>۱</sup> در زمینه آیین و تاریخ به هم پیوسته
۲. مجاورت جغرافیایی<sup>۲</sup> به ویژه در ارتباط با دریای خزر و اقوام مهاجر اطراف آن
۳. مشترکات زبانی و هویتی<sup>۳</sup> برخی از اقوام ساکن در منطقه
۴. حضور و اقامت ایرانیانی که به منظور فعالیت های اقتصادی، علمی و فرهنگی می باشد. (ابراهیمی ترکامن، همان)

با توجه به اهمیت موارد ذکر شده جمهوری اسلامی ایران به ویژه با توجه به اشتراکات فرهنگی و علی رغم تفاوت های فرهنگی، می توان گفت که منطقه آسیای مرکزی تنها منطقه قابل توجهی است که در مقایسه با سایر مناطق فرصت ها و بسترهای مساعدی در زمینه ارتقای قدرت منطقه ایران فراهم نموده است. بنابراین

---

<sup>۲</sup> - Ibn Sina

<sup>۳</sup> - Farabi

<sup>۴</sup> - Abooreyhan Birooni

<sup>۵</sup> - Balkhi

<sup>۶</sup> - Roodaki

<sup>۱</sup> - Common cultural

<sup>۲</sup> - Geographical vicinity

<sup>۳</sup> - Common language and identity

کارگزاران سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید در زمینه اتخاذ سیاست‌های اقتصادی و سیاسی و امنیتی همواره به مولفه‌های فرهنگی و تمدنی ایران و کشورهای منطقه آسیای مرکزی توجه ویژه داشته باشند؛ چرا که در این امر با تحولات سیاسی که پس از انقلاب اسلامی در ایران صورت گرفت و با توجه به حضور مذهب اسلام در ایران به عنوان دین رسمی بسترهای مناسبی برای همکاریها و تعاملات مثبت تمدنی و فرهنگی به ویژه علی‌رغم وجود تمایزات فرهنگی به وجود آمده‌است. در این منطقه پیشبرد سیاست خارجی به ویژه با اولویت دادن به دیپلماسی فرهنگی باید همواره با عنایت به بافت نظم نوین جهانی و به ویژه همراه با کاهش تنش‌ها در روابط متقابل با سایر کشورها در مناطق دیگر همراه و هماهنگ باشد و در این صورت کشور ایران خواهد توانست زمینه مناسب و سالمی در روابط چندجانبه فرهنگی تمدنی فراهم کند. (سیف زاده، ۱۳۷۷: ۱۳۵-۱۳۶)

کشورها در دوران کنونی به منظور تأثیر گذاری بیشتر در عرصه سیاست خارجی، دیپلماسی عمومی را به عنوان ابزار مهم پیشبرد اهداف خود در نظر دارند و در این رابطه قدرت نرم به عنوان مهم‌ترین منبع دیپلماسی عمومی خواهد بود. چرا که با گسترش دیپلماسی عمومی و با بهبود قدرت نرم یک کشور جایگاه آن کشور در سطح منطقه و جهان ارتقا خواهد یافت. جمهوری اسلامی ایران نیز با پیشینه تاریخی، فرهنگی و تمدنی خود و برخورداری از منابع قدرت نرم قادر خواهد بود تا با برنامه ریزی و هدفمند کردن و بهره‌برداری ای منابع بالقوه به عنوان یک کنشگر موفق در کاربرد دیپلماسی عمومی و قدرت نرم به ویژه در منطقه آسیای مرکزی باشد. (داداندیش، ۱۳۹۰: ۱۴۶)

### بسترهای همگرایی<sup>۱</sup> ایران و قزاقستان در آسیای مرکزی

#### ۱) جاده ابریشم<sup>۲</sup> در قدیم :

در طول تاریخ آمد و شد مردمان سرزمین‌های آسیای جاده ابریشم به عنوان یک حلقه ارتباطی محل مناسبی برای عرضه ادب و رسوم و مظاهر فرهنگی و تمدنی این سرزمین‌ها در کشورهای دیگر بوده است و این باعث شده است که نوعی مبادله فرهنگی و تبادل اطلاعات علمی صورت گیرد. این حضور فرهنگی را می‌توان با مشاهده آثار باستانی به جا مانده در منطقه درک نمود. حتی در مواردی نیز از مظاهر تمدنی و هنری یکدیگر الگو برداری شده است که از آن جمله می‌توان به شباهت مدرسه باغ اصفهان و آثار تاریخی در شهرهای ایران با مقبره خواجه احمد یسوی در شهر ترکستان اشاره کرد.

---

<sup>۱</sup> - Convergence

<sup>۲</sup> - The Silk Road



میان مردم دو کشور ایران و قزاقستان نوعی پذیرش مردمی وجود دارد که از مظاهر تمدنی و فرهنگی یکدیگر استقبال می کنند و این به دلیل احساس تعلق و پیوند آنها به قبل از ظهور اسلام و حتی قبل از مسیحیت می باشد که سرچشمه بسیاری از مشترکات فرهنگی و تمدنی است.

## ۲) به کارگیری رسانه های جمعی در مناسبات دو و چند جانبه :

یر در ماهیت قدرت و برجسته شدن ابعاد قدرت نرم در مناسبات بین دولتی، موضوع نقش رسانه ها در پیشبرد بهتر سیاست خارجی کشورها بیش از پیش اهمیت و ضرورت یافته است. به عبارتی کشورها به منظور تامین مطالبات و نیازهای خود سعی می کنند با به کارگیری رسانه ها<sup>۱</sup> بسیاری از تهدیدات و چالش های پیش روی را به حداقل برسانند. ( بزرگمهری ، ۲۴۶ : ۱۳۸۹ ). با نظر به عملکرد جمهوری اسلامی ایران در بهره گیری از رسانه ها در ایجاد سهولت در سیاست خارجی، در حال حاضر خبرگزاری های متعدد و شبکه های تلویزیونی و صدا سیما، فعالیت شرکت های فیلم سازی و سایت های اینترنتی و همچنین انتشارات در زمینه کتاب ها و مقالات مختلف مورد بهره برداری هستند و در عین حال نمی توان با اطمینان گفت که استفاده از این رسانه ها توانسته است تأثیر عمده ای در هموار نمودن مسیر دیپلماسی داشته باشد چرا که از طرفی مخاطبان این رسانه ها در کشورهای منطقه آسیای مرکزی با توجه به عملکرد رسانه های کشورشان در بسیاری موارد قادر به دریافت محصولات فرهنگی کشور ایران نیستند و از طرفی در سطح بین المللی بسیاری از فعالیت های فرهنگی جمهوری اسلامی ارانی با توجه به ماهیت اسلامی بودن برنامه ها همواره مورد هدف رسانه های غرب قرار گرفته و تا حد مطلوب نتوانسته است نتایج پربراری داشته باشد. با نگاهی بر این چالش می توان اشاره کرد که دو کشور ایران و قزاقستان با به کارگیری رسانه ها در اشاعه اصول و ارزش های مورد نظر و هم چنین تبادل فیلم ها و برنامه های سینمایی و تلاش به منظور شناساندن دستاوردهای سینمایی از این ظرفیت به منظور همگرایی بیشتر در منطقه بهره برداری کنند. علاوه بر این با به کارگیری رسانه ها در معرفی آثار فرهنگی هنری و توانمندیهای گردشگری دو جانبه این امر در ایجاد و تقویت توانمندیهای فرهنگی از این قبیل جهت افزایش سهم مبادلات فرهنگی موثر واقع شود.

## ۳) توجه به مشترکات فرهنگی و تمدنی دو کشور:

دو کشور ایران و قزاقستان دارای علائق و مشترکات فرهنگی و تمدنی بسیاری هستند که در روابط و مناسبات دوجانبه غالباً به آن توجه می کنند، پس از استقلال قزاقستان مسئولان و کارگزاران سیاست خارجی دو کشور

---

<sup>۱</sup> - Medias

بیش از پیش متوجه شدند که، پیشینه مشترک<sup>۱</sup> بیش از هر عاملی قادر خواهد بود که دو کشور را به سمت روابط نزدیک و مسالمت آمیز پیش ببرد.

این پیشینه مشترک با توجه به مظاهر ملی و آداب و رسوم و همچنین زبان و ادبیات دو کشور و از طریق دانشمندان و شاعران قابل درک است. چرا که اغلب شاعران و دانشمندان فارسی زبان از منطقه آسیای مرکزی برخاسته و حتی بسیاری نیز از دیرباز به عنوان شاگردان شعرای بزرگ ایران بوده اند که، می توان به مواردی از جمله؛ مختوم قلی، مختار عویض اوف، علی شیرنوی، ابای، صذرلدین عینی، اشاره کرد.

#### ۴) حضور جمعیت های ایرانی و قزاق در دو کشور:

با توجه به گسترش مبادلات اقتصادی دو کشور می توان گفت که حضور جمعیت مقیم در دو کشور عامل موثری در حفظ پیوندهای فرهنگی، تاریخی و تمدنی بوده است. چرا که با افزایش روز افزون سطح تعاملات افراد در این دو کشور می توان گفت که موفقیت در پیشبرد بهتر مناسبات به ویژه با توجه به منافع که این جمعیت های ایرانی و قزاق در دو کشور برای کشورشان خواهند داشت، بیشتر حائز اهمیت است.

#### ۵) زبان و ادبیات مشترک جمهوری اسلامی ایران و قزاقستان :

دو ملت ایران و قزاقستان با برخورداری از زبان و ادبیات به عنوان یکی از مظاهر تمدنی و فرهنگی مشترک دو کشور همواره از احساس تعلق خاصی نسبت به هم برخوردارند. این امر به ویژه با توجه به اینکه غنی تر بودن و پرمجواتر بودن ادبیات یک ملت می تواند در سرآمد بودن آن ملت نقش داشته باشد، قادر خواهد بود که در هومار نمودن مسیر تعاملات دو کشور موثر باشد. بنابراین می توان گفت که با توجه به پیشینه تمدنی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسن کشور به واسطه برخورداری از تاریخ طولانی و پر فراز و نشیب گنجینه ادبی و هنری فوق العاده مناسبی برای بسیاری از هنرمندان و فرهنگ دوستان در ملل و اقوام به ویژه در آسیای مرکزی و قزاقستان باشد. (پیشینه روابط فرهنگی، سایت سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران و آلماتی)

#### ۶) شکل گیری انجمن دوستی ایران و قزاقستان<sup>۱</sup>:

انجمن دوستی ایران و قزاقستان، با وجود اهدافی که از ابتدا در پیش داشته است و به ویژه عنایت دولتمردان دو کشور به ظرفیت های چنین انجمنی می تواند در توسعه مناسبات به ویژه فرهنگی دو سویه موثر باشد. آنچه در اساسنامه انجمن دوستی ایران و قزاقستان مورد توجه بوده است ؛ شامل :

<sup>۱</sup>- Common background

<sup>۱</sup>- Iran-Kazakhstan Friendship Association

۱. انتشار کتاب‌ها و مقالات و حمایت از این اقدامات
۲. برگزاری نشست‌ها و سمینارها و کنفرانس‌های تخصصی در ارتباط با دو کشور
۳. تبادل هیات‌های تجاری و نمایشگاهی و بازرگانی
۴. مشارکت دو کشور در برپایی نمایشگاه‌های تخصصی به ویژه مرتبط با مباحث فرهنگی دو کشور (انجمن دوستی ایران و قزاقستان)

### زمینه‌های واگرایی<sup>۱</sup> ایران و قزاقستان در آسیای مرکزی

علی‌رغم وجود زمینه‌های همگرایی میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای منطقه آسیای مرکزی این امر با چالش‌هایی مواجه است؛ که به طور خلاصه می‌توان در قالب مواردی چون؛ وجود نظام‌های سکولاریستی در آسیای مرکزی، تقابل میان اسلام شیعی و اسلام سنی، تبلیغات رسانه‌ای غرب و بسیاری از قدرتهای مداخله‌گر در منطقه، نفوذ فرهنگی و ادبیات و زبان روسی و ترکی در منطقه. این عوامل در زمینه گسترش واگرایی به ویژه با توجه اینکه کشورهای آسیای مرکزی پس از استقلال، دچار بحران هویت و فقدان مشروعیت، اقدام به تاریخ‌سازی و جعل تاریخ نمودند تا با برخورداری از هویت مستقل از خود در سطح منطقه و جهان تعاملاتی را داشته باشند تشدید گردیده است.

به بیانی دیگر در تشریح آنچه در سطح منطقه و بین‌المللی می‌تواند زمینه واگرایی ایران در مناسبات دو جانبه و چندجانبه اش با کشور قزاقستان در سطح منطقه داشته باشد می‌توان به سه عامل مهم اشاره کرد. اول در بعد منطقه‌ای که وجود فضای رقابتی سایر کشورها و ترس از ایجاد قراردادها و پیمان‌های دوجانبه که به ضرر سایرین باشد و موقعیت قدرت دو کشور را نسبت به سایرین ارتقا ببخشد و همچنین عدم هماهنگی سیاست‌های فرهنگی کشورهای منطقه و به ویژه در بعد تبلیغات و رسانه‌ای و خنثی نمودن آثار اقدامات هماهنگ میان دو کشور و حتی با سایرین این امر می‌تواند زمینه واگرایی بیشتر و موثر واقع نشدن اقدامات دو سویه گردد.

علاوه بر این عدم شناسایی ظرفیت‌ها و توانمندیهای فرهنگی متقابل به ویژه در زمینه‌هایی چون گسترش گردشگری، موقعیت خاصر استراتژیک سرزمینی، می‌تواند در کمک به افزایش زمینه‌های واگرایی در روابط متقابل موثر باشد.

---

<sup>۱</sup> - Divergence

در بعد بین‌المللی دخالت قدرت های بزرگ در زمینه اشاعه چهره نا مناسب از دو کشور به ویژه در سطح رسانه های جمعی و حتی سیاست گذاری شان در زمینه مخدوش نمودن چهره فرهنگی دو کشور می‌تواند از جمله عوامل موثر در افزایش بدبینی و عدم اعتماد متقابل دو کشور گردد.

علی رغم این چالش ها مسئولان جمهوری اسلامی ایران خواهند توانست با برنامه ریزی مناسب و واقع بینانه و بهره گیری از راهبردهای عملی و کمک به تقویت فرهنگ ایرانی اسلامی در تنظیم روابط نقش موثری داشته باشد. لذا توجه به نقش میراث فرهنگی در اینجا حائز اهمیت خواهد بود. (رهنما، ۱۳۸۵: خلاصه مجموعه مقالات)

بنابراین با شناسایی مولفه های فرهنگی مشترک میان ایران و کشورهای اسای مرکزی به ویژه قزاقستان از قبیل توجه به مشترکات زبانی، دینی، تاریخی و میراث فرهنگی و درک مولفه های تهدیدزا برای این مولفه ها از جمله عواملی چون اسلام گرایی افراطی و قوم گرایی، می توان در زمینه تعمیق مناسبات دو جانبه راهبردهای موثری را ارائه داد.

#### **پیشنهادات در تبدیل زمینه های واگرایی به بسترهای همگرایی در روابط میان ایران و قزاقستان :**

۱. تشکیل یک ساختار مشترک فرهنگی با حضور وزرای فرهنگ دو کشور همراه با ترتیبات مربوط به آن
۲. فراهم کردن زمینه تبادل علمی از جمله تبادل دانشجو و استاد در سطح گسترده
۳. ایجاد رشته های دانشگاهی مرتبط با مباحث و مطالعات فرهنگی دو کشور در دانشگاه های مادر
۴. برگزاری همایش ها و کنفرانس های منطقه ای و بین‌المللی با محوریت ایران و قزاقستان
۵. همکاری های فرهنگی و رسانه ای در عرصه های تولیدات هنری، سینمایی، چاپ، انتشار کتب و مقالات

#### **نتیجه گیری**

باتوجه به حضور جمهوری اسلامی ایران در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و مجاورت با کشورهای که در این منطقه هریک به نوعی دارای مشترکات فرهنگی و تمدنی با این کشور هستند، می توان به اهمیت نقش جمهوری اسلامی ایران در منطقه از بعد شکل گیری تعاملات گسترده، به ویژه در زمینه فرهنگی پی برد. تحقق اهداف سیاست خراجی از طریق به کارگیری دیپلماسی فرهنگی برای هر کشوری امری ضروری تلقی می گردد. جمهوری اسلامی ایران نیز با عنایت به منافعی که در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز دنبال می کند، در حال حاضر بیش از هر عاملی نیازمند افزایش نفوذ و تأثیر گذاری به ویژه بر افکار عمومی کشورهای منطقه است؛ لذا با توجه به به کارگیری رسانه ها و بررسی پیشینه تاریخی و فرهنگی - تمدنی خود با کشورهای منطقه قادر خواهد بود تا بیش از پیش زمینه های همگرایی و تعاملات گسترده را تامین نماید. درک صحیح این عوامل با

اتخاذ یک دیپلماسی واقع بینانه، پویا و همه جانبه و به ویژه سازگار با واقعیت های منطقه است. با نگاهی به گذشته فرهنگی و تمدنی کشورهای این منطقه شاهد آن بوده ایم که همواره در دوره های زمانی مختلف حضور قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی و همچنین قزاقستان را وادار می کند تا به منظور بهره برداری از فرصت های موجود و کاهش تنش ها و تهدیدات در منطقه، به دنبال تعمیق روابط مسالمت آمیز دوجانبه نمایند. بنابراین می توان امیدوار بود تا به منظور ارتقای جایگاه این دو کشور در منطقه ظرفیت های موجود نیز ارتقا یابد و در تسهیل روند رسیدن جمهوری اسلامی ایران به جایگاه برتر از لحاظ علمی و فرهنگی و همچنین اقتصادی و سیاسی موثر باشد. در این پژوهش تلاش شد تا با ارائه تبیینی مناسب از مفهوم دیپلماسی فرهنگی، به عواملی که منجر به همگرایی در روابط دوجانبه دو کشور می گردند، اشاره گردد که شامل توجه به مشترکات فرهنگی و تمدنی، به کارگیری رسانه های جمعی در مناسبات دو و چند جانبه، حضور جمعیت های ایرانی و قزاق در دو کشور، زبان و ادبیات مشترک جمهوری اسلامی ایران و قزاقستان، اهمیت شکل گیری انجمن دوستی ایران و قزاقستان و نقشی که این عوامل در پیشبرد هرچه بیشتر اهداف مربوط به دیپلماسی فرهنگی است و همچنین شناسایی عواملی که منجر به واگرایی در این روابط دوجانبه می گردند و می توان به مواردی از جمله حضور قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای، بی توجهی به تقویت و به کارگیری ظرفیت های فرهنگی دو کشور اشاره کرد. در یک جمع بندی می توان گفت که با توجه به عوامل یاد شده این دو کشور خواهند توانست با کاربرد دیپلماسی فرهنگی در روابط دوجانبه بیش از پیش به تعمیق روابط مسالمت آمیز و ارتقای سطح تعاملات و اقتدار منطقه ای خویش کمک نمایند.

#### کتابنامه

#### فارسی

- ابراهیمی ترکمان، ابوذر، «دین و اندیشه»، روزنامه ایران، شماره ۵۱۷۳، ۹۱/۶/۲۰.
- ابراهیمی ترکمان، ابوذر «نقش فرهنگ در توسعه روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای آسیای مرکزی»، روزنامه ایران، شماره ۵۱۷۳، ۹۱/۶/۲۰.
- بزرگمهری، مجید، (۱۳۸۹)، «انقلاب اسلامی تهدید نرم و دیپلماسی رسانه ای»، افق، نشریه تخصصی اداره کل آموزش و پژوهش صدا و سیما، شماره ۶۸.
- جعفری دهقی، محمود، (۱۳۸۵)، «همبستگی های فرهنگی ایران و کشورهای آسیای مرکزی»، برگرفته از چکیده مقاله های ارائه شده در همایش آسیای مرکزی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه فردوسی مشهد، آذرماه.

حسن خانی، محمد، (۱۳۸۴)، «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، علوم سیاسی، پاییز و زمستان.

حقیقی، رضا. (۱۳۸۸) «دیپلماسی فرهنگی از دریچه نو اشاعه‌گرایی: تاثیرات فناوری اطلاعات بر دیپلماسی فرهنگی». فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۳، شماره ۲، تابستان.

داداندیش، پروین و افسانه احدی، (۱۳۹۰) «جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه روابط خارجی، بهار.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، «الزامات دیپلماسی فرهنگی ایران»، کد مطلب: (۲۱۳۹۱) ، ۹۱/۲/۴، گروه مجلات همشهری، همشهری دیپلماتیک، شماره ۵۸.

راست، بروست و استار، هاروی ، (۱۳۸۱)، سیاست جهانی محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب، ترجمه علی امیدی ، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

رانفلت، دیوید و جان آرکیلا. (۱۳۸۰ و ۱۳۸۱) «ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطی در قلمرو دیپلماسی». برگردان: حمید رضا انوری. فصلنامه فرهنگ و دیپلماسی، تهران، اداره کل هماهنگی‌های امور فرهنگی وزارت خارجه. سال یکم، ش ۲ و ۳، زمستان و بهار.

رایزن فرهنگی ج.ا.ایران در المآتی، پیشینه روابط فرهنگی :

ریوز، جولی. (۱۳۸۷) فرهنگ و روابط بین‌الملل. برگردان: محسن بیات. تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقا و فناوری.

سیف زاده، سید حسین ، (۱۳۷۷) «آسیای مرکزی: همگرایی منطقه‌ای، توسعه ملی و نقش ایران در آن»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران ، ش ۴۰.

کاظمی، علی اصغر ، (۱۳۷۰)، دیپلماسی نوین در عصر دگرگونی روابط بین‌الملل، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

محمدی ، سعید، «الگوی دیپلماسی فرهنگی»، جام جم آنلاین (۱۳۸۹/۲/۲۸)

نای، ژوزف، (۱۳۸۷)، «قدرت نرم و ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل»، ترجمه‌ی سیدمحمد روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).

### **Latin**

Milton Cummings, Jr. Cultural Diplomacy and the United States Government: A Survey, Washington, D.C: Center for Arts and Culture, 2003.

Shizuru Saeki, the Perry Centennial Celebration: a Case Study in USJapanese Cultural Diplomacy, International Social Science Review, 80(3&4): 137-138, 2005.

Ninkovich, Frank (1996). U.S. Information Policy and Cultural Diplomacy. Foreign Policy Association.

Malone, Gifford D. (1988). Political Advocacy and Cultural Communication: Organizing the Nation's Public Diplomacy. University Press of America.

Cummings, Milton C. (2003). Cultural Diplomacy and the US Government: A Survey. Washington DC: Center for Arts and Culture.

<http://almaty.icro.ir/index.aspx?siteid=203&pageid=5916>

<http://www.hamshahrimags.com/NSite/FullStory/Print/?Id=21391>

## Ways of trade lanes of the middle Ages: Aralo-Caspian watershed

A. Demeuova<sup>1</sup>

This work is the first attempt of integrated scientific approach in development of a question of existence of northern branch of the trade artery, called the Great silk way. As a result of research works of the last of 30 in the territory of Mangistau area of years archeologists of Kazakhstan and Russia designated series of medieval ancient settlements, settlements, caravanserais and the burial grounds, the marking main directions of passing and basic points of trade routes. Manifestation of bright examples of city culture in an area of distribution of historically developed nomadic way of life is the indisputable evidence of passing through these territories of powerful trade means of communication of the international value. The revealed list of monuments of archeology of an era of the Middle Ages of Mangistau area, most likely, is far not full. The planned directions of researches expect new archaeological historical opening.

**Keywords:** Peninsula of Mangyshlak. Ustyurt. Caspian Sea. Aralo-Caspian watershed. Great silk way. Ways of trade lanes.

### Introduction

The silk trade way from the East to the west passed through the territory of modern China, Kazakhstan, Central Asia, Afghanistan, Iran, Iraq and Turkey. However there are data that in 6 century our era ways from coast of Syr-Darya and Amu Darya to coast of Volga and were known further. It became clear that the way bent around the Caspian Sea by land from the southwest through the Caucasus and from the southeast through Turkmenistan. In addition, from the Chinese sources it became known that in 5 century the Huns who have been pushed aside after a campaign to Western Europe in borders of the Southern Russia, maintained commercial relations with the tribes people who have remained in China. In 6 century at the same time with distribution of know-how of silk to the western countries from China there is the northern branch of the Great silk way which has become over time the recovered trade route between Central Asia and Eastern Europe.

The important role was carried out by the territory of the peninsula of Mangyshlak as one of transit sites of a trade way where there was a surprising symbiosis of the overland and sea trade message. Delivery of goods from Asia was made by caravans to the coast of the Caspian Sea. Here the goods were overloaded on sailing vessels which transported it on the Volga coast or the west bank of the

---

<sup>1</sup>Doctor of Philosophy, Professor, Caspian state University Technologies and Engineering of Sh. Esenov, Aktau, Kazakhstan



Caspian Sea. In addition sea trade joined the Mangyshlaksy coast with convenient bays and harbors where coasting vessels plied.

In a basis of search location of known monuments of the Middle Ages and routes of the caravan track, known the 19th beginnings of 20 century described in the period of the second half was necessary. As a result of it, the whole series of ancient roads was found. They are less noticeable, than Ustyurtsky, and not so multibranch. The main difference caravanning or others (not technogenic) highways is their relative straightforwardness, despite ruggedness of the district.

### **Monuments of the early Middle Ages.**

The analysis of written sources, data on geomorphology of the Caspian Sea and archaeological monuments of the peninsula of Mangyshlak allow to speak reasonably about existence both sea, and the overland trade lines between Choresm and Hazaria in the 8-first half of 10 century. Proceeding from it, it is necessary to predict finding of the remains of settlements of the early Middle Ages marking the caravanny route both on the mainland of Mangistausky area, and on Kulala's island, and also at the bottom of North East Pri-Caspy.

The means of communication passable in early medieval time through a plateau Ustyurt are defined by two points located on the North Western strengthened settlement of Zhezda Ustyurt, adjoining east coast of litter of Shomyshtykol settles down on an edge of the second terrace of a board of a plateau. On all western board of the cape and partially the southeast extremity of fortifications has the saturated dumps of household garbage presented by a large number of fragments of modeled and easel vessels, bones of animals and wood and bone coal. Fragments of metal wares, stone and glass beads meet.

The modeled ceramics differs variety of forms, the sizes and dressing of nimbuses of collared type. Fragments of easel ceramics are not numerous. Generally it is fragments of red clay jugs little-known for medieval archeology of Mangistausky area of forms.

From the southwest party the fortification is adjoined by a small Kazakh cemetery of 18-19 centuries.

In 2009 the site of a source of a canyon Sayaralyk looked round. Here the remains of the small strengthened settlement defined as an outpost were found. The outpost settles down on the headland ledge formed by two deep hollows. In a northern hollow there is an operating spring. On a modern surface the mound builders stone and soil embankment by diameter 16m and height 1,2m, representing the remains of quadrangular construction 10x7m, a longitudinal axis focused on the line the North-South is well looked through. Construction was erected directly to extremities of the cape, and from the floor party is fenced with a rectangular wall in the plan 30x23m with formation of a "domestic" site in east sector. The wall is

read on contours of vertically established plates, horizontal laying or congestions of a small stone. On a "domestic" site disorders of 3 or 4 small constructions are noted. On the southern and western slopes of a headland ledge there are the garbage dumps containing a small amount of fragments of modeled and easel vessels, bones of animals and ash were removed. The ceramics also meets on the settlement area, and outside fencing it practically is not present.

The monument can be synchronous and cultural uniform to Zhezda's settlement. Zhezda's settlement and outpost Sayaralyk should be connected with emergence and dwelling history in northeast Pri-Caspy's territory of oguzskiya of the tribes which movement from lower reaches of Syr-Darya in the northwest direction happens in 8 century.

### **Monuments of the second half of 10 beginnings of 13 centuries.**

The 10th beginning of 13 century is the most significant monument of the second half Kyzylkal located in the territory of the Mangistausky area on coast of a spring Akmysh's the ancient settlement.

Preliminary excavation on a small site allows assuming that it is the remains of the large trade and craft city which has arisen on the caravanny route of northern branch of the Great silk way. Judging by fragments of glazed ware, Kyzylkala's construction happened during 10-11 centuries, and life stopped prior to activation of commercial intercourses in the Golden Horde of the second half of 13 century.

In 10 century in the territory of the Khorezm state there was a rapid growth of the cities. This fact, according to S. P. Tolstov, "is, undoubtedly, one of important manifestations of the general economic recovery of the country, strengthening and expansion of economic relations... city civilization of Khoresm with the surrounding steppe and more remote countries... and surrounding steppes of present Turkmenistan and the Western Kazakhstan and, secondly, the Volga region Hazaria and Bulgaria, and further the extensive Slavic world of Eastern Europe" become the arena of activity of horezmiysky merchants, first (S. P. Tolstov: 1948).

In trade with Eastern Europe Urgench standing on a branching of caravanny routes through a desert plateau Ustyurt to the west to the mangyshlaksy coast and to the northwest to Central Volga becomes the powerful center. The active foreign policy of Choresm to the Volga region is directed at this time on prevalence, first of all, in the trade sphere. It leads to emergence at the beginning of 10 century in the capital of the Hazaria state the city Ithiel of a large horezmiysky colony.

In the Volga region after defeat of the Hazaria khaganate it is expedient to connect emergence with active foreign policy of Choresm on the brisk trade route of the ancient settlement of Kyzylkal. The most probable date of its bookmark the second half of 10 century when the peninsula of Mangyshlak which was earlier belonging to Chazars, passes under the power of Choresm.

Scales of the ancient settlement of Kyzylkal (more than 50 hectares) and capacity of cultural deposits (more 2M) indicate character and value of caravanny trade for medieval Eurasia. Having arisen in the period of the active foreign policy of Urgench directed to the west, this city became the most extreme northwest outpost of a horezmiysky civilization. The city building history on Mangyshlak began with a laying of pise-walled fortress.

On the southeast suburb of the city the remains of a powerful shaft dam for collecting spring and flood waters are looked through. In 2009 at the level of the fourth construction horizon around fortress the remains of the artificial water currents which have been laid out by an adobe brick that points to existence water pipe, supplying the central part of the city by drinking water were recorded.

Thanking an environment in the district Akmysh there is the horezmiysky cultural and craft center which is plentifully fed by the income from transit duties on goods and trade with the local nomadic population. Here such difficult production as iron and copper processing prospered. On the southern suburb of the city the remains of several furnaces for roasting of pottery remained. Local potters in the big range made economic, household and tableware, including attempts on production of irrigation ceramics were carried out. For finishing of smart facades of certain rooms bricks with a carved pattern were made. There is archaeological evidence of existence here a jeweler workshop and as local production of glassware's is supposed.

By drawing up the master plan of the ancient settlement different orientation of inhabited constructions on parts of the world is revealed. Houses unite with the same orientation in quarter complexes. Possibly, it testifies to different religion of his inhabitants. Comparison of historical evidences of 10-12 centuries about Hazaria Itil's population and horezmiysky Urgench allows claiming that the trade cities were the centers of great toleration. Here side by side there lived Muslims, Christians, Jews, Buddhists and pagans. It is not surprising. The trade business to this day bringing prosperity and stability to all people is international and knows no limit.

Written certificates on Mangyshlak of the period of the Middle Ages are not limited to works of Mukaddasi and Biruni. Thanks to Huseyni's message, it is known of a fortress siege Mangyshlak armies of seljuks governor Alp-Arslan in 1065 (SADR ad-Din Ali al-Husayni 1980: 52).

The new concretized data on mangyshlaksky fortress appear 65 years later in the work of the Yakut writing about board Chorasm Shah of Atsyza (1127 1156) of one of the first governors, openly opposed a Seljuks dynasty for independence of the Chorasm state. (Materials on stories the Turkmen and Turkmenistan. Arab and Persian sources. T. I. Y II-H II centuries of M. -L. , 1939: 453).

Owing to researches of the last years the probability what exactly the Kyzykalsky ancient settlement is mentioned in historical sources under a name of Mankashlag is very high.

First, the period of blossoming of the city coincides over time historical mentions of it-11 and 12 centuries.

Secondly, the probability is very high that Kyzykalsky fortress was put not earlier than the second half of 10 century and was under construction with observance of architectural receptions, characteristic for Choresm as most geographically the center of city culture of Central Asia close to Mangyshlak. According to historical chronicles, the peninsula territory, at least, before 965 years was under protectorate of Hazaria.

S. P. Tolstov considers that from 70th of 10 century Choresm starts owning somewhat the Volga part of Hazaria at the time of active opposition with arising Kievan Rus' for control of an important trade artery of the Volga River. After 977 years the emir of Choresm al-Mamun ibn Mohammed (the founder of the second dynasty Choresmshahs) with variable success carries out attempts to advance borders of the Muslim world on the territory of Hazaria (S. P. Tolstov 1948: 252-255). It is very probable that Kyzykala originally arose as fortress outpost on the new lands subject to Choresm in the period of active foreign policy of the Urgenchsky emir.

Thirdly, according to interposition of the cultural horizons, in the first third of time of existence of Kyzykala of a wall of pise-walled fortress were revetted with a powerful stone laying. Thus from under walls to level of the continental horizon the created occupation layer therefore the superficial ditch with shaft was formed was removed. The internal surface of Syrtsovy wall layings was turned also. To such grandiose reconstruction of fortress could induce very powerful reasons, probably, historical and political character. Calculation of average time of increase of occupation layers at a fortification shows that such event taking into account probable time of the basis of fortress and a pelting of the ancient settlement could occur approximately in 70-80 years after its bookmark that Mankashlak Alp-Arslan's armies in 1065 coincides with a historic fact of a siege of fortress. In that case fortress could be taken Kipchaks then to them passed control of important transit knot of movement of trade caravans, as induced the Seljuksky governor to go with military expedition on distant borders of the state. The Mankashlaksy fortress destroyed as a result of storm was newly built up, but the equipment of construction was other, a little known for Central Asia, with use of large stone blocks and an armor-clad laying of walls. The built-on stone wall could reach 7-8 m in height at a thickness of 6 m. Not casually the Yakut reports about unapproachable fortress at the end of borders of Choresm, between Choresm, Saksin and the country Rus'.

Fourthly, in 2009 the site of the third construction horizon which has been conditionally carried to the first half of 12 century which is characterized by several important signs was opened. Constructions of this horizon were purposefully destroyed and planned in an equal platform. On this platform constructions of the second construction period are erected. As a result of excavation two iron tips of heavy arrows of powerful long-range onions were found in wall blockages.

And the last, Kyzylkal's ancient settlement the only large settlement of city planning of 10-13 centuries, found in the territory of Mangistausky area.

Despite the importance and scales, Kyzylkala existed not for long. The numerous fragments of ceramic ware collected on a surface of the settlement, are dated the 12th beginning of 13 century. Archaeological materials of the period of the Golden Horde, being characterized activization of commercial intercourses, here it is not found. Most likely, Kyzylkala's decline began after defeat of Choresm by winter of 1220-1221.

The direction of means of communication of Kyzylkal the Tupkaragansky bay, is marked by two fortresses on a piece more than 160 km. Near fortress to Kyzylkala settles down in Aygyrla's district in the neighborhood with a well Shat at distance of 60 km at movement through the Karatausky pass at the settlement Shair.

The second fortress is in the district Tubezhik in 55 km from Aygyrla's fortress. Fortress is arranged on a high cape ledge of a site of the Tupkaragansky plateau and now represents stone shaft with elements of the layings, partitioning off the cape or strengthening its boards.

The Tupkaragansky bay which is settling down in 35 km from fortress Tubezhik had to be finishing point of probable movement of trade caravans. In 2008 on a northeast extremity of. Fort - Shevchenko around modern sports school earlier unknown ancient settlement which has received the name Corgantas is recorded. The ancient settlement is in limits of the northernmost tip of a rocky range Curgantash. Ancient settlement borders while are determined in 15 hectares by finds of fragments of pottery and the remains of the stone bases not traditional for the period of city construction of 19-20 centuries. The small collection of fragments of pottery collected here can be divided into 4 types:

Type 1: modeled ware with organic chemistry and chamotte impurity in the clay father-in-law.

Type 2: easel red ware and gray clay ceramics, characteristic for the cultural horizons of the ancient settlement of Kyzylkal.

Type 3: ceramics of gold-ordynsky time.

Type 4: ceramics of aktamsky type of the Azerbaijani production probably for the first time appearing on east coast of the Caspian Sea in the second half or the end of 14 century.

On the basis of the revealed remains of the bases of defensive works the ancient settlement citadel can be defined. Stone designs of fortress in the present are strongly sorted on a stone. On the basis of the analysis of the plan of the New Petrovsky strengthening made in 1847 it is known that there was a strengthened defensive line of military camp when strengthening. Outlines of several sites of fortifications it is nowadays looked through at the level of the remained bases and more coincide with distribution of a ceramic material and stone designs of improvement of the western slope of a range, the room one open center.

When clearing filling of the room fragments of modeled and easel ceramics, a bone of animals, an iron-ware and a stone are found.

The ceramic material from excavation does not possess signs of gold-ordynsky ceramics that allows dating previously its 12th beginning of 13 centuries.

The analysis of a lifting material and finds of ceramics allows claiming convincingly that the ancient settlement Korgantas arose during the period at least in 11-12 century though earlier time of its construction in oguzokhazarsky time is not excluded also.

In 10 km north to the east of the ancient settlement Korgantas in 2006 the small coastal fortress which has received the name of Tupkaragan is found. It settles down in the coastal line of the western board of the Tupkaragansky plateau. On the area of fortress fragments of modeled and easel ceramics till the gold-ordynsky period meet.

Thus, on the basis of the conducted researches the hypothesis of means of communication between Kyzylkal's ancient settlement and the Tupkaragansky bay was successfully confirmed, and it convincingly testifies to existence of the sea message of the peninsula of Mangyshlak (the ancient settlement Korgantas), at least, with Derbent and Saksin (the city which has arisen on ruins of Itil) in 1 - the beginning of 13 centuries.

Korgantas was succeeded to determine one more coastal fortress till the zolotoordynsky period, being considerably to the south of the ancient settlement. It settles down on the northernmost tip of the capeSagyndyk. Fortress received the name Sagyndyk 2. It is on the bank of the Caspian Sea at the basis of a high board of a rocky plateauIn this place of a plateau, unlike the northern and southern directions on removal to 10 km, there is the gentle terrace slope convenient for descent (the only modern steppe road which is going down to the sea coast) here lies.

Before fortress on the area apprx. 1,5 hectares along break of the coast and on the area of the cape small fragments of easel and modeled ceramics, horezmiysky production 12 in and vessels of Aktamsky type (the Azerbaijani production of the end of 14 15 centuries) meet.

Fortress Sagyndyk 2 marks the new not studied direction of movement of trade caravans to the coast of the Caspian Sea.

### **Monuments of the late Middle Ages.**

To 15 first half of 16 centuries active trade relations in a steppe zone temporarily calms down. At sunset existence of ulus Zhosha in 1395 the Ustyurtsky trade route was destroyed by Tamerlan's armies. Disorder of the empire of the Golden Horde and formation on its basis of the new nomadic states were accompanied by the continuous operations which far are not promoting prosperity of trade.

Process of self-affirmation of the new states was accompanied by adjustment of diplomatic relations with neighbors and restoration of the trade intercourses. As a result of Ivan the Terrible active foreign policy after capture of Kazan and Astrakhan the Moscow state receives control over the main transport artery of Eurasia Volga and a free exit to the Caspian Sea. In 1558 English merchant Antonio Dzhenskinson undertook travel to the Yurgenchsky earth (Urgench and Bukhara) for the purpose of adjustment of commercial intercourses of England with India and China. From Astrakhan the English merchant by sea reached the Mangyshlaksy peninsula where wanted to land on Karagansky havens. The description of this travel is the first, documentary testified fact of swimming of trade vessels at east coast of the Caspian Sea. Certainly, this system of navigation practiced and in earlier times. In the territory of Mangyshlak at the beginning of the 20th century the following places of fishing bands where and in the Middle Ages on temporary parking trade vessels could be moored were known: Zhandaur (the cape Buryushik on the peninsula Buzachi), the Tupkaragansky bay, the cape Sagyndyk, Akmuryn's cape (Cretaceous), Aleksandrbaysky gulf (modern settlement Kuryk), Kendirla's gulf (D. Livkin 1902).

It is necessary to notice that the haven name Mangyshlak is probably the most ancient. It is mentioned for the first time in the description of travel to Central Asia English merchant Anthony Dzhenskinson in 1558-1560 (English travelers in the Moscow state in the XVI century 1937).

By results of historical and archaeological and cartographical research attempt of reconstruction of means of communication with definition of probable time of functioning for the first time is carried out.

Important aspect of reconstruction is definition of basic points of the means of communication originating in the territory of modern Uzbekistan. The main starting point of movement of trade caravans is considered medieval Urgench. Historically also the Ustyurtsky route actively functioning in 14 century and equipped with hospitable road-side yards with caravanserais is archaeological well-known. This road is distinctly traced in satellite pictures. Identification of two accurately defined roads originating at the strengthened settlement of Zhezda

became an important point of viewing of a satellite map. One of Zhezdinsky branches lies in the southern direction, connecting to the main highway of 14 century a little to the south of a caravanserai Churuk. Therefore, the southern piece of the Ustyurtsky route of the period of the Golden Horde functioned and in the early Middle Ages. Very possibly, what exactly on this route there passed a travel route to Volga religious diplomatic mission of Ahmed ibn Fadlan in 921-922.

Means of communication of Choresm and the peninsula of Mangyshlak passed to the south of a hollow board Barsakelmes. Here in the analysis of a satellite map the whole network of old roads the part from which originates at southeast a plateau chinka Ustyurt from Urgench, and part around east board of the Sarykamyshsky hollow is traced. The last, most likely, are connected with the settlements located on Amudaryinsky Daryalyk Canal. Towards the peninsula of Mangyshlak two main routes coming for descents from ustyurtsky a chinka in districts Karazhar-Bosaga and Kyzyladyr are traced. On modern border of Kazakhstan and Karakalpakstan from a well of Eltedzha the southern branch forks: one of roads conducts to descent of Karazhar-Bosaga, and another to Kendirla's gorge with the well of the same name through Karynzhyrsky sand (to. Sholaktam) and the Kendirly-Kayasansky plateau (to. Basgurla) to Kendirla's convenient sea harbor. From descent of Karazhar-Bosaga the way passed through wells of Bosaga, Saykudyk, Besokta, Senek, Sumsa, Burla, Beka, Borlygun, Ashchybas, Kyshtyk to the Tupkaragansky bay.

By means of cards 19 of the beginning of 20 two directions of the message from Besokta and Kokkudyk located to the east of the settlement Senek's wells, towards the Kendirlinsky bay, passing through the northernmost tip of a hollow of Kaunda are reconstructed.

The northern branch of the ways conducting to descent Kyzyladyr, passed through Terekurp's wells. Sholaktam, Zhanasha and Koktykudyk where forked, passing from two parties along ridge East Karatau and further to a nodal point at the unusual incident spring (the modern settlement Shetp).

D. Livkin's card allows assuming that between the southern and northern branches of a way there was a transition in the area of wells Sumsa, Darmen-ata and Zhanasha.

Routes of the Hazaria and horezmiysky periods of history of the peninsula of Mangyshlak because of similarity of a historical and geographical situation are defined as a uniform main complex. The road from Ustyurtsky descent Kyzyladyr through wells Sholaktam and Koktykudyk on a southwest board of ridge East Karatau (Agashta's caravanserai) to Kyzylkal's ancient settlement was most precisely designated. It is important to notice that the sea message of Mangyshlak with the cities of the west bank of the Caspian Sea already at this time could function.



Supervision over history of formation of burial grounds of the 11th beginning of 13 centuries allows saying reasonably that construction of gravestone constructions with application of a red brick is in the bulk characteristic only for the period of the second half of 13 - 14 centuries. Thus, not numerous burial grounds of the period of the Golden Horde where the red brick was used, can settle down in places of proximity to points of a certain concentration of settled population probably the active trade message living only within routes.

In 18 and 19 centuries the main directions of ways messages were Tupkaragansky and Kendirlinsky.

Separately it is necessary to mention value of the island of Kulala, as important sea transshipment terminal. Historical evidences that this island was a place of wintering of the Russian fishermen, in 18 century the Russian settlement arises base of insurgent groups of Cossack Stepan Razin, in the 19th century here point to the strategic importance Kulalov on the northeast Caspian Sea. Certificates on numerous finds here fragments of a red and white coral which does not grow in the Caspian Sea, allow assuming that near the island passed maritime trade routes of earlier time. It does very perspective carrying out here archaeological researches. The message on finds of a white coral on the island long as allows to include it in the sphere of scientific interests of researchers.

## **Conclusion**

As showed the analysis of archaeological, written and cartographical sources, for the long historical period of existence of the trade message in East Prikaspy the territory of the peninsula of Mangyshlak was covered by the whole network of caravanny roads. Their functioning throughout all medieval era could have either spontaneous character, or constant.

Important aspect of reconstruction is definition of basic points of the means of communication originating in the territory of modern Uzbekistan. The main starting point of movement of trade caravans is considered medieval Urgench. Historically also the Ustyurtsky route actively functioning in 14 century and equipped with hospitable road-side yards with caravanserais is archaeological well-known.

Manifestation of bright examples of city culture in an area of distribution of historically developed nomadic way of life of the peninsula of Mangyshlak is the indisputable evidence of passing through these territories of powerful trade means of communication of the international value. The revealed list of monuments of archeology of an era of the Middle Ages of Mangistausky area, most likely, is far not full. The planned directions of researches expect new archaeological historical opening.